**قانون اساسی**

**بر اساس حقوق پنج گانه**

**که به مردم ایران**

**و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می‌شود**

قانون اساسی بر اساس حقوق پنج گانه

که به مردم ایران

و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می‌شود

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

برخوردار از همکاری مداوم ﮊاله وفا که یک‌چند از اصول را نیز پیشنهاد کرده‌است و دکترحسن رضائی که در نگارش شرکت داشته‌است ‌و اصولی از قانون اساسی ره‌آورد تحقیق او هستند. و دکتر علی صدارت که پیشنهادکننده تدوین این قانون و شرکت کننده در شفاف و دقیق گرداندن اصول و پیشنهاد کننده اصولی از این قانون است و دکتر فیروزه بنی‌صدر و عقیله جعفری ماربینی و فریبا ساعدی و ﮊاله وفا و محمد رضا راعی و دکتر علی صدارت و جهانگیر گلیان ( گلزار ) و دکتر مهران مصطفوی و دکتر نصرالله نجات بخش که با عضویت در دو هیأت، اصول را یکایک نقد کرده‌اند و یا در نقد و تکمیل اصول راهنمای دوران گذار شرکت کرده‌اند و حقوقدانانی که نامهاشان محفوظ است.

امید که نقدهای موجود و نقدها که بعمل می‌آیند، این قانون اساسی را بازهم کامل‌تر کند.

تاریخ انتشار : فروردین 1398 برابر با مارس 2019

**فهرست**

[قانون اساسی](#_Toc16744373)

ب[ر اساس حقوق پنج گانه 1](#_Toc16744374)

[بخش اول 17](#_Toc16744381)

[در اصول راهبردی و حقوق پنج‌گانه 17](#_Toc16744382)

[فصل اول 17](#_Toc16744383)

[در اصول راهبردی 17](#_Toc16744384)

[فصل دوم 20](#_Toc16744385)

[در حقوق ذاتی حیات انسان 20](#_Toc16744386)

[فصل سوم 42](#_Toc16744387)

[در حقوق شهروندی 42](#_Toc16744388)

[1. حقوق سیاسی شهروند: 43](#_Toc16744389)

[2. حقوق اقتصادی شهروند: 51](#_Toc16744390)

[3. حقوق اجتماعی شهروند: 56](#_Toc16744391)

[4. حقوق فرهنگی شهروند: 59](#_Toc16744392)

[5. حقوق شهروند بر دادرسی عادلانه: 65](#_Toc16744393)

[فصل چهارم 69](#_Toc16744394)

[در حقوق ملی 69](#_Toc16744395)

[فصل پنجم 80](#_Toc16744396)

[درحقوق جامعه مدنی 80](#_Toc16744397)

[قسمت اول در حقوق عمومی جامعه مدنی 80](#_Toc16744398)

[قسمت دوم در بارهِ نقش جامعه مدنی در ایجاد سرمایه‌ها: 89](#_Toc16744399)

[بخش دوم 97](#_Toc16744400)

[حقوق طبیعت و حقوق هرجامعه بمثابه عضو جامعه جهانی 97](#_Toc16744401)

[فصل اول 97](#_Toc16744402)

[در حقوق طبیعت 97](#_Toc16744403)

[فصل دوم 110](#_Toc16744404)

[در حقوق هرجامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی 110](#_Toc16744405)

[بخش سوم 119](#_Toc16744406)

[در سازماندهی دولت 119](#_Toc16744407)

[اصول راهبردی 119](#_Toc16744408)

[فصل اول 121](#_Toc16744409)

[در قوه مقننه 121](#_Toc16744410)

[فصل دوم 131](#_Toc16744411)

[قوه مجریه 131](#_Toc16744412)

[قسمت اول: رئیس جمهوری 131](#_Toc16744413)

[قسمت دوم: حکومت 138](#_Toc16744414)

[فصل سوم 141](#_Toc16744415)

[قوه قضاییه 141](#_Toc16744416)

[قسمت اول: اصول راهنمای قوه قضایی: 141](#_Toc16744417)

[قسمت دوم، سازماندهی قوه قضاییه: 151](#_Toc16744418)

[فصل چهارم 158](#_Toc16744419)

[قوه وسائل ارتباط جمعی 158](#_Toc16744420)

[فصل ششم 174](#_Toc16744421)

[نهادهای مستقل قانون اساسی 174](#_Toc16744422)

[فصل هفتم 177](#_Toc16744423)

[اصول راهنمای سیاست خارجی 177](#_Toc16744424)

[فصل هشتم 183](#_Toc16744425)

[رشد در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی 183](#_Toc16744426)

[الف. در بعد اقتصادی: 183](#_Toc16744427)

[ب. در بعد اجتماعی: 191](#_Toc16744428)

[ج. در بعد سیاسی: 198](#_Toc16744429)

[د. در بعد فرهنگی: 206](#_Toc16744430)

[سند اساسی دوران گذار 215](#_Toc16744431)

[برای انتقال حاکمیت به مردم ایران 215](#_Toc16744432)

[در ضرورت تدوین اصول راهنمای ساختار حقوقی دوران گذار 215](#_Toc16744433)

[1. حقوق اساسی 216](#_Toc16744434)

[2. شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران 220](#_Toc16744435)

[3. شورای عالی قضائی موقت 223](#_Toc16744436)

[4. هئیت حقیقت یاب و صلح همگانی 224](#_Toc16744437)

[5. حکومت دوران انتقال 228](#_Toc16744438)

[زبان و خط و پرچم و سرود 231](#_Toc16744439)

[نیروهای انتظامی و امنیتی و نظامی 231](#_Toc16744440)

[شورای رسانه‌های ملی دوران گذار 233](#_Toc16744441)

[بخش چهارم 236](#_Toc16744442)

[ضمیمه‌های حقوق پنج‌گانه 236](#_Toc16744443)

[ضمیمه اول در روشهای بهره‌کشی و دزدی و... که امرهای واقع جهان شمول هستند: 236](#_Toc16744444)

[ضمیمه دوم 244](#_Toc16744445)

[در نابرابری‌ها میان مرد با زن که باید از میان برداشته شوند 244](#_Toc16744446)

[ضمیمه سوم 247](#_Toc16744447)

[در ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی 247](#_Toc16744448)

[ضمیمه چهارم 265](#_Toc16744449)

[در اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی 265](#_Toc16744450)

[ضمیمه پنجم 283](#_Toc16744451)

[در ویژگی‌های زبان آزادی 283](#_Toc16744452)

[ضمیمه ششم 310](#_Toc16744453)

[در اخلاق روزنامه نگاری: 310](#_Toc16744454)

[برنامه عمل 315](#_Toc16744455)

[منشور اقتصاد تولید محور 315](#_Toc16744456)

[❋ انقلاب، نیروی محرکه رشد: 330](#_Toc16744457)

[جهان به کجا می‌رود؟ 334](#_Toc16744458)

[چهار بعد واقعیت: 336](#_Toc16744459)

[❋ پنجاه تغییر که پنجاه تدبیر هستند: 362](#_Toc16744460)

**درباره قانون اساسی که به مردم ایران**

**و جهان پیشنهاد می‌شود**

قانون اساسی که به مردم ایران و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می‌شود، حاصل کوشش مداومی است برای گشودن بن‌بست و یافتن راست راه زندگی انسان برخوردار از مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها و حقوق ذاتی حیات او بمثابه انسان و بمنزله شهروند، خودانگیخته (مستقل و آزاد) و در رشد در دو جامعه ملی و جهانی. یافتن آن زندگی در دو محیط اجتماعی ملی و جهانی که، در آنها، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند و در طبیعتی برخوردار از حقوق. بدین‌خاطر این قانون واجد ویژه‌گی‌های زیر است:

1. این قانون اساسی ترجمان اصل موازنه عدمی است. بنابراین، فرآورده از هیچ بیان قدرتی، از دینی و غیردینی، نیست. اصول آن یا حقوق پنج‌گانه و یا اصولی‌هستند که به دولت سازمان می‌بخشند، بنابراین، ترجمان استقلال و آزادی هستند. بنابر موازنه عدمی، این دو حق و حقوق دیگر جهان شمول هستند. بنابراین، در همه جای جهان، همگان، همان حقوق را دارند و هر تکلیفی که عمل به حقی از حقوق پنج‌گانه نباشد که در اصول این قانون اساسی، تبیین شده‌اند، زور فرموده می‌شود و نباید بدان عمل شود.

2 - بدین‌قرار، دَرِ ستیز با طرز فکرها، بسته و دَرِ بحث آزاد و نقد آنها گشوده می‌شود و همه طرزفکرها فرصت دارند، به یمن نقد، خود را بیان این حقوق بگردانند؛

نه زندگی یک نسل که زندگی‌های نسلها که از پی یکدیگر می‌آیند، در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی مبنی گشته‌اند. به اقتضای رشد انسان و آبادانی طبیعت، هر نسل باید بهتر از نسل پیش از خود زندگی کند. جانشین کردن ناتوان انگاری انسان با توانا شناسی انسان، بنابراین، یأس از آینده با امید به آینده، راهبر در تدوین قانون اساسی بوده‌اند. بدان‌‌سان که عمل به حقوق و به اجرا گذاردن اصول این‌ قانون، رشد همگان و، بدان، افزودن بر توانایی شهروندان و سرشار شدن آنان از امید و شادی، میسر بگردد؛

**3. این نه رابطه قوای دولت با ملت و ایجاد توازن در قوای تشکیل دهنده دولت که تغییر ماهیت رابطه شهروندان با دولت است که مبنای کار بوده‌است. از این‌رو، افزون بر حقوق پنج‌گانه، در این قانون اساسی، حقوق و اختیارات جامعه مدنی بازشناخته شده‌اند تا که جامعه مدنی بتواند جامعه سیاسی (احزاب و سازمانهای سیاسی) را در خود نگاه دارد و دولت را نیز مهار کند. به ترتیبی که دولت حاکم بر شهروندان و دارای «حق انحصاری» اعمال خشونت، به دولت کارگزار جمهور مردم در زندگی حقوقمند و بکاربرنده نیروهای محرکه در رشد بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت و به اجرا گذارنده قواعد خشونت‌زدایی، بدل گردد . در حقیقت، از دو راه‌کار، یکی «تحول از بالا» و دیگری «تحول از پایین»، اولی، بدین‌خاطر که قدرت را تنظیم کننده رابطه‌ها می‌کند، وضعیت امروز جهان را پدید آورده‌است. توضیح این‌که «تحول از بالا»، توجیه‌گر رابطه قوا و بکاربردن ترکیبی از زور و پول و علم و فن و... با وسیله کردن «فن‌سالاران» و «فن‌دانان» و دیوان‌سالاران، در مداربسته روابط قوا، توسط اقلیت مسلط به بهانه «متحول‌کردن توده‌ها» است. از آنجا که تحول از بالایی جز این ممکن نبود و نیست، در غرب امروز، اندک شمارند که بیدار شده‌اند و هشدار می‌دهند که باید به تحول از بالای ویرانی بر ویرانی افزا پایان بخشید و به تحول از پایین، یعنی تنظیم رابطه‌ها با حقوق، با شرکت جمهور مردم، روی‌آورد. هشداردهندگان غربیان را به کاری می‌خوانند که ایرانیان آغازگر آن بودند اما اینک با مانع استبداد بازسازی شده روبرو هستند.**

**راستی این‌است که وقتی روابط قوا فراگیر می‌شوند، به میزانی که فراگیر می‌شوند، بدین‌خاطر که قدرت پایگاه‌های اجتماعی برای خود ساخته را هم بطور مستمر ویران می‌کند (به تحلیل رفتن قشرهای میانه در غرب و بند از بندگسستگی اجتماعی در ایران و جامعه‌های همانند)، جامعه‌ را بی‌ثبات می‌گردانند. چراکه بکاربردن مداوم ترکیب زور و پول و علم و فن و ... در رابطه‌ها، ثبات را ناممکن می‌کند. از این‌رو، جمهوری، در اصل، جانشین کردن تحول از بالا با تحول از پایین، بنابراین، جانشین کردن رابطه قوا با رابطه حق با حق، با هدف به صفر میل دادن ویرانی‌ها و ایجاد ثبات، به یمن شرکت جمهور شهروندان در اداره امور خویش، از راه شرکت در شوری‌ها است. در این جمهوری است که ثبات دائمی و رشد انسان و آبادانی طبیعت همیشگی می‌شود. این قانون اساسی بکار تحول از پایین و برقرارکردن چنین جمهوری می‌‌آید .**

4. قانون اساسی در دوبخش تنظیم شده‌است، بخش نخست حقوق پنج‌گانه و حقوق جامعه مدنی را در بر می‌گیرد و بخش دوم که منطبق با اصول بخش اول است، به سازمان دولت و رشد می‌پردازد. اجرای این قانون اساسی به هر جامعه امکان می‌دهد نظام اجتماعی بازی را بیابد که به یمن رشد، همواره بازتر و تواناتر به فعال‌کردن نیروهای محرکه در خود می‌شود. و به همان نسبت که تضادهای اجتماعی از میان بر می‌خیزند و توحید اجتماعی کامل‌تر می‌شود، سازمان دولت نیز تغییر می‌جوید و ترجمان برخورداری شهروندان از حقوق خویش و رابطه‌های حق با حق آنها می‌گردد. این صیر می‌باید به جمهوری به معنای شورای شهروندان، بیانجامد؛

5. این واقعیت که حقوق بشر به عمل در نیامده‌اند، عقل سبب جوی را به یافتن علل آن بر می‌انگیزد. تناقض‌ موجود در تعریف حق به قدرت و رابطه‌اش با قدرت و تناقض ناشی از شناسایی حقوق و نشناختن برابری در برخورداری از امکانها و تناقض ناشی از تقدم و تأخر قائل شدن میان این و آن حق از حقوق انسان و غفلت از این واقعیت که نه تنها حقوق انسان که حقوق پنجگانه یک مجموعه را تشکیل می‌دهند و برخورداری از هر یک ازحقوق، برخورداری از حقوق دیگر را ایجاب می‌کند و مبهم ماندن رابطه حق با حیات انسان و حیات زیندگان دیگر، و جانشین انسان شدن قدرت بمثابه تغییر دهنده و از یادهمگان رفتن این واقعیت که این انسان است که به یمن عمل به حقوق، تغییر می‌کند و تغییر می‌دهد و یا بخاطر به بندگی قدرت درآمدن، ویران می‌شود و ویران می‌کند، عواملی هستند که سبب شده‌اند، انسان‌ها، هم خود به حقوق ذاتی حیات خویش عمل نکنند و هم، با تخریب محیط زیست، امکانها برای آنکه خود و زیندگان دیگر از حقوق خود برخوردارباشند، را از میان می‌برند. از میان برداشتن این عوامل، ایجاب می‌کند که :

5.1. حق به ویژه‌گی‌هایش و نه به قدرت تعریف شود تا که بتوان گفت جهان شمول است. و نیز بتوان رابطه حق با هستی انسان و هر زینده دیگر را از پرده ابهام بیرون آورد:

5.2. تمامی حقوق پنج گانه ذاتی حیات باشند. بدین‌خاطر مقدم بر طرز فکر و طرز عمل هر انسان هستند. به سخن دیگر، طرز فکر و طرز عمل انسان هرچه باشد، حیات او از حقوق برخوردار است و او باید بتواند به حقوق خود عمل کند . هم دفاع از حقوق دیگران حق او است و هم حق دارد دفاع از حقوق خویش را از دیگران مطالبه کند. حقوق شهروندی ذاتی حیات شهروندی هستند. حقوق ملی ذاتی حیات هر جامعه هستند. حقوق هر جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی ذاتی حیات هر جامعه و جامعه جهانی هستند و حقوق طبیعت نیز ذاتی حیات طبیعت هستند. بنابراین، حقوق پنج‌گانه وضع‌کردنی و دادنی و ستاندنی نیستند و داشتنی هستند؛

5.3. برخورداری هر موجود زنده از حقوق خویش نیازمند برخورداری او از امکانهای لازم برای عمل به حقوق است. غفلت از این مهم و تن دادن به توزیع بس نابرابر امکانها که فرآورده روابط قوا و نقش ناظم پیداکردن قدرت در تنظیم این رابطه‌ها است، در سرتاسر جهان، انسانها و دیگر زیندگان را از عمل به حقوق خویش ناتوان کرده‌است. بنابراین، بر میزان عدالت اجتماعی، برابرکردن توزیع امکانها، در این قانون اساسی، مقرر می‌شود؛

5.4. بنابراین که ویژه‌گی گرایی نژادی و جنسی و ملی و قومی و دینی و... برخورداری از حقوق پنج‌گانه را که جهان شمول هستند، ناممکن می‌کند و بنابراین که هویتی را دست‌آویز ایجاد مرز کردن - که گرفتار شدن و گرفتارکردن در مدار بسته روابط قوا را جبری می‌کند -، برخورداری از این حقوق را ناممکن می‌کند، حقوق پنج‌گانه و دیگر اصول این قانون اساسی، ویژه‌‍‌گی‌گرایی‌ها را بی محل و امکان برخورداری همگان را از حقوق فراهم می‌آورند. راست راه هویت جویی به یمن رشد که خود در گرو عمل به حقوق و بکارانداختن مجموع استعدادها و فضلها و تنظیم رابطه‌ها با حقوق است را می‌گشایند.

5.5. تقدم امنیت بر استقلال و آزادی، بنابراین، بر مجموع حقوق انسان، امرواقعی مستمر در همه جامعه‌ها است. اما تنها امنیت نیست که مسلط‌ها دست‌آویز می‌کنند، آنان، هم این حق بر آن حق را مقدم و مأخر می‌کنند و هم میان حقوق انسان و حقوق طبیعت و حقوق شهروندی قائل به جدایی می‌شوند و این دروغ را به انسان‌ها القاء می‌کنند. حقوق ملی را هم با منافع ملی جانشین می‌کنند. از این‌رو، تعریف حقوق و دقیق و شفاف کردن رابطه حقوق با یکدیگر، ضرور است تا که این مانع مهم از موانع برخورداری از حقوق از میان برداشته شود؛

5.6. میان برخورداری انسان از حقوق خویش با برخورداری زیندگان دیگر روی زمین نیز، نه تنها تزاحم وجود ندارد که یکدیگر را ایجاب می‌کنند؛

**5.7. رشد انسان و آبادانی طبیعت جای به متمرکز و بزرگ شدن قدرتی سپرده‌است که سرمایه‌داری خوانده می‌شود. این قدرت جبر تغییر از بالا را به همه انسانها و زیندگان دیگر روی زمین، در حال و آینده (پیشخورکردن و از پیش متعین کردن آینده)، تحمیل می‌کند. ضرور است که رشد انسان به یمن برخورداری از حقوق و فعال‌کردن استعدادهای خود، هدف و روش بگردد تا که «تغییر از بالا»، هم‌چنان ویرانی بر ویرانی نیفزاید. در حقیقت، چون جهت هر تغییری از بالا به پایین شده‌است، جهت ویران‌گری نیز از بالا به پایین گشته‌است. در نتیجه، این طبیعت است که، به پندار قدرت‌پرستان، پایین‌تر از همه قرار دارد. ناگزیر، طبیعت گرفتار بزرگ‌ترین ویرانی‌ها، ویرانی‌های برهم افزا، شده‌است. قانون اساسی باید به انسانها امکان دهد از بندگی قدرت رها شوند و جهت تغییر را از ویرانی و مرگ به رشد و زندگی تغییر دهند.**

5.8. بنابر این‌که دولت برآیند قوا در سطح هرجامعه و در سطح جهان است و بنابر این‌که در جامعه‌ها، اقلیت امکانها و نیروهای محرکه را به مالکیت خود درآورده‌ و ترکیبی از زور و ثروت و دانش و فن وظن و گمان و این و آن نیروی محرکه را تنظیم کننده رابطه‌ها کرده‌ و خشونت‌زدایی را از یادها برده و خشونت‌گری را جهان‌شمول گردانده‌است و بنابراین که از قاعده تا رأس نظام‌های اجتماعی هرمی شکل، این ترکیب تنظیم کننده رابطه‌های قوا و دین‌های از خود بیگانه در بیان قدرت و مرامها توجیه‌کننده بکاربردن این ترکیب در تنظیم رابطه‌های قوا هستند، برخوردای انسانها و دیگر زیندگان از حقوق خویش، بس مشکل گشته‌است. از این‌رو، بنابراین قانون اساسی، دولت مرامی جز حقوق پنج‌گانه و کاری جز عمل به حقوق و دفاع از حقوق، از جمله با بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی، ندارد. رابطه انسان با نهادهای جامعه نیز تغییر می‌کند تا که، در هر جامعه، شهروندان، برخوردار از حقوق شهروندی، رهبری نهادهای اجتماعی را بازیابند.

بدین‌قرار، اصول بخش نخست این قانون اساسی، مشتمل بر حقوق پنج‌گانه و حقوق جامعه مدنی و اصول بخش دوم، در سازمان و سامان بخشیدن به دولت، با توجه به ضرورت زدودن این مانع‌ها، مطالعه و تدوین و تحریر شده‌اند.

6. به یمن شناسایی امرهای واقع مستمر جهان‌شمول و ویژه‌گی‌هایشان، در نگارش اصول این قانون اساسی نه تنها این‌امرها لحاظ شده‌اند، بلکه به اقتضای ضرورت، این و آن امر مستمر آورده شده‌اند تا هم بایدکردها و نبایدکردها شفاف بگردند و هم اصول این قانون، از کهنگی در امان بمانند؛

7. از آنجا که بنابر شفاف نویسی و نه مبهم نویسی بوده‌است، در نگارش، نه موجز و مبهم نویسی که به اندازه و شفاف نویسی روش کار شده‌است. در تدوین هر اصل، اندازه را هرچه شفاف شدن آن، تعیین کرده‌است. باوجود این، قانون اساسی ضمیمه‌ها دارد که قوانینی که وضع می‌شوند، نباید ناقض آنها باشد؛

8. «دانش»‌های اجتماعی، از جمله «دانش» حقوق و «دانش» سیاسی و «دانش» دینی و مرامی، بنابراین که قدرت محور هستند، قدرت باوری را القاء می‌کنند. تازه تازه، این دانش‌ها نقد می‌شوند. تجدد نقد و جانشین قدرت شدن حق در تنظیم رابطه‌ها تعریف می‌شود. بدین‌خاطر، نه تنها ذهنیت جمهور مردم که ذهنیت «دانش» ‌آموختگان، بسا بیشتر از جمهور مردم، تعریفی را که بن‌مایه آن، قدرت بمثابه رابطه و ترکیبی که در این رابطه بکار می‌رود، نباشد، به خود راه نمی‌دهند. حال این‌که قدرت محوری علم را در بند ظن و گمان نگاه می‌دارد و مانع از رشد آن می‌شود. بن‌بست فکری که در غرب امروز از آن سخن بمیان است، هشدارها که نسبت به فروپاشی نزدیک تمدن غرب، داده می‌شوند، قوت‌گرفتن زورباوران در این جامعه‌ها و بزرگ شدن ابعاد ویران‌گری و بزرگ شدن مداوم درصد فرآورده‌های تخریبی از کل تولید و خارج شدن سرمایه‌ها از جریان تولید و تخریب استعدادهای انسان، - بمثابه نیروی محرکه که نیروهای محرکه را می‌سازد - و این جو سنگین خشونت که مدام سنگین‌تر می‌شود، نیاز فوری به نقد «دانش»ها و اندیشه‌های راهنما، از دینی و غیر دینی را پدید آورده‌است. نقد بایسته‌است تا که پیش از آن‌که کار از کار بگذرد، انسانها بیان استقلال و آزادی و بدان، فرهنگ استقلال و آزادی را بازیابند و به یمن عمل به حقوق پنچ‌گانه، زندگی را ازکام نیستی بیرون کشند. از این‌رو، جامعه‌ها نیازمند قانون‌ اساسی از این نوع هستند.

**9. مدار قدرت، مدار بسته‌است. رابطه قوای باز وجود ندارد زیرا ممکن نیست**. از این‌رو، تا وقتی قدرت تنظیم کننده رابطه‌ها است، «جامعه باز» واقعیت پیدا نمی‌کند. لذا، جامعه‌ها، به میزانی که بسته‌اند، ویران‌گر نیروهای محرکه و محیط زیست هستند. بدین‌خاطر، از این پس، بقای حیات بر روی زمین، باز و تحول‌پذیر گشتن نظام‌اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

اما نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر نیاز به رابطه حق با حق دارد. زیرا رابطه باز، بنابراین، نظام اجتماعی باز، فرآورده این رابطه می‌شود. در این رابطه است که نیروهای محرکه در حد مطلوب تولید می‌شوند و در رشد انسان و بازترکردن نظام اجتماعی بکار می‌افتند. و

10. هرگاه حقوق بخواهند تنظیم کننده رابطه‌ها بشوند تا که نظام اجتماعی، باز و تحول‌پذیر بگردد، دولت نیز می‌باید تحول‌‌پذیر شود و جهت این تحول از برآیند قوا و سازمانی قدرت محور، تعیین کننده و تعریف کننده حقوق و تضمین کننده حقوق – این تعریف تناقض ذاتی در بردارد که تناقض حق با قدرت است. «دانش» قدرت محور نیز گرفتار این تناقض است - به سازمانی باید باشد که به شهروندان امکان می‌دهد، در جامعه باز، برخوردار از جمهوری شورایی، در شوراها و در شورای همگانی شرکت کنند. از این‌رو،

11. عدالت نه همچون هدفی که باید بدان رسید بلکه بمثابه میزان تمیز حق از ناحق، در انشای اصول این قانون اساسی رعایت شده‌است تا که، به یمن عمل به این قانون اساسی، از روز نخست، رابطه‌ها بر میزان عدالت اجتماعی، رابطه‌های حق با حق بگردند و نابرابری‌ها و تبعیض‌ها که فرآورده روابط قوا هستند، از میان برخیزند و خودانگیختگی هر شهروند و خودانگیختگی جامعه شهروندان به حداکثر میل کنند و فراهم آوردن سرمایه‌ها در حد مطلوب ممکن شود و جامعه باز شهروندان رشد جوی، رشد در استقلال و آزادی برمیزان عدالت اجتماعی، متحقق بگردد.

12. اینک که دانسته‌ است قدرت نیازمند توجیه است و اندیشه راهنما را به استخدام خویش در می‌آورد تا که بطور مداوم توجیهش کند، اینک که دانسته است قدرت اندیشه راهنمایی را که بکار توجیه خود می‌گیرد، از خودبیگانه می‌کند، اینک که دانسته‌است قدرت توجه انسانهای قربانی ویران‌گریهای خود را، از خود (قدرت)، به فکرراهنمایی بر می‌گرداند که خود آن‌را از خود بیگانه کرده‌است، پس ضرور است که سازماندهی دولت نیز چنان باشد که قانون اساسی حتی‌المقدور از، ازخودبیگانگی مصون بماند. به سخن دیگر، اصول قانون اساسی و روش عمل به آنها، مانع از متمرکز و بزرگ شدن قدرت بگردند و این قدرت اصول قانون اساسی را یا از خود بیگانه و یا مانع از اجرا شدن آنها، بگردد. با توجه به این امر مستمر و جهان شمول که ازخودبیگانه شدن اندیشه‌های راهنما توسط قدرت است، دشمنی با طرزفکرها، حتی مرام استبداد فراگیر، باید جای به رهایی مستمر از روابط قوا، بنابراین، رهایی از بندگی قدرت بسپارد. بدین رهایی، نقد اندیشه‌های راهنما میسر می‌شود اگر بحث آزاد همگانی و همه جایی بگردد. این آن تغییر (رهایی از بندگی قدرت) است که هرگاه در سطح جمهور شهروندان انجام پذیرد، تغییر سمت‌یابی جامعه جهانی از بیراهه مرگ، به راه زندگی، زندگی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، به انجام می‌رسد.

در تدوین این قانون اساسی، جمعی از حقوقدانان و صاحبان دانشهای دیگر شرکت کرده‌اند. از آنها، آوردن نامهای کسانی بدون مانع است. اما آوردن نامهای کسان دیگری با مانع روبرو است. نامهای کسانی که می‌توان آورد، به ترتیب الفباء عبارتند از

دکتر فیروزه بنی‌صدر و عقیله جعفری ماربینی و محمد رضا راعی و دکتر حسن رضایی و فریبا ساعدی و دکتر علی صدارت که پیشنهاد کننده و همکاری مداوم داشته‌است و جهانگیر گلیان ( گلزار ) و دکتر مهران مصطفوی و دکتر نصرالله نجات بخش و ﮊاله وفا که همکاری مداوم داشته ‌است.

از آقای محمود رفیع که بنیادگذار جامعه دفاع از حقوق بشر است و عمر را در دفاع از این حقوق گذارنده‌‌است که بخش حقوق پنج‌گانه را مطالعه و نظر موافق خود را اطلاع داده‌‌است و از آقای دکتر حمید عمرانی که متن حقوق پنج‌گانه را تکثیر و در اختیار صاحب نظران قرارداده‌است و نیز همه کسانی که با نقد خویش به بی‌نقص‌تر کردن قانون اساسی یاری رسانده‌اند، سپاسگزارم

11 فروردین 1398

ابوالحسن بنی‌صدر

# بخش اول

# در اصول راهبردی و حقوق پنج‌گانه

# فصل اول

# در اصول راهبردی

**اصل اول:** ایران کشور مستقل، واحد و تجزیه‌ناپذیر است و جمهور شهروندان، به صفت ملت، بر تمام وطن حق دارند.

ا**صل دوم:** در ایران هرگونه تبعیض بر مبنای طبقه، مذهب، قومیت، زبان، رنگ، جنیسیت ممنوع است. بر وفق این قانون اساسی، همگان در حقوق و تکالیف که عمل به حقوق هستند، برابرند. شهروندان بدون تبعيض، از حقوق پنج‌گانه برخوردار و برابر این قانون اساسی، برخورداری آنها از این حقوق تضمین می‌شود.

**اصل سوم :** قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین ناقض حقوق پنج‌گانه ملغی هستند.

**اصل چهارم:** شخصيت و کرامت، ذاتی هر انسان و خدشه‌ناپذیر است. هر قانون، مصوب، رویه و یا سیاستی که نگاه ابزاری به انسان داشته باشد نامعتبر و اجرای آن ممنوع است. هرگونه رابطه سلطه میان دو شخص و یا بین شخص و یک گروه و یا دو گروه، ممنوع است.

**اصل پنجم:** دولت ایران جمهوری مستقل واحد بر اساس موازین به هم پیوسته حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق جامعه ملی و حقوق جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، تشکیل یافته‌است و بر طبق این قانون اساسی سامان می‌پذیرد.

**اصل ششم:** اساس سازماندهى كارهاى گوناگون در جمهوری نوین، تشکیل شورا بر مبنای هر شهروند یک رای است. در این جمهوری، مقام‌ها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند و هیچ شخص و گروه و نهاد و سازمانی شریک در ولایت جمهور شهروندان، به معنای حق شرکت در اداره امورخویش و امور جمعی بر وفق دوستی و برابری، نیست.

**اصل هفتم:** هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و به عنوان عضو جامعه ملی، حق ولایت خویش را مستقیم از راه همه پرسی و یا غیر مستقیم با توسل به رای مستقیم و مخفی و آزاد خود در انتخاب نمایندگان خویش در همه قوای قانون‌گذاری و اجرایی و قضایی و وسائل ارتباط جمعی اعمال می‌کند.

**اصل هشتم:** اصول آزادی و استقلال و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور مجموعه‌ای تفکیک ناپذیرند و حفظ مجموعه آنها وظیفه دولت و همه شهروندان ایران است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادیهای مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.

**اصل نهم:**  زبان و خط رسمی جمهوری ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در کنار زبان فارسی آزاد است.

ا**صل دهم :** پرچم ایران، پرچم سه رنگ افقی سبز و سفید و سرخ با نشانه‌ای است که ترجمان اشتراک جمهور شهروندان ایران با همه تنوع قومی آنها در وطن باشد.

**اصل یازدهم:** سرود ملی ایران بیانگر ارزش جان و کرامت انسانی، همبستگی ملی و صلح جهانی و بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی، است.

**اصل دوازدهم:** شعار جمهوری ایران، رشد برپایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی است.

**اصل سیزدهم:** در جمهوری ایران، سازمان اداری کشور سازمانی در خدمت رشد انسان و آبادانی طبیعت تعریف می‌شود و این هدف، سازمان‌دهی و سامان‌دهی آن را تعیین می‌کند.

**اصل چهاردهم:** در جمهوری ایران، ارتش ملی نیروی مسلحی است که مبتنی بر انضباط دقیق و سازماندهی مردمسالار شکل گرفته و مسئولیت دفاع از وطن، استقلال و تمامیت ارضی کشور را برعهده دارد. آموزش و پژوهش و به روزکردن دانش و فنون نظامی دائمی است.

ا**صل پانزدهم:** در اختلافات سیاسی داخلی، ارتش لازم است که کاملا بی‌طرف باقی بماند. در صورت عصیان مسلحانه، درحدی که نیروی انتظامی توانا به فروخواباندن آن نباشد، با موافقت رئیس جمهوری و مجلس شورای ملی، ارتش نیروی درخواستی را در اختیار فرمانده نیروی انتظامی قرار می‌دهد. ورود ارتش به عرصه اقتصاد ممنوع است. اما حکومت می‌تواند از تجهیزات نظامی و افراد آن در کارهای عمرانی استفاده کند.

# فصل دوم

# در حقوق ذاتی حیات انسان

**اصل شانزدهم:** بنابر این‌که حیات قائم به وجود حقوق و عمل به آنها است و این حقوق از حیات جدایی‌ناپذیر هستند و مانع از آن می‌شوند که فعالیتهای حیاتی انسان محدود و مقید بگردند، پس حقوق تقدم دارند بر نوع باور و بر هر وضعیت و موقعیتی که انسان در آن قراربگیرد. از این‌رو، بنام دین و بنام مصلحت دولت و به موجب حکم دادگاه این حقوق سلب نمی‌شوند.

**اصل هفدهم:**  از آنجا که تکلیف بیرون از حقوق ذاتی حیات، حکم زور است، وضع تکلیفی که سالب حق بگردد، ممنوع است و عمل به تکلیفی که حقی از حقوق نباشد، نمی‌تواند موضوع قانون‌گذاری بگردد.

**اصل هجدهم:** حقوق موضوعه که اصولی از هر قانون اساسی را تشکیل می‌دهند، ناقض حقوق ذاتی حیات نیستند و قوانین عادی که وضع می‌شوند، نیز، نباید ناقض حقوق ذاتی حیات باشند**.**

**اصل نوزدهم:** بنابراین که حقوق ذاتی حیات هستی شمول هستند، همه حیات‌مندها از حقوقی برخوردارند که حیاتشان قائم به عمل به آنها است. طبیعت نیز از همین حقوق برخوردار است**.**

**اصل بیستم:** حقوق هم‌دیگر را ایجاب می‌کنند و یک مجموعه را تشکیل می‌دهند، بنابراین، هیچ حقی را نمی‌توان دست‌آویز نقض حق دیگری کرد.

**اصل بیست و یکم:** انسان برخوردار از استقلال و آزادی است: هر انسانی مستقل است در گرفتن تصمیم و آزاد است در انتخاب نوع تصمیم. استقلال و آزادی نسبت به یکدیگر تقدم و یا تأخر ناپذیر هستند و از یکدیگر جدایی‌پذیر نیز نیستند**.** لذا،

21.1. بنابراین که برخورداری از استقلال، خود، برخورداری از امکانها و نیروهای محرکه است و بدون استقلال، آزادی در ضد خود، «قدرت فرد» در روابط قوا، تعریف پیدا می‌کند، بر میزان عدل، امکانها و نیروهای محرکه باید چنان توزیع شوند که هر انسان از آنها برخوردار بگردد.

21.2. استقلال جامعه شهروندان، خودمختاری او در اعمال ولایت (= شرکت جمهور شهروندان در رهبری جامعه خویش بر اصل دوستی)، بنابراین، محدود نشدن حق ولایت توسط بیگانه و آزادی او و اختیار او بر نوع اعمال حق ولایت است. بنابراین، استقلال و آزادی جمهور شهروندان را هیچ نهاد و شخصی در درون و هیچ بیگانه‌ای از بیرون، محدود نمی‌کند.

21.3. بخاطر استقلال و آزادی هیچ حقی را نمی‌توان نقض کرد. زیرا استقلال و آزادی عمل به دیگر حقوق را ایجاب می‌کنند.

**اصل بیست و دوم:** تنظیم کننده رابطه‌های کشور با کشورهای دیگر، بر اصل موازنه عدمی یعنی بر وفق حقوق ملی و حقوق جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی و حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت باید باشد. کمال مطلوب این‌است که رابطه‌های فرد با فرد و گروه‌های اجتماعی با یکدیگر نیز، بر وفق حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت برقرار شوند. لذا، ارکان دموکراسی که بر وفق این حقوق تشکیل می‌شوند، فعالیتها و رابطه‌های خود را باید بروفق حقوق تصدی ‌کنند**.**

**اصل بیست و سوم:** تنظیم رابطه‌ها و تصدی فعالیتها برابر اصل ششم ایجاب می‌کند:

23.1. بکاربردن زور، به قصد جلوگیری از عمل به حقی از حقوق، ممنوع باشد؛

23.2. انسان‌های روی زمین بر آسمان‌ها و زمین حق برابر پیدا کنند. از آنجا که وظیفه جز عمل به حق نیست، پس میزان تخریب طبیعت و آلوده شدن محیط زیست و مرگ و میر جانداران و گیاهان گزارشگر اندازه محرومیت انسانها از حقوق خویش هستند. لذا دفاع از حیات همه ذی حیات‌ها وظیفه شهروندان و نهادهای جامعه و نیز دولت‌ است؛

23.3. هم سلطه‌گری و هم سلطه‌پذیری هر دو ناقض حقوق، در سطح فرد با فرد و در سطح گروه با گروه و در سطح ملت با ملت‎‌های دیگر، ممنوع باشد.

**اصل بیست و چهارم:** بنابر این که دوست داشتن و دوست داشته شدن حقی از حقوق انسان است و بنابر این که برخورداری همگان از حقوق و توانایی بر رشد، در گرو توحید اجتماعی (بمعنای برابری واقعی همگان در برخورداری از حقوق و تعلق امکانها به همگان و تابعیت حاصل کار از کار) است، مقرر می‌شود که در تنظیم رابطه‌ها، اصل بر توحید و نه تضاد اجتماعی باشد. از آنجا که اندازه تولید سرمایه اجتماعی و دیگر سرمایه‌ها و نیروهای محرکه و کاربرد بهینه آنها به میزان توحید اجتماعی بستگی دارد و از آنجا که توحید اجتماعی خود، هم سبب و هم هدفی از هدفهای رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، توحید اجتماعی پایه‌ای است که ارکان دموکراسی برآن استواری می‌جویند و بدان، دموکراسی از فساد مصون می‌ماند:

24.1. زن و مرد برای دوستی با یکدیگر خلق شده‌اند و هر دو بطور برابر حقوقمند هستند. بنابراین، تمامی تبعیض‌ها و نابرابریها ملغی‌هستند.

24.2. جمهور مردم با یکدیگر برادر و خواهر و در حقوق برابرند. از آن‌جا که همگان در حقوق‌مندی برابرند و عقیده نمی‌تواند بکار دشمنی آید مگر وقتی که به استخدام قدرت درمی‌آید، اختلاف در عقیده و باور و یا جنسیت و تعلق به قومی، موجب تبعیضهای دینی و مرامی و جنسی و قومی و ملی و نژادی نمی‌گردد و ناقض و مانع دوستی شهروندان با یکدیگر نمی‌شود.

24.3. هر شهروند حق دارد با هر شهروند جامعه دیگری دوست بگردد.

24.4. بنابر این‌که وظیفه دولت و جامعه مدنی و شهروندان خشونت‌زدایی باید باشد، دولت باید متجاوز را، برابر اصول راهنمای قضاوت که اصولی از قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه را تشکیل می‌دهند، از تجاوز بازدارد.

24.5. حق اختلاف در نظر با حق اشتراک در نظر، و با دو حق دوستی و صلح همراه ‌است. لذا،

الف. خشونت - که جنگ شکلی از آن‌است - بنام اختلاف در نظر و باور و بنا بر انواع تبعیض‌ها از جمله تبعیض‌های جنسی، نژادی، قومی، ملی، مرامی، دینی و مذهبی، ممنوع است. و

ب. برقراری بدون سانسور جریان اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و داده‌ها و دانش‌ها و فن‌ها مقرر می‌شود تا که، از رهگذر نقد، اختلاف در نظر سبب توحید در نظر، به یمن رشد گردد و از جهت‌یافتن اختلاف در نظر به تضاد و دشمنی پیش‌گیری شود.

**اصل بیست و پنجم:** حق برخورداری هر انسان از استعدادها و فضل‌های خویش، در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، برسمیت شناخته می‌شود: انسان استعداد جستن اندیشه راهنما (باور دینی یا غیر آن) را دارد و بکار می‌گیرد. او غیر از این استعداد و استعداد اُنس که حق دوستی ترجمان آن‌است، استعداد رهبری دارد ، استعداد آفرینندگی دارد، استعداد آموختن دارد ، استعداد تربیت دارد، استعداد هنرمندی و هنروری دارد ، استعداد اقتصادی دارد و... و افزون بر استعدادها فضل‌ها دارد. بنابراین، او حق برابر برآن محیط زیستاجتماعی و طبیعی دارد که او را بر بکار بردن استعدادهای خویش و پرورش آنها توانا کند . لذا،

25.1. تغییر رابطهِ انسان با نهادها و بازسازی نهادها بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و وداد، بدان است که انسان از بدو تولد، جامع استعدادها تلقی شود: میزان از دست رفتن جامعیت انسان، میزان ضد حقوق و ضد استقلال و ضد آزادی و ضد رشد شدن نهادها و جامعه را بدست می‌دهد.

25.2. از آنجا که انسان بهنگام بکار بردن مجموع استعدادها و فضلهای خویش، خودانگیخته، یعنی مستقل و آزاد، می‌اندیشد و عمل می‌کند، نهادهای جامعه می‌باید با خودانگیختگی انسان سازگار و بر این پایه، تجدید سازمان شوند.

25.3. از آنجا که برخورداری هر انسان از حق رهبری ، شرط برخورداریش از حقوق و استعدادهای خویش است، هیچ‌یک از استعدادهای او قابل تفویض به غیر نیست و دیگری نمی‌تواند جانشین او در هیچ یک از استعدادها بگردد. رهبری هر کس بدست خود او است. بنابر این، نظام اجتماعی می‌باید باز و تحول‌پذیر بگردد به ترتیبی که جمهور مردم بتوانند در مدیریت جامعه خویش شرکت کنند. توضیح این‌که

4/25. جامعه و نهادهای آن می‌باید سامانه‌ای باز، پیدا کنند. از این‌رو، هدف از تدوین قانون اساسی و اجرای آن، از جمله باید این باشد که نهادهای جامعه، بمثابه دستگاههای تخریب انسان و محیط زیست و تولید قدرت، با نهادهای باز و تحول‌پذیر، در خدمت انسان خودانگیخته، جانشین گردند.

**اصل یبیست و ششم**: نقد و هشدار و اظهار حق و، در صورت خطا، پشیمانی و دیدن زیان، عفو، در شمار حقوق انسان هستند. این حقوق ایجاب می‌کنند:

26.1. اصول قانون اساسی بیانگر حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق جامعه او بمنزله عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت باشند. قانون‌گذاری عادی نیز می‌باید از این اصول تبعیت بی‌کم و کاست کند،

26.2. در همان ‌حال که شهروندان در نقد و اظهار حق و هشدار و اعلان خطر می‌باید از بیشترین استقلال و آزادی برخوردار باشند، خود نیز باید به حقوق پنج‌گانه که در قانون اساسی می‌آیند، عمل کنند و در رواج زبانی که ویژه‌گی‌های زبان آزادی را داشته باشد - زبانی که از جمله زور بن‌مایه آن را تشکیل نمی‌دهد -، شرکت کنند. و

26.3. عفو کردن حق زیان‌دیده است و جبران کردن نیز وظیفه زیان‌ واردکننده است. محیط اجتماعی خالی از زور، حق همگان است. برخورداری از این حق ایجاب می‌کند که خشونت‌زدایی حق هر انسان و جامعه انسانها تلقی شود . اما خشونت‌زدایی نیاز به استقرار تمامی ارزشهای معنوی، بخصوص استقرار ارزشهایی دارد که برخورداری هر انسان را از حقوق خویش، در جامعه انسانها، میسر می‌کنند: مهر، شهادت بر حق، صداقت، وفای به عهد، ایثار، امداد و استمداد، ارشاد و... و بخصوص،

26.4. رابطه دو همسر، بطور خاص، و رابطه ‌انسانها بطور عام، باید رابطه فضل‌های آنها با یکدیگر باشد. اگر زور در کار نیاید و انسانها ، در مقام عمل به حقوق خویش، با یکدیگر رابطه بر قرار کنند، از راه فضل‌هاشان است که با یکدیگر رابطه بر قرار می‌کنند **.**

**اصل بیست و هفتم:** بنابراین که انسان به هنگام تولد قدم در دنیای دشمنی‌ها نمی‏گذارد، طبیعت و جاندارها و انسانها، آشنا و دوستند. از این‌رو، برای این‌که محیط رشد او، محیطی آکنده از تضادها و خصومتها نگردد، حقوقذاتی حیات انسان و طبیعت و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق موضوعه‌ای که بر وفق آنها وضع می‌شوند، باید این ویژگی‌ها را داشته باشند:

27.1. ترجمان رشد انسان و عمران طبیعت – و نه دلخواه قدرت – باشند. و

27.2. بنابر حق شرکت در رهبری جامعه، راه‌یاب به جمهوری شهروندان یا دموکراسی شورایی باشند و

27.3. امکانهای برخورداری هر شهروند را از استقلال و آزادی و دیگر حقوقش، همواره بیشتر بگردانند.

27.4. بنابراین که هر انسان بر مجموعه‌ای از کارها حق دارد و باید از کارهای خود درآمد لازم را برای زندگی حقوقمند و رشد بدست بیاورد، رباط‌ها را جانشین انسان‌ها نکند و دستیار او در افزایش کارآیی و بهره‌وری بگردند.

**اصل بیست و هشتم:**  دفاع از حقوق دیگران حقی از حقوق هر انسان و فراخواندن به دفاع از حقوق خود نیز حقی از حقوق او است. از این‌رو، حق حیات که برآوردن نیازهای حیاتی را ایجاب می‌کند، به هر کس حق می‌دهد دفاع از این حق و دفاع از حقوق ذاتی حیات خود را، در مورد خود و یا دیگران، از دولت و شهروندان بخواهد. لذا مسئولیت حفظ حیات یکایک شهروندان و برآوردن نیازهای حیاتی، مسئولیتی همگانی است. بنابر این حق، اعدام ممنوع است.

**اصل بیست و نهم:** تحصیل اطلاع و دانستن، فعالیت استعداد علم و آگاهی جویی، حق هر انسان است. آزادی جریان اطلاع‌ها و داده‌ها و آزادی جریان اندیشه‌ها و آزادی جریان دانش‌ها و فن‌ها و هنر‌ها، بلحاظ آن‌که امکان دانستن را برای هر انسان فراهم می‌آورند، حق هر انسان هستند. بنابر این‌که تکلیف بیرون از حق ، حکم زور است، هر کس حق دارد بداند تکلیفی که انجام می‌دهد، عمل به حق هست یا خیر.

از آنجا که «المأمور معذور» ترجمان زورمداری و ناقض حق است، هر امری باید امر به حق باشد و هر وظیفه‌مندی می‌باید مطمئن باشد که دستور سیاسی یا نظامی یا اقتصادی یا اجتماعی و یا فرهنگی که به او می‌دهند ، یا او به دیگران و یا به خود می‌دهد، ناحق نباشد. بنابراین، هر امری، باید با شفافیت تمام بر حق دلالت کند و نباید ناقض حقی از حقوق انسان و یا حقوق شهروندی او و یا حقوق ملی و یا حقوق طبیعت و یا حقوق جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی باشد.

**اصل سی ام:** اصل بر شفافیت گفتار و کردار است. لذا، سر و پنهان‌کاری به قصد ستم‌کاری، و نیز دوستی و همکاری پنهانی با ستمگر و جنایت‌پیشه، ناقض حق و ممنوع است . بنابراین، دولت حق ندارد عمل ناقض حقی از حقوق انسان و حقوق شهروندی و یا حقوق ملی و یا حقوق طبیعت و یا حقوق ایرانیان بمنزله عضو جامعه جهانی را مرتکب شود. ارتکاب عمل ناقض حقی از حقوق که اصول این قانون را تشکیل می‌دهند، جرم و «سر دولتی» کردن آن موجب تشدید مجازات به ترتیبی است که قانون معین می‌کند.

**اصل سی و یکم:** هر کس و هر جامعه‌ای حق دارد از صلح برخوردار باشد. ناموس صلح را نباید شکست. لذا، به زور بازداشتن شهروندان از زیستن با برخورداری از استقلال و آزادی و دیگر حقوق و تبلیغ حقوق، ممنوع است. جنگ به قصد سلطه بر دیگران و ویران کردن عمارت و طبیعت، ممنوع است. در برابر، دفاع در برابر متجاوز، وظیفه‌ای همگانی است. بنا بر این،

31.1. در سطح جامعه ملی و در سطح جامعه جهانی، از وظایف اصلی دولت، یکی برقرارکردن صلح است. اگر میان دو کشور جنگ روی نمود، بر او است بکوشد میانشان صلح بر قرار کند. در صورتی که یکی از دو طرف از قبول صلح سرباز زد، باید در کنار کشوری که به صلح راضی است قرار بگیرد و جنگ‌طلب را، بر اصل رساندن حق به حق‌دار، به صلح وادار سازد.

31.2. بنابر این که بر اصل موازنه عدمی، رابطه‌ها با کشورهای دیگر، بر مبانی حقوق ملی، از جمله، حق صلح و دیگر حقوق، برقرار می‌شود، بر دولت ممنوع است که از راه برقرار کردن روابط قوای خصمانه با دولت‌های دیگر، صلح اجتماعی را به خطر اندازد و برخورداری شهروندان را از حقوق پنج‌گانه مشکل، وگرنه، ناممکن گرداند و یا حقوق ملی و دیگر حقوق را تضییع کند.

31.3. هیچ ملتی را بر عقیده و جان و مال ملت دیگر، حقی نیست. در عوض، هر ملتی بمثابه عضو جامعه جهانی، از حقوقی برخوردار است که موضوع فصل ششم هستند.

31.4. احقاق حقی نباید تجاوز به حقی را ایجاب کند. بنابراین، با احقاق حق، تقابل پایان می‌پذیرد.

**اصل سی و دوم:** بنابراین که تبعیض ناقض حق است، برابری جستن از لحاظ نژاد و قومیت و ملیت و جنسیت و رنگ، حق هر انسان است. تفاوتی از این جهات میان انسانها نیست.

**اصل سی و سوم:** از آن‌جا که استقلال و آزادی ذاتی حیات انسانند، خرید و فروش انسان بر خلاف حقوق او است. بنابراین برده‌داری در اشکال گوناگونش خلاف حق و شخصیت و شأن و کرامت انسان است و ممنوع می‌شود. بنابراین، هر رابطه‌ای که انسان را در موقعیت برده قراردهد، یعنی او را در موقعیت انسان فاقد حقوق قراردهد نیز ممنوع است.

**اصل سی و چهارم:** بنابر این‌که حق هر انسان و هر مجموعه انسانی است که ستم نبیند و وظیفه او است که ستم نکند، حق هر کس و هر مجموعه انسانی است که رعایت حقوق خویش را از دیگران بخواهد و وظیفه او است که به حقوق دیگران تجاوز نکند و در برابر هر تجاوزی، برپا خیزد و، بر میزان عدل، برای برخورداری همگان از حقوق خویش، از اصل «ستمگر مباش، ستم‏پذیر مباش و یار ستمدیده در برابر ستمگر باش» پیروی کند.

این حق هم اقتصادی و هم سیاسی و هم فرهنگی و هم اجتماعی است. به سخن دیگر انسان حق دارد در اندیشه و عمل و نیز از لحاظ موقعیتها و شرایط رشد، تحت ستم قرار نگیرد.

**اصل سی و پنجم:** بنابر این که مالکیت بر کار مالکیت شخصی است،

35.1. مالکیت شخصی نباید تابع مالکیت خصوصی بگردد و مالکیت خصوصی باید تابع مالکیت شخصی باشد به ترتیبی که هر درآمدی حاصل کار باشد.

35.2. فرد و جامعه و طبیعت به میزان شرکتشان درکار، بر حاصل آن حق پیدا می‌کنند.

35.3. حق بر سرزمین و منابع موجود در آن، همگانی است. یعنی نسلها که از پی هم می‌آیند بر آنها حق دارند و یک نسل حق ندارد، به ترتیبی بهره‌برداری کند که سبب محروم شدن نسل‌های آینده از منابع بگردد و یا سرزمینی که وطن است را بیابان کند.

**اصل سی و ششم:** بنابر این که مالکیت انسان بر کار خویش و آن‌چه از آن بدست می‌آورد، مالکیتی شخصی است، هیچ انسانی را نمی‏توان از مالکیت بر کار خود محروم کرد. خواه مستقیم یعنی با جلوگیری از کار فکری و یدی او و خواه غیرمستقیم با جلوگیری از برخورداری او از نیروهای محرکه و ابزار کار و زمین و منابع آن در حد یک شهروند. از این حق، دو حق اساسی زیر نتیجه می‏شوند که در عین حال شرط تحقق حق بالا هستند و در شمار حقوق شهروندی نیز بشمارند:

**اصل سی و هفتم:** از آنجا که رشد عمومی جامعه، شرط رشد هر انسان و بعکس است، هر کس حق دارد از جامعه بخواهد، کمبودهای او را جبران کند. بنابراین حق، جامعه باید، مستقیم یا توسط دولت و نهادهای دیگر امکانات و وسایل کار را در اختیار اعضای خویش بگذارد و او مسئول حفظ آنها است.

**اصل سی و هشتم:** بنابر این‌که انسان مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است، رشدپذیر است. و از آن‌جا که رشد کردن ذاتی حیات انسان است، نظام اجتماعی مطلوب، نظام باز است. نظام باز نظامی است که درآن، رشد قدرت جای‌گزین رشد انسان نگردد و نیروهای محرکه بی‌آنکه ویران شوند، در رشد انسان و عمران طبیعت بکارافتند.

**اصل سی و نهم:** حق درخواست جبران کمبودها، حقی جهان‌شمول است. به این اعتبار که رشد اگر همگانی نباشد، و چند ملت رشد کنند و همه دیگر ملت‌ها رشد نکنند و یا ملتی بخواهد برای افزایش و یا حفظ «منافع» خود، حقوق خویش را از یادببرد و حقوق ملت یا ملت‌های دیگر را نادیده بگیرد، ناگزیر جریان رشد متوقف می‏شود و میزان خشونت و تخریب افزایش می‏یابد. از این‌رو، هر کس و هر گروه و هر جامعه انسانی حق دارد از جامعه بشری رفع تجاوز و جبران کمبودهای خویش را بخواهد.

**اصل چهلم:** تأمین منابع مالی برای احقاق حق موضوع اصل 24 و تعاون وسیله تحقق آن‌ هستند. تعاون میان جامعه‏های بشری، حقی است که هر جامعه و هر فرد عضو هر یک از جامعه‏ها دارند. این حق است که به هر کس امکان می‏دهد از حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی لازم برای شکوفایی شخصیت و اعتلای کرامت انسانی خود برخوردار گردد . بر این اساس، جامعه ایرانیان نه تنها مسئول هر محروم و مظلوم در هر جای جهان است، بلکه مسئول طبیعت نیز هست که ویران نگردد.

**اصل چهل و یکم:** شهروندان حق دارند در رهبری جامعه مشارکت کنند. بنابراین که هر موجود زنده‌ای استعداد رهبری دارد، هر انسان در رهبری امور خویش مستقل و آزاد است و حق دارد در جامعه‌ای زندگی کند که درآن، برخورداری شهروندان از استقلال و آزادیِ خود، کامل باشد. همۀ شهروندان بر رهبری جامعه حق برابر دارند.

**اصل چهل و دوم:** بنابر این که هر انسان مسئول عمل به حقوق خویش است، پس او مسئول انجام مهم‌ترین مسئولیتها، یعنی شرکت در اداره امور جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. از این‌رو:

42.1. شرکت در مسئولیت اداره امور جامعه، حق و وظیفه هر کس است و این شرکت از آنجا که همگانی است، بناگزیر از طریق شورا انجام می‏گیرد.

42.2. همۀ شهروندان حق و وظیفه دارند مانع استقرار استبداد بگردند. هر کس نه تنها حق و بلکه وظیفه دارد در رهبری جامعه خویش شرکت کند. پرورش قوۀ رهبری، از برترین ارزشها است. برای استقرار و استمرار مردمسالاری و تحول آن به جمهوری شهروندان، ضرور است که شرایط لازم برای پرورش قوۀ رهبری فراهم گردد و موانع موجود از میان برداشته شوند.

42.3. از آنجا که مسئولیت رهبری، مهمترین مسئولیت انسان و با اهمیت‌ترین شاخص شخصیت و کرامت انسانی و کارآمدترین عامل رشد او است، هر کس حق و وظیفه دارد خود را برای شرکت در رهبریآماده کند. در جامعه ترکیب کار باید چنان باشد که هر کس فرصت بیابد بخشی از وقت خود را به کار شرکت در رهبری جامعه خود اختصاص دهد. بنابراین حق و وظیفه و ارزش برین، هر کس حق دارد خود را برای احراز مقامی از مقام‌ها، نامزد گرداند. رهبری به دادگری و لیاقت و علم است. در این جمهوری، فرصتها، باید فرصتهای دادگری و ابراز لیاقت و علم جستن و بکاربردن آنها بگردند. پس، هر کس حق دارد بخواهد که رهبری جامعه، عادل و عالم و لایق و منزه از فساد باشد.

**اصل چهل و سوم :** اندیشیدن و اظهار آن حقی انکار نکردنی است. اظهار نظر ولو مخالف حقوق پنج‌گانه آزاد است. اما عمل به آن وقتی ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه نیست، حقی انکار نکردنی است. حق اختلاف در نظر، حقی است که همه از آن برخوردارند. هر جامعه باید بر این اصل اداره ‏شود که یک شخص، و یک گروه و حتی یک نسل بخشی از حقیقت را می‏دانند و نه تمام حقیقت را، بنابراین، همه حق دارند، با رعایت صلح و دوستی و با تلاش در خشونت‌زدایی، اختلاف در نظر داشته باشند.

لازم است شهروندان نظر خویش را به جریان آزاد اندیشه‌ها بسپارند و آن را وسیله خصومت با یکدیگر نگردانند. اختلاف در نظر شورا را ضرور و دست‌آویز خصومت کردنش، آن‌را بی‌محل می‌گرداند.

**اصل چهل و چهارم:** از آنجا که گوناگونی در نژاد و رنگ و فرهنگ و زبان، حق است و نه ننگ، نقد دین‌ها و مرامهای مروج مخالف این گوناگونی، و تبعیض، حق هر انسان است. هر انسان حق دارد آموزش و پرورشی بجوید که او را از بند تبعیض‌ها برهد. مبارزه با تمامی تبعیض‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح هر جامعه و در سطح جهان حق هر انسان است.

**اصل چهل و پنجم:** بنابراین که اندیشه راهنما لازمه زندگی حقوق‌مند است، برگزیدن و داشتن اندیشه راهنما حق هر انسان است. بنابراین، شهروندان در گزینش دین و مرام مستقل و آزادند**.** دولت و هیچ مقام و شخصی حق ندارند کسی را به پذیرفتن دین یا مرامی و یا به ترک آن مجبور کنند.

**اصل چهل و ششم:** بنابر این‌که انسان مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است و بنابراین که عمل کردن به حقوق نیازمند دانش‌ها و فن‌ها و اطلاع‌ها و داده‌های صحیح است، هر انسان حق دارد بر دانش‌ها و فن‌ها و اطلاع‌ها و داده‌ها دسترسی داشته باشد. بنابر اصل، هر کس حق و وظیفه دارد حقیقت و دانش را بجوید و اظهار کند.

**اصل چهل و هفتم:** بنابر این که هرکس خود خویشتن را رهبری می‌کند، هیچ‌کس را حق و اختیار رهبری‌کردن دیگری به زور نیست. بنابراین، تمامی حاکمیت‌های قدرتمدار بدین‌خاطر که ناقض حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او هستند، ممنوع هستند.

**اصل چهل و هشتم:** بنابر این که ارزیابی و انتقاد، ضرورت رشد است، هر انسانی برخوردار از این حق است. در جمهوری ایران، اصل بر ارزیابی و انتقاد است و شهروندان این جمهوری، همه ارزیاب و منتقد هستند.

**اصل چهل و نهم :** آزادی بیان، حق هر انسان است. در مقام استفاده از این حق، نمی‌توان دروغ و ناسزا و جعل و تحریف و ... را مجاز شمرد. موارد سوء استفاده از این حق را قانون معین می‌کند. بنای قانون گذار نه محدود کردن آزادی بیان که احقاق حق در صورت سوء استفاده از آن باید باشد.

هر شهروندی حق دارد جبران زیانی ناشی از صدمه به حقوق و کرامت خویش را مطالبه کند یا از آن در گذرد. بنابر این، حق دارد از راه مراجعه به قوه قضایی، جبران و ترمیم زیان خود را بخواهد**.**

**اصل پنجاهم:** اظهار تمایل‌های دینی و سیاسی و علمی و فرهنگی آزاد است. حق ارزیابی و انتقاد و آزادی بیان و اظهار تمایل خود، حقی همگانی است، بنابراین، استفاده از آن باید غیرقهرآمیز و خشونت‌زدا باشد و از راه تفهیم و تفاهم، به یمن بحث آزاد، انجام بگیرد.

**اصل پنجاه و یکم:** بنابر این که رشد با ارزیابی و انتقاد همراه است، تغییر باور دینی و غیر آن را نمی‌توان جرم شناخت. حتی اگر این تغییر، تغییر از بیان استقلال و آزادی به بیان قدرت باشد**.**

**اصل پنجاه و دوم:** در این جمهوری، دانش و فن به همگان تعلق دارند و همگان باید بیاموزند و به روز کنند و بتوانند بکاربرند. دولت باید بکوشد که در سطح جهان نیز، دانش و فن از آن جهانیان بگردند تا که رشد هم آهنگ جامعه جهانی میسر شود.

**اصل پنجاه و سوم :** بنابر این که برخورداری از حقوق در وطن و جامعه میسر می‌گردد و بنابر این که عمل به حقوق ذاتی، رابطه حق با حق را ایجاب می‌کند، وطن‌مندی و تشکیل جمع، از یک هسته دو نفری تا تشکلی با اعضای فراوان، حق هر انسان است. تشکیل نهادهایی که وجود و عمل‌کردشان ناقض حقوق نباشند، آزاد است. بنابراین باید باشد که نهادهای جامعه مدنی محل تحقق دموکراسی شورایی بگردند.

**اصل پنجاه و چهارم:** بنابر حق رشد و بنابر استعداد دانشجویی که از استعدادهای انسانی است و بنابر این که هرکس حق دارد دانش و فن بجوید، پس حق او است که، در وطن خویش، از آموزش و پرورش درخور برخوردار و یا برای کسب دانش و فن به هر جای جهان برود.آموزش و پرورش باید رایگان باشد. تعلق‌های ملی و قومی و جنسی و داشتن این یا آن مرام نباید مانع برخورداری از آموزش و پرورش کسی شوند.

**اصل پنجاه و پنجم:** بنابراین که فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و خلق انسان است، هرانسان فرهنگ‌مند است و انکار فرهنگ و یا نادیده گرفتن آن ممنوع است. باوجوداین، هر دولت باید مروج فرهنگ استقلال و آزادی باشد و اشتراک‌های فرهنگی را بر عهده جریان آزاد داشته‌ها و یافته‌های فرهنگها و گفتگوها و بحث‌های آزاد میان فرهنگها بگذارد.

**اصل پنجاه و ششم:** بنابر حق مالکیت هر کس بر کار خویش و دست‌آورد آن، هر محقق و هر دانشمند و هر هنرمندی، بر کشف و ابداع و تألیف و اثر خویش حق دارد. باوجود این، استفاده از دانش و فن برای سلطه بر دیگران ممنوع است. حق بر دانش وظیفه برخوردارکردن دیگران از آن را در بردارد. اما این وظیفه داوطلبانه است**.**

**اصل پنجاه و هفتم:** حریم خصوصی و زندگانی شخصی و حقوق و حیثیات و شئون، بنابراین، کرامت هر کس، از زن و مرد و فرزندان، باید از هر گونه تعرض مصون باشد**.**

**اصل پنجاه و هشتم:** خانه هر شهروند از تعرض مصون است. وارد خانه کسی نباید شد مگر به اذن صاحب آن و یا برابر قانونی که با حقوق پنج‌گانه منطبق باشد.

**اصل پنجاه و نهم:** هر کس مختار است در کشور خود هر کجا که خواست منزل کند و به هر نقطه که خواست سفر کند. انتخاب اقامتگاه حق هر انسان است. بنابراین**:**

**59.1.** سفر در داخل کشور و به خارج از آن حق هر کس است.کسی را به دلیل هویت قومی و یا جنسی و نوع باورش نمی‌توان از این حق محروم کرد.

**59.2.** کسی را نمی‏توان از خانه و دیار خویش بیرون کرد. از این‌رو، کسانی که اشخاص را بزور از دیار خود بیرون می‏کنند باید مورد پی‌گرد قانونی قرار گیرند.

**اصل شصتم:** بنابر این‌که گوناگونی در نژاد و قومیت و ملیت و فرهنگ و زبان و رنگ حق است،

60.1. هیچکس را نمی‏توان از ملیت و قومیت خویش محروم ساخت. شناخته شدن به نژادی و ملتی و قومی، حق هر کس است.

60.2. اختلاف در فرهنگ و رنگ، وقتی جریان‌های آزاد دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و اطلاع‌ها و داده‌ها و داشته‌ها و یافته‌های فرهنگ‌ها برقرار هستند، به شرط نبود تبعیض‌ها، عامل رشد می‌شود. در هر جامعه، این اختلاف پذیرفته و مورد عمل ‌باید باشد.

**اصل شصت و یکم:** هر کس حق دارد در صورتی که مورد ستم قرار گرفت پناهنده بگردد:

61.1. نه تنها بیگانه بلکه دشمن نیز حق دارد به جمهوری ایران پناه آورد و هرگاه چنین کرد، باید به او پناه داده شود.

61.2. هر کس مورد ستم قرار بگیرد حق و وظیفه دارد مهاجرت کند و به مبارزه برای احقاق حق ادامه دهد.

**اصل شصت و دوم:** هر کس حق دارد زندگانی متناسب با شئون و کرامت انسان را داشته باشد. بنابراین، هرکس بر غذا و مسکنو پوشاک و تعلیم و تربیت و درمان و محیط زیست سالم و بهتر کردن زندگی مادی و معنوی خود، حق دارد. بنابراین، هرکس حق مطالبه توزیع عادلانه امکانها و نیروهای محرکه را از جامعه مدنی و دولت دارد. براین دو است که امکانها و نیروهای محرکه را بر میزان عدل، توزیع کنند تا همگان به برخورداری از این حق توانا شوند.

**اصل شصت و سوم:** ازدواج باید بر اساس علاقه و عقیده و انتخاب آزاد زوجین باشد. ازدواج به اجبار ممنوع است. عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که سبب سلب آزادی زنان و مردان و بیشتر زنان می‏شوند و آنان را ناگزیر از ازدواج بر خلاف میل می‏کنند، از اعتبار ساقطند. از میان برداشتن این عوامل و تدارک امکان برخورداری از استقلال و آزادی، وظیفه جامعه مدنی و دولت است.

**اصل شصت و چهارم:** رابطه دو همسر و رابطه آنها با فرزندان، نه رابطه مسلط با زیر سلطه، بلکه رابطه حقوق‌مندها با یکدیگر یا رابطه برابر حق با حق است. قانون مدنی باید با این اصل و اصول دیگر این مجموعه حقوق، تطبیق بجوید.

**اصل شصت و پنجم:** همسری حقی از حقوق هر زن و مرد است و در برخورداری از این حق، اصل بر برابری همسران و اعضای خانواده در حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق دیگر است. بنابراین،

65.1. مرد و زن در ازدواج و طلاق از حقوق برابر برخوردارند.

65.2.ازدواج تنها با رسیدن به سن قانونی ممکن است.

**اصل شصت و ششم:** کاستن از منزلت و کرامت انسان و ناچیز کردنش در استثمار شونده و تخریب طبیعت و منابع موجود در آن، ممنوع است.

**اصل شصت و هفتم:** فرسودن انسان و طبیعت ممنوع است. هرکس برکاری حق دارد که توانایی انجامش را دارد. تعیین انواع کارها و طول مدت کار، باید برابر این اصل باشد**.**

**اصل شصت و هشتم:** انسان بر آسایش و تفریح حق دارد. در تعیین ساعت‌های کار این اصل نیز باید رعایت شود. هر انسان بر فراغت از کار و تعطیلات با استفاده از حقوق حق دارد**.**

**اصل شصت و نهم:** از آن‌جا که برخورداری از حقوق، بدون برخورداری از امنیت و نیز بدون برخورداری از دو حق استقلال و آزادی -که از یکدیگر جدایی ناپذیرند- تحقق پیدا نمی‏کند، هر کس حق دارد از امنیت‌ها برخوردار باشد. نسبت استقلال و آزادی با امنیت‌ها نسبت تزاحم نیست. بنابراین، نمی‌توان، با دست‌آویزکردن امنیت، استقلال و آزادی شهروندان را سلب و یا محدود کرد**.**

**اصل هفتادم:** هیچ کس نباید مجبور به انجام رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز بگردد. هیچ کس نباید از راه شکنجه و غیر آن، برای اقرار و یا قبول و یا نفی عقیده‏ای، تحت فشار و یا مورد تحقیر قرار بگیرد. حتی در مقام کمک و انفاق نیز تحقیر روا نیست. بنابراین، اکراه و اجبار رافع مسئولیت اجبار شونده و موجد مسئولیت اجبارکننده است.

**اصل هفتاد و یکم:** بنابر این‌که شرط برخورداری هر کس از حقوق، بکارگرفتن استعدادها و فضلها است، برابری واقعی در برخورداری هر شهروند از حقوق و بکاربردن استعدادها و فضلهایش مقرر می‌شود **.**

**اصل هفتاد و دوم:** عدالت میزان تمیز حق از ناحق تعریف می‌شود. بنابراین میزان، از بدو تولد، هر کس بر رعایت شدن حقوقش حق دارد. عمل به حقوق و رعایت حقوق یکدیگر و رعایت حقوق پنج‌گانه توسط هر یک از متصدیان دولت و هریک از دیگر متصدیان منتخب یا منصوب، بدین میزان سنجیده می‌شود.

**اصل هفتاد و سوم:** بنابر این‌که عمل به حقوق عدم وجود مانع را ایجاب می‌کند ، قیام برای برداشتن مانع‌ها، بخصوص مانع‌هایی که ستم و ستم‌گری و ستم‌پذیری و تبعیض‌ها هستند، از حقوق انسان است.

**اصل هفتاد و چهارم:** بنابر این که هرکس حقوقمند و کرامتمند بدنیا می‌آید، نقض حقوق و کرامت کودکان، جرم و هیچ عذر و بهانه‌ای از نقض کننده پذیرفته نیست.

**اصل هفتاد و پنجم:**  بنابر این که کودک از زمانی که به دنیا می‌آید، از حقوق انسان برخوردار است و باید از راه عمل به حقوق خویش بارآید و رشد کند، نباید از عمل به حقوق انسان بازداشته شود.

**اصل هفتاد و ششم:** کودکان، عضوهای تمام عیار خانواده هستند. تا رسیدن به رشد، پدر و مادر و اگر یتیم بودند، جامعه باید نیازهای آن‌ها را برآورند. و

76.1. از آنجا که رشد فطری بشر است، کودکان باید برای آینده تربیت شوند. بنابراین نباید به پذیرفتن عقیده‏ای مجبورشان کرد نه آنها مجبور به اطاعت از پدر و مادر، در گرویدن و یا نگرویدن به دین یا مرامی هستند.

76.2. کودکان بی‌سرپرست یا معلول حق عاجل بر نمردن از گرسنگی و بی‌خانمانی و برخورداری از تعلیم و تربیت درخور دارند. اینان بعنوان فرزندان جامعه، حق دارند رشد کنند. ادای این حق در درجه اول بر عهده خویشاوندان است و اگر آنان ناتوان بودند بر عهده جمهور مردم و دولت است.

76.3. کودکان یتیم بر محبت حق دارند و باید محبت ببینند و حقوقمند تربیت بگردند .

76.4. تبعیض میان فرزندان و میان فرزندانی که پدر و مادر دارند و آنها که ندارند، ممنوع است.

76.5. کودک بر داشتن پدر و مادر حق دارد. بنابراین، همبستری خارج از ازدواج قانونی، سالب مسئولیت زن و مرد همبستری کننده نمی‌شود. آموزش و پرورش کودک بر وفق حقوق و برآوردن نیازهای او بر عهده آنها است.

76.6. کودکان حق دارند شهروند تربیت بگردند و برای ایفای نقش شهروند برخوردار از حقوق شهروندی تربیت شوند.

76.7. مادرانی که بار تکفل فرزندان خود را بردوش دارند، بر جبران کسر مالی و رفع نقص مراقبتهای دیگر حق دارند و باید بیمه شوند.

76.8. جدا کردن کودکان از خانواده بر خلاف اراده افرادی که حق پرورش آنها را دارند، فقط در صورت قصور در انجام وظیفه و یا اگر اطفال در مخاطره غفلت و اهمال واقع باشند، بر طبق قانون امکان پذیر است

**اصل هفتاد و هفتم:** بنابر این که اصل بر خشونت‌زدایی است، رابطه زور برقرارکردن با کودک و قربانی خشونت کردن او ناقض حقوق او و مانع رشد او بعنوان انسان خودانگیخته، مستقل و آزاد است. بنابراین،

77.1. به خدمت ارتش و نیروی انتظامی درآوردن کودکان و یا وادارکردن آنها به جاسوسی ممنوع است.

77.2. وادارکردن کودکان به شرکت در نزاع، چه رسد به جنگ، ممنوع است.

**اصل هفتاد و هشتم:** کودکان بر دفاع در برابر تجاوز حق دارند. نه پدر و مادر و نه دیگران حق تجاوز به حقوق کودک را ندارند. در صورت تجاوز به حقوق آنها، دفاع از حقوق آنها وظیفه همگان از طریق مراجعه به قوه قضایی است.

78.1. در صورت جدایی میان پدر و مادر، در تعیین سرپرست فرزند، ملاک حقوق او و نیازمندی نیازمندی های او به رشد است.

78.2. دفاع از کودک در برابر آسیب‌های اجتماعی، بخصوص مواد مخدر ، در درجه اول برعهده خانواده و در درجه دوم بر عهده جامعه مدنی و دولت است.

78.3. واداشتن کودکان به فحشاء و هرگونه سوءاستفاده جنسی از آنها جرم است.

78.4. دفاع در برابر تبعیض‌های جنسی و نژادی و ملی و قومی و دیگر تبعیض‌ها، حق کودکان است.

78.5. بنابر ممنوعیت برده‌داری، خرید و فروش کودکان ممنوع است.

78.6. در صورت وقوع جنگ، حمله به مردم غیر نظامی، ولو در مقام تلافی، ممنوع است و حفاظت از کودکان از اولویت برخوردار است.

**اصل هفتاد و نهم:** کودک عضو خانواده است. بنابراین، حق دارد بر اسم و هویت خانوادگی و تابعیت کشور.

**اصل هشتادم:** پیش از رسیدن به سن بلوغ که قانون معین می‌کند، کودک به تعلیم و تربیت و بازی و استراحت حق دارد و بکارواداشتن آنها و هرگونه بهره‌کشی از آنها ممنوع است.

**اصل هشتاد و یکم:** کودک بمثابه عضو خانواده حق دارد شور کند و طرف شور قرار بگیرد. کودکان یتیم نیز حق دارند خانواده بیابند و اسم و هویت خانواده را بیابند و طرف شور قرار بگیرند.

**اصل هشتاد ودوم:** همانطور که در زناشویی، در رابطه میان والدین و فرزندان، عشق و محبت اساس است، پدران و مادران، بخصوص مادران، نیازمند محبت هستند. غیر از حقوق خود، بعنوان انسان، از این حق اساسی برخوردارند که فرزندان دوستشان بدارند. از این‌رو است که فرزندان اگر چه مجبور نیستند در عقیده از آنها پیروی کنند، اما باید اختلاف در باور را بهانه بدرفتاری با آنها قرار ندهند:

82.1. پدر و مادر به محبت و اکرام فرزندان حق دارند

82.2. و اگر پدر و مادر در معیشت نیازمند بودند، بر فرزندان است که از راه انفاق نیاز آن‌ها را برآورده سازند. در هرحال، نیازمندان باید از بیمه مسکن و معیشت و درمان و محیط زیست سالم برخوردار شوند. جامعه سالم جامعه‌ای است که همگان از بیمه‌های اجتماعی برخوردار باشند.

گرچه انفاق به پدر و مادر حق آنها است، اما اگر با محبت و احترام همراه نباشد، برای آنها شکنجه بار می‏شود. از این‌رو، در هر جامعه، بالاندن استعداد انس و دوستی و دوست‌داشتن یکدیگر، کار اول است.

**اصل هشتاد و سوم:** هر دولتی موظف است به وظائفی که کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک بر عهده‌اش می‌گذارد، عمل کند**.**

**اصل هشتاد و چهارم:** انسان موجودی است که فرهنگ می‌سازد و در فرهنگ و با فرهنگ می‌زید. بنابراین، بر به بارآمدن بمثابه فرهنگ ساز و زیستن در فرهنگ استقلال و آزادی حق دارد.

**اصل هشتاد و پنجم:** از آنجا که برخورداری انسان از حقوق، از برخورداری طبیعت و زیندگان از حقوق جدایی‌ناپذیر است، عمران طبیعت حق و وظیفه انسان است. و از آنجا که طبیعت و منابع آن از آن نسلها هستند، هر نسل باید به اندازه از آنها بهره بجوید و اسراف نکند. هر نسل حق دارد محیط زیست سالمی داشته باشد و بهینه‌سازی محیط زیست، حق و وظیفۀ هر نسلی است. مراقبت بر بهره‌برداری به اندازه از منابع طبیعت و سالم‌‎گردانی فعالیتهای تولیدی بر عهده دولت است.

**اصل هشتاد و ششم:** جانداران مستقل از سودمندیشان برای انسان و طبیعت، حقوقمند هستند. انسان حق ندارد نسل جانداری را براندازد و جز در آن‌حد که تغذیه او اقتضا می‏کند، جانداری را بی‌جان کند. روییدنیها برای تغذیه انسان و جانداران اهلی و غیراهلی هستند. جانداران محیط زیست را سالم می‌کنند و کشتارشان ممنوع است. حسن رفتار با جانداران و حفظ نسل آنها بر عهده شهروندان و دولت است.

# 

# فصل سوم

# در حقوق شهروندی

شهروند کسی است که افزون بر برخورداری از حقوق انسان، بمثابه عضو جامعه‌ای که در آن، ولایت با جمهور شهروندان است، از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برخوردار است. در دموکراسی‌های کنونی، آزادی گفتار و کرداری که به دیگری زیان نرساند، مبنای حقوق شهروندی گشته‌‌است (از جمله قانون اساسی فرانسه) . بنابر این تعریف، قدرت در تنظیم رابطه‌ها نقش تعیین کننده پیدا می‌کند. اما قدرت از نقض حقوق پدید می‌آید. از این‌رو، باردیگر، حقوق پنج‌گانه، از جمله حقوق شهروندی، بر اساس استقلال به معنی وضعیت رها از هر گونه اجبار در گرفتن تصمیم و آزادی به معنی توانایی انتخاب نوع تصمیم، تعریف می‌شوند. در حقیقت، بنابر این تعریف، استقلال و آزادی کسی استقلال و آزادی دیگری را تهدید نمی‌کند، بلکه استقلال و آزادی هر شهروند عرصه استقلال و آزادی شهروندان دیگر را نیز می‌گسترانند. بر وفق این تعریف از استقلال و آزادی، هرشهروند از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به شرح زیر برخوردار است. یک‌چند از حقوق که درشمار حقوق انسان هستند، بدین‌خاطر که از حقوق شهروندی او نیز بشمارند، بازآورده می‌شوند:

## 1. حقوق سیاسی شهروند:

**اصل هشتاد و هفتم :** انطباق قانون عادی با قانون اساسی ایجاب می‌کند که قانون عادی ترجمان حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی شهروندان و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی باشد. اگر نه فاقد اعتبار است.

**اصل هشتاد و هشتم:** هر شهروند هم‌وطن و برخوردار از حق وطن‌مندی است. هیچ‌کس را نمی‌توان از حق وطن‌مندی محروم کرد، مگر این‌که خود، به اختیار، وطن خویش را ترک و در کشور دیگری توطن گزیند **.** این اصل شامل کسانی نمی‌شوند که به اجبار ترک وطن می‌کنند و از ناگزیری تابعیت کشور دیگر را می‌پذیرند.

**اصل هشتاد و نهم:** هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و بنابراین، بعنوان عضو جامعه ملی، بر ولایت (شرکت در اداره جامعه خود بر اصل دوستی و برابری)، حق دارد و این حق را یا بطور مستقیم (همه پرسی) و یا از راه شرکت در شوراها و یا بطور غیرمستقیم، (انتخاب نماینده) اعمال می‌کند.

**اصل نودم:**  هر شهروند برخوردار از شرائط انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارد**.**

**اصل نود و یکم:**  شهروندان در نامزد شدن برای تصدی مقام‌ها، در قلمرو هریک از قوا برابر هستند.

**اصل نود و دوم:**  بنابر این که حق رهبری قابل انتقال نیست، در مواردی که اعمال این حق از طریق منتخبان انجام می‌گیرد، اصل بر این باید باشد که تصمیم را شهروندان بگیرند و اجرا بر عهده منتخبان باشد. موضوع تصمیم، برنامه‌های نامزدها هستند. رأی به نامزدها، رأی به برنامه آنها می‌شود که باید در شفافیت تمام به اطلاع شهروندان برسند.

**اصل نود و سوم:**  همگان در برابر قانون وقتی ترجمان حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی شهروندان و حقوق طبیعت و حقوق بمثابه عضو جامعه جهانی است، برابرند. این برابری همواره باید واقعی باشد. بنابراین، شهروندان باید بدون تبعیض از حمایت قانون برخوردار شوند.

**اصل نود و چهارم:**  بنابر این که هر شهروند از استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم برخوردار است و بنابر حق انسان بر گزینش اندیشه راهنمای مطلوب خویش،

94.1. هر شهروند در گزینش تمایل سیاسی و اندیشه راهنمای خود آزاد است و تفتیش عقیده و ممیزی طرزفکرها ممنوع است.

94.2. هر شهروندی از استقلال و آزادی در اندیشیدن برخوردار است و حق دارد اندیشه خود را از راه گفتن و نوشتن و این و آن هنر و عمل کردن، اظهار کند. احدی را نمیتوان به دلیل نقل و نشر اندیشه و عقاید خود یا دیگری مورد تعقیب قانونی قرار داد.

94.3. هر شهروندی بر شفافیت انتخابی که بعمل می‌آورد حق دارد. انتخاب ‌شوندگان باید، با هویت شفاف، نامزد شوند. بنابراین، جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها ضرور هستند؛

94.4. هر شهروندی حق دارد اجتماع تشکیل دهد و یا در اجتماعی که تشکیل می‌شود، شرکت کند. ایجاد انجمن‌ها با هدف تجاوز به حقوق، خواه علنی و خواه نیمه سری و خواه سری ممنوع است.

94.5. هیچ انجمن قانونی منحل نمی‌شود مگر با توافق تشکیل دهندگان آن و یا حکم قضایی

**اصل نود و پنجم:** هر شهروند حق آگاه شدن از امور کشور را دارد. براین اساس، انواع سانسورها ملغی هستند. هر کس حق دارد از حقیقت آگاه شود. آگاهی از شرائط مسئولیت است اما عدم آن رافع مسئولیت نیست. زیرا شهروند باید، در مقام عمل به حق خود، درپی آگاه شدن باشد. بنابراین، حق و وظیفه هر کس است که از هرآنچه لازمه عمل به مسئولیت شهروندی است، آگاه گردد. بنابر این‌که محرومیت از حق، محرومیت از حقوق شهروندی است، محروم کردن شهروندان و یا شهروندی از این حق، جرم است. اسرار نظامی و دولتی که قانون بر این اصل تعیینشان می‌کند که ناقض حقوق نباشند و دقیق و شفاف باشند، مستثنی هستند.

**اصل نود وششم :** شهروندان مختارند آنچه را می‏شنوند بپذیرند یا نپذیرند. حتی اگر این سخن، حق‌الیقین باشد. بنابراین، نه طرزفکری و نه اطلاعی را نمی‌توان به شهروندان تحمیل و یا سانسور کرد. آگاه شدن و نشدن به اختیار انسان است. اما اگر در پی آگاه شدن نشد و دروغ را پذیرفت، مسئول تضییع شدن حق خویش است. لذا،

96.1. جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها باید همه زمانی و همه مکانی باشد.

96.2. هر دولت باید اسباب دانش و فن و اطلاع جستن را در اختیار شهروندان بگذارد.

96.3. اما به بهانۀ ضرورت بیان حقیقت، کسی حق ندارد اسرار نظامی و یا غیر آن را که قانون معین می‌کند، فاش سازد.

**اصل نود و هفتم:** هر کس حق دارد در نظامی زندگی کند که در آن، حقوق انسان و حقوق شهروندی و دیگر حقوق او رعایت می‏شوند:

97.1. نظامی اجتماعی بطلبد که در آن، حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه او بعنوان عضو جامعه جهانی، رعایت گردند و همواره دسترسی به دستگاه قضایی عدالت گستر، میسر باشد. تا اگر به کسی ستمی رفت، بتواند احقاق حق کند و ستم دیده بقدر ستمی که دیده‌است، حق جبران و ترمیم داشته باشد. باشد که میل به عفو و صبر تقویت گردد. نظامی اجتماعی که، در آن، میل به عفو و برادری و خواهری، بر میل به انتقام و قهر غلبه قطعی داشته باشد .

97.2. در نظامی جهانی بزید که ملتی بر ملتی دیگر سلطه نجوید و ملتها به زیان یکدیگر منافع نخواهند و حکومتهای پشتیبان یکدیگر در استقرار استبداد و تضییع حقوق و آزادیهای انسان نباشند .

**اصل نود و هشتم:** هر شهروند در قبال جامعه، وظایف نیز بر عهده دارد که نباید جز عمل به حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او و حقوق طبیعت و حقوق جامعه او بعنوان عضو جامعه جهانی باشد. باوجود این،

98.1. این وظایف را در قبال جامعه‌ای بر عهده دارد که، درآن، امکان رشد همه جانبه او موجود و اسباب برخورداری او از همه حقوق فراهم باشند. اگر نه، قیام برای ایجاد امکان و اسباب، حق، بنابراین، وظیفه او و همه دیگر شهروندان است. لذا،

98.2. در صورتی که حقوق ذاتی حیات انسان و دیگر حقوق شهروندان رعایت نشوند و مقررات و قوانین یا موافق حقوق باشند و اجرا نشوند و یا مخالف حقوق باشند و به او تحمیل شوند، او نه تنها حق بلکه وظیفه دارد، برای احقاق حقوق خویش اقدام کند .

98.3. هرگاه جامعه ملی، در معرض سلطۀ خارجی قرارگیرد یا تبلیغ آزاد عقیده و برخورداری از دیگر آزادی‌ها ناممکن شود و شهروندان توانا به عمل به حقوق خویش نباشند، باید با قاطعیت از استقلال و آزادی جامعه ملی و حقوقمندی شهروندان دفاع شود. این دفاع تا وقتی است که مانع از سر راه برداشته شود و به تجاوز به قصد سلطه بدل نگردد.

تشخیص در معرض سلطه خارجی قرار گرفتن و نیز تشخیص وجود خطر استبداد و اختناق برعهده شهروندان است که، آن‌را، از راه همه پرسی اظهار می‌کنند. هرگاه یک سوم نمایندگان مجلس و یا اگر طوماری به امضای یک دهم دارندگان حق رأی تقاضای برگزاری چنین همه پرسی را بنمایند، دولت موظف است ظرف دو ماه برای برگزاری آن اقدام نماید. دولت موظف به اجرای نتیجه همه‌پرسی است.

98.4. در صورتی که کشور دیگری در این خطر قرارگرفت، جمهوری ایران نه با سلطه‌گر متحد می‌شود و نه سلطه‌‌اش را به رسمیت می‌شناسد و نه دفاع از زیر سلطه را در مبارزه‌اش برای بازجستن استقلال و آزادی، رها می‌کند. نظام جهانی بر اصل نه مسلط نه زیر سلطه، حق تمامی زیندگان روی زمین است.

**اصل نود و نهم:** از آن‌جا که حق اختلاف حقی از حقوق انسان است، اصل بر کثرت آراء و عقاید دینی و سیاسی و غیر آن است. هر شهروند حق دارد نظر و عقیده‌ای داشته باشد موافق یا مخالف نظر و عقیده دیگری.

ایجابات کثرت گرایی عبارتند از:

99.1. باز بودن مرزها به روی اندیشه‌ها و دانش‌ها و فنون و هنرها و اطلاع‌ها، بنابراین، ارتباط فرهنگها و ارزش شدن مبادله‌های دست‌آوردهای علمی و فنی و هنری و رفت و آمد انسان‌ها، بنابراین، جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها ؛

99.2. ارزش شدن تغییر بدین‌‍‌خاطر که فرآورده جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها است؛

99.3. گوناگون بودن ابتکارهای افراد و گروه‌ها و مبادله آنها؛

99.4. استقلال و آزادی فرد؛

99.5. مالکیت شخصی بر کار خویش که استقلال و آزادی فرد در ابتکار و اظهار بدان متکی است؛

99.6. حقوق‌مدار بودن منتخب شهروندان و کارگزار آنها بودن دولت؛

99.7. پذیرفتن حل و فصل تنش‌ها و منازعه‌ها بر وفق حقوق و با روش کردن خشونت‌زدایی؛

99.8. بازشناختن حق اختلاف و رعایت این حق از سوی همه شهروندان؛

99.9. بی‌محل کردن خشونت، به یمن همگانی کردن فرهنگ استقلال و آزادی و خشونت‌زدایی، تا که اقلیت به عمل درآمدن نظر اکثریت را و اکثریت نقش بس سودمند اقلیت را، در نقد و پشنهاد و نظارت، بپذیرند؛

99.10. حق هر شهروند بر تغییرکردن و تغییر دادن؛

99.11. ممنوع شدن این امر که یک تن و یا یک گروه، دیگری یا دیگران را از اظهار فکر و اطلاع بازدارد و این و آن سانسور را برقرارکند؛

99.12. وجود برابری‌های ضرور (میان زن و مرد و بی‌محل شدن خود نخبه‌انگاری و برای خود حق حاکمیت قائل شدن بر مردم و نابرابری‌های قومی و نژادی و دینی و مرامی‌) ؛

99.13. همراه شدن حق اختلاف در نظر سیاسی و در فرهنگ با حق اشتراک در نظر سیاسی و در فرهنگ . و

99.14. بنام حق اختلاف نمی‌توان مانع برخورداری از حق اشتراک شد و بعکس.

**اصل یک صدم:** برای برخورداری از حقوق و عمل به وظایف، هر شخص و هر گروه حق دارد و دارند در صدد تشکیل حزب و جمعیت و انجمن و سندیکا برآید و برآیند و به ارزیابی و انتقاد جامعه‏ای که در آن زندگی می‏کند و می‏کنند، بپردازد و بپردازند. اما، نه عضویت در جمعیتی سبب برخورداری از امتیازی افزون بر حقوقی می‌شود که فرد دارد و نه عدم عضویت سبب محرومیت از حقی می‌گردد.

تمایلها و گردآمدن شهروندان در جمع‌‍ها، باید آزاد باشند. بنابراین هیچ شخص را نمی‏توان از عضویت در جمعی بازداشت و یا به عضویت در جمعی مجبور گرداند. دولت و هیچ شخصی، اعم از حقیقی یا حقوقی، حق ندارند مردم را بر اساس جنس و نژاد و قومیت و موقعیت مالی و باور دینی یا سیاسی طبقه بندی کنند و پاره‏ای را از امتیازهای ویژه برخوردار و دیگران را از حقوق خود محروم سازند.

در هر جامعه، هیچ شخص حقیقی یا حقوقی و نیز دولت حق ندارد مردم را، بر اساس تمایلات فکری، دست بندی کند و خود را شخص یا «گروه برگزیده» بشمارد و اندیشه راهنما را وسیله پراکندگی کند و بر پایه آن مردم را در گروههای متخاصم رو در روی یکدیگر قراردهد.

**اصل یک صد و یکم:** هر شهروند در قبول عضویت و یا ترک عضویت هسته، گروه، حزب، انجمن، جمعیت، آزاد است. هیچ شخص ‌را نمی‌توان به عضویت در هریک از آنها و یا به ترک عضویت آنها مجبور کرد. اخراج از عضویت وقتی عضو اساس‌نامه و مرام‌نامه را نقض می‌کند، باید بروفق حقوقی باشد که او و دیگر اعضای سازمان و خودِ سازمان دارند و حق اخراج شونده برای مراجعه به دادگاه محفوظ باشد.

**اصل یک صد و دوم:** حزب‌ها و جمعیت‌های سیاسی، به لحاظ حقوق و وظایف - که همواره عمل به حقوق پنجگانه باید باشند -، برابر هستند.

**اصل یک صد و سوم:** بنابر حق اعمال مستقیم ولایت، همه‌پرسی حقی از حقوق شهروندان است و شهروندان حق دارند در باره مسئله‌ای سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا فرهنگی پیشنهاد دهنده بگردند و بخواهند منتخبان آن‌را بررسی و تصویب کنند و یا بخواهند از طریق همه‌پرسی به تصویب مردم برسد. هرگاه یک سوم نمایندگان مجلس و یا اگر طوماری به امضای یک بیستم دارندگان حق رأی، تقاضای برگزاری چنین همه پرسی را بنمایند، دولت موظف است ظرف دو ماه برای برگزاری آن اقدام نماید و نتیجه همه‌پرسی را به اجرا بگذارد.

**اصل یک صد و چهارم:** بنابراین که حقوق انسان و حقوق شهروندی او با حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، معارض نیستند و نظر به این‌که موضوع شهروندی تصدی این حقوق است و نظر به این‌که منفعت می‌تواند با منفعت دیگری معارض باشد، در مقام عمل به حقوق شهروندی، هر شهروند، نه منافع شخصی و نه منافع گروهی، که حقوق پنج‌گانه باید باشند. بدیهی است که در قلمرو فعالیت اقتصادی خود، هر شهروند نفع خویش را لحاظ می‌کند. این نفع مشروع است وقتی ناقض حقوق او و دیگران نباشد.

**اصل یک صد و پنجم:** اشخاص، اعم از حقیقی یا حقوقی، خصوصی و یا دولتی، از جمله دولت و ارگان های دولتی و نهادهای وابسته به آن، حق تعرض به حقوق شهروندان را ندارند. لذا:

105.1. امنیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان باید از هرگونه تعرضی مصون بماند. اسباب امنیت شهروندان باید فراهم شوند و هیچ شهروندی را نمی‌توان به دلیل عمل به حقوق حقه خویش و یا به صرف عدم انجام عملی که قانون او را به انجامش ملزم نمی‌کند، مورد آزار، تعرض و اتهام قرار داد.

105.2. دولت و هیچ نهاد و شخصی حق ندارد در زندگی افراد یا عقایدشان تجسس و تفتیش کند و به صرف ظن، امنیت آنها را سلب نماید.

105.3. به استناد خبر خبرچینان و گزارش «سازمان امنیت »، نباید امنیت کسی را سلب کرد. تنها قاضی می‌تواند پس از اطمینان از صحت گزارش، اقدام قضایی بعمل‌آورد.

105.4. دولت و هیچ مقامی حق ندارد برای محروم کردن شهروند یا شهروندانی از حقوق خود، تقصیر بتراشد و برای او پرونده بسازد. این عمل جرم است و مجازات آن‌را قانون معین می‌کند.

**اصل یک صد و ششم:** هیچ گروه و یا حزب و یا جمعیتی حق ندارد، بنام عقیده‌ای و یا مرامی و به استناد برخورداری از حمایت اکثریت شهروندان، در پی سلطه‌گری بر اقلیت و یا گروه و یا حزب و جمعیت دیگری باشد و قلمرو فعالیتش را محدود کند. هر اقلیتی، از همۀ حقوق قانونی برخوردار است. بخصوص نباید دو حق استقلال و آزادی او سلب شوند**.**

## 2. حقوق اقتصادی شهروند:

**اصل یک صد و هفتم:** بنابراین که مالکیت هرکس بر کار خویش شخصی است، در اقتصادی که تولید محور است، کار، پایه سازمان‌دادن به فعالیتهای اقتصادی است. قوه مقننه موظف است بر طبق این پایه قانون وضع کند. به ترتیبی که هرکس از کار خویش، بتواند زندگانی درخور شأن و کرامت انسانی را بدست آورد و هیچ شهروندی استثمار نگردد.

**اصل یک صد و هشتم:**  داشتن غذا، پوشاک، مسکن، آب و هوای سالم و محیط کار سالم و آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری و رشد از حقوق شهروندان می‌باشند.

**اصل یک صد و نهم:**  هر شهروند به برخورداری از بیمه‌های برآورنده نیازهای اولیه، یعنی غذا و پوشاک و مسکن و آب و هوای سالم و آموزش و پرورش و تندرستی حق دارد. دولت موظف به اداره سازمان‌ بیمه برای تأمین نیازهای محرومان از این نیازها است**.**

109.1. بیکاران و سالمندان و معلولان باید بیمه شوند.

**اصل یک صد و دهم:** بنابر این که مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی است و وارونه آن، انسان‌ها را گرفتار روابط قوا می‌کند و قدرت را محور اصلی هر فعالیت اقتصادی می‌گرداند، رابطه انسان با زمین و منابع موجود در آن و ابزار کار را حق او بر کار تعیین می‌کند. لذا:

110.1. برای کارکردن و افزایش کارآیی و بهره‌وری و رشد و شکوفایی استعدادهایش، هر شهروند حق دارد بر به امکانها از زمین و منابع آن و ابزار تولید و دانش و فن؛

110.2. هر کس حق دارد از نتایج کار خویش برخوردار شود و بنابراین، بازده کارش نباید به شیوه‏های گوناگون استثمار و ستم‏های مرسوم دیگر، از چنگش بدر رود.

**تبصره.** فهرستی از پنجاه و پنج شیوه‌، ضمیمه این حقوق است. این شیوه‌ها، شیوه‌های استثمار و دزدی و اختلاس و رشوه‌ستانی و رابطه های قوای دیگری هستند که به یک طرف امکان میدهند از حاصل کار طرف دیگر، به زور، برداشت کند. یا به دو طرف امکان می‌دهد، چنین کنند. همه این شیوه‌ها، باید ممنوع باشند.

**اصل یک صدو یازدهم:** از آنجا که رشد عمومی جامعه، شرط رشد هر انسان و بعکس است و از آنجا که در یک اقتصاد تولیدمحور، استقلال و آزادی دو اصل راهنمای رشد همه جانبه شهروندان و جامعه آنها است، هر شهروند حق دارد از جامعه بخواهد، کمبود امکانهای او را جبران کند. بنابراین حق، جامعه مدنی و دولت باید امکانات و وسایل کار را در اختیار شهروندان بگذارند. این حق همگانی است. در جامعه، نظام اجتماعی باید باز و تحول‌پذیر باشد تا که نیروهای محرکه در رشد کاربرد پیدا ‌کنند. بنابراین، جامعه‏ تعاونی است. آنها که مازاد خود را در اختیار دیگران می‏گذارند و آنها که از راه کار درآمد حاصل می‌کنند، نقش الگو و جهت یاب را پیدا می‌کنند.

در صورتی که شهروندانی قادر به کار نباشند و یا با وجود کار کردن، قادر به تأمین معاش متناسب زمان و کافی برای تأمین غذا و لباس مسکن و آب و هوای سالم و محیط کار سالم و بهداشت و تأمین‏ها و خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت نباشند، جامعه باید کسری آنها را جبران کند.

**اصل یک صد و دوازدهم:** هر شهروند حق دارد شغل و حرفه و کار دلخواه خود را انتخاب کند بشرط آنکه کارش مایه خرابی طبیعت و زیان جامعه نباشد. بنابراین،

112.1. باید امکانات به روزکردن دانش و فن را داشته باشد. و

112.2. بیکار نماند و توزیع برابر امکانها، به همگان امکان دهد از کار و درآمد کافی برای برآوردن نیازهای اساسی، برخوردار شوند.

قانون، شغل‌ها و حرفه‌های زیانمند را تعیین می‌کند.

**اصل یک صد و سیزدهم:** شاخص کارآیی و بهره‌وری نه سود سرمایه، که برخورداری همگان از حق کار است. بنابراین، پیشرفت دانش و فن و بکار بردن دست‌آوردهای علمی و فنی سه وظیفه می‌یابند:

113.1. برخوردار شدن همگان از امکان کار. و

113.2. میل‌کردن کارآیی انسان و بهره‌وری کار او به کمال مطلوب که آن‌را عمل به حقوق معین می‌کند و

113.3. برخورداری از محیط کار و زیست سالم.

**اصل یک صد و چهاردهم:** حق جامعه شهروندان این‌است که اعضایش از دو قاعده، یکی «ضرر ندیدن و ضرر نرساندن» و دیگری «پاداش سازندگی، سازندگی است»، پیروی کنند و حق فرد این‌است که به کاری مجبور نگردد که دلخواه او نیست. جمع این دو حق ایجاب می‌کند که شهروندان از میوه کار خویش که متضمن آبادان کردن زمین باید باشد، برخوردار شوند . بنابراین:

114.1. برای کار برابر، درآمد برابر مقرر می‌شود. لذا، در برابر کار مساوی، درآمد‌ها نیز باید مساوی باشند. برای کار مساوی، هرگونه تفاوت درآمدها بر اساس جنسیت، قومیت و خویشاوندی و مانند اینها ممنوع است.

114.2. تولید از آن ِ کار است و نه ابزار. از حاصل کار، به اندازه استهلاک ابزار و تجدید و تکمیل آنها، اختصاص می‌یابد.

114.3. بنابر این که هر کس باید از کار خود، درآمدی متناسب زندگی در گشایش بدست آورد و به اقتضای قسط و قاعده ضرر نکردن و ضررنرساندن، برقرارکردن رابطه استثمارکننده و استثمارشونده از راه داد و ستد ممنوع می‌گردد.

114.4. هرکس حق دارد کاری را داشته باشد که دانش و فن او ایجاب می‌کند. بنابراین، ناگزیر کردن او به کاری دیگر و یا همان کار با درآمد کم‌تر ممنوع است.

**اصل یک صد و پانزدهم.** همه کسانی که کار می‏کنند حق دارند به هر شکل که مقتضی بدانند، شورا تشکیل دهند. شورا اساس سازماندهی اداره کارهای گوناگون در هر جامعه باید باشد. از این‌رو، صاحبان مشاغل حق دارند سازمان‌های سندیکایی تشکیل دهند. سندیکاها که شورایی اداره می‌شوند،در فعالیت‌های خود مستقل و آزادند.

**اصل یک صد و شانزدهم:** نباید به کسی کاری را که توانایی انجامش را ندارد تحمیل کرد و یا با سنگینی و مدت کار، او را فرسوده ساخت. هر شهروند خود مسئول خویش نیز هست. دولت باید انواع کارها را طبقه‌بندی کند.

**اصل یک صد و هفدهم:** هر شهروند حق دارد برای کار به کشور دیگری برود. در صورتی که کار او مغایر حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی نباشد، دولت باید از او در برابر تجاوز به حقوقش، از جمله تحمیل نابرابری به او، از او دفاع کند.

**اصل یک‌صد و هجدهم:** بنابر این‌که کار، در جریان رشد، حقی از حقوق انسان است، کاری که هر شهروند انجام می‌دهد، باید رشد علمی و فنی او را تضمین کند. به ترتیبی که عدم پیشرفت علمی و فنی سبب عقب ماندن و بی‌کاری او نگردد.

**اصل یک صد و نوزدهم:** هر انسان، بنابراین که مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است، بر به مجموعه‌ای از کارها حق دارد. بنابر این، نباید او را به کاری و بمدتی طولانی مجبورکرد که مانع انجام کار شهروندی و کار پدری یا مادری و به روز کردن دانش و فن وکارهای دیگری بگردد که استعدادهای او ایجابشان می‌کنند**.**

**اصل یک‌صد و بیستم:** بخاطر اهمیت و سودمندی این تکرار، تکرار می‌شود که بیگاری و بکارگماردن کودکان ممنوع است.

**اصل یک صد و بیست و یکم:** حق اعتصاب حقی از حقوق اقتصادی شهروندان است.

**اصل یک‌صد و بیست و دوم:** در سطح کشور، رشد مناطق مختلف آن باید هم سطح و هم‌آهنگ باشد**.** بنابراین، منابع موجود در نقاط مختلف، به تمامی کشور تعلق دارند. توزیع این منابع و نیروهای محرکه دیگر، باید هم‌سطحی و هم‌آهنگی رشد مناطق مختلف را میسر کند.

122.1. بر میزان عدالت، دولت بایستی چنان‌برنامه‌گذاری کند که از ایجاد کلان شهرها جلوگیری شود و توزیع جمعیت در سطح شهر و روستا و در سطح مناطق کشور، با رشد برابر این اصل سازگار گردد و حاشیه نشینی وزاغه نشینی و بد مسکنی از میان برخیزد.

122.2. در مقام عضو جامعه جهانی، هر دولتی باید بکوشد که، در سطح جهان نیز، رشد کشورها هم سطح و هم‌آهنگ بگردد.

**اصل یک‌صد و بیست و سوم:** بر میزان عدالت، منابع به همگان، نسل بعد از نسل تعلق دارند.

123.1. منابع و ذخایر طبیعی و نیز ذخایر تاریخی به مالکیت خصوصی در نمی‌آیند. و

123.2. شبکه راه‌ها باید سازگار باشد با ارتباط مردم ساکن بخشهای مختلف با یکدیگر و شبکه تولید و مصرف در سطح جامعه. بنابراین، بهره‌برداری به اندازه منابع را همساز بگرداند با نیروهای محرکه دیگری که در تولید شرکت می‌کنند و آسان کند ساحت؟ را.

**اصل یک‌صد و بیست و چهارم:** بنابراین‌که رشد انسان و عمران طبیعت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و بنابراین‌که هرگاه زندگی شهروندان عمل به حقوق بگردد، هر نسلی مازاد در اختیار نسل بعدی قرار می‌دهد و بنابراین‌که منابع طبیعی از آن نسل‌ها هستند که از پی یکدیگر می‌آیند، میزان بهره‌برداری از منابع نباید نسلهای آینده را از آنها محروم کند. چگونگی بهره‌برداری بر طبق این اصل و اصول دیگر را، قانون معین می‌کند.

**اصل یک‌صد و بیست و پنجم:** نوع کار هرچه باشد، هر شهروند بر مرخصی به قصد استراحت و تجدید توان حق دارد. چگونگی برخورداری از این حق را قانون معین می‌کند.

## 3. حقوق اجتماعی شهروند:

**اصل یک‌صد و بیست و ششم:** روابط میان دو همسر باید بر پایه عشق و احترام متقابل و حقوقمند با حقوقمند باشد . لذا

126.1. ازدواج به اکراه باطل است.

126.2. زنان باید از نابرابری‌ها رها شوند . در حال‌ حاضر ، در کشورهای جهان بیشترین بی‌کاران را زنان تشکیل می‏دهند و در همه جای جهان زنان در عین حال مادر، کارگر، همسر و به نسبت روزافزونی سرپرست و کفیل خرج خانواده می‏شوند و « دو سوم ساعات کار بشریت بر عهده آنان است و تنها یک دهم درآمدها و کمتر از یکصدم اموال به آنها تعلق دارد»، لذا، بنا بر قاعده جبران، و برای اینکه زندگی مشترک معنی پیدا کند، مقرر می‌شود:

- به تعلیم و تربیت زنان تقدم داده شود؛

- دولت مأمور از میان برداشتن تمامی نابرابری‌ها بگردد که در ضمیمه این قانون اساسی بر شمرده می‌شوند. (ضمیمه 2)

- کفالت مخارج خانه با مرد باشد. زن مختار است در کفالت مخارج شرکت کند یا نکند؛

- زن از نفقه مرگ شوهر و طلاق تا ازدواج مجدد و بارداری و بیمه‌هایی که استقلال و آزادی او را تأمین کنند، برخوردار باشد؛

- هرگاه زن شغلی بر نگزید و بکار خانه بسنده کرد، درآمد دوران ازدواج به هردو همسر تعلق بیابد. هزینه‌ها باید با توافق دو همسر باشند.

- در صورت انتخاب شغل، دو همسر باید در کار خانه همکاری کنند.

- به تربیت فرزند و مادری تقدم داده شود و در صورتی که درآمد شوهر کفایت مخارج را نکند، کسری را بیمه اجتماعی تأمین کند.

- هرگاه شوهر شاغل نبود و زن شاغل بود و بیمه بیکاری کفاف نداد، کسری را زن جبران می‌کند و برآوردن نیازهای فرزند و کار خانه برعهده مرد می‌شود.

126.3. منعی برای ازدواج زن و مردی که یک دین یا مرام را ندارند، در صورت توافق آن دو، وجود ندارد.

126.4. در خانواده، حقوق اعضای آن باید از سوی یکدیگر محترم شمرده شوند. تجاوز به حق، حق شکایت را ایجاب می‌کند.

126.5. فرزندان در پذیرفتن عقیده و باور دینی یا غیر دینی استقلال و آزادی دارند و حق دارند، در پذیرفتن یا نپذیرفتن مرام، از پدر و مادر پیروی نکنند. رفتار پدر و مادر با فرزند باید با حقوق او به عنوان انسان منطبق باشد و فرزند را فرهنگ ساز بارآورند.

**اصل یک‌صد و بیست و هفتم:** در یک ملت، اقوام گوناگون وجود دارند حتی یک قوم محض شناسایی و تنظیم امور، به طوایف تقسیم می‏شود. این گونه تقسیم‌بندیها، سبب هیچ امتیازی برای طایفه‏ای به زیان طایفه دیگر نیست و به هیچ‌یک حق نمی‏دهد دیگران را شهروند نشمرند. تجاوز به این حق جرم و قانون مجازات آن را معین می‌کند.

127.1. اخراج از سرزمین و محروم کردن از ملیت بنام اختلاف دینی و عقیدتی و سیاسی که از دیرباز و هنوز روا می‌رود، ملغی است. و نیز فرد و یا افرادی را نمی‏توان به دلیل ناتوانی او یا آنها، از خانه و روستا و یا شهر محل زندگی او یا آنها بیرون کرد. ممانعت از بازگشت به وطن، با توسل به این و آن شیوه، نیز ممنوع است.

127.2. اما هر کس حق دارد از کشور و ملیت خویش بیرون رود و کشور و ملیتی دیگر را بپذیرد. اگر مورد ستم بود، وظیفه دارد احقاق حق کند ولو ناگزیر به مهاجرت شود. با رفع ستم، او حق دارد به وطن خویش بازگردد.

127.3. هیچ قوم و طایفه‌ای، با هیچ دلیل و عذر و بهانه‌ای، مجاز نیست انسجام ملی و هم‌وطنی را با جدایی‌طلبی و تجزیه‌طلبی مخدوش سازد و قسمتی از سرزمین کشور را از آن جدا کند.

**اصل یک‌صد و بیست و هشتم:** بنابر اصل برابری در حقوق، تمامی تبعیض‌های نژادی و جنسی و قومی و ملی و طبقاتی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ملغی هستند.هر عمل ناقض یکی از حقوق ، به بهانه عمل به سنت و رسم و عادت و باور، ممنوع است.

**اصل یک‌صد و بیست و نهم:** زندگانی شخصی اشخاص باید از ظن و تجسس و سخن‌چینی افراد و قدرت؟ دولت مصون باشد.

129.1. کرامت و شخصیت هر شهروند باید از تعرض مصون باشد. هیچ‌کس مجاز نیست دیگری را تحقیر کند. وضع و اجرای قانون ناقض کرامت انسان و دیگر آفریده‌‌ها ممنوع است.

129.2. هر کس حق دارد از تهمت ناروا مصون باشد. در درون خانه، زن و مرد نیز باید از تهمت به یکدیگر بپرهیزند. بخصوص مردان نباید همسران خود را به ریختن آبرو تهدید کنند. رسیدگی به شکایت در این موارد را قانون معین می‌کند.

**اصل یک‌صد و سی ام:** شهروندان در گزینش اقامت‌گاه خود مستقل و آزاد هستند.

**اصل یک‌صد و سی و یکم:** هر شهروند بر به حق بازنشستگی و بر به بیمه‌های اجتماعی (فقر و بیماری و پیری و بیکاری و از کارافتادگی و معلولیت) حق دارد. بیمه‌های اجتماعی و اقتصادی یک مجموعه را تشکیل می‌دهند.

**اصل یک‌صد و سی و دوم:** هر شهروند حق دارد در برابر ناتوانی‌های اجتماعی– اقتصادی بیمه شود. از این جمله‌اند، ناتوانی مالی برای تشکیل خانواده و ناتوانی مالی ناشی از افزایش بار تکفل، ناتوانی فرآوردهِ سانحه‌های طبیعی و بیماریهای واگیر. ترتیب امداد توسط دولت و جامعه مدنی را قانون معین می‌کند.

**اصل یک‌صد و سی و سوم:** شهروندان حق دارند انجمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن) و نهادهای غیردولتی که مغایر حقوق پنج‌گانه نباشند، تشکیل دهند.

**اصل یک‌صد و سی و چهارم:** شهروندان، در رابطه با یکدیگر، از منزلت اجتماعی برابر برخوردارند. بنابراین، هیچ رابطه‌ای میان دو شخص و یا یک شخص و یک گروه و یا دو گروه، سلطه یکی بر دیگری را مجاز نمی‌کند. بنابراین، در خانواده، هیچ‌یک از دو همسر، منزلت مافوق و مادون ندارند. کودکان نیز منزلت مادون و یا مافوق ندارند. در سازمان‌های اداری و نظامی و در کارگاه نیز، کارکنان، به لحاظ نوع شغل، منزلت‌‌های مافوق و مادون پیدا نمی‌کنند.

## 4. حقوق فرهنگی شهروند:

**اصل یک‌صد سی و پنجم:** هر شهروند حق دارد در هویت قومی و ملی خود بماند و یا از آن بیرون رود**.**

**اصل یک‌صد و سی و ششم:** فرهنگ بمثابه فرآورده ابتکار و ابداع و خلق شهروندان در بر می‌گیرد زبان همگانی و زبان‌‌های محلی و حقوق و ارزشهای اخلاقی و باورها و معرفت‌های علمی و فنی و هنرها و سنت‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت ندارند و مانع رشد فرهنگ نمی‌شوند و شیوه زندگی که، بدانها، یک شهروند و جمهور شهروندان هویت خویش را در جریان رشد و به یمن کسب ویژگی‌های دیرپا، می‌سازند. بنابراین،

136.1. هویت فرهنگی بیانگر مجموعه عناصر فوق است که بدانها، شهروند خویشتن را تعریف و با شهروندان جامعه خود و نیز با شهروندان جامعه‌های دیگر رابطه برقرار می‌کند. به فرهنگ وقتی فرهنگ استقلال و آزادی است، انسان کرامت می‌جوید و با رشد فرهنگ، بر کرامت خویش می‌افزاید.

136.2. جمهور شهروندان که، در فرهنگ بمثابه مجموعه فوق، اشتراک دارند، هویت فرهنگی مشترک دارند.

**اصل یک‌‌صد و سی و هفتم:** گرچه کسی که در یک فرهنگ رشد می‌کند، بنابراین، فرهنگ‌ساز می‌شود، سخت می‌تواند هویت فرهنگی خود را ترک گوید، تغییر هویت فرهنگی، حق هر شهروند است. یک شهروند حق دارد خود را به چند فرهنگ متعلق بداند. هر شهروند حق دارد در رشد چند فرهنگ شرکت جوید.بنابراین که حقوق و دانش‌ها و فنون و هنرها به جهانیان تعلق دارند، شهروندانی که به حقوق و دانش و فن و هنر می‌پردازند، در رشد فرهنگهای مختلف جهان شرکت می‌کنند.

**اصل یک صد و سی و هشتم:** آموزش حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی، حق هر شهروند است. این آموزش باید با تمرین بکاربردن حقوق همراه باشد. حقوقمند زیستن و رابطه حق با حق برقرارکردن و حقوق را آموزش دادن و آموزش یافتن، مسئولیت اول هر شهروند را تشکیل می‌دهد.

**اصل یک‌صد و سی و نهم:** شهروندان در تبلیغ فرهنگ بمثابه مجموعه موضوع اصل 121 و گفتگو با دارندگان فرهنگ‌های دیگر و ایجاد فرصت برای گفتگوهای فرهنگ‌ها و آگاه‌کردن فرزندان خویش از اشتراک‌ها و اختلافهای فرهنگها، آزادند. بدون اینکه به حق انتخاب آنها لطمه وارد کند و تحمیل به زور باشد. دستگاه آموزش و پرورش نیز باید در برقرارکردن ارتباط آزاد فرهنگها شرکت کند.

**اصل یک‌صد و چهلم:** شهروندان در تأسیس سازمان‌های فرهنگی و علمی و فنی و حقوقی و ادبی و هنری و دینی و اخلاقی و هرآنچه به فرهنگ ربط می‌جوید، آزادند مشروط بر این‌که ناقض حقوق پنج‌گانه نباشند.

**اصل یک‌صد و چهل و یکم:** بنابر این که اصل بر آزادی گفتگوی فرهنگ‌ها و آزادی جریان‌های دانش‌ها و فنون و هنرها و باورها است، همکاری‌های فرهنگی با هدف رشد فرهنگ‌ها، در تمام سطوح جامعه و در سطح جامعه جهانی، حق شهروندان جامعه‌ها است**.** برقرار نگاه‌داشتن جریان‌ها بر عهده جامعه مدنی و دستگاه آموزش و پرورش است.

**اصل یک‌صد و چهل و دوم:** دولت و جامعه مدنی و هریک از شهروندان در رشد فرهنگ استقلال و آزادی، به ترتیب زیر، شرکت می‌کنند:

142.1. هیچ شهروندی که در فرهنگ قومی بار می‌آید، نباید از هویت فرهنگی قوم خویش محروم شود و باید بتواند در رشد فرهنگ قومی خود و فرهنگ استقلال و آزادی که فرهنگ جمهور شهروندان می‌شود، شرکت کند. و

142.2. زبان آزادی، زبانی که، در آن، بن‌مایه کلمه‌ها و جمله‌ها زور نباشد، زبان دولت و مقامهای آن می‌شود و آموزش و پرورش و نیز وسائل ارتباط جمعی و هنرها مروج این زبان می‌شوند تا که این زبان همگانی بگردد.

142.3. بیان استقلال و آزادی، پندار و گفتار و کرداری که، در آن، بنابر موازنه‌ای با قدرتهای داخلی و خارجی نباشد، بیان همگانی می‌گردد.

142.4. فرهنگ و زبان مشترک، مانع از رشد فرهنگ‌ها و زبان‌های اقوام تشکیل دهنده جامعه ملی نگردد.

142.5. از آنجا که فقر مالی و علمی و فنی و هنری، گویای فقر فرهنگی هستند، فراهم آوردن امکانها برای خلاق شدن شهروندان حقی از حقوق شهروندی است. ایجاد فرصتها برای ابتکارها و ابداع‌ها و کشف‌ها و خلاقیت‌ها در سطح هر کشور، بطور برابر، مقرر می‌شود.

**اصل یک‌صد و چهل و سوم:** در صورت تجاوز به حقوق فرهنگی، هر شهروند و هر جمع از شهروندان حق دارد و حق دارند به دادگاه مراجعه و خواستار رفع تجاوز و جبران آن بگردد یا بگردند**.**

**اصل یک‌صد و چهل و چهارم:** هر کشور باید برای فرزندان دختر و پسر ، تأسیسات لازم برای تعلیم و تربیت را فراهم آورد. بخصوص کار و اشتغال را باید چنان سازمان دهد که اشتغال به کار در تولید، مانع کار تعلیم و تربیت و ابداع و ابتکار نگردد. بنا‌براین‌است که «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، همگان باید در برخورداری از امکان تحصیل دانش و فن، برابری واقعی بجویند.

بنابراین‌که «آنها که می‏دانند با آنها که نمی‏دانند برابر نیستند»، این نابرابری، در سطح جامعه ملی و در سطح جامعه جهانی، اگر به دانا شدن نادانان نیانجامد، هر تمدنی را از اساس ویران می‏گرداند. و نیز، بنابر این که رشد کردن از رشد دادن جدایی‌ناپذیر است، لذا

144.1. نهادهای جامعه بر میزان رشد کردن و رشد دادن شهروندان باید تجدید سازمان یابند.

144.2. نه هیچ قدرتی جهانی و منطقه‏ای و غیر اینها حق دارد جهل را به دیگران تحمیل کند و نه هیچ ملتی و گروهی و شخصی باید مجبور شود از قدرت‌هایی که اساس کار خود را بر نادانی و جهل مردم گذاشته‏اند پیروی کند.

144.3. در تعلیم و تربیت، هر‌گونه تبعیض باید ممنوع باشد. یعنی همگان از هر مذهب و مسلک و قوم باید از آن برخوردار شوند. به بهانه باور دینی یا سیاسی و یا تعلق به قومی و به استناد تبعیض‌ها، کسی را نمی‌توان از تعلیم و تربیت محروم کرد.

144.4. تعلیم و تربیت باید از اختلاف‌ها در سطح جامعه و در مقیاس جامعه‏های بشری بکاهد و بر میل به تفاهم و تعاون در جامعه‏های مختلف بیفزاید. در حقیقت علم وقتی علم و پیراسته از دروغ است که با از بین بردن جهل، اختلاف‌ها را به تفاهم‌ها بدل ‏سازد. بنابراین،جهت عمومی تعلیم و تربیت، باید کاستن از اختلاف و افزودن بر امید به صلح و تعاون در خانواده بشر باشد .

144.5. از آنجا که بنا بر تجربه تاریخی، رشد هر فرهنگ در گرو بالا رفتن سطح فرهنگ جمهور مردم است و، بدون بالا رفتن سطح فرهنگ جمهور مردم، استعدادها محیط فرهنگی مناسب برای رشد را پیدا نمی‏کنند، نه تنها تعلیم و تربیت، لااقل تا پایان دوره متوسطه، باید همگانی و مجانی باشد، بلکه بر هر دولت است که اسباب ادامه تحصیلات عالی را برای همگان فراهم کند.

144.6. بنابر این‌که با رشد علمی و فنی، افرادی که دانش و فن آنها به روز نمی‌شود، با خطر بی‌کاری روبرو می‌گردند، هر شهروند حق دارد که دانش و فن او به روز بگردد. از این‌رو، تأسیسات آموزش و پرورش خاص بروز کردن مداوم دانش و فن باید ایجاد شوند.

**اصل یک‌صد و چهل و پنجم:** با تصویب دستگاه آموزش و پرورش و هنر و آموزش عالی، اشخاص حقیقی و حقوقی حق دارند انجمن‌های فرهنگی و مؤسسه‌های آموزش و پرورش تشکیل دهند به شرط این‌که ناقض حقوق پنج‌گانه نباشند.

**اصل یک‌صد و چهل و ششم:** ابداع و ابتکار و کشف و خلق و تألیف، از عوامل مهم رشد جامعه هستند و برای شهروندان پدیدآورنده آنها حق مالکیت ایجاد می‌کنند. الا این‌که دانش و فن و اندیشه‌ای که سبب افزایش توان ابتکار و ابداع و کشف و آفرینندگی و کارآیی جمهور مردم می‌گردد را، دولت، پس از پرداخت بهای آن، باید در اختیار جمهور شهروندان قرار ‌دهد.

**اصل یک‌صد و چهل و هفتم:** هر کس حق و وظیفه دارد در حیات فرهنگی جامعه خود و جامعه جهانی شرکت فعال کند. هر کس حق و وظیفه دارد در مقام پرورش استعدادهای خود و جامعه، به ابداع و ابتکار علمی و فنی و هنری بپردازد و از آنچه می‏داند به آنها که نمی‏دانند بیاموزد. شهروندان نباید نیکی به یکدیگر را از یاد ببرند.

برتر بخشش‌ها، بخشش علم است. با وجود این کسی حق ندارد به نام انفاق علم، دیگری یا دیگران را به پیروی از خود ناگزیر سازد. به سخن دیگر آموزش و انفاق باید خالی از هرگونه غرض و بخصوص برتری‏جویی باشد. لذا،

147.1. در جمهوری شهروندان سه مسابقه ارزشمندند:

الف. مسابقه در علم و پیشی‌گرفتن در آن

ب. مسابقه در عدالت و شرکت در رهبری جامعه بر میزان عدل و پیش گرفتن در آن

ج. مسابقه در کردار و پندار و گفتار نیک و پیشی گرفتن در آن.

با وجود این، هر کس باید بداند و بنا را بر این بگذارد که دانشمندتر از او وجود دارد. بنابراین، نه تنها حق دارد به کوشش علمی و فنی و هنری ادامه بدهد بلکه وظیفه دارد پیوسته بر دانش خویش بیفزاید.

**اصل یک‌صد و چهل و هشتم:** بنابر این‌که فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و آفرینندگی شهروندان است و در هر جامعه ملی، اقوام دارای فرهنگ‌های مختلف وجود دارند. از این‌رو،

148.1. این فرهنگ‌ها منزلت برابر دارند و تبعیض و تمایز میان آن‌ها ممنوع است.

148.2. وجود فرهنگ‌های مختلف در هر جامعه باعث غنای فرهنگی آن جامعه، و رشد فرهنگها سبب افزایش میزان سرمایه فرهنگی هر جامعه ملی است.

148.3. این فرهنگ‌ها مشترکاتی دارند که فرهنگ ملی را تشکیل می‌دهند و سمت‌یاب عمل شهروندان و جامعه مدنی و نیز دولت، بیشتر شدن مشترکات از راه توزیع برابر امکانها و بازتر کردن فرهنگ‌ها بروی یکدیگر است.

**اصل یک‌صد و چهل و نهم:** بنابر این‌که فرهنگ‌ها وقتی در تعارض با یکدیگر می‌شوند که عناصری با بن‌مایه‌ای از زور داشته باشند، تغییر این‌گونه عناصر، حق، و بنابر این، وظیفه شهروندان و نیز دولت از طریق بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی است. به ترتیبی که هویت ملی و هویت‌های قومی و فرهنگی، با یکدیگر تعارض نیابند.

**اصل یک‌صد و پنجاهم:** برخورداری از جمهوری شهروندان یا مدیریت شورایی، از حقوق شهروندی هر شهروند است. از آنجا که برخورداری از این حق، نیازمند رشد فرهنگی، به معنای تحصیل ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی است، ویژگی‌های این فرهنگ و زبان و اخلاق استقلال و آزادی، ضمیمه این قانون اساسی و جهت‌یاب فعالیت عمل دولت و فعالیتهای شهروندان می‌شوند. (ضمیمه‌های سوم و چهارم و پنجم)

**اصل یک‌صد و پنجاه و یکم:** بنابراین که سلطه فرهنگی ممنوع است، تحمیل به زورِ عناصر یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و یا جلوگیری از رشد یک فرهنگ ممنوع است.

## 5. حقوق شهروند بر دادرسی عادلانه:

**اصل یک‌صد و پنجاه و دومم:** هر کس حق دارد برای رفع ستم و احقاق حق خویش به دادگاه صالح رجوع کند. برای آن‌که این حق نه صوری، بلکه واقعی باشد، مراجعه به دستگاه قضایی، برای کسانی که به جهتی از جهات ناتوان هستند، از راه رفع ناتوانی آنها، باید تسهیل گردد**.**

**اصل یک‌صد و پنجاه و سوم:** هیچ‌کس را نمی‏توان خودسرانه احضار، توقیف و زندانی و یا تبعید و یا ممنوع‌الخروج کرد.

153.1. هرکس حق دارد خود از خویشتن دفاع کند و یا وکیل اختیار کند. در صورت ناتوانی مالی از استخدام وکیل، دولت موظف است، ناتوانی او را جبران کند.

153.2. بنابر این که خانه و محل کار و مراسلات هر شهروند، از هر نوع و بازرسی و دخل و تصرف در داشته‌هایش، مصون است، جز قاضی آنهم به ترتیبی که قانون سازگار با این حقوق معین می‌کند، حق شکستن این مصونیت را ندارد.

153.3. در مواردی که کس یا کسانی در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌شود یا می‌شوند و یا وجود خطر فرار یا از بین بردن دلایل و مدارک از سوی متهم یا متهمان به ارتکاب جرائم سنگین وجود دارد، بلافاصله بعد از دستگیری، باید قاضی از آن مطلع و حکم لازم را صادر کند. اتهام هر چه باشد، متهم یا متهمان نیز بلافاصله حق استخدام آزادانه وکیل را دارد یا دارند.

153.4. هیچ کس حق ندارد کسی را، بدون اطلاع او و یا با استفاده از نیاز شدید او، مورد آزمایشهای پزشکی و علمی قراردهد و یا مجبور بکاری کند که سبب وارد شدن نقص بدنی یا روحی او بگردد.

**اصل یک‌صد و پنجاه و چهارم:** هر شهروند حق و حق برابر بر مراجعه به دادگاه را دارد. در برابری کامل، باید بتواند ادعای خود را بعرض دادگاه مستقل برساند. دادگاه باید با رعایت اصول راهنمای قضاوت که در قانون اساسی تعریف می‌شوند و قانونی که معارض حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت نباشد، منصفانه و علنی به شکایت شاکی رسیدگی کند و، بر وفق قانون، بر وارد بودن یا نبودن، بر حق بودن و یا نبودن ادعا رأی دهد و تکلیف شاکی را معین کند.

**اصل یک‌صد و پنجاه و پنجم :** بنا بر سه اصل: یکی اصل برائت و دیگری اصل قبح عقاب بلابیان و سومی اصل عطف بماسبق که از اصول راهنمای قضاوت هستند،

155.1. هر گاه کسی به جرمی متهم بگردد، تا وقتی مجرمیت او توسط دادگاه صالح و علنی و بر وفق قانون و با رعایت همه اصول راهنمای قضاوت، ثابت نگشته‌‌است، در حکم بی‌‌تقصیر است و باید با او معامله بی‌تقصیر شود.

155.2. کسی را نمی‏توان بابت خلاف یا جرم و یا جنایتی، به جز ا و مجازاتی محکوم کرد که در موقع وقوع عمل، جرم شناخته نمی‏شده‌‌است.

155.3. بخاطر جرم واحد، کسی را نمی‌توان دوبار محاکمه و محکوم کرد.

155.4. به موجب قانونی که بعد از وقوع عمل، تصویب می‏شود، نمی‏توان کسی را تحت تعقیب قرار داد. بنابر قوانین و عرفها و سننی نیز که از پیش وجود داشته‏اند، اما در دستگاه قضایی رسمیت نداشته و مورد عمل نبوده‏اند، نمی‏توان عمل کسی را مورد قضاوت قرارداد، مگر پس از آن‌که موافق قانون اساسی و پس از طی مراحل قانون‌گذاری، به قانون تبدیل شوند و قوت اجرایی پیدا کنند. در این صورت، از تاریخی که قوت اجرا پیدا می‏کنند، حاکم بر اعمال اشخاص می‏شوند.

**اصل یک‌صد و پنجاه و ششم:** هر کس، در هر جا و هر محل، شخصیت حقوقی دارد و بخصوص مسئولان قضایی این شخصیت حقوقی را باید بشناسند. در نتیجه:

156.1. یک فرد از راه رسیده و غریب نه تنها شخصیت حقوقی خود را از دست نمی‏دهد، بلکه، واجد حقوق انسان است و از رهگذر احسان، باید از تسهیلات و مساعدتهای لازم برخوردار شود. و

156.2. بیگانگان از هر دین و قومیت و ملیت، باید از حمایت قانون برخوردار باشند و دستگاه قضایی باید بدون تبعیض به دعاوی آنها رسیدگی کند. حتی اگر بیگانه یا بیگانگان، تبعه کشوری باشد یا باشندکه دشمنی رویه کرده است.

**اصل یک‌صد و پنجاه و هفتم:** شهروندان از منزلت‌های برابر برخوردارند. هرچند پیشی گرفتن در علم و در دادگری و در امداد و درعمل به حقوق معنوی، سبب بیشی کرامت می‌گردد اما سبب بیشی منزلت به معنای تحصیل امتیاز و یا موقعیتی برخوردار از حمایت قانون، به زیان دیگران، نمی‌شود.

# فصل چهارم

# در حقوق ملی

**اصل یک‌صد و پنجاه و هشتم:** ولایت، با جمهور شهروندان بر پایۀ اصول استقلال و آزادی هر شهروند و استقلال و آزادی جامعه ملی است:

بنابر تعریف از استقلال و آزادی در این قانون اساسی،

158.1. هر شهروند بیش از یک رأی ندارد.

158.2. جمهور شهروندان، به صفت ملت، بر وطن حق دارند و وطن تجزیه‌ناپذیر است.

158.3. مقام‌ها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند.

**اصل یک‌صد و پنجاه و نهم:** جمهور شهروندان حق رهبری خویش را یا مستقیم و یا از راه شرکت در شوراها و یا از راه انتخاب نماینده اعمال می‌کند:

159.1. در سطح هر کشور، شهروندان یا از راه همه پرسی و یا با تشکیل شوراها و یا از طریق منتخبان خویش، اعمال ولایت می‌کنند.

159.2. در سطح نهادهای جامعه، اعمال مستقیم حق ولایت، توسط شهروندان حقی از حقوق جمهور مردم هر کشور است. از این‌رو، در تهیه و تصویب و اجرای قوانین و مقررات، برخورداری از این حق باید لحاظ شود.

**اصل یک‌صد و شصتم:** دولت نه جانشین که کارگزار جمهور مردم در اعمال حق رهبری است.

**اصل یک‌صد و شصت و یکم:** شعار ملی هرکشور، وقتی بیانگر پذیریش حقوق پنج‌گانه می‌شود، استقلال و آزادی و رشد انسان و آبادانی طبیعت بر میزان عدالت اجتماعی می‌گردد.

**اصل یک‌صد و شصت و دوم:** هر کشور می‌تواند یک و یا بیشتر زبان رسمی داشته باشد. زبان‌های اقوام در محل سکنای آنها در کنار زبان رسمی، رسمیت دارند. زبان رسمی ایران فارسی است و زبانهای اقوام در محل سکنای آنها، در کنار زبان فارسی، رسمیت دارند.

**اصل یک‌صد و شصت و سوم:** هرکشور، حق، بر داشتن پرچم دارد. پرچم ایران، سه رنگ سبز و سفید و سرخ و نماد آن ترجمان حقوق پنج‌گانه و اشتراک جمهور شهروندان متشکل در اقوام گوناگون است.

**اصل یک‌صد و شصت و چهارم:** هر کشور حق دارد سرود ملی داشته باشد. سرود ملی ایران بیانگر صلح جهانی و همبستگی ملی و بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت، در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی است.

**اصل یک‌صد و شصت و پنجم:** در این جمهوری، بنا بر همراهی دو اصل اشتراک و اختلاف آراء است. کثرت آراء تنها از رهگذر جریان‎‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها می‌توانند به اشتراک در آراء برسند. از این‌رو، به موجب این حق و حقوق دیگر، بحث آزاد تأسیس می‌شود.

**اصل یک صد و شصت و ششم:** تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و غیر آنها، آزاد است. بندهای پانزده‌گانه این اصل عبارتند از:

166.1. محل عمل حزب و سازمانهای سیاسی، جامعه مدنی است. لذا، نوع سازماندهی آنها می‌باید مانع از آن شود که حزب، دولت را تصرف کند و مسلط بر ملت بگردد. قانون احزاب و سازمان‌ها و اجتماعات باید تبیین کننده روش عمل به این بند از این اصل باشد. و

166.2. هدف‌های حزب‌ها و سازمان‌ها نمی‌توانند مغایر این حقوق پنج‌گانه باشند. و

166.3. سازماندهی حزب‌ها و سازمان‌ها به ترتیبی خواهد بود که شهروندان عضو، برخوردار از تمامی حقوق، حق رهبری خویش را بطور مستقیم اعمال کنند. و

166.4. بنابر این که جمهور شهروندان بر صلح حق دارند، از نقش‌های حزب‌ها و سازمان‌ها، یکی کاستن از تضادها و افزودن بر توحیدها و روش همگانی آنها، شرکت در جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها و نقد متقابل از راه شرکت در بحث‌های آزاد می‌شود. و

166.5. حزب‌ها و سازمان‌ها، عامل تحکیم همبستگی ملی از راه ادغام جامعه‌های محلی در جامعه ملی، بر میزان حقوق و دفاع از حقوق جامعه‌های محلی و هم‌طراز کردن رشد در سطح کشور می‌شوند. و

166.6. برای این‌که حزب‌ها و سازمان‌ها مانع دموکراسی و عامل فساد آن نگردند، همواره تصمیم را جمهور مردم می‌گیرند و نقش حزب‌ها این‌است که به عنوان چشم و گوش جمهور مردم مراقبت کنند که تصمیم جمهور مردم توسط دولت اجرا بگردد. و

166.7. حزب‌ها و سازمان‌ها در اندیشه راهنما و هدف‌ها و روش‌ها و وسیله‌هایی که برمی‌گزینند، باید شفاف باشند. از آنجا که روش و وسیله همیشه آینه‌ای از هدف و بازتابی از اندیشۀ راهنما است، هم‌خوانی اندیشۀ راهنما و هدف با روش، یکی از ویژگیهای شفافیت است. و

166.8. برنامه‌هایی که حزب‌ها و سازمان‌ها پیشنهاد می‌کنند و هویت نامزدهایی که به جمهور مردم معرفی می‌کنند، باید شفاف باشند. و

166.9. هرگونه تبعیضی، بخصوص تبعیض جنسی، در معرفی نامزدها ممنوع است و اصل بر معرفی بشمار برابر نامزدهای زن و مرد است.

166.10.حزب‌ها و سازمان‌ها باید اعضای خود را آموزش و پرورش بدهند به ترتیبی که آنها الگوهای عمل به حقوق بگردند و این نقش را در جامعه ایفا کنند. بنابراین،

166.11. در حزب و سازمان، تمامی اعضاء از اختیار و مسئولیت برخوردارند. و

166.12. قبول عضویت در حزب و ترک عضویت آن آزاد است. و

166.13. اکثریت حزب حق ندارد اقلیت را از حقوق و اختیار و مسئولیتی که هر عضو باید داشته باشد، محروم کند و اقلیت نیز حق ندارد خود را به اکثریت تحمیل کند. و

166.14. حزب‌ها هم می‌توانند و هم حق دارند که وسائل ارتباط جمعی داشته باشند

166.15. از آنجا که احزاب و سازمان‌ها، در بودجه و فعالیت خویش باید شفاف باشند تا که در آلت فعل در رسیدن به قدرت و ماندن بر قدرت و بکاربردن آن، ناچیز نگردند، به شرط فعال بودن و انطباق فعالیت با حقوق، جامعه مدنی صندوق امداد به احزاب را ایجاد می‌کند. ترتیب تشکیل صندوق و تأمین بودجه احزاب و سطح هزینه‌های تبلیغاتی از محل صندوق را قانون معین می‌کند.

**اصل یک‌صد و شصت و هفتم:** دولتی که مرام آن حقوق پنج‌گانه است، بدین‌خاطر که کارگزار گروه یا گروه‌های معینی از جامعه نیست و مرامی را به جامعه القاء نمی‌کند، حق انحصاری اعمال زور را ندارد. برابر این قانون اساسی، حق و وظیفه زورزدایی را دارد و موظف به اجرای قواعد خشونت زدایی مندرج در اصل یک‌صد و پنجاه و سوم است. نهادهای جامعه مدنی نیز موظف به بکاربردن این قواعد هستند.

**اصل یک‌صد و شصت و هشتم:**  هم در سطح کشور و هم در سطح جهان، صلح حقی از حقوق جامعه ملی است.

در سطح کشور، این صلح در چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، از راه رعایت همه حقوق و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی و در سطح جهان از راه دفاع از حقوق ذاتی حیات همۀ انسان‌ها و تنظیم رابطه‌های بر پایه حقوق ملی و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی متحقق می‌گردد. بنابراین، قواعد خشونت‌زدایی زیر راهنمای قانون‌گذاری می‌گردند:

168.1.قاعده اول نپذیرفتن حکم زور و مرز مشترک پیدا نکردن با زورباور و زورگو است.

168.2. قاعده دوم واکنش نشدن از راه نپذیرفتن روش ناقض استقلال و آزادی و کرامت است.

168.3. قاعده سوم جانشین کردن قدرت به مثابه هدف و روش، با استقلال و آزادی به مثابه هدف و روش است.

168.4. قاعده چهارم نیروهای محرکه را در ویران‌گری بکار نبردن و در رشد بکار بردن است.

168.5. قاعده پنجم از دست ندادن استقلال و آزادی قوه رهبری است.

168.6. قاعده ششم ابهام‌زدایی از فعالیتها در هر چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است.

168.7. قاعده هفتم عمل به حق و دفاع از حق تا آنجا که میان حق خویش و حق متجاوز نیز، به سود حق خود، تبعیض قائل نشود.

168.8. قاعده هشتم اختیار زمان و مکان را، بهیچ‌رو، از دست ندادن است. هر کار در زمان خود باید انجام بگیرد و در هر کار حقوق همه نقاط کشور و نیز نسلهای آینده لحاظ شود

168.9.قاعده نهم غفلت نکردن از واقعیت‏ها و سود جستن از آنها در خشونت‌زدایی است: طبیعت و عمران آن و در رشد هر منطقه، بکارگرفتن داشته‌های آن منطقه، در شمار مهم‌ترین خشونت‌زدایی‌ها است

168.10. قاعده دهم بیرون رفتن و بیرون بردن از مدارهای بسته بد و بدتر، و فاسد و افسد، و حق و مصلحت، و حق و تکلیف (با این توجه که حق را انسان دارد، و تکلیف یا مصلحت را قدرت به نفع خود می‌سنجد و به مردم تحمیل می‌کند)، و جنگ یا تسلیم و مدارهای بسته دیگری از این قماش است. قراردادن مردم کشور در مدارهای بسته از سوی دولت و در سطح جامعه مدنی از سوی اشخاص و گروه‌ها ممنوع است.

168.11. قاعده یازدهم افزایش میزان خودانگیختگی در جامعه از راه ایجاد فرصتها برای رشد شهروندان در استقلال و آزادی است.

168.12. قاعده دوازدهم غنی‌کردن مداوم وجدان‌های تاریخی و علمی و اخلاقی به علوم و حقوق، خاصه حقوق معنوی، در نتیجه، غنی گرداندن وجدان همگانی است که از آن سه سیراب می‌شود.

168.13. قاعده سیزدهم بیشتر کردن کاربرد دانش و فن در بسامان آوردن زندگی روزانه و مبارزه جدی با خرافه‌ها و عرف و عادت و سنتهای غیرعقلانی، بخصوص آنها که خشونت را تجویز می‌کنند.

168.14. قاعده چهاردهم کاستن از کاربرد دروغ است. تصدی این خشونت‌زدایی بس مهم، هم با دولت و هم با جامعه مدنی است. بخصوص دولت حق ندارد به مردم کشور دروغ بگوید.

168.15. قاعده پانزدهم مبارزه با ترور شخصیت و ترور اخلاقی و دیگر روشهای مخرب شخصیت و نافی کرامت انسان است.

168.16.قاعده شانزدهم بکاربردن حق دانستن و نیز حق اطلاع‌جستن و اطلاع‌دادن، برای برقرار کردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها به یمن بحثهای آزاد است.

168.17. قاعده هفدهم ممنوعیت بکاربردن خشونت بنام دین و یا هر باور دیگر و بنام هویت نژادی و قومی و دینی و مرامی و جنسی است.

168.18. قاعده هجدهم ، جلوگیری از آلودگی محیط زیست و آلودگی‌زدایی مداوم آن است،

168.19. قاعده نوزدهم: الغای قوانینی است که با حقوق پنج‌گانه ناسازگار هستند.

168.20. قاعده بیستم کاستن از دافعه‌ها و افزودن بر جاذبه‌ها است. بنابر این که گسستن پیوندهای همبستگی، از بارزترین علامت‌های سنگین شدن جو خشونت در جامعه است، تحکیم همبستگی‌ها حق و وظیفه‌ای همگانی و عامل افزایش سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه است.

168.21. قاعده بیست و یکم: بازکردن مدار اندیشه و عمل شهروندان، هم از رهگذر باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی و هم از راه ایجاد امید به آینده، به یمن رشدی است که هر شهروند را بدیل خویش می‌گرداند.

168.22. قاعده بیست و دوم ممنوعیت ممنوع ساختن و القای فکرهای جبری جبار توسط دولت است. دولت نباید القای تعصب کند و یا با جوسازی، فکری را به مردم القاء کند.

168.23. قاعده بیست و سوم: احقاق هر حقی از حقوق هر بشری در هر زمان و مکانی، باید روش همگانی بگردد. خشونت‌زدایی بی‌محل کردن خشونت و خنثی کردن آن و پرهیز از انتقال خشونت به دیگری و دیگران، و نفی خشونت‌پرستی و خشونت‌گستری است.

168.24. قاعده بیست و چهارم رعایت حقوق معنوی، از جمله شادی و امید و پرورش توانایی‌ها است.

168.25. قاعده بیست و پنجم: در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مدار بسته تضادها را به مدار باز یگانگی‌ها و دوستی‌ها بدل کردن از راه تبعیض‌زدایی‌ها، است

168.26. قاعده بیست و ششم: تشخیص و پیشگیری مداوم انواع فسادها و نابسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی و در صورت بروز، درمان آنها است.

168.27. قاعده بیست و هفتم، نگاه‌داشتن مداوم میزان توانایی دفاعی کشور بالاتر از میزان لازم برای دفع تجاوزهای بیگانگانی است که حیات ملی در استقلال و آزادی را تهدید می‌کنند. از این‌رو، آماده کردن جمهور شهروندان برای دفاع در برابر تجاوز بیگانه، ضرور است.و

168.28. قاعده بیست و هشتم: مالکیت خصوصی یا مالکیت بر اشیاء را تابع مالکیت شخصی یا مالکیت انسان بر کار خود کردن است.

168.29. قاعده بیست و نهم: در پندار و گفتار و کردار میزان را عدالت، بمثابه جداکننده حق از ناحق، گرداندن است. هرگاه این قاعده همواره رعایت گردد، قواعد دیگر خشونت‌زدایی، بطور خودانگیخته، اجرا خواهند شد.

168.30. قاعده سیم تشخیص روانشناسی اجتماعی ترس و یاس و خشونت در جامعه، و درمان آن با از بین بردن عوامل موجد آن، و با اشاعۀ روانشناسی امید و نشاط و امنیت و صلح و دوستی و محبت و تعاون در جامعه است.

**اصل یک‌صد و شصت و نهم**: منابع هر کشور در رو و زیر زمین و دریا و فضا متعلق به جمهور مردم آن کشور، نسل بعد از نسل، هستند. هرگاه هر نسل به اندازه از آنها استفاده کند و فعالیتهای اقتصادی و غیر آنها از اصل مازاد گذاشتن برای نسل بعد پیروی کنند، نسل‌های آینده از این منابع محروم نخواهند شد. از این‌رو**،**

169.1. هیچ نسلی حق ندارد آنچه به نسل‌های آینده تعلق دارد را پیشخور کند و سرنوشت نسلهای آینده را، پیشاپیش متعین کند. تضمین حق نسلهای آینده بر منابع، با دولت است.

169.2. جمهور شهروندان و نیز حیوانات و گیاهان که در وطن آنها زندگی می‌کنند و هم، خاک وطن برای این که بیابان نگردد، بر آب حق دارند.

169.3. برخورداری بدون اسراف و تبذیر شهروندان از کارمایه، حق تمامی شهروندان است و هر دولت موظف است این کارمایه را از منابع تجدید‌پذیر (خورشید و باد و آب و...) تأمین کند.

مدیریت علمی آب کشور و برخورداری همه شهروندان در همۀ مناطق کشور از آب و هوا و خاک بارور و محیط زیست سالم، حق جمهور شهروندان هر کشور است. از جمله، بر خوردار کردن از این حق، وظیفه دولت جمهوری ایران و نیز جمهور شهروندان است.

**اصل یک‌صد و هفتادم:** مشارکت بر وفق اصول پنجگانه در مدیریت جامعه جهانی حق هر کشور است.

**اصل یک‌صد و هفتاد و یکم:** هر کشور، از جمله جمهوری ایران، بنابر این که بر رشد، حق دارد، رشد در استقلال و آزادی را حق خود می‌شناسد و فراهم آوردن اسباب برخورداری از این حق را وظیفه دائمی خود قرار می‌دهد. بنابراین،

171.1. در سطح ملی، تدارک اسباب رشد هم‌آهنگ همۀ شهروندان وظیفه دولت و دیگر نهادهای جامعه است. ناهم‌آهنگی در رشد شهروندان و مناطق مختلف کشور، نقض اصل عدالت اجتماعی است. در آنچه به جمهوری ایران مربوط می‌شود، چگونگی تضمین این هم‌آهنگی، در قانون اساسی که حقوق پنج‌گانه نهاد آنند، تبیین و تعیین می‌شود.

171.2. در سطح جهان، رشد هم‌آهنگ جامعه‌ها حقی از حقوق هر جامعه و جامعه جهانی شناخته می‌شود و اقدام مداوم برای برخورداری از این حق، از وظایف اصلی هر دولت، از جمله دولت جمهوری ایران است.

**اصل یک‌صد و هفتاد و دوم:** تصدی دین و مرام و هر اندیشه راهنمایی، با هریک از شهروندان است و دولت، از جمله دولت جمهوری ایران، حق مداخله در نوع باور شهروندان را ندارد. دولت جمهوری ایران، مرامی جز این قانون اساسی ندارد. بنابراین،

172.1دولت ممنوع از مداخله در دین و مرام شهروندان است.

172.2. دولت جمهوری ایران، بر وفق این قانون اساسی مجری تصمیم‌های جمهور شهروندان و کارگزار بدون تبعیض همۀ آنها در سامان بخشیدن به رشد انسان و آبادانی طبیعت، در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی است.

172.3. هر دولت، از جمله دولت جمهوری ایران تجزیه‌ناپذیر است و اختیارات و وظایف آن‌را هیچ قدرت خارجی یا نهاد داخلی محدود نمی‌کند.

**اصل یک‌صد و هفتاد و سوم:** در جمهوری ایران، اصل بر کاردانی و کارآیی بدون تبعیض است. بنابراین، منتخبان زن و مرد کاردان و کارآ، باید مساوی باشند. برخورداری از این حق ایجاب می‌کند که، در هر جامعه، آموزش و پرورش زنان برای عهده‌دار شدن چنین مسئولیتی از تقدم برخوردار باشد.

**اصل یک‌صد و هفتاد و چهارم:** از آن‌جا که ولایت با جمهور شهروندان است،

174.1. تشکیل اجتماع مسالمت‌آمیز و خشونت‌زدا نیاز به تحصیل مجوز ندارد و سازماندهی خودجوش، به ابتکار شهروندان، برای احقاق حقی از حقوق شهروندان، مجاز است.

174.2. نامزد شدن برای تصدی هریک از مقام‌های انتخابی منوط و مشروط به عضویت در یک حزب سیاسی نیست.

**اصل یک‌‌صد و هفتاد و پنجم:** رابطه متداول میان نهادها با شهروندان باید تغییر کند به ترتیبی که رهبری کننده، شهروندان، و وسیله، نهادها بگردند و هدف‌ها و روش‌های رسیدن به آن هدف‌ها را نیز شهروندان تعیین کنند.

نهادهای جامعه به سه دسته تقسیم می‌شوند: آنها که تصدی آنها با دولت است و آنها که تصدی آنها با جامعه مدنی است و آنها که می‌توانند در تصدی هر دو قرار گیرند:

175.1. نهادهای دینی و حزبی و اجتماعی در تصدی جامعه مدنی هستند. و

175.2. نهادهای آموزش آموزشی و پرورشی و تحقیقاتی و هنری و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی و نهادهایی که به سلامت محیط زیست می‌پردازند، در تصدی دولت و جامعه مدنی هستند. و

175.3. نهادهای دفاعی و قوایی که دولت را تشکیل می‌دهند، در تصدی دولت هستند.

**اصل یک‌صد هفتاد و ششم**: بدون هرگونه تبعیضی، اقوام حق دارند به برخورداری برابر - برابری واقعی - از حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی. هر قوم نیز از حقوق فرهنگی برخوردار است. سه حق، یکی حق اشتراک (ولایت جمهور شهروندان) و دیگری حق تفاوت (گوناگونی‌های قومی) و سومی حق زیستن در صلح (جانشین کردن رابطه قوا با رابطه حق با حق) و نیز رشد بر میزان عدالت اجتماعی، رابطه اقوام تشکیل دهنده جامعه ملی را معین می‌کنند و راهنمای دولت و جامعه مدنی در وظایف خود هستند.

**اصل یک‌صد و هفتاد و هفتم**: حق جامعه ملی بر محیط زیست سالم همزاد است با حق این جامعه بر محیط زیست اجتماعی سالم. بنابراین که دموکراسی نیز در معرض فساد است و بکاربردن قواعد خشونت زداییبخشی از تدابیر برای پیش‌گیری از ابتلای آن به فساد ویران‌‌گر است، سلامت محیط زیست اجتماعی، حقی از حقوق جامعه ملی اعلام می‌شود.

# فصل پنجم

# درحقوق جامعه مدنی

## قسمت اول در حقوق عمومی جامعه مدنی

بنابر این‌که جامعه مدنی، هم به صفت جمهور مردم و هم به صفت نهادها و سازمان‌ها و مؤسسه‌هایی که تشکیل می‌شوند و هم بخاطر نقش تعیین کننده سرمایه‌ اجتماعی و سرمایه نامحسوس و سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی و سرمایه طبیعی در برپایی دموکراسی و رشد آن، برای جامعه مدنی حقوق زیر شناخته می‌شوند:

**اصل یکصد و هفتاد و هشتم:** مرام دولت، حقوق مندرج در قانون اساسی است. دولت فاقد هرگونه مرام دینی و غیر دینی است. در عوض، در قلمرو شهروندان و جامعۀ مدنی هر شخص بر انتخاب کردن یا نکردن دین یا مرامی حق دارد. بنابراین،

178.1. هر شهروندی مختار است، در استقلال و آزادی، دین یا مرامی را انتخاب کند و یا نکند.

178.2. این استقلال و آزادی است که دو حق هر شهروند و جامعۀ مدنی هستند و دولت حق ندارد او و آن را به پذیرفتن و یا ترک دین یا مرامی مجبور کند و حتی در گزینش یا عدم گزینش دین یا مرامی، محدود کند.

**اصل یک‌صد و هفتاد و نهم**: از آنجا که حق شهروندان است که تغییر ‌کنند و تغییر دهند، حق تصمیم با جمهور شهروندان است. اختیار و مسئولیت تغییر کردن با جامعه مدنی است. جامعه سیاسی تنها حق پیشنهاد دادن را دارد و دولت مجری تغییری است که جمهور شهروندان بدان تصمیم می‌گیرند. بنابراین،

179.1. هر برنامه رشدی که به جمهور شهروندان پیشنهاد می‌شود، باید از این ویژه‌گی برخوردار باشد که جمهور مردم تصویب‌کنندگان آن هستند و خود حق شرکت در اجرای آن را دارند.

179.2. در هر برنامه رشدی، باید حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و نیز حقوق جانداران و طبیعت و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی، ملحوظ بگردند. افزایش سرمایه اجتماعی و دیگر سرمایه‌ها و کارمایه‌ها و نیروهای محرکه، نیز باید لحاظ شوند.

179.3. بنابر این که نیروهای محرکه را جمهور مردم تولید می‌کنند، اختیار بکاربردن آنها با جمهور مردم است.

**اصل یک‌صد و هشتادم:** بنابر این که جامعه مدنی، بر میزان عدل، مانع از این می‌شود که رابطه حق با حق، با رابطه قوا جانشین شود و بنابر این‌که، در حداقل، جامعه مدنی تعدیل‌کننده قدرت تعریف می‌شود و نیز بنابر این که سازمان‌های سیاسی و نهادهای این جامعه وسایل مهار دولت توسط جامعه مدنی هستند، ایفای نقش‌های جامعه مدنی ایجاب می‌کند که نظام اجتماعی باز و تحول پذیر باشد.

مراد از جامعه باز و تحول پذیر، جامعه‌ای ‌است که قدرت، تنظیم کننده رابطه‌ها نباشد، بلکه حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها باشند. بنابراین،

180.1. حقوق موضوعه که قانون‌گذار ایجاد می‌کند هم باید منطبق باشند با حقوق برشمرده در این قانون اساسی و هم از بار زور در رابطه‌ها بکاهند.

180.2. بنابر این که برخورداری مداوم از استقلال و آزادی عامل رشد پیوسته انسان است، میزان خودانگیختگی شهروندان و جامعه ملی باید همواره رو به افزایش باشد، هدف قانون‌گذاری و اجرای قانون، استقلال و آزادی هر شهروند باید باشد، نهادهایی نیز که تشکیل می‌شوند، سازماندهی سازگار با استقلال و آزادی انسان را باید بجویند.

**اصل یک‌صد و هشتاد و یکم:** در این قانون، نهاد، مؤسسه‌ای زمان‌مند تعریف می‌شود که آن‌را، افرادی بطور خودانگیخته و داوطلبانه و بر وفق همبستگی و دوستی، بر اصول استقلال و آزادی تشکیل می‌دهند. هدف‌های این نهادها باید با این اصول سازگار باشند و قواعدی که در تشکیل و اداره آنها بکار می‌روند نیز، ترجمان حقوق پنج‌گانه باشند. بنابراین، نهادها که در جامعه مدنی تشکیل می‌شوند و مجموع آنها را نیز جامعه مدنی خوانده‌اند، باید

181.1. تشکیل دهندگان داوطلبانه آنها را تشکیل دهند و تشکیل آنها جبری نباشد .

181.2. نظام شورایی داشته باشند.

181.3. سازماندهی هر نهاد باید چنان باشد که همواره شهروندان تشکیل دهنده آن، رهبری کننده و نهاد، وسیله باشد.

181.4. رابطه این نهادها با یکدیگر، رابطه حقوق‌مندها با یکدیگر باشد.

181.5. دلیل تشکیل هر نهاد در خود آن باشد و هدفی جز هدفی که خود تعیین می‌کند، نداشته باشد.

181.6. اعضای تشکیل دهنده و سازمان و وسیله و هدفها باید شفاف باشند.

181.7. هیچ نهادی جانشین جامعه و مالک آن نشود، و بر جامعه ولایت پیدا نکند.

181.8. نهادها، اندیشۀ راهنمای آنها هرچه باشد، بدون هیچ تبعیضی از حقوق برابر بهرمند باشند.

181.9. تشکیل نهادهایی با هدف خشونت‌گستری و سلطه جویی بر جمعی از شهروندان و یا جمهور شهروندان ممنوع باشد. در عوض، تشکیل نهادها برای ترویج حقوق پنج‌گانه و برانگیختن شهروندان به عمل به این حقوق و نیز تشکیل نهادها که از منازعات بکاهند و شکایتهای شهروندان از یکدیگر را بر میزان حق، حل و فصل کنند، مجاز است. ترتیب تشکیل این نهادها را بمثابه دستیار قوه قضایی، قانون تعیین می‌کند.

181.10. نهادها که در درون خود از دموکراسی شورایی برخوردار می‌شوند، وسیله دامن گستردن دموکراسی شورایی در سطح جامعه نیز بگردند.

**اصل یک‌صد و هشتاد و دوم:** بنابراین که افزایش میزان و کارآیی سرمایه سیاسی و سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی و سرمایه طبیعی و سرمایه اقتصادی نیازمند برخورداری جامعه مدنی از جریان‌های هرچه آزادتر اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها است،

182.1. این جامعه بر داشتن وسائل ارتباط جمعی که یکسره در اختیارش باشند، حق دارد.

182.2. ممیزی‌ها (سانسورها) ممنوع هستند.

182.3. هر شهروند حق دارد بر آگاه شدن و آگاه کردن.

182.4. هر شهروند حق و وظیفه دارد، با یافتن و انتشار دانش و اندیشه و داده و اطلاع، جریان آزاد آنها را گسترده‌تر سازد.

182.5. وسائل ارتباط جمعی برای آنند که میان شهروندان و حقوق آنها و واقعیت‌ها رابطه مستقیم (شناسایی حقوق و واقعیت‌ها آن‌سان که هستند) برقرار کنند. قانون وسائل ارتباط جمعی باید بر طبق این میزان تدوین شود.

182.6. جامعه مدنی حق دارد مسائلی را که در قلمرو این جامعه پدید می‌آیند، در قلمرو دولت و جامعه سیاسی مطرح کند و حق دارد از مسائلی که در قلمرو دولت و جامعه سیاسی ایجاد می‌شوند، اطلاع و آنها را موضوع بحث و راه‌حل‌جویی قراردهد. بنابراین، هر یک از قوای دولت موظفند بطور مرتب، عملکرد خود را به جامعه مدنی گزارش کنند.

**اصل یک‌صد و هشتاد و سوم:** بنابراین که اعمال مستقیم حق ولایت از طریق همه‌پرسی، حقی از حقوق ملی است، جامعه مدنی، هم در قلمرو خاص خود و هم در قلمرو دولت، بر همه‌پرسی حق دارد:

183.1. در قلمرو خاص جامعه مدنی (عمده شهرداریها)، حق اقدام به همه‌پرسی، به این جامعه تعلق دارد و خود آن را تصدی می‌کند. و

183.2. در قلمرو دولت، جامعه مدنی می‌تواند خواهان همه پرسی بگردد وقتی پنج درصد دارندگان صلاحیت رأی دادن خواستار آن می‌شوند.

**اصل یک‌صد و هشتاد و چهارم:** در آنچه که به اعمال حق رهبری مربوط می‌شود، بنابر این‌که حق و مسئولیت رهبری، میان حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او و حقوق طبیعت و حقوق جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی مشترک است، حق رهبری در حوزه هر پنج دسته حقوق، قلمرو جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان است. از این‌رو،

184.1. نهادهایی که در قلمرو دولت قرار نمی‌‌گیرند، در قلمرو جامعه مدنی قرار می‌گیرند. بنابر این‌که جامعه سیاسی (احزاب و سازمان‌های سیاسی) و نهادهای دینی و اقتصادی، قدرت‌محور انگاشته می‌شوند و فرض می‌شود که قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معنوی را تصدی می‌کنند، خارج از قلمرو جامعه مدنی شمرده شده‌اند. اما هرگاه این نهادها بیرون از جامعه مدنی قرارگیرند، مهار دولت توسط جامعه مدنی ناممکن و مهار این جامعه توسط دولت و نهادهای سیاسی و اقتصادی و دینی ممکن می‌شود. بنابراین، این نهادها در حیطه و در مهار جامعه مدنی باید باشند. و

184.2. زبانی که ارتباط جامعه مدنی را با دولت و دولت را با جامعه مدنی برقرار می‌کند، زبان آزادی است با ویژگی‌هایی که دارد، بخصوص ویژگی شفافیت.

184.3. تنظیم کننده رابطه دولت با جامعه مدنی و جامعۀ سیاسی، حقوق پنج‌گانه و دیگر اصول قانون اساسی هستند.

184.4. برای این‌که دولت در مهار جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان بماند، بودجه دولت باید برداشت از تولید ملی، با وجود اقتصاد تولید محور، باشد و از فروش منابع کشور نباشد . تأکید می‌شود که منابع کشور و دیگر نیروهای محرکه متعلق به نسل‌ها هستند.

184.5. کسر بودجه دولتی، ممنوع است. بنابراین، پرکردن کسر بودجه با وام ممنوع است.

184.6. برای این‌که جامعه سیاسی محل طبیعی خود را که جامعه مدنی است ترک نگوید و هدف خویش را رسیدن به قدرت (در اختیارگرفتن دولت و بکاربردن آن) قرار ندهد، مقرر می‌شود که دولت و جامعه سیاسی به اجرای تصمیم‌های جامعه مدنی که در جریان انتخابات اظهار می‌شوند، بسنده کنند. بدیهی است که دولت و جامعۀ سیاسی حق پیشنهاد طرح‌های مختلف را به جامعه مدنی دارند.

184.7. تجسس در زندگی شهروندان و هسته‌ها و نهادهایی که برابر قانون تشکیل می‌شوند، ممنوع است. شهروندان نباید توسط دولت و هیچ نهاد دیگری به جاسوسی یکدیگر گماشته شوند.

184.8. بنابر این‌که اندیشه راهنما، اگر بیان استقلال و آزادی، و یا بیان قدرت باشد، نقش تعیین‌کننده را در تنظیم رابطه جامعه مدنی با دولت و جامعه سیاسی دارد و بنابر این که تصدی اندیشه راهنما، برعهده جامعه مدنی است و دولت حق مداخله در دین و مرام را ندارد، حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی که به ضرورت نیازمند داشتن این و یا آن اندیشه راهنما هستند، ارباب دین و باور مردم نمی‌‌شوند. آنها حق ندارند اندیشه‌های راهنمای یکدیگر را ممنوع و یا سانسور کنند و یا شهروندان را از گرویدن به مرامی ممنوع و یا به گرویدن به مرامی مجبور کنند.

184.9. بنابر این که رشد را انسان می‌کند، رشد در قلمرو جامعه مدنی قرار می‌گیرد. از این‌رو، هر یک از قوانین عادی، چنانچه محدود کننده قلمرو جامعه مدنی باشند، ناقض حق و قانون اساسی متکی بر حقوق پنج‌گانه می‌شوند و از درجه اعتبار ساقط هستند.

**اصل یک‌صد هشتاد و پنجم:** رابطه نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تعلیم و تربیتی و دینی و عقیدتی، با جامعه مدنی، و با یکدیگر به ترتیب زیر برقرار می‌شود:

185.1. بر میزان عدالت، بنابراین، برابری در حقوق، این نهادها با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. لذا، هیچ‌یک از آنها بر دیگری و یا دیگران تفوق و سلطه ندارد.

185.2. این نهادها وسائلی در اختیار جامعه مدنی باید باشند. لذا سلطه آنها بر جامعه مدنی ناقض دموکراسی و ممنوع است.

**اصل یک‌صد و هشتاد و ششم:** بنابراین که مصلحت را قدرتمداران می‌سنجند و حقوق را شهروندان و جامعه مدنی، بمثابه جمهور مردم، دارند،

186.1. سنجیدن و بکاربردن مصلحتی که ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه باشد، ممنوع است.

186.2. تعیین تکلیفی که عمل به حقی از حقوق نباشد، ممنوع است. بخصوص اگر به آن تکلیف رنگ دینی و یا مرامی داده شود.

186.3. از آنجا که حق خود روش خویش است اما مصلحت روش بکاربردن زور است، تنظیم کننده رابطه‌ها میان جامعه مدنی، و نهادها و دولت، با یکدیگر، نه مصلحت‌ها که حقوق هستند**.**

**اصل یک‌صد و هشتاد و هفتم:** بنابر این‌که حق و استعداد رهبری قابل انتقال نیستند و بازداشتن شهروندان و جامعه مدنی از تصدی این حق، جز با تحت امر قدرت درآوردن شهروندان میسر نیست،

187.1. حق و استعداد رهبری شهروندان غیر قابل انتقال است.

187.2. تقدم و تأخر قائل شدن میان حقوق ممنوع است.

187.3. تجزیه حق رهبری و هر حق دیگری ممنوع است.

187.4. حقوق پنج‌گانه یک مجموعه را تشکیل می‌دهند و مشروط و مقید‌کردن عمل به حقی به بلاعمل کردن حق دیگری ممنوع است.

187.5. در جامعه مدنی، بمثابه جمهور شهروندان، اکثریت نمی‌تواند اقلیت را از حقوق پنج‌گانه محروم کند و نیز نمی‌تواند اقلیت را از حق نظارت و انتقاد تصمیم اکثریت محروم کند.

187.6. بنابر این‌که، در جامعه‌ها، دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه بکار آن می‌روند که جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان مطیع اقلیت صاحب امتیاز بگردد، برخورداری از دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه حق هر شهروند و جامعه مدنی است. بنابراین، دانش و فن بمثابه دو مؤلفه‌ از مؤلفه‌های قدرت ( ثروت و زور و این و آن نیروی محرکه مؤلفه دیگر آن)، به یمن همگانی شدنشان، از قید آن مؤلفه‌ها خارج و با استقلال و آزادی و دیگر حقوق، تألیف می‌شوند.

187.7. سیاست بمثابه حرفه‌ای که در اختصاص و انحصار اعضای جامعه سیاسی است، جای خود را به سیاست بمثابه تدبیر برای زیست در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی می‌دهد و پرداختن به آن، حق و وظیفه شهروندان و جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان می‌‌گردد. قانون راه‌کار شرکت همگان را در یافتن و بکاربردن سیاست در این معنی، معین می‌کند**.**

**اصل یک‌صد و هشتاد و هشتم:** بنابر این‌که وقتی حقوق بعمل در می‌آیند، جامعه مدنی واقعیت پیدا می‌کند،

188.1. نقش جامعه مدنی جذب حقوق و دفع قدرت بمثابه تنظیم‌کننده رابطه‌ها است. بازداشتن جامعه مدنی از این نقش جرم و ممنوع است.

188.2. زادگاه بدیل، جامعه مدنی است. از آنجا که جریان رشد، پدیدآمدن بدیل و ایفای نقش توسط آن را ایجاب می‌کند، ممانعت، بهر شکل، از پیدایش چنین بدیلی و ایفای نقش توسط آن، ممنوع است. قانون باید پیدایش و ایفای نقش بدیل را تسهیل کند.

188.3. بلحاظ نقش تعیین کننده جامعه مدنی در پایداری و تکامل دموکراسی، دولت و جامعه سیاسی موظفند بطور مداوم توانایی‌های جامعه مدنی را افزایش دهند. ایجاد محدودیتها که سبب ناتوان شدن جامعه مدنی بگردند، ممنوع است.

**اصل یک‌صد و هشتاد و نهم:** بر دو اصل استقلال و آزادی، جامعه مدنی هرکشور می‌تواند به اتفاق جامعه‌های مدنی کشورهای دیگر، نهادها را برای استقرار صلح و هم‌آهنگ کردن رشد در جامعه بشری و سلامت محیط زیست و کاستن از میزان تخریب نیروهای محرکه و برخوردارکردن انسانها و جانداران و طبیعت از زیست حقوق‌مند، تشکیل دهند. و نیز،

189.1. هر جامعه مدنی حق دارد در برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فنون و هنرها و داده‌ها و اطلاعها در سطح جهان، با جامعه‌های مدنی دیگر همکاری کند.

189.2. از آنجا که فرهنگ را جامعه مدنی، بمثابه جمهور مردم پدید می‌آورد، این در سطح جامعه‌های مدنی و میان آنها است که گفتگوی فرهنگ‌ها، کارآیی پیدا می‌کند. گسترش فرهنگ استقلال و آزادی، از جمله از راه گفتگوی فرهنگ‌ها، هدفی است که جامعه مدنی و نیز جامعه سیاسی و دولت می‌باید بطور مستمر درکار متحقق گرداندن آن باشند.

**اصل یک‌‌صد و نودم:** بنابراین که جنبش همگانی روشی است که ایرانیان ابداع کرده و به جامعه‌های دیگر آموخته‌اند، دست زدن به این جنبش حق جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم است، هر بار که قدرت‌مدارانی وجود پیدا کنند و مانع از عمل به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق هر کشور بعنوان عضو جامعه جهانی بگردند. از این‌رو،

190.1. در هر شهر و روستا، یک محل برای اجتماع بزرگ شهروندان ایجاد می‌شود.

190.2. در هر شهر و روستا، بنایی خاص برای بحث آزاد ساخته و در اختیار شهروندان قرارداده می‌شود.

## قسمت دوم در بارهِ نقش جامعه مدنی در ایجاد سرمایه‌ها:

با بعمل درآمدن این قانون اساسی، جامعه مدنی نقش تعیین کننده خویش را در ایجاد سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه و بکار افتادن آنها در رشد شهروندان، بدست می‌آورد**:**

**اصل یک‌صد و نود و یکم:** بدین‌‌خاطر که انسان خود نیروی محرکه و در عین حال نیروی محرکه‌ساز است، «سرمایه انسانی» نه تنها سرمایه بشمار است بلکه به صفت تولیدکننده سرمایه‌ها و نیروهای محرکه، از بیشترین اهمیت برخوردار است. لذا،

191.1. بنابر این که جامعه ی ارزیاب و منتقد، جامعه‌ای است که، در آن، تمامی شهروندان به هر پنج دسته حقوق عامل باشند، سلب فرصت و امکان عمل به حقوق، جرم و ممنوع است. استقلال واقعیت پیدا نمی‌کند مگر به همگان تعلق یافتن امکانها و نیروهای محرکه و فقدان استقلال، آزادی را میان‌تهی می‌کند. نقش اول پیداکردن زور و خشونت و گریز استعدادها و دیگر نیروهای محرکه از فرآورده‌های آزادی میان‌تهی ‌است. از این‌رو، آموزش و پرورش بر پایه استقلال باید با برخورداری از این دو حق همراه باشد.

191.2. بنابر این که سطح آموزش و پرورش است که میزان سرمایه انسانی را تعیین می‌کند، در بودجه و در وظائف دولت، تأمین هزینه‌های آموزش و پرورش و پرداختن به تعمیم و به روز کردن داشته‌های علمی و فنی شهروندان، باید از اولویت برخوردار باشد.

**اصل یک‌صد و نود و دوم:** همبستگی و همکاری بر وفق حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی و برخوردارکردن طبیعت از حقوق، بن‌مایه مشترک تعریف‌ها از سرمایه اجتماعی است. هراندازه این همبستگی و همکاری بیشتر باشد،سرمایه اجتماعیغنی‌تر و بزرگ‌تر و کاربرد آن در استقرار و استمرار و پیشبرد دموکراسی و رشد انسان، بیشتر می‌شود. در نتیجه، از وظایف جامعه مدنی و جامعه سیاسی و دولت، افزودن بر سرمایه اجتماعی، با بکاربردن میزانی است که عدالت اجتماعی است. به ترتیب زیر:

- شناختن دوستی بمثابه حقی از حقوق انسان و همکاری را روش اصلی در نهادهای آموزش و پرورش و دیگر نهادهای جامعه گرداندن.

- آموزش موازنه عدمی بمثابه اصل راهنمای عقل مستقل و آزاد و تعلیم و تربیت زندگی مستقل و آزاد، بنابراین، خالی از زور و خشونت و پر از ابتکار و ابداع و کشف و خلق.

- تعلیم و تمرین زندگی اجتماعی شورایی و تعلیم و تربیت برای زندگی در فرهنگ استقلال و آزادی، بنابراین شناسایی دموکراسی شورایی و آماده شدن برای زندگی در این دموکراسی.

- آموزش زبان استقلال و آزادی در خانواده و در مؤسسه‌های آموزشی و دیگر نهادهای جامعه،

- جریان مستقل و آزاد اندیشه‌های راهنما تا که به یمن نقد، اندیشه‌های راهنمای شهروندان بیان‌های استقلال و آزادی بگردند،

- تبعیض‌زدایی،

- خشونت‌زدایی، بنابراین، تعلیم قواعد خشونت‌زدایی و تمرین این قواعد،

- شفاف کردن اندیشه‌ها و گفتارها و کردارها،

- مبارزه مستمر با انواع اعتیادها و دیگر آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی

- همگانی کردن بحث آزاد،

- کاستن مداوم از تولید فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر،

- توزیع برابر امکان‌ها در سطح شهروندان و نیز در سطح مناطق مختلف کشور،

- بکار انداختن تمامی نیروهای محرکه در رشد انسان که بازتر و تحول‌پذیرتر شدن نظام اجتماعی، اندازه بکارافتادن نیروهای محرکه در رشد را بدست می‌دهد.

- برخوردار شدن شهروندان از منزلت (حقوق و امنیت‌ها)، در نتیجه،

- غنای وجدانهای تاریخی و علمی و اخلاقی و همگانی، به ترتیبی که فعالیت‌های شهروندان بیانگر ویژگیهای ایرانیت، یعنی داشته‌ها و صفت‌هایی بگردند که ادامه حیات ملی را بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی تضمین می‌کنند.

**اصل یک‌صد نود و سوم:** بنابر این‌که، در دموکراسی، افکار عمومی نقشی تعیین کننده دارند و فکرهای جمعی جبار در ضدیت با دموکراسی و محدودکردن قلمرو جامعه مدنی و کاستن از نقش آن، کاربرد پیدا می‌کنند و بن‌مایه آنها زور است، برخورداری از حقوق، تمیز این دو را از یکدیگر ایجاب می‌کند. افکار عمومی حق نهاد این ویژگی‌ها را دارند:

193.1. افکار عمومی وقتی حاصل جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها، بنابراین، ارتباط عقل‌های مستقل و آزاد، از رهگذر بحث‌های آزاد هستند، این ویژگی‌ها را می‌یابد:

- خشونت را تجویز نمی‌کند و خشونت‌زدایی از زبان و عمل و رابطه‌ها و وجدان‌های تاریخی و اخلاقی و علمی و همگانی را تجویز و خود حاصل آن می‌شود،

- از ناامیدی می‌کاهد و امیدزا می‌شود،

- حاصل جانشین شدنِ تابعیت حق از تکلیف با تابعیت تکلیف از حق است و این تابعیت را مداوم می‌گرداند،

- گویای تبعیض و یا تبعیض‌ها نیست،

- گویای کاسته شدن از تضادهای اجتماعی و افزوده شدن بر میزان توحید اجتماعی است و مشوق این توحید است،

- گویای همگانی شدن عمل بر میزان عدالت اجتماعی است و آن‌را بر می‌انگیزد،

- برای حقوق محل عمل ایجاد می‌کند و بکاربردن زور را بی‌محل، می‌کند

- از ظن و گمان و خرافه در آن نیست و، بنفسه، ظن و گمان و خرافه زدا و برانگیزنده به عمل به اخلاق استقلال و آزادی است،

- دلیل صحتش در خود آن است،

- شهروندان را به انجام عملی و یا موافقت با عملی مجبور نمی‌کند و بسا خودانگیختگی آنها را بخاطرشان می‌آورد. و

- شفاف است،

تحقق راه‌کارهای بالا سرمایه سیاسی خوانده می‌شود که تصدی این سرمایه با جامعه مدنی است. بنابراین،

193.2. بر دولت و جامعه سیاسی و نهادهای دینی و اقتصادی و غیر اینها، ایجاد فکر جمعی جبار، که به ضرورت فاقد این ویژگی‌ها و واجد ویژگی‌های ضد آنها است، ممنوع است.

193.3. بنابر این که غیرعقلانی‌ها (خرافه‌ها و فکرهای جمعی جبار) را همواره دولت و جامعه سیاسی قدرت‌محور و نیز نهادهای قدرت‌محور می‌سازند و حتی یک غیرعقلانی که قدرت بن‌مایه آن نباشد، وجود ندارد، همۀ رسم‌ها و عادت‌ها و سنت‌ها که ناقض حقوق پنج‌گانه و تمامی خرافه‌ها، فاقد اعتبارند و نمی‌توانند ملاک عمل هیچ‌یک از ارکان دموکراسی بگردند.

**اصل یک‌صد و نود و چهارم:** بنابراین که سرمایه فرهنگی مجموع منابع فرهنگی که در اختیار هر شهروند قرار می‌گیرد، تعریف می‌شود،

194.1. داشته‌ فرهنگی جامعه مدنی، بمثابه جمهور مردم، از راه نقد مداوم است که سرمایه می‌گردد. هدف این نقد، بازیافتن فرهنگ استقلال و آزادی است، با ویژگی‌ها که دارد. از آن‌جا که فرهنگ را شهروندان خلق می‌کنند، قلمرو نقدِ داشتۀ فرهنگی نیز جامعه مدنی است. در قلمرو فرهنگ، اعمال زور، هم از راه برقرارکردن انواع سانسورها و هم از راه القای عناصر«فرهنگی» که بن‌مایه آنها را زور تشکیل می‌دهد، از سوی دولت بهر بهانه‌ای، از جمله به بهانۀ رشد دادن فرهنگ ممنوع است.

194.2. بخش دیگر و عمدهِ سرمایه فرهنگی در اختیار هر شهروند، فرآورده‌های خلاقیت شهروندان است. از این‌رو، هم جامعه مدنی و هم دولت و هم جامعه سیاسی موظفند فرصت‌ها و امکان‌های خودانگیختگی فردی و جمعی را بطور مداوم گسترش دهند.

194.3. دست‌آوردهای علم و فن و هنر سومین بخش سرمایه فرهنگی هستند. لذا، مؤسسه‌های آموزش و پرورش باید چنان سازمان بیابند که استعدادهای همۀ دانش آموزان و دانشجویان بدون هیچ تبعیضی، هم‌آهنگ رشد کنند و بیشترین فرصت و امکان، فرصت و امکان ابتکار و ابداع و کشف و خلق علمی و فنی و هنری بگردد.

**اصل یک‌صد و نود و پنجم:** در این قانون، سرمایه اقتصادی، سرمایه ثابت و سرمایه درگردش خوانده می‌شود که در سرمایه‌گذاری‌ها در یک اقتصاد تولید محور، با هدف رشد اقتصادی، بمثابه بعدی از چهار بعد رشد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بکار می‌رود. برای این‌که سرمایه اقتصادی در تولید فرآورده‌های ویران‌گر بکار نرود و برای آن‌که عدالت اجتماعی در تولید و توزیع، میزان باشد، مقرر می‌شود:

195.1. مالکیت شخصی، مالکیت هر شهروند است بر کار خویش و مالکیت خصوصی، مالکیت او بر حاصل این‌کار است. بنابراین، مالکیت خصوصی باید تابع بی‌چون و چرای مالکیت شخصی باشد: محصول متعلق به کار است و نه متعلق به ابزار.

195.2. نظام اقتصادی که جامعه مدنی و جامعه سیاسی و نیز دولت، هر سه باید در کار برقرارکردنش باشند، نظامی است که، درآن، اداره نهاد کارفرمایی با کارکنان آن و تولید آن نیز متعلق به کارکنان آن باشد و سرمایه، جز بر استهلاک و کاستی نپذیرفتن، بنابراین، بر تکمیل علمی و فنی، حق نداشته باشد. بنابراین،

195.3. نظام اقتصادی باید تولید محور باشد.

195.4. محور نظام اقتصادی نباید پیشخورکردن و از پیش متعین کردن آینده به زیان نسل‌های آینده باشد.

195.5. شهروندان با بکارانداختن توانایی‌های خویش تحصیل درآمد کنند و نه از بهره کشی از یکدیگر و طبیعت و منابع آن.

195.6. اقتصاد سامانه‌ای بجوید که تمامی سرمایه و نیز نیروهای محرکه، در حد مطلوب، بکارافتند. به ترتیبی که انسان رشد کند و نه قدرت، از جمله در شکل سرمایه.

195.7. رشد اقتصادی، بخشی جدایی‌ناپذیر بگردد از رشد سیاسی و رشد اجتماعی و رشد فرهنگی و عمران طبیعت.

195.8. سرمایه اقتصادی و سرمایه‌های دیگر در تمامی مناطق کشور به ترتیبی بکارافتند که هر محل، به لحاظ نیازهای اولیه استقلال بجوید و رشد شهروندان تمامی مناطق کشور هم‌سطح بگردد.

**اصل یک صد و نود و ششم:** سرمایه طبیعی که عبارت می‌شود از خاک بارور و کارمایه و منابع موجود در سرزمین هر کشور، بعلاوه آب لازم و هوای سالم، به جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان، نسل بعد از نسل، تعلق دارد. از این‌رو،

196.1. بکاربردن این سرمایه نه برای تحصیل درآمد که برای برآوردن نیازهای اساسی باید باشد. و

196.2. هرگاه سرمایه‌های برشمرده، ترکیبی را بیابند که کارآیی به حداکثر و ضایعات تولید و نیز تولید فرآورده‌های ویران‌گر به حداقل برسند، بکاربردن به اندازه سرمایه طبیعی میسر می‌گردد. بنابراین، به طرح‌هایی باید مجوز داد که، در آنها ترکیب مطلوب سرمایه‌ها لحاظ شده باشد**.**

**اصل یک‌صد و نود و هفتم:** سرمایه‌های برشمرده، تمامی نیروهای محرکه نیستند. نیروهای محرکه دیگر، از جمله نیروهای محرکه زیر متعلق به جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم هستند و رساندن تولید آنها به حد مطلوبی که نیازهای واقعی و اساسی تعیین کننده آنند، وظیفه جامعه مدنی و دولت و نیز جامعه سیاسی است:

1. اندیشه‌های راهنما وقتی بیان استقلال و آزادی و دربردارنده حقوق انسان و روش رشد او بر میزان عدالت اجتماعی هستند،

2. دانش و فن وقتی بکار انسان در داشتن کار و افزایش کارآیی او می‌آیند و نه وقتی که بکار رساندن سود به حداکثر و پیشی گرفتن در تولید، بخصوص تولید فرآورده‌های ویران‌گر، می‌روند.

3. هنر وقتی گستره امکان انسان‌ها را فراخ‌تر می‌کند،

4. توحید اجتماعی و هم‌سازی فعالیت انسان با سلامت محیط زیست،

5. افزایش جمعیت در حد مطلوب که پیر نشدن جمعیت تعیین‌کننده این حد است،

6. استعدادهایی که در قلمروهای مختلف، به یمن ابتکار و ابداع و کشف و اختراع و آفرینندگی، امکان‌های جدید در اختیار جامعه بشری می‌گذارند،

7. رشد هم‌آهنگ بخش‌های اقتصادی در یک اقتصاد تولیدمحور، به ترتیبی که برانگیزنده یکدیگر بگردند در نو به نو شدن،

8. عدالت بمثابه میزان و خطی که با قرارگرفتن فعالیت‌ها در آن، تخریب نیروهای محرکه و تولید فرآورده‌های مخرب به حداقل می‌رسند و رشد در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم‌ساز می‌گردد،

9. قطب‌های رشد وقتی که، بدون تبعیض، در تمامی مناطق کشور ایجاد می‌شوند و محرک رشد در منطقه و به یمن ارتباط منطقه‌ها با یکدیگر، محرک رشد انسان و عمران طبیعت، در سرتاسر کشور می‌گردند،

10. عمران طبیعت نه تنها سرمایه طبیعی را افزایش می‌دهد، بلکه بخاطر مساعد کردن وضعیت برای فعال شدن نیروهای محرکه دیگر، نیروی محرکه گران‌قدری است.

11. رابطه شهروندان با نهادهای جامعه، وقتی شهروندان رهبری‌کننده و تعیین‌کننده هدف و روش متناسب با هدف، و نهادها، وسیله می‌شوند،

12. انقلاب، وقتی نظام اجتماعی را باز و تحول‌پذیر می‌کند. از این‌رو، جنبش همگانی خشونت‌زدا کارآمدترین نیروی محرکه است.

# بخش دوم

# حقوق طبیعت و حقوق هرجامعه بمثابه عضو جامعه جهانی

## فصل اول

## در حقوق طبیعت

این فصل در بر می‌گیرد حق انسان بر محیط زیست سالم و حق طبیعت بر عمران و حق نسل‌ها که از پی هم می‌آیند بر آب و خاک بارورِ سرزمینی که وطن است و منابع کانی و گیاهی و حیوانی را**:**

**اصل یک‌صد و نود و هشتم:**  شناسایی طبیعت بمثابه موجود زنده‌ای که دارای مجموعه ای از موجودات زنده‌است که چون طبیعت حق حیات دارند:

1. کره زمین، طبیعت، مجموعه‌ای تقسیم‌ناپذیر است که خود و عناصر تشکیل دهنده آن، موجودهای زنده تلقی می‌شوند که به یکدیگر همبسته‌اند و خودانگیخته فعالیتهای خویش را سازمان می‌دهند. در این طبیعت، برای برآوردن نیازهای زیندگان در آن، از هرچیز به اندازه وجود دارد.

2. حقوق طبیعت ذاتی حیات آن، بنابراین، هر تخریبی، تجاوز به حقوق طبیعت است. همه عناصری که مجموعه را تشکیل می‌دهند، نیز حقوق ذاتی حیات خود را دارند و تجاوز به حقوق آنها، تخریب آنها است.

3. از آنجا که حقوق ذاتی حیات موجودهای زنده ناقض یکدیگر نمی‌شوند، این حقوق نه تنها یکدیگر را محدود نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را ایجاب می‌کنند.

4. بنابر این که تمامی عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق حیات دارند، حق دارند حقوقشان رعایت شود و تجاوز به آنها، بر وفق عدالت ترمیمی، قابل جبران باشد.

5. تمامی عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق برخورداری از توانایی زیستن و ادامه نسل و ادامه ادوار زیستی و روند زندگی طبیعی دارند بی‌آنکه دچار اختلال بگردند.

6. همه عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق دارند هویت خویش را حفظ کنند و بمثابه موجودی مشخص، خود زندگی خویش را تنظیم کنند. بنابراین، حق دارند بر آب، بر هوای سالم، بر خاک بارور، بر تندرستی، بر مصون ماندن از سرایت بیماری‌ها و آلودگی محیط زیست و مواد سمی مرگ‌آور و نیز مصون ماندن از تغییر ﮊنتیکی که عملکرد حیاتی آنها را مختل ‌کند و یا آنها را گرفتار نقص یا نقص‌ها بگرداند.

7. هر موجود زنده حق دارد در این مجموعه جای خود را داشته باشد و نقش خویش را ایفا کند تا که مجموعه همآهنگ عمل‌کند.

8. هر انسانی حق و وظیفه دارد بر رعایت حقوق طبیعت و شرکت در آبادانی طبیعت و زیستن در رابطه حق با حق با طبیعت.

**اصل یک‌صد و نود و نهم:** محیط زیست سالم و آب و نیرو در شمار نیازهای اولیه (مسکن و پوشاک و غذا و تعلیم و تربیت) شهروندان هر کشور هستند. در سراسر هرکشور، همه زیندگان این نیازهای اولیه را دارند و حق دارند نیازهای اولیه را ، بدون آسیب رساندن به حقوق طبیعت و نسلهای آینده، برآورده سازند**.**

**اصل دویستم:** از آنجا که زیستن در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی سلامت محیط زیست را ایجاب می‌کند، پس شرکت در عمران طبیعت حق و وظیفه تمامی شهروندان است، بنابراین،

200.1. شهروندان و دولت موظف و مسئول پیش‌گیری از آلودگی محیط زیست هستند. اینک که محیط زیست آلوده‌است، مبارزه با این آلودگی و حفظ محیط زیست خود از این آلودگی، حق و وظیفه هر کشور است. قانون جامع باید در بر بگیرد تمامی کارها را که در مقام مبارزه با آلودگی محیط زیست باید کرد. بیابان‌زدایی و استفاده بهینه از منابع آب وظیفه‌ای همگانی است. استفاده از منابع آب نباید سبب بیابان شدن کشور، از جمله کشور ایران، و خشکیدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و تالاب‌ها بگردد.

200.2. هرکس محیط زیست را آلوده‌کند مرتکب جرم شده‌ و مسئول و موظف است سلامت را به محیط زیست بازگرداند. و

200.3. هریک از مناطق هر کشور، از جمله ایران، باید توانایی برآوردن نیازهای اولیه ساکنان خود را داشته باشند. بنابراین، در هیچ نقطه از کشور نباید از عمران طبیعت، از راه بیابان‌زدایی و تأمین آب و بکار بردن دانش و فن در کشاورزی، به ترتیبی که خاک بطور مداوم حاصل‌خیز بماند، غفلت شود. صنعت سالم و جنگل‌کاری و ایجاد مرتع و پیشگیری از نازا شدن زمین، حق همه مناطق است.

**اصل دویست و یکم:** هر شهروند و هر نهاد جامعه مدنی، خاصه نهادها که سلامت محیط زیست موضوع کار آنها است حق و وظیفه دارند جمهور شهروندان را از آسیب‌هایی که به محیط زیست وارد می‌شود، پیش و هم پس از وقوع آگاه کنند و جمهور شهروندان و دولت را به پیش‌گیری و یا مرمت آسیب یا آسیب‌های وارده بخوانند. دولت بمحض اطلاع می‌باید به پیش‌گیری و یا مرمت اقدام کند.

**اصل دویست و دوم:** بنابر اصل پیش‌گیری، از طرح‌های اقتصادی و ساختمانی، هر طرحی که اجرا شدنش به محیط زیست آسیب رسان باشد و یا بلحاظ احتمال زلزله و سیل و دیگر حوادث طبیعی، آسیب پذیر باشد، نباید بعمل درآید. هرطرح باید دارای جواز سلامت محیط زیست و بنا باشد. بنابراین،

202.1. هر دولتی موظف است برنامه‌ای دراز مدت برای مقاوم سازی تمامی بناها، بویژه بناهای مدارس و بناهای محل اجتماع کارکنان و بناهای تاریخی، در برابر زلزله را تهیه و به اجرا بگذارد.

**اصل دویست و سوم:** تولید هر نوع فرآورده‌ای تحت عنوان دارو یا عنوانی غیر آن که استعمالش سبب مرگ انسان و یا جانداران بگردد و یا سبب اعتیادی شود که انسان را زمین‌گیر کند، از جمله مواد مخدر، ممنوع است:

203.1. تولید و مصرف داروهای سمی که در درمان ممکن است کاربرد داشته باشند، باید در مهار کامل دولت باشند.

203.2. باتوجه به این مهم که بخاطر سود، داروهای لازم برای درمان بیماریهای سخت درمان‌پذیر، موضوع تحقیق و تولید نمی‌شوند، تحقیق و تولید این‌گونه داروها را دولت باید تصدی کند.

**اصل دویست و چهارم:** بنابراین که رشد انسان و عمران طبیعت و سلامت محیط زیست از یکدیگر جدایی ناپذیر هستند، صفت پایدار تنها درخور رشد انسان و عمران طبیعت و سلامت محیط زیست است. لذا، در طرحهایی که تهیه می‌شوند، اساس باید رشد پایدار شهروندان و عمران پایدار طبیعت و سلامت پایدار محیط زیست باشد. هر طرح باید بیان‌گر رشد بر پایه‌های استقلال و آزادی و بروفق عدالت اجتماعی باشد.

**اصل دویست و پنجم:** برابر بنا بر حق اطلاع، هر شهروند حق دارد بر اطلاعات در اختیار دولت درباره محیط زیست و وضعیت طبیعت در هر قسمت از کشور، دسترسی داشته باشد. و نیز حق دارد در نقد و حتی تهیه طرحهای خاص محیط زیست شرکت کند**.**

**اصل دویست و ششم :** دانش و فن عمران طبیعت و بهداشت و بهداری محیط زیست می‌باید در شمار دروس از دبستان تا دانشگاه گنجانده شوند. تعلیم و تربیت انسان با هدف حقوقمند زیستن و آموختن حقوق جانداران و طبیعت و پرورش او به ترتیبی که به این حقوق عمل کند، از خانواده آغاز می‌گیرد. شهروند مسئول هیچ‌گاه از تعلیم و تربیت خویش غافل نمی‌شود.

**اصل دویست و هفتم:** نه تنها تحقیق علمی و فنی که بکار پیشگیری از آلودگی محیط زیست و یا درمان آلودگی می‌آید، باید بودجه لازم را داشته باشد، بلکه در هر تحقیق علمی و فنی، کارآیی حاصل آن، از منظرعمران طبیعت و سلامت محیط زیست، باید لحاظ شود**.**

**اصل دویست و هشتم:** در سطح جهان، مراقبت از سلامت محیط زیست، حق و وظیفه تمامی شهروندان همه کشورها است. از جمله، ایران حق و وظیفه دارد که در کوشش‌های جامعه جهانی برای پالایش محیط زیست و بازگرداندن سلامت به آن شرکت کند. لذا

208.1. هرکشور باید بکوشد الگوی آبادان کردن طبیعت و سالم کردن محیط زیست بگردد؛

208.2. در برداشت از منابع کشور، هم سلامت محیط زیست را لحاظ کند و هم به اندازه برداشت کند و هم حق نسل‌های آینده را رعایت کند؛

208.3. محیط زیست را داشته تمامی شهروندان همه کشورها، نسل بعد از نسل، بداند و نگهدار سلامت آن باشد؛

208.4. نگهداری از گوناگونی محیط‌های زیست و گونه‌های حیوانی و نباتی در کشور و شرکت در نگهداری از آن گوناگونی و این گونه‌ها در سطح جهان حق و وظیفه هر دولت، به نمایندگی از شهروندان خویش، است. در سطح کشور، حق و وظیفه جمهور شهروندان نیز هست،

208.5. بنابراین که سلامت محیط زیست، هم حق هر شهروند و حق ملی و نیز حق جهانی جمهور شهروندان است، ایجاد رابطه حق با حق با کشورهای دیگر، درآنچه به محیط زیست و منابع موجود در طبیعت مربوط می‌شود، وظیفه هر دولت حقوقمدار ، از جمله دولت ایران است. و

208.6. تراز فعالیت‌های دولت و جمهور شهروندان، درآنچه به سلامت محیط زیست و عمران طبیعت و بهره برداری از منابع کشور مربوط می‌شود، در پایان هر سال، باید منتشر شود. این تراز باید مثبت باشد تا نسل‌ها که از پی یکدیگر می‌آیند، محیط زیستی سالم‌تر و طبیعتی آبادتر و منابعی به اندازه، در اختیار داشته باشند.

**اصل دویست و نهم:** بنابر این که سلامت محیط زیست و عمران طبیعت حق و ظیفه‌ای همگانی است، پس،

209.1. نه تنها تبعیض بسود یک منطقه از کشور و به زیان منطقه دیگری جایز نیست، بلکه عمران طبیعت و پالایش محیط زیست در مناطقی که بیشتر آسیب دیده‌اند، اولویت دارد؛

209.2. همه آلاینده‌ها باید، بطور مداوم، در شفاف‌ترین بیان، برمردم هر کشور شناسانده شوند و روشهای پالایش نیز به آنها آموخته گردد. این کار از وظایف مستمر قوه وسائل ارتباط جمعی و قوه مجریه و کارشناسان است؛

209.3. جلوگیری از تولید و مصرف آلاینده‌ها و پالایش آلاینده‌هایی که محیط زیست را در سطح جهان آلوده می‌کنند و در مصوبه‌های بین‌المللی برشمرده می‌شوند، تقدم دارد. هر کشور، از جمله ایران، بمثابه عضو جامعه جهانی، حق دارد از دولت‌های دیگر ترازنامه محیط زیست را مطالبه کند.

209.4. بنابر این که جنگل‌ها داشته جمهور شهروندان، نسل بعد از نسل هستند، جنگل‌سازی از وظایف دولت و شرکت در آن، حق و وظیفه هر شهروند و تخریب جنگل‌ها جرم است. قانون جرم را، بلحاظ شدت، معین و میزان مجازات آن را تعیین می‌کند. دولت هر ساله باید وضعیت جنگلها را به مردم گزارش کند و آنها را از میزان جنگل‌کاریهای جدید آگاه کند.

209.5. هر شهروندی، حق برخورداری از مسکنی امن را دارا است. بناهای محل کار و آموزش نیز باید امن باشند. لذا، هر بنا که ساخته می‌شود، باید از دانش و فن روز بهره جوید و در مقابل زلزله و سیل و سایر سوانح طبیعی، مقاوم باشد. ساختن بنای فاقد مجوز فنی، ممنوع است**.**

**اصل دویست و دهم :** بنابر اصل 200، شهروندان هر کشور، از جمله ایران، دو طرز فکر و رویه غلط، یکی سلطه بر طبیعت و دیگری تحت سلطه طبیعت بودن را رها می‌کنند و بنا را بر رابطه حق خود با حق طبیعت می‌گذارند، لذا، حق آنها است که جامعه جهانی را به ترک آن دو طرز فکر و رویه بخوانند. بنابراین،

210.1. در زیست شناسی و طبیعت شناسی و فیزیک و شیمی و کیهان شناسی و پزشکی و دیگر علوم، هدف از تحصیل علم و ابداع فن، نباید ساختن و بکاربردن ابزار به قصد ایجاد تغییرهای غیر قابل جبران باشد؛

210.2. جلوگیری از انقراض جانداران و گیاهان حق و وظیفه هر شهروند و دولت در سطح ملی است. در سطح جهان شرکت در این کوشش نیز حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و دولت‌ها است؛

210.3. بنابر این که تغییرهای آب و هوایی در یک منطقه از جهان بسا سبب تغییر‌های نامطلوب در مناطق دیگر جهان می‌گردد (گرم شدن محیط زیست در سطح جهان از جمله بخاطر تصعید گازها و بیابان شدن‌ها که آفت ریزگردها یکی از عوارض آن‌است و...)، مطلوب کردن محیط زیست برای همگان، نیاز به تهیه و اجرای برنامه جامع در سطح هر کشور و در سطح جهان دارد. تهیه برنامه و اجرای آن در سطح کشور وظیفه دولت است. ونیز وظیفه دولت شرکت در تهیه و اجرای این برنامه در سطح جهان است.

**اصل دویست و یازدهم:** بنابر این که در رابطه با طبیعت است که پرهیز از اسراف و تبذیر و اندازه نگاه‌داشتن بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند، تولید نیرو از نفت و گاز و ذغال سنگ و اتم که آلاینده هستند، باید جای به تولید نیرو از خورشید و آب و باد و دمای زمین و سایر منابع تجدیدشونده بدهد. در عین‌حال،

211.1. در بناها که ساخته می‌شوند و در بنا‌های موجود، باید رساندن اتلاف مصالح ساختمانی، از جمله از راه کوتاه کردن عمر بنا و رساندن اتلاف نیرو به حداقل، لحاظ شوند؛

211.2. صرفه‌جویی در مصرف نیرو و پایین آوردن میزان آن به اندازه ضرور نیز باید لحاظ شود.

**اصل دویست و دوازدهم:** در استفاده از آب‌های روی زمینی و زیر زمینی و تولید آب از راه نمک زدایی از آب دریا، نباید اصل بر تقدم نیاز انسان بر نیاز طبیعت باشد. زیرا این تقدم، همان‌طور که بیابان شدن ایران معلوم می‌کند، سرانجام به زیان انسان، نسل بعد از نسل می‌شود. اصل بر همزادی و همراهی رشد پایدار انسان و عمران پایدار طبیعت، بنابراین، جدایی ناپذیری نیاز انسان از نیاز طبیعت باید باشد. لذا،

212.1. منابع آب کشور به تمامی شهروندان تعلق دارند و استفاده از آنها در یک منطقه نباید سبب بی‌آب شدن منطقه‌ای دیگر بگردد؛

212.2. در طرح‌های ساختمانی و صنعتی و کشاورزی و سایر طرح‌های عمرانی، صرفه‌ جویی در مصرف آب بایدلحاظ شود؛

212.3. دانش و فن بکار گرفته شوند تا که طرح‌های ساختمانی و صنعتی و سایر طرح‌های عمرانی، که تهیه و اجرا می‌شوند، نیازشان با حداقل آب برآورده شود؛

212.4. در کشاورزی، شیوه‌های آبیاری با شرائط اقلیمی باید انطباق جوید به ترتیبی که نیاز کشت‌زارها و مراتع، به آب، همواره برآورده شود؛

212.5. توزیع آبی که در کشاورزی بکار می‌رود، در سطح هر منطقه، برعهده شورای کشاورزان و دام‌داران و جنگل‌بانان آن منطقه است. قانون ترتیب کار را معین می‌کند. مراقبت از بیشتر شدن بهره‌وری در کشاورزی، بی‌آنکه خاک را نابارور کند، برعهده دولت است.

212.6. بهدردادن «آب همراه» که بهنگام استخراج مواد با آنها همراه است، ممنوع است. از این آب باید استفاده بهینه شود. آبی هم که در صنعت کاربرد دارد، نباید بهدر داده شود. باید از نو قابل بکاربردن بگردد.

212.7. دولت باید برنامه جامعی برای کاستن از شدت کارمایه (کارمایه مصرف شده به ازای واحد محصول) هرسال تهیه و اجرا کند.

**اصل دویست و سیزدهم:** بنابر این که هر انسانی بر مجموعه‌ای از کارها حق دارد، سه سیاست، باید با یکدیگر همزمان و همساز باشند:

213.1. سیاست جمعیتی که در بر می‌گیرد رشد در حد مطلوب جمعیت را، به ترتیبی که در صد جوان کاهش نپذیرد. توزیع جمعیت در سطح کشور به ترتیبی که بخش‌های مهمی از کشور از سکنه خالی نگردند و تحرک جمعیت (تغییر محل سکنی و نوع کار و محل آن) سبب تراکم جمعیت در یک‌چند از شهرها نشود. سنگینی بار تکفل نباید به حدی باشد که برخورداری شهروندان را از حقوق خویش مشکل و بسا ناممکن کند. و

213.2. سیاست شهری و روستایی و عمران منطقه‌ای به ترتیبی که زندگی در شهر و روستا بخاطر وجود امکان‌ها و نیروهای محرکه، بنابراین، انواع کارها، میسرگردد. از این‌رو، این سیاست در بر می‌گیرد به صفر رساندن انواع ویژه‌خواری‌ها (رانت‌ها) و توزیع عادلانه خدمت‌ها و نیروهای محرکه را به ترتیبی که در همه جا، مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی باشد و هر درآمدی از کاری تولیدی و یا خدمتی در یک اقتصاد تولید محور بدست آید. و هر شهروند بتواند مستقل و آزاد زندگی کند. و

213.3. سیاست آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری به ترتیبی اتخاذ و اجرا گردد که کیفیت زندگی، در شهر و روستا و مناطق مختلف کشور، هم‌سطح بگردد.

**اصل دوست و چهاردهم:** بنابر این که زیبایی، ویژگی سلامت محیط زیست و طبیعت آباد و انسان سالم است و زیبا شدن انسان سالم به برخورداری او از حقوق خویش است و زیبا گردانی بنوبه خود سبب نشاط انسان و طبیعت می‌شود، در شهرها و روستاها، زیبایی ضابطه‌ای است که باید رعایت شود. لذا،

214.1. شهروندان نباید در تولید زباله اسراف کنند و طبیعت را با آن بیالایند. طبیعت زباله ساز نیست. زباله‌ها را هم که جانداران می‌سازند، می‌زداید. اما در حال‌حاضر، در همه جای جهان، زباله‌ها یکی از مهم‌ترین آلاینده‌ها هستند. بنابراین، زدودن زباله از راه تولید نیرو و بازیافتن مواد که در صنعت و کشاورزی کاربرد دارند، برعهده مقامات منتخب شهروندان و نهادهای جامعه مدنی است. ترتیب کار را قانون معین می‌کند؛

214.2. سموم کشاورزی و کودهای شیمیایی آلاینده آب و زمین، بنابر این، محیط زیست، باید جای به کودهای سالم بسپارند. اصل بر تولید فرآوده‌های کشاورزی بطور طبیعی و دفع آفات باز بطور طبیعی باید باشد؛

214.3. رعایت شرائط اقلیمی در ساختن بناها و کشیدن راه‌ها باید همراه باشد با رعایت ضابطه زیبایی به ترتیبی که محیط‌های شهری و روستایی، با امید و شادی که ذاتی حیات هستند سازگار باشند و بر آن بیفزایند؛

214.4. در ساختن بزرگ راه‌ها و خطوط آهن و فرودگاه‌ها و سدها، سلامت محیط زیست و زیندگان باید ملحوظ باشد؛

214.5. شبکه‌های برق و مخابرات و آنتن‌های تلفن نباید مخل سلامت شهروندان و جانداران و مخرب محیط زیست باشند؛

214.6. پخش پارازیت‌ها هم بلحاظ ممنوعیت سانسور و هم بخاطر زیانمندی پارازیت‌ها ممنوع است. آلودگی‌های صوتی و نوری باید به صفر میل کنند.

214.7. تبلیغات تجارتی و غیر آن که خشونت آمیز و تجاوز به کرامت انسان و جانداران و طبیعت، باشند، ممنوع هستند.

**اصل دویست و پانزدهم:** بنابر این که شهروندان می‌باید قواعد خشونت‌زدایی را بکاربرند، پس نباید نسبت به جانداران و طبیعت خشونت بکاربرند. از این‌رو،

215.1. شهروندان باید حقوق جانداران اهلی و غیر اهلی را رعایت کنند. شکنجه و آزار آنها ممنوع است. کشتن جانداران بقصد ساختن آلات زینت و یا لوازم آرایش ممنوع است.

215.2. شکار و صید جاندارانی که نسلشان در معرض انقراض است، به کلی ممنوع است. شکار سایر جانداران نیز باید سخت محدود بگردد. اندازه محدودیت شکار هر جاندار را باید قانون تعیین ‌کند و تخلف از آن را جرم قابل مجازات بگرداند.

**اصل دویست و شانزدهم:** اجرای طرح‌های صنعتی و کشاورزی و خانه سازی و جلب سیاح و راه سازی و غیر این‌ها که، در آنها، سود و بسا حداکثر آن لحاظ شده باشد، اما مستلزم تجاوز به حقوق انسان و جاندار و طبیعت باشند، ممنوع است.

**اصل دویست و هفدهم**: شهروندان نباید زمان مطلوب خویش را به طبیعت تحمیل کنند. در هر فعالیت اقتصادی، زمان و مکانی که انسان بر می‌گزیند باید با زمان و مکان طبیعی سازگار باشند. بنابراین، اگر بهره برداری از زمین در کوتاه‌ مدت، سبب تخریب آن در درازمدت ‌شود و یا بهره برداری از منابع آب در کوتاه مدت سبب کم آبی و بیابان گشتن زمین در دراز مدت گردد، ممنوع است.

**اصل دویست و هجدهم**: تغییر ترکیب خاک که سبب نازا شدنش شود و تغییر ترکیب فرآورده‌های کشاورزی زیانمند برای انسان و جانداران و خاک و تخریب سامانه‌های محیط زیستی جرم است. بازسازی سامانه‌های محیط زیست که تخریب شده‌اند و بازپس دادن ترکیب خاک بدان، از اولویت برخوردار است. ایجاد عناصری که از بین برده شده‌اند و رفع نقص از عناصری که دچار نقص شده‌اند، ضرورت و اولیت دارد.

**اصل دویست و نوزدهم:** بنابر این که انسان‌ها و جانداران و زمین کشاورزی و جنگل و رود و دریا و دریاچه موجودهای زنده هستند، تولید و بکاربردن اسلحه کشتار جمعی از اتمی و شیمیایی و غیر آنها ممنوع است.

219.1. اصل بر این‌است که طبیعت، سراسر، باید منطقه حفاظت شده‌باشد. با این‌حال، مناطقی که زیستگاه جانداران ساکن یا مهاجر هستند، بی‌چون و چرا باید حفظ شوند.

219.2. در ایجاد شبکه‌های برق و لوله کشی برای نقل و انتقال مواد آلاینده در زمین و دریا، باید سلامت محیط زیست لحاظ شود.

**اصل دویست و بیستم**: در حال حاضر، اقتصاد، حاکم بر انسان و طبیعت است. تغییر این رابطه به رابطه‌ای که در آن، اقتصاد در خدمت انسان و رشد او و آبادانی طبیعت، باشد و پذیرش این واقعیت که حیات انسان و جانداران قائم به حیات طبیعت و سلامت محیط زیست است، ایجابمی‌کند:

220.1. جهانیان طبیعت را مادر و منشاء حیات بشناسند و حقوق طبیعت، حقوقی بگردند که تمامی کشورها ملزم به عمل به آنها بشوند. به ترتیبی که تجاوز به این حقوق جرم قابل رسیدگی، در دادگاههای هر کشور و در دادگاه بین‌المللی، بشود. بنابراین،

220.2. دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به جرائم بر ضد طبیعت تشکیل شود. این دادگاه به جرائمی که ماوراءملی‌ها و غیر آنها، از راه تجاوز به حقوق طبیعت مرتکب می‌شوند، رسیدگی می‌کند.

**اصل دویست و بیست و یکم:** از آنجا که کره زمین با خطرهایی روبرو است که در صورت وقوع، بذرها و نمونه‌های گیاهی می‌توانند از میان بروند، هر کشور باید این بذرها و نمونه‌ها را، بطور دائم، حفظ کند. همین کار را باید با داشته‌های باستانی و یافته‌های علمی و فنی و هنری، بنحو ماندگار انجام دهد حفظ کند.

## فصل دوم

## در حقوق هرجامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی

این حقوق راهبر سیاست خارجی دولتی هستند که بر وفق قانون اساسیِ در بردارنده حقوق پنج‌گانه، تشکیل می‌شود**:**

**اصل دویست و بیست و دوم:** هر کشور، از جمله، جمهوری ایران، بر آن بخش از مدیریت جهان که در حوزه صلاحیت جامعه بین‌المللی است و بر صلح جهانی و بر سلامت محیط زیست در کره زمین و بر دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه که باید بنابر میزان عدالت، تحت مدیریت جامعه بین‌المللی قرار بگیرند، و بنابراین، بر رشد هم‌آهنگ جامعه‌ها، حق برابر دارد. حقوق پنج‌گانه مشترکات جامعه‌های عضو جامعه جهانی و راهنمای مدیریت جامعه‌ بین‌المللی باید باشند

**اصل دویست و بیست و سوم**: رابطه جامعه‌ها بر وفق حقوق ایجاب می‌کند اصل راهنمای سیاست خارجی کشورها، موازنه عدمی باشد. لذا، رابطه کشورها با یکدیگر بر وفق حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت برقرار می‌شود. رعایت حقوق طبیعت و رشد هم‌آهنگ انسانها در همه جای جهان، حق و وظیفه هر جامعه و جامعه جهانی است .

**اصل دویست و بیست و چهارم**: برای این‌که کشورها گرفتار «تعادل وحشت» نگردند و کشورها در رابطه مسلط – زیر سلطه قرارنگیرند، بنابراین، کشورهایی از موضع ضعف، خود را در موقعیت وابسته قرار ندهند، تعمیم دموکراسی، که در آن، شهروندان نقشی روزافزون در اداره مستقیم امور خود را پیدا کنند، حق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی است. از این‌رو، ترک حمایت از رژیم‌های استبدادی و خودداری از برقرارکردن رابطه نزدیک با آنها و نیز دفع تجاوز کشوری به کشور دیگر باید رویه همگانی بگردد.

**اصل دویست و بیست و پنجم**: با توجه به این واقعیت که زور ویران می‌کند و نمی‌سازد، مداخله نظامی بنام حقوق بشر، ممنوع است. در عوض، کوشش برای ایجاد یک دستگاه قضایی کارآمد در سطح جهان که اصول راهنمای قضاوت منطبق با حقوق پنج‌گانه را رعایت کند، برای تعقیب قضایی متجاوزان به حقوق انسان و حقوق ملی کشورها و حقوق طبیعت، ضرورت پیدا می‌کند. کشور مورد تجاوز و کشورهای دیگری که شاهد تجاوز هستند و یا آنهایی که از تخریب محیط زیست آگاه می‌شوند، می‌توانند به این دستگاه شکایت برند.

**اصل دویست و بیست و ششم:** حق بر شفافیت: روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هر کشور با کشورهای دیگر و دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی هر کشور و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، در همه جای جهان، ایجاب می‌کند که تمامی این روابط و فعالیت‌ها شفاف باشند. لذا جریان آزاد داده‌ها و اطلاعات باید در سطح هرکشور و جهان برقرار باشد و هر رابطه‌ای که از راه قرارداد و توافق - و هر نام دیگری که به آن داده شود- برقرار شود، باید بلادرنگ به اطلاع شهروندان کشورهای طرف رابطه برسد. هر دولت موظف است بطور مداوم شهروندان خود را از تعهدهایی که برعهده می‌گیرد – که نباید ناقض حقوق باشند –، بلادرنگ آگاه کند.

**اصل دویست و بیست و هفتم:** سیاست خارجی کشورها نمی‌تواند تبعیض آمیز باشد. از این‌رو، هر کشور و مدیریت جامعه جهانی باید بطور مستمر، در زدودن تبعیض‌ها که همواره کشورهای ضعیف قربانیان آنهایند، بکوشند و گزارش‌های ماهانه و سالانه کار خود را در سطح جهان و هر کشور منتشر کنند.

**اصل دویست و بیست و هشتم:** سازمان‌های بین‌المللی وظیفه می‌یابند که سیاست خارجی هر کشور را وقتی ناقض حقوق پنج‌گانه می‌شود، به جامعه جهانی گزارش و اقدام لازم را برای تغییر آن سیاست و انطباقش با حقوق پنج‌گانه، بعمل آورند.

**اصل دویست و بیست و نهم**: بنابراین که دولت هر کشور همواره باید ملی بمعنای برگزیده ملت و مجری قانون اساسی در بردارنده حقوق باشد، راهنمای سیاست خارجی کشورها، همیشه باید رابطه مستقیم با واقعیتباشد. لذا،

229.1. مخالفت بدون اما و اگر با جنگ بنام دین و مرام. و

229.2. مخالفت با جنگ پیشگیرانه و جنگ ابتدایی و کوشش پی‌گیر در نقد ایدئولوژی‌های تجویز کننده این‌گونه جنگها و خشونت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان.

229.3. هربار ذهنیاتی که توجیه‌گر رابطه قوا و سودجویی هستند، درکار بیایند، از راه تبلیغ واقعیت آن‌سان که هست، باید آن ذهنیات را زدود: زدودن فکرهای جمعی جبار (که از راه برانگیختن عصبانیت‌های جمعی و توجیه و موجه سازی خشونت و تحمیل نوع زندگی سازگار با سلطه سازندگان این فکرها و ایجاد ترس و وحشت) که صلح جهانی را به خطر می‌اندازند و یا روابط مسلط – زیر سلطه را توجیه می‌کنند، کار مداوم دستگاه‌های اداره کننده سیاست خارجی کشورها و مدیریت جامعه جهانی باید باشد.

**اصل دویست و سی ام:** دفاع از دموکراسی ایجاب می‌کند دفاع از حقوق اقلیت‌های قومی و ملی و نژادی و مذهبی و زبانی را در همه جای جهان. لذا از اتخاذ سیاستی پرهیز باید کرد که به دولتی امکان بدهد به حقوق اقلیت‌ها تجاوز کند.

230.1. مبارزه با تبعیض جنسی حق و وظیفه هر انسان و هر دولت، در سطح کشور و در سطح جهان است. کوشش برای از میان برداشتن نابرابریها میان زن و مرد، وظیفه هر دولت در سطح جهان است.

**اصل دویست و سی و یکم**: بنابر این‌که صلح حق هر انسان و حق تمامی ملت‌ها است و کوشش برای دائمی کردن صلح در جهان، باید مداوم باشد، پدید آوردن یک مدیریت جهانی، بر اصل موازنه عدمی، بنابر این، رها از روابط مسلط – زیر سلطه و بر وفق دموکراسی شورایی ضرور است.

**اصل دویست و سی و دوم:** از آنجا که تخریب انسان، نیروی محرکهِ نیروی محرکه ساز و نیروهای محرکه که در سطح کشورهای جهان تولید می‌شوند، عامل تخریب محیط زیست وپایان پذیرفتنمنابع موجود در طبیعت و محروم ماندن اکثریت بزرگ مردم جهان می‌شود،

232.1. برای آنکه استعدادها وطن خویش را ترک نکنند، افزون بر این‌که نظام اجتماعی باید باز باشد و هر شهروند و طبیعت از حقوق برخوردار باشند، دانش‌آموختگان می‌باید امکانها و اسباب کار علمی و رشد را در اختیار داشته باشند. وضعیت هر چه باشد، کشور میزبان می‌باید آنچه را که کشور مادر از دست می‌دهد، جبران کند.

232.2. مبادله نیروهای محرکه، باید از راه بازرگانی، برمیزان عدل، انجام بگیرد تا که هرکشور، برابر نیروی محرکه‌ای که صادر می‌کند، نیروی محرکه وارد کند.

232.3. از آنجا که ماوراء‌ملی‌ها مهار نیروهای محرکه و تولید و توزیع را در اختیار دارند و چند و چون بکارانداختن این نیروها را آنها تعیین می‌کنند و آینده را نیز از پیش متعین می‌سازند، مدیریت جامعه جهانی باید مهار ماوراء‌ملی‌ها را از آن خود کند و با در اختیار همه جامعه‌ها گذاشتن این نیروها، خاصه سرمایه و دانش و فن و کارمایه و مواد اولیه، رشد هم‌آهنگ جامعه جهانی را تضمین کند.

232.4. جهانی کردن بمعنای سلطه ماوراء ملی‌ها بر نیروهای محرکه و تولید و مصرف در جهان و ایجاد روابط مسلط – زیر سلطه میان جامعه‌ها ناقض برابری جامعه‌ها در حقوق و نیز حقوق پنج‌گانه است. از این‌رو، جهانی کردن رشد انسان و آبادانی طبیعت، بر اصول استقلال و آزادی انسان و حقوق پنج‌گانه، کاری عاجل است.

**اصل دویست و سی و سوم**: بنابراین که هرجامعه‌ای حقوق ملی دارد و «مصالح ملی» و «منافع ملی» -که قدرت می‌سنجد و جانشین حقوق می‌‎کند – نباید جانشین این حقوق بگردند، دولت‌ها نه تنها سیاست خارجی خود را باید بر وفق حقوق ملی بسنجند و به اجرا بگذارند، بلکه مبنای روابط هر دولت با دولت‌های دیگر نیز، حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق طبیعت و حقوق هرکشور بمثابه عضو جامعه جهانی باید باشند و نباید با حقوق شهروندی شهروندان هر کشور مغایرت داشته باشند

**اصل دویست و سی و چهارم:** بنابر ضرورت دفاع از صلح جهانی، خشونت‌زدایی در سطح جهان نیز موضوع کار مداوم هر دولت باید باشد.

**اصل دویست و سی و پنجم:** بنابر‌این که همه زیندگان بر محیط زیست سالم حق دارند، هر جامعه حق دارد براینکه:

235.1. کشور یا کشورهایی تولید و مصرف را دست‌آویز آلودن محیط زیست نکنند و رعایت حق طبیعت در تولید و مصرف، جهان شمول بگردد.

235.2. مبارزه با مواد مخدر که در بر می‌گیرد جلوگیری از تولید و خرید و فروش و درمان معتادان را، و نیز داروهایی که، در تولید آنها، ضابطه حق حیات، در کوتاه و میان و درازمدت رعایت نشده‌اند، موضوع کار یکی از ادارات مدیریت جامعه بین‌المللی است. هر دولت حق و وظیفه دارد برای ممنوع شدن تولید این‌گونه فرآورده‌ها در سطح جهان بکوشد.

**اصل دویست و سی و ششم:** بنابر این که جهانیان تعادل وحشت و جنگ سرد را تجربه کرده و بهای بسیار سنگین بابت آن پرداخته‌اند، خلع سلاح اتمی و اسلحه کشتار جمعی، از هر نوع و انواع مین‌ها و کاستن از تسلیحات متعارف در سطح جهان، حق جامعه جهانی و جامعه‌های عضو آن‌است.

**اصل دویست و سی و هفتم:** برای آن‌که رشد جامعه‌ها هم‌آهنگ بگردد، افزون بر رهاکردن دانش و فن و سرمایه و کارمایه و مواد اولیه از انحصار ماوراء‌ملی‌ها، توزیع نیروهای محرکه در سطح جهان، به هر کشور باید امکان بدهد استعدادهایی را که می‌پرورد، بکار بگیرد. لذا هم نظام اجتماعی خود را باید باز بگرداند و انسان و طبیعت از حقوق خویش برخوردار باشند و هم مهاجرت استعدادها کشورهای مقصد را موظف به جبران زیان کشورهای مبدأ، بر مبنای هزینه آموزش و پرورش و ارزش کار هر استعداد، بگرداند.

**اصل دویست و سی و هشتم:** بنابراین‌که سلطه‌گری فرآورده سه ضربه، ضربه جنگ یا کودتا و ضربه اقتصادی (تحریم و تخریب و یا تحمیل شیوه تولید و مصرف، بخصوص حاکم کردن مالکیت خصوصی قدرتمدار بر مالکیت شخصی) و ضربه ترور و وحشت است و نظر به این‌که خنثی کردن این ضربه‌ها در سطح جهان، نیازمند شناساندن رابطه مسلط – زیر سلطه و پویایی‌های آن، بمثابه ناگزیر کننده این ضربه‌های مرگبار و ویران‌گر است، انتشار تحقیق‌ها به زبان‌های مختلف و ترتیب دادن بحث‌های آزاد در این باره‌ها از وظایف دولتها و مؤسسه‌های بین‌المللی و نهادهای جامعه‌های مدنی است.

**اصل دویست و سی و نهم:** کوشش مداوم برای برقرارکردن جریان‌های آزاد دانش‌ها و اندیشه‌ها و هنرها و جریان آزاد داده‌ها و اطلاع‌ها، در سطح جهان، از وظایف مؤسسه‌های بین‌المللی و دولتها و نهادهای جامعه‌های مدنی، بخصوص وسائل ارتباط جمعی است**.**

**اصل دویست و چهلم:** کوشش برای برقرارکردن گفتگوی فرهنگ‌ها و مداومت بخشیدن به این گفتگوها، بیشتر در سطح جامعه‌های مدنی و سیاسی و کمتر در سطح دولت‌ها از وظایف مؤسسه‌های بین‌المللی و نهادهای سیاسی و نهادهای جامعه مدنی است.

**اصل دویست و چهل و یکم:** دقیق کردن «حقوق بین‌المللی»، یعنی دقیق کردن تعریف حق و تبیین حقوق ملی و حقوقی که هر ملت بعنوان عضو جامعه جهانی دارد و سلطه زدایی از «حقوق بین‌المللی» از وظایف مدیریت جامعه جهانی و نیز دولتهایی است که مرامی جز حقوق پنج‌گانه ندارند.

**اصل دویست و چهل و دوم:** تصدی بهره‌برداری منابع هر کشور از حقوق ملی مردم آن کشور است. باوجود این، از آن‌جا ‌که بکاربردن منابع پایان‌پذیر و آلاینده بر وفق رابطه حق با حق و رعایت حقوق نسلهای آینده و طبیعت، نیازمند تعاون بین‌المللی است، ممکن کردن تعاونی خالی از ویژگی‌های روابط مسلط – زیرسلطه برعهده مدیریت جامعه جهانی و کشورهای عضو است. برخورداری از منابع کمیاب که در کشور یا کشورهایی وجود دارند و در کشورهای دیگر جهان وجود ندارند، باید با رعایت حقوق ملی آن کشورها و بر میزان عدل، ممکن گردد.

242.1. منابع مشاع با شرکت کشورهای صاحب حق باید بهره‌برداری شوند و یکی از آنها حق ندارد، به زیان دیگری یا دیگران از آنها بهره‌برداری کند.

**اصل دویست و چهل و سوم:** همه کشورها، از جمله آنها که به دریاها راه ندارند، بر پاک نگاهداشتن دریاها از آلودگی و منابع دریاها حق دارند. فضای بیرون از محدوده فضاهای کشورها نیز به همگان تعلق دارد. و نیز فضای بیرون از جو زمین باید از آلودگی‌ها مصون بماند. بنابراین، جامعه جهانی حق دارد از کشورهایی که این فضا را از «آشغال» پر می‌کنند، بخواهند آشغال‌زدایی کنند.

**اصل دویست و چهل و چهارم:** رشد مرامی نیست که کشوری به کشور دیگر تحمیل کند. از این‌رو، رشد انسان و آبادانی طبیعت، بر اصول استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، اصل راهنمای مدیریت جهانی و تمامی کشورهای عضو است. لذا مخالفت با تصدی رشد کشوری توسط کشور دیگر از راه تحمیل شیوه رشد خود، حق و وظیفه جامعه جهانی و هریک از اعضای آن است.

**اصل دویست و چهل و پنجم:** بنابراین که تعاون بین‌المللی در حفظ مداوم صلح و امنیت در جهان بر پایه استقلال و آزادی هر شهروند و هر ملت و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه استقلال و آزادی، راهنمای مدیریت جامعه جهانی و کشورهای عضو این جامعه است،

245.1. همکاری در مقیاس منطقه‌ای و جهانی برای پایان بخشیدن به روابط بین‌المللی بر اساس زور و خشونت و مبارزه با تمامی اشکال خشونت (ترور و جنگ )و

245.2. همکاری در رشد اقتصادی بر وفق اصل 227 . بنابراین،

245.3. همکاری در سلطه‌زدایی و آماده کردن شرایط برای مدیریت جهانی خالی از بن‌مایه سلطه‌طلبی امور جهان، با شرکت تمامی کشورهای جهان، هدف سیاست خارجی هر کشور باید باشد.

**اصل دویست و چهل و ششم:** مردم هیچ کشوری حق ندارند حق ولایت مردم کشور دیگر را در قلمرو کشور خود، محدود کنند. کوشش برای این‌که جامعه‌ها بر اصل موازنه عدمی، از سلطه یکدیگر رها شوند و دولت یا دولتهایی امکان نیابد یا نیابند استقلال و آزادی جامعه‌های دیگر را محدود بگردانند، وظیفه مدیریت جهانی و تمامی جامعه‌ها است.

**اصل دویست و چهل و هفتم:** بنابراین که هیچ دولتی حق ندارد انجام وظایف خود را به غیرخود بسپارد و به مجرایی تبدیل شود برای انتقال بخشی از حاصل کار شهروندان و طبیعت که بعنوان مالیات اخذ می‌شود، به گروه‌بندی‌هایی که بر محور سود پدید آمده‌اند، اصل خودداری از صدور اجباری نیروهای محرکه و بکار افتادن آنها در باز و تحول‌پذیر کردن نظام‌های اجتماعی، حق همه جامعه‌ها است.

**اصل دویست و چهل و هشتم:** بنابراین، تبدیل سازمان ملل متحد از وسیله تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حل و فصل امور به دلخواه قدرتمندترها به سازمانی برای مدیریت مردم سالار جهان به ترتیبی که صلح جهانی پایدار بگردد و شهروندان کشورهای جهان، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت.

# بخش سوم

# در سازماندهی دولت

## اصول راهبردی

**اصل دویست و چهل و نهم:** قوای مقننه، مجریه، قضاییه و وسائل ارتباط جمعی (رسانه‌های همگانی) بر وفق اصول قانون اساسی سازمان می‌یابند و هر نوع مداخله فراقانونی آنها در کاریکدیگر ممنوع است. چگونگی همکاری این قوا را این قانون اساسی معین می‌کند.

**اصل دویست و پنجاهم:** در جمهوری، اصل بر تابعیت اختیار از وظیفه و مسئولیت است. وظیفه‌ها و مسئولیت‌ها همان‌ها هستند که در این قانون معین می‌شوند و هیچ مقامی حق ندارد برای خود وظیفه و مسئولیت وبنابرآن، اختیاری قائل شود که در این قانون تعیین و تعریف نشده‌است.

**اصل دویست و پنجاه و یکم:** شخص منتخب نمی‌تواند مقام خویش و یا وظایف و مسئولیت‌های خود را به دیگری واگذار کند مگر در مواردی که این قانون اجازه می‌دهد.

**اصل دویست و پنجاه و دوم:** رئیس جمهوری و نمایندگان دو مجلس و اعضای شوراها با رأی مستقیم اکثریت مردم ایران انتخاب می‌شوند. شرط اعتبار هر انتخاباتی این‌است که دست‌کم نیمی از (50 درصد) حائزین شرائط رأی دادن، در دادن رأی شرکت کرده‌باشند.

252.1. اصل بر برابر شدن نمایندگان زن و مرد است.

**اصل دویست و پنحاه و سوم:** رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس، در مدت نمایندگی از سوی شهروندان، مصونیت دارند. هرگاه اینان و نیز وزیران مرتکب جنایت درجه اول – خیانت به کشور و قتل و سوءاستفاده مالی از اموال عمومی و اخذ رشوه و تجاوز به عنف - بگردند، به ترتیبی که قانون معین می‌کند، از آنها سلب مصونیت می‌شود. در صورت ارتکاب جرم مشهود، مصونیت مانع رسیدگی قضائی نمی‌شود. قوه قضائی نتیجه قطعی رسیدگی قضائی را به مجلس گزارش می‌کند.

.1 253. در مورد نمایندگان هر یک از مجلس ها، نماینده مجرم، با تصویب آن مجلس، محاکمه می‌شود؛

.2 253. در مورد رئیس جمهوری تصویب دو مجلس ضرور است.

.3 253. در مورد وزیران شاغل، تصویب مجلس شورای ملی کفایت می‌کند.

.4 253. منتخبان به برنامه‌ای متعهدند که بخاطرش انتخاب شده‌اند. عدول کامل از آن باید با تصویب انتخاب‌کنندگان باشد. چگونگی مراجعه به انتخاب کنندگان را قانون معین می‌کند.

**اصل دویست و پنجاه و چهارم:** در هر چهار قوه، هریک از مقام‌هایی که در این قانون اساسی، وظایف و مسئولیت‌ها و ی متناسب با آنها، و اختیاراتشان تعیین می‌شوند، نمی‌توانند انجام ندادن وظایف و ارتکاب عملی در خارج از حوزه مسئولیت خویش، بنابراین، استفاده نکردن از اختیار خود و یا تجاوز از آن‌\_را مستند به اطاعت از مافوق و یا مقام هم ردیف و یا اعمال نفوذ قوای دیگر و یا مقامهای آنها کنند.

## فصل اول

## در قوه مقننه

**اصل دویست و پنجاه و پنجم:** قوه مقننه از دو مجلس، یکی مجلس شورای ملی و دیگری مجلس استان‌ها تشکیل می‌شود. این قوه حق تصویب قوانین، تصویب سیاست عمومی دولتی، طرح عمومی رشد اقتصادی و اجتماعی و بودجه عمومی به نمایندگی از جمهور مردم، را به نحوی که در قانون اساسی آمده است دارا است. بدین‌قرار، قانون گذاری برابر این قانون اساسی، در باره هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در باره اداره منابع کشور و عمران طبیعت حق انحصاری مجلس شورای ملی است. باوجود این،

240.1. بخش عمرانی بودجه دولت باید به تصویب هر دو مجلس برسد.

240.2. طرح‌ها و لوایح اقتصادی و فرهنگی که به رشد کشور مربوط می‌شوند نیز باید به تصویب هر دو مجلس برسند.

240.3. سطح رشد مناطق کشور باید هم‌آهنگ بگردند. بنابراین، در برنامه‌گذاریهای رشد، هم سطح شدن مناطق محروم‌تر با مناطق دیگر، باید لحاظ شود.

240.4. طرحی قابل بررسی توسط مجلس است که دست‌کم 30 نماینده مجلس آن‌را تقدیم مجلس کرده باشند

**اصل دویست و پنجاه و ششم:** نظارت بر اعمال قوای مجریه و مقننه و قضاییه برای آنکه استقلالش صدمه نبیند و کارش منطبق با اصول قانون اساسی باشد و قوه مستقل وسائل ارتباط جمعی و نیز قشون و نیروهای انتظامی حق مجلس شورای ملی است. اما بخش عمرانی بودجه دولت، و طرح‌ها و لوایح اقتصادی و فرهنگی که به رشد کشور مربوط می‌شوند باید به تصویب هر دو مجلس برسند.

**اصل دویست و پنجاه و هفتم:** هر 200 هزار نفر از مردم ایران، بطور مستقیم، یک نماینده برای عضویت در مجلس شورای ملی انتخاب می‌کنند. بدیهی است که هر نماینده از جمهور شهروندان ایران نمایندگی می‌کند.

**اصل دویست و پنجاه و هشتم:** تقسیم کشور به استان‌ها به ترتیبی انجام می‌‌گیرد که همه اقوام ایرانی در مجلس استانها نماینده داشته باشند. مردم هر استان دو نماینده برای عضویت در مجلس استانها انتخاب می‌کنند. چگونگی انتخاب اعضای مجلس را قانون خاص تعیین می کند.

258.1. ایرانیان مقیم خارج از کشور که در تابعیت ایران باقی هستند، می‌توانند نماینده برای عضویت در مجلس استان‌ها انتخاب کنند. شمار نمایندگانی که این ایرانیان انتخاب می‌کنند به موجب قانون تعیین می‌شود.

**اصل دویست و پنجاه و نهم:** در هریک از دو مجلس، هر نماینده یک رأی دارد. هیچ نماینده‌ای نمی‌تواند نمایندگی و اختیارها و وظایف خود را به دیگری تفویض کند.

**اصل دویست و شصتم:** تعداد جلسه‌ها در سال را نمایندگان هریک از دو مجلس، خود تعیین می‌کنند. باوجوداین، برابر اصل 282، حکومت می‌تواند لوایح خود را به قید فوریت تقدیم هر یک از دو مجلس کند. در این‌صورت، لایحه تقدیم شده، درجا، در دستور مجلس قرار می‌گیرد. و نیز حکومت می‌تواند از هریک از دو مجلس تقاضای تشکیل جلسه عادی خارج از نوبت و یا فوق‎‌العاده کند.

**اصل دویست و شست و یکم:** جلسه‌های هر دو مجلس علنی خواهند بود. در شرایط اضطراری، در صورتی که رعایت امنیت ملی کشور ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهوری یا یکی از وزراء یا دوازده تن از نمایندگان و تایید اکثریت اعضای حاضر، جلسه غیر علنی تشکیل می‌شود. مصوبات جلسه غیر علنی در صورتی معتبر است که به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان برسد. گزارش و مصوبات این جلسات باید همگی به دقت ثبت شوند تا پس از بر طرف شدن شرایط اضطراری برای اطلاع همگان منتشر گردد.

**اصل دویست و شست و دوم:** علاوه بر کمیسیونها، مجلس شواری ملی پنج هیأت برای نظارت بر رعایت هریک از حقوق پنج‌گانه تشکیل می‌دهد.

262.1. تشکیل هیأتی نیز با مشارکت نمایندگان قوای مقننه و مجریه و قضائیه و وسائل ارتباط جمعی، برای نظارت بر بکاررفتن قواعد خشونت‌زدایی و کاهش آسیبهای اجتماعی مقرر می‌شود.

262.2. دو مجلس، در قلمرو صلاحیت خود، حق دارند هیأتهای تحقیق و تفتیش تشکیل دهند.

**اصل دویست و شست وسوم:** اعطای جایزه یا مدال یا هدیه به نمایندگان در طول مدت عضویتشان ممنوع است.

**اصل دویست و شست و چهارم:** رئیس جمهوری، وزیران و معاونان آنها مي‌توانند در جلسه‌های هر دو مجلس حضور يابند و هرگاه بخواهند سخن بگویند، اظهاراتشان شنيده مي‌شود. آنان مي‌توانند كارشناسان حکومت را همراه بیاورند. در صورتی که نمایندگان لازم بدانند، وزراء مکلف به حضورند و هر گاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود.

**اصل دویست وشست و پنجم:** رؤسای هر دو مجلس برای دو سال و شش‌ماه انتخاب می‌شوند. در پایان این دوره، برای دوره دوم انتخاب آنها و هیئت رئیسه تجدید می‌شود.

**اصل دویست و شست و ششم:** انتخابات دو مجلس و ریاست جمهوری در صورت امکان همزمان انجام می‌گیرد.

**اصل دویست و شست و هفتم:** هرگاه اکثریت دو مجلس براساس برنامه‌ای انتخاب شوند که هرچند موافق قانون اساسی است ولی با برنامه اعلام شده رئیس جمهور به مردم مغایرت دارد، هیأتی که نیمی از اعضای آن‌ را رئیس جمهور و نیمی دیگر را دو مجلس به تساوی بر می‌گزینند، این دو برنامه را تلفیق می‌کنند. از آن پس، رئیس جمهوری و هیأت وزیران و دو مجلس، بر وفق برنامه تلفیقی عمل خواهند کرد. هرگاه تلفیق ممکن نباشد، مردم کشور از طریق همه پرسی، یکی از دو برنامه را تصویب می‌کنند.

**اصل دویست و شست و هشتم:** وزیران باید از مجلس شورای ملی رأی اعتماد بگیرند. نمایندگان مجلس می‌توانند وزیران را استیضاح کنند. ورقه استیضاح را باید حداقل 15 نماینده امضاء کرده باشند.هرگاه مجلس به وزیر استیضاح شونده رأی مخالف دهد، رییس جمهوری او را عزل می‌کند. وزیر جانشین نیز باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد.

**اصل دویست و شست و نهم:** هرگاه اکثریت مجلس شورای ملی، و در لوایح موضوع اصل 255 ، اکثریت دو مجلس به لایحه و طرحی رأی دادند ولی اقلیت آن را مغایر قانون اساسی تشخیص داد، با امضای 20 نماینده می‌تواند از دیوان قانون اساسی تقاضای رسیدگی کند. هرگاه دیوان تمام یا قسمتی از لایحه و یا طرح را مغایر قانون اساسی تشخیص داد، تمام و یا آن قسمت، بررسی و اصلاح می‌شود.

**اصل دویست و هفتادم:** نمایندگان دو مجلس نمی‌توانند شغل دیگری داشته باشند و یک نفر نمی‌تواند همزمان عضو هر دو مجلس یا انجمن‌های شهری باشد.

**اصل دویست و هفتاد و یکم:** کسانی که نامزد ریاست جمهوری و نمایندگی هریک از دو مجلس می‌شوند، چنانچه از موقعیت خود در یکی از ارکان کشور سوءاستفاده کنند، در صورت اثبات جرم، بمدت 10 سال از کار در هریک از قوی چهارگانه جمهوری محروم می‌شوند. قانون می‌تواند مجازات‌های دیگر در نظر بگیرد.

271.1. مداخله در انتخابات و تقلب در آنها جرم است و قانون برای مرتکبان این جرم باید مجازات شدید تعیین کند.

271.2. هرگاه مداخله یا تقلب کننده از کارکنان دولت باشد یا باشند، در قانون مجازات، محرومیت از خدمت دولت نیز باید ملحوظ شود.

271.3. دخالت کشورهای بیگانه در انتخابات جرم است. برانگیزنده یا برانگیزندگان خارجیان به مداخله مجرم و قابل تعقیب قضائی هستند. در صورت اثبات جرم، انتخابات باطل و مجرم یا مجرمان از حق نامزد شدن محروم می‌شوند. قانون می‌باید تمامی روشهای مداخله شناسایی و مجازات بکاربردن آنها را تعیین کند.

**اصل دویست و هفتاد و دوم:** جنگ تعرضی ممنوع است. هرگاه دفاع مشترک، وارد شدن در جنگ دفاعی را ایجاب کند، رئیس جمهوری با موافقت اکثریت دو مجلس اقدام می‌کند.

**اصل دویست و هفتاد و سوم:** در صورت بروز اغتشاش در هریک از مناطق کشور، رئیس جمهوری می‌تواند بمدت یک هفته اعلان حالت فوق‎العاده کند. پس از آن، حالت فوق‌العاده خودبخود منحل می‌شود، مگر به تمدید نیازافتد که باید با تصویب مجلس باشد. در این‌صورت، حکومت باید دلایل لزوم ادامه حالت فوقا‌العاده را به مجلس ارائه کند و هر هفته یک‌بار، تحول وضعیت را به مجلس گزارش کند.

**اصل دویست و هفتاد و چهارم:** در حدود تصریح شده در أصول قانون أساسی و بر اساس درخواست رئیس جمهوری و یا جانشین وی، یا درخواست یک سوم از اعضای هر یک از دو مجلس در موارد ذیل جلسه فوق العاده دو مجلس با هم برگزار می‌شود:

1. موافقت با وضعیت جنگی و یا اعلام پایان یافتن آن

2. تصویب وضعیت اضطراری و شرایط حکومت نظامی

3. تأیید استقرار نیروهای نظامی خارج از مرزهای کشور

4. بررسی یک دستور کار خاصی که ضرورت فوری دارد.

ریاست جلسه با رئیس مجلس شورای ملی است. تصمیم گیری باید توسط اکثریت اعضای منتخب دومجلس بعمل آید، در صورتی که حداقل نیمی از اعضای هر مجلس در جلسه شرکت داشته باشند.

**اصل دویست و هفتاد و پنجم:** طرح‌های قانونی و پیشنهادها و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن، طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد.

**اصل دویست و هفتاد و ششم:** هرگاه حکومت لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد و مجلس آن‌را مغایر قانون اساسی دانست، درجا لایحه به دیوان قانون اساسی ارجاع می‌شود. لایحه وقتی قابل طرح در مجلس می‌شود که دیوان آن را مغایر قانون اساسی نداند.

**اصل دویست و هفتاد و هفتم:** هرگاه مجلس طرح و یا پیشنهادی را تصویب کند که از نظر حکومت مغایر قانون اساسی است، حکومت می‌تواند از دیوان قانون اساسی بخواهد در باره تطابق آن‌ با قانون اساسی نظر بدهد. نظر دیوان نهایی است.

**اصل دویست و هفتاد و هشتم:** تصویب قوانین انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی و مجلس استانها و شوراهای روستا و شهر، تنها در صلاحیت مجلس شورای ملی است. حکومت لایحه‌های قوانین انتخاباتی را پس از موافقت رئیس جمهوری با آنها، تقدیم مجلس می‌کند.

**اصل دویست و هفتاد و نهم:** هرگاه ضرورت اصلاح یک و یا چند اصل از قانون اساسی توسط دو قوه مجریه و مقننه احراز شود، حکومت، زیر نظر مستقیم رئیس جمهوری، دلایل اصلاح را همراه با پیشنهادات اصلاحی به مجلس شورای ملی تقدیم می‌کند. مجلس پس از دو هفته از تاریخ وصول، آن‌را بررسی می‌کند و آنگاه نتیجه را به اجلاس مشترک دو مجلس ارائه می‌کند.

هرگاه چهار پنجم نمایندگان دو مجلس مصوبه مجلس را تصویب کردند، اصل و یا اصول جدید جانشین اصل و یا اصول منسوخ می‌شوند.

تغییر و تعدیل در اصول مربوط به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بعنوان عضو جامعه جهانی، تنها با هدف وارد کردن حق یا حقوق و تقویت آنها مجاز است. هرگاه بر حق یا حقوقی اطلاع حاصل شد که از درج آن در این قانون اساسی غفلت شده‌است، پس از تصویب، به ترتیبی که در این اصل مقرر می‌شود، به قانون اساسی افزوده می‌شوند.

**اصل دویست و هشتادم:** تمامی لوایح قانونی، نخست به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شوند. دولت می‌تواند لوایحی که به رشد اقتصادی و فرهنگی مربوط می‌شوند را نخست به مجلس استانها پیشنهاد کند.

**اصل دویست و هشتاد و یکم:** در هر یک یا دو هفته، مجلس دست‌کم یک جلسه را به پرسش‌های نمایندگان از حکومت اختصاص می‌دهد. همین اختیار را مجلس استانها در باره رشد اقتصادی و فرهنگی استانها دارد.

**اصل دویست و هشتاد و دوم:** در صورتی که رئیس جمهوری با نظر هیأت وزیران موافقت کند که تصویب لایحه‌ای فوریت دارد، حکومت می‌تواند تقاضای تصویب آن را به قید یک و یا دو فوریت بکند.

**اصل دویست و هشتاد و سوم:** جلسات هر دو مجلس با حضور نیمی از نمایندگان رسمیت پیدا می‌کند. اما برای تصویب یا رد هر لایحه یا طرحی و اعطا یا سلب اعتماد از وزیر یا وزیران حضور دو سوم نمایندگان ضرور است.

**اصل دویست و هشتاد و چهارم:** طرزکار هریک از دو مجلس را آیین‌نامه‌ای که خود تصویب می‌کند - که باید بااصول قانون اساسی منطبق باشد-، تعیین می‌کند. برای تصویب آیین‏نامه داخلی موافقت دو سوم حاضران لازم است.

**اصل دویست و هشتاد و پنجم:** در صورت تحقق شرایط خاصی در کشور به گونه‌ای که با دلایل معتبر در سیاست کلی دولت یا طرح‌های ملی رشد، اختلال جدی در حد نقض اصول قانون اساسی ایجاد شده باشد، رئیس جمهوری

پس از تحقق شرایط زیر ممکن است انحلال مجلس شورای ملی یا مجلس استانها را به همه پرسی بگذارد:

1. برای ارزیابی مشورتی خود در رابطه با جدی بودن و اهمیت دلایل نقض اصول قانون اساسی، رئیس جمهوری باید دلایل و توجیهات خود را به دیوان قانون اساسی ارجاع دهد

2. در صورتی که دیوان دلایل را جدی و نقض مقررات قانون اساسی را تایید کند، رئیس جمهوری یک همه پرسی برگزار می‌کند که اگر نتیجه مثبت باشد، یک یا هر دو مجلس منحل می‌شود. در صورتی که نتیجه همه پرسی به "نه" برسد، رئیس جمهوری باید یک حکومت جدید تشکیل دهد. در طول یک دوره نمایندگی، یک بار فقط می‌توان مجلس را منحل کرد. در صورت انحلال، ظرف یک ماه باید انتخابات مجلس جدید بعمل آید و تا تشکیل مجلس جدید مجلس سابق بکار خود ادامه می‌دهد.

انحلال مجلس شورای ملی در اولین سال از تشکیل آن یا در شرایط اضطراری، یا حالت حکومت نظامی، یا در خلال شش ماه آخر دوره ریاست جمهوری مجاز نخواهد بود.

**اصل دویست و هشتاد و ششم:** عهدنامه‌ها و قراردادها و موافقت نامه‌ها و مقاوله نامه‌های بین‌المللی نباید مخالف قانون اساسی باشند و باید به تصویب مجلس شورای ملی و امضای رئیس جمهوری برسند.

**اصل دویست و هشتاد و هفتم:** قراردادهای منطقه‌ای یا بین‌المللی که به احوال شخصيه مربوط مي‌شوند يا شامل تغییر در خطوط مرزی كشور مي‌شوند، باید به تصویب دو مجلس و امضای رئیس جمهوری برسند.

**اصل دویست و هشتاد و هشتم:** هرگونه و‌اگذاري و تبادل و الحاق سرزمين یا جدایی سرزمین، ممنوع است.

**اصل دویست و هشتاد و نهم:** در صورت عدم توافق دو قوه بر سر قرارداد یا عهدنامه و یا موافقت نامه و یا مقاوله نامه‌ای، موضوع باید از سوی رئیس جمهوری به دیوان قانون اساسی ارجاع شود. در صورت تایید دیوان، سند مربوطه برای بررسی دوباره و نهایی در اختیار مجلس شورای ملی قرار می‌گیرد.

**اصل دویست و نودم:** با رأی مستقیم شهروندان ساکن در هر روستا و بخش و شهرستان و استان، شورا تشکیل می‌شود. این شورا‌ها به جامعه تعلق دارند و راهنمای آنها عمده اصول این قانون اساسی راجع به جامعه مدنی است.

**اصل دویست و نود و یکم:** حدود اختیارات و وظایف این شورا‌ها را قانونی که به تصویب دو مجلس می‌رسد تعیین می‌کند.

**اصل دویست و نود و دوم**: هزینه‌های خدماتی را که شورا‌ها تصدی می‌کنند، مردم هر محل خواهند پرداخت. شوراها ولی نمی‌توانند بخاطر خدماتی که دولت تصدی می‌کندعوارض وضع کنند.

**اصل دویست و نود و سوم:** کار شوراها، در خدمت جامعه مدنی، مبتنی بر حفظ اتحاد ملی و تمامیت ارضی کشور، کار و همکاری داوطلبانه برای انجام خدمات و تحکیم همبستگی‌ها به قصد افزایش سرمایه‌ها و بکار افتادن آنها در رشد خواهد بود.

**اصل دویست و نود و چهارم:** به منظور جلوگیری از تبعیض و جلب همکاری در تهیه برنامه‏های عمرانی و رفاهی استانها و نظارت بر اجرای هماهنگ آنها، شورای عالی استانها مرکب از نمایندگان شوراهای شهر و روستای موجود در استان تشکیل می‌شود. نحوه تشکیل و وظایف این شورا را قانون معین می‌کند. این شورا تصدی خدمات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را در منطقه برعهده دارد. برنامه رشد که به تصویب دو مجلس و امضای رئیس جمهوری می‌رسد، تحت سرپرستی این شورا انجام می‌گیرد.

**اصل دویست و نود و پنجم:** شورای عالی استان حق و وظیفه دارد طرح‌ها و پیشنهادهای خود را درباره رشد منطقه بطور مستقیم به رئیس جمهوری و مجلس استانها ارائه کند. این طرح‌ها و پیشنهادها در تهیه برنامه رشد لحاظ می‌شوند.

**اصل دویست و نود و ششم:** اداره‌های دولتی موظفند مصوبات شورا‌ها را در حدود صلاحیت‌های قانونی آنها اجرا ‌کنند.

**اصل دویست و نود و هفتم:** استاندار به پیشنهاد شورای عالی استان و توسط رئیس جمهوری منصوب می‌شود. هرگاه شورا یا رئیس جمهوری از کار او راضی نشدند، رئیس جمهوری او را عزل می‌کند. پس از عزل، شورا شخص دیگری را به رئیس جمهوری پیشنهاد می‌کند.

# فصل دوم

# قوه مجریه

## قسمت اول: رئیس جمهوری

**اصل دویست و نود و هشتم:** رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است و باید بر اجرای آن توسط هر چهار قوه نظارت کند.

**اصل دویست و نود و نهم:** نامزد رياست جمهوري همزمان با نامزدی خود باید نام معاون اول خویش را اعلام کند. معاون اول رئيس جمهور در غياب، استعفأ و يا وفات رئيس جمهور، مطابق اصول اين قانون اساسي، عمل مي کند.

**اصل سی‌صدم:** رئیس جمهوری با رأی مستقیم، مخفی و آزاد اکثریت مطلق شهروندان برای مدت 5 سال انتخاب می‌شود. امکان انتخاب مجدد تنها برای یک دوره 5 ساله وجود دارد. انتخاب رئیس جمهوری جدید باید حداقل یک ماه پیش از پایان دوره ریاست جمهوری قبلی انجام پذیرد. در صورت استعفاء، این دوره باید یک دوره کامل ریاست جمهوری در نظر گرفته شود.

**اصل سی‌صد و یکم:** نامزد رئیس جمهوری باید ایرانی باشد، کم‌تر از 30 سال و بیشتر از 80 سال نداشته باشد، از طرف دادگاه به ارتکاب جرايم ضد بشري،‌ جنايت و يا محرومیت از حقوق مدني محکوم نشده باشد، و دانش و تجربه لازم برای تصدی این مقام را دارا باشد. به جز اولین دوره انتخابات مبتنی بر این قانون اساسی، در دوره‌های دیگر، نامزد باید موافقت کتبی 200 منتخب، اعم از نمایندگان مجلس و یا اعضای شوراهای شهر‌ها و روستاها را تحصیل کند.

**اصل سی‌صد و دوم**: تشخیص صلاحیت نامزدها بلحاظ نداشتن پیشینه محکومیت مانع از تصدی مقام ریاست جمهوری، با قوه قضائی است که برگ عدم سوءپیشنه صادر می‌کند و شرط سنی و ایرانی بودن او را شناسنامه رسمی تعیین می‌کند و تشخیص دانش و تجربه با منتخبان مردم است.

**اصل سی‌صد و سوم:** هرگاه در دور اول انتخابات، هیچ‌یک از نامزدها حائز اکثریت نشدند، دور دوم که دو هفته بعد از دور اول انجام می‌گیرد، شهروندان ایران میان دو نامزدی که بیشتر از دیگران رأی آورده‌اند، یکی را بر می‌گزینند. اگر بعضی از نامزدهای دارنده آراء بیشتر، از شرکت در دور دوم انتخابات منصرف شوند، از میان کسانی که در دور نخست بیش از دیگران رأی داشته‏اند جایگزین می شود.

**اصل سی‌صد و چهارم:** آغاز رقابت‌ها، دو ماه پیش از انتخابات است. قوه چهارم جمهوری که وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کند که با بودجه دولت اداره می‌شوند، در یک ماه آخر پیش از تاریخ انتخابات، بدون تبعیض، به ترتیبی که قانون معین می‌کند، فرصت کافی در اختیار نامزدها برای معرفی خود و توضیح برنامه خویش، در اختیار آنها قرار می‌دهد.

**اصل سی‌صد و پنجم:** نتایج نهایی انتخابات باید دست کم دو هفته قبل از پایان دوره قبلی اعلام شود. در صورتی که با تشخیص دیوان قانون اساسی به دلایل ناگهانی و غیرمترقبه اجرای انتخابات ناممکن باشد، مجلس شورای ملی باید فورا مراحل و تاریخ‌های لازم برای انجام انتخابات ریاست جمهوری را تعیین کند.

**اصل سی‌صد و ششم:** هرگاه یکی از نامزدها که در دور اول رأی اکثریت مطلق را کسب کرده‌است، فوت کند و یا کناره گیرد و یا فاقد شرائط باشد و یا بگردد، انتخابات ریاست جمهوری تجدید می‌شود.

**اصل سی‌صد و هفتم:** در صورت استعفاء یا عزل يا وفات رئيس جمهور و يا بیماری‌ای که مانع اجراء وظيفه شود، معاون اول رئيس جمهور صلاحيتها و وظايف رئيس جمهوری را تا زمان انتخاب رئیس جمهوری جدید به عهده مي‌گيرد. رئيس جمهوری استعفاي خود را شخصاً به مجلس شوراي ملي اعلام مي‌نمايد. تثبيت بیماری توسط هيئت پزشکی صالح که از طرف دیوان قانون اساسی تعيين مي‌شود انجام می‌گیرد. در اين حالات در خلال مدت سه ماه انتخابات به منظورتعيين رئيس جمهور جديد برگزار مي‌شود.

**اصل سی‌صد و هشتم:** معاون اول رئيس جمهوری در زمان تصدي به عنوان رئيس جمهوری موقت، صلاحیتهای زیر را دارا نمی باشد؛

1. بازنگری در قانون أساسي

2. عزل وزیران

3. پیشنهاد همه پرسی

**اصل سی‌صد و نهم:** هرگاه معاون اول رئيس جمهوری استعفاء کند و يا فوت کند، به جای وي شخص ديگري توسط رئيس جمهور، با تأييد مجلس شورای ملی تعيين مي‌شود. در صورت وفات همزمان رئيس جمهوری و معاون اول وي، به ترتيب رییس دیوان قانون اساسی، رئيس مجلس سنا/مناطق، رئيس مجلس شورای ملی مطابق به احکام اين قانون اساسي وظـايف رئـيس جمهوری را به عهده مي‌گيرد.

**اصل سی‌صد و دهم :** هرگاه رئیس جمهوری عملی را مخالف قانون اساسی تشخیص داد حق دارد به اقدام کننده هشدار و در صورت لزوم، اخطاردهد. در صورت اخطار، انجام عمل متوقف می‌شود و موضوع برای رسیدگی به دیوان قانون اساسی فرستاده می شود.

**اصل سی‌صد و یازدهم:** هرگاه یکی از اعضای هیات وزیران قانون اساسی را نقض کند، رئیس جمهوری او را برکنار می‌کند. در صورت عدم برکناری، مجلس حق استیضاح دارد.

**اصل سی‌صد و دوازدهم:** هرگاه رئیس جمهوری خود قانون اساسی را نقض کند و یا مرتکب خیانت و یا جرم مشهودی بگردد، دیوان کشور ادعانامه را تهیه و در اجلاس مشترک دیوان کشور و قوه مقننه به جرم او رسیدگی می‌شود.

**اصل سی‌صد و سیزدهم:** هرگاه رئیس جمهوری، یا وزیر و یا وزیران مرتکب جرم خیانت به کشور (موضوع اصل 359) و یا برهم زدن اساس جمهوری از راه کودتا و یا اختلاس از اموال عمومی و رشوه‌ستانی بگردند،

313.1. در مورد رئیس جمهوری، تا پایان محاکمه و صدور رأی محکومیت، او در مقام خود باقی می‌ماند.

313.2. در مورد وزیر یا وزیران، پس از استیضاح در مجلس شورای ملی و دادن رأی عدم اعتماد به او و یا آنها، دیوان کشور او یا آنها را محاکمه می‌کند.

313.3. در مورد جرائم عادی، رسیدگی به اتهام رئیس جمهوری و معاونان او و وزیران، با اطلاع مجلس، در دادگاههای عادی بعمل می‌آید.

**اصل سی‌صد و چهاردهم:** رئیس جمهوری دارای صلاحیت‌ها و وظایف زیر است:

1. تعیین معاونان رئیس جمهوری و تشکیل حکومت و نصب و عزل وزیران و تغییر وزارت آنها

2. عزل و نصب مقام‌های اول اجرایی کشور، بنابر مورد، با هیأت وزیران و یا هر یک از وزیران است. این مقامها در آغاز شروع بکار به رئیس جمهوری معرفی می‌شوند مگر مقامی که جانشین وزیر می‌شود بعنوان قائم مقام یا سرپرست که باید با تصویب رئیس جمهوری باشد.

3. نصب دادستان کل کشور با تایید شورای عالی قضایی، رئيس بانک مرکزي، دبیر شورای امنيت ملي و با تأييد مجلس شورای ملی و عزل و قبول استعفاي آنها.

4. تعریف و هدایت سیاست‌های کلی دستگاه اجرایی

5. فراخوان برگزاری همه پرسی مطابق شرایطی که در قانون اساسی آمده است.

6. دعوت از اعضای هر دو مجلس برای تشکیل جلسات استثنایی و تعیین موضوعات جلسه

7. توشیح و نشر قوانین و مصوبات در رسانه‌های رسمی مطابق قانون اساسی

8. ابرام موافقتنامه‌های بین‌المللی دارای ماهیت فنی مطابق با قانون

9. پذیرش استوارنامه سفیران کشورهایی که با ایران رابطه دارند و سازمان‌های بین المللی

10. اعطای مدال‌ها و نشانهای دولتی طبق قانون

11. تعیین مقام‌ها در نهاد ریاست جمهوری و مؤسسات وابسته به آن

12. اعلان وضعیت اضطراری و تقاضای اعلام حکومت نظامی مطابق با مقررات قانون اساسی

13. اعلان جنگ دفاعی و صلح و بسیج نیروهای مسلح به پیشنهاد شورای عالی دفاع و تصویب مجلس شورای ملی

14. عفو یا تخفیف مجازات محکومیت، در حدود موازین قانونی، پس از پیشنهاد شورای عالی قضایی

15. تأسيس کميسيون‌های تخصصی به منظور بهبود ادارۀ کشور مطابق به احکام قانون

16. صلاحیت‌ها و وظایف دیگری که در قانون اساسی آمده‌اند.

**اصل سی‌صد و پانزدهم:** هریک از وزیران باید برنامه عمل خویش را به مجلس ارائه کند و از مجلس رأی اعتماد بگیرد. مجلس حق استیضاح و رأی عدم اعتماد به هریک از وزیران را دارد.

**اصل سی‌صد و شانزدهم:** رئیس جمهوری موظف است ظرف دو هفته مصوبات مجلس یا نتیجه همه‏پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضاء کند و برای اجرا ابلاغ کند. در این مدت او می‌تواند از مجلس بخواهد در کل مصوبه و یا در موادی از آن، تجدید نظر کند. هرگاه مجلس مجددا قانون را با اکثریت دو سوم تصویب کند، رئیس جمهوری موظف است آن‌را امضاء و برای اجرا ابلاغ کند.

**اصل سی‌صد و هفدهم:** رئیس جمهوری می‌تواند در موارد استثنایی که لایحه‌ای ناظر بر راهبردهای کلان اقتصادی و یا اجتماعی و یا سیاسی و یا فرهنگی و یا معاهده‌ای باشد، پس از مشورت با رئیس مجلس و هیأت وزیران، در صورتی که مخالف با قانون اساسی نباشد برای تصویب به شهروندان پیشنهاد کند تا از طریق همه پرسی تصویب و یا لغو شود. رئیس جمهوری موظف است طی بیانیه‌ای بطور شفاف موضوع لایحه را برای همگان تشریح کند. هرگاه نتیجه همه پرسی مثبت بود، ظرف دو هفته، رئیس جمهوری لایحه را امضاء و برای اجرا ابلاغ می‌کند. در هر حال، مراجعه به آراي عمومي نبايد ناقض احکام قانون اساسي ويا مستلزم تعديل آن باشد.

**اصل سی‌صدو و هجدهم:** هم‌آهنگ‌سازی چهار قوه با رئیس جمهوری است. جلسه‌های رؤسای قوا، در حضور او تشکیل می‌شوند. او می‌تواند با هریک از رؤسای قوا نیز جلسه تشکیل دهد.

**اصل سی‌صد و نوزدهم:** تصویب نامه‌ها و دستورالعمل‌های هیأت وزیران وقتی قابل اجرا هستند که به تصویب رئیس جمهوری رسیده باشند.

**اصل سی‌صد و بیستم:** رئیس جمهور فرمانده کل قوا است. ریاست شورای عالی دفاع، اعطای درجه‌ها و نشان‌های نظامی و عزل و نصب فرماندهان عالی، به پیشنهاد این شورا، با اوست.

**اصل سی‌صد و بیست و یکم**: شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضای زیرتشکیل می‌شود:

1. رئیس جمهوری

2. معاون اول رئیس جمهوری

3. وزیر دفاع

4. رئیس ستاد مشترک

5. فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و سایبری

6. دو عضو به انتخاب مجلس شورای ملی

**اصل سی‌صد و بیست و دوم:** عزل و نصب سفیران ایران در کشورهای دیگر و نمایندگان ایران درسازمان‌های بین‌المللی و ارسال نماینده فوق‎العاده به خارج با رئیس جمهوری است.

**اصل سی‌صد و بیست و سوم:** هرگاه کشور با تجاوز خارجی روبرو شود و استقلال و تمامیت ارضی کشور و استقلال و آزادی جمهور مردم به خطر افتد و کارکرد قوای چهارگانه مختل گردد، رئیس جمهوری، پس از مشورت با هیأت وزیران و کسب موافقت مجلس شورای ملی حالت فوق‌العاده اعلان می‌کند. در این‌حالت، شهروندان ایرانی از حقوق خود بمثابه انسان و شهروند برخوردار می‌مانند. در مدتی که حالت فوق‌العاده برقرار است، مجلس قابل انحلال نیست و تعطیل نیز نمی‌شود.

**اصل سی‌صد و بیست و چهارم:** رئیس جمهوری هر سال، یک نوبت، در آغاز سال، در مجلس شورای ملی حاضر می‌شود و وضعیت کشور را برای نمایندگان مردم و جمهور شهروندان تشریح می‌کند. ارتباط رئیس جمهوری با مجلس شورای ملی از طریق وزیر مسئول رابطه با مجلس و ارسال پیام انجام می‌گیرد.

**اصل سی‌صد و بیست و پنجم:** آن قسمت از وظائف و مسئولیت‌های رئیس جمهوری که از طریق وزارت‌خانه‌ها انجام می‌گیرند و صدور دستور از سوی رئیس جمهوری به این و آن وزارت خانه را ایجاب می‌کنند، باید به امضای وزیر مسئول برسد.

## قسمت دوم: حکومت

**اصل سی‌صد و بیست و ششم:** تنظیم برنامه عمل در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و اجرای آن با هیأت وزیران است.

**اصل سی‌صد و بیست و هفتم:** برنامه عمل در موافقت با برنامه‌ای تهیه می‌شود که رئیس جمهوری در وقت انتخابات به شهروندان ایران پیشنهاد کرده‌است.

**اصل سی‌صد و بیست و هشتم:** ریاست هیأت وزیران با رئیس جمهور است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‏های وزیران و هیأت وزیران می‌پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط‏ مشی حکومت را تعیین و قوانین را اجرا می‌کند. در موارد اختلاف نظر و یا تداخل در وظایف قانونی دستگا‏ه‏های دولتی در صورتی که نیاز به تفسیر یا تغییر قانون نداشته باشد، تصمیم هیأت وزیران که به پیشنهاد رئیس جمهوری اتخاذ می‌شود لازم‏الاجرا است.

**اصل سی‌صد و بیست و نهم:** در غیاب رئیس جمهوری، معاون رئیس جمهوری ریاست هیأت وزیران را برعهده می‌گیرد. رئیس جمهوری می‌تواند، هرگاه ضرور ببیند، معاون خود را مأمور ریاست هیأت وزیران بکند. در این صورت، معاون دارای آن دسته از اختیارهای رئیس جمهوری می‌شود که مطابق قانون اساسی به حضور خود رئیس جمهوری وابسته نیست. بنابراین نمی‌تواند فرماندهی کل قوا و انحلال مجلس و عزل و نصب وزیران و تغییر در راهبردهای کلان و اعلان جنگ دفاعی و انعقاد صلح را تصدی کند.

**اصل سی‌صد و سی ام:** رئیس جمهوری نمی‌تواند اختیار خود را در حوزه‌های فرماندهی کل قوا و انحلال مجلس و عزل و نصب وزیران و اعلان وضعیت اضطراری و تعیین راهبردهای کلان و اعلان جنگ و انعقاد صلح را به هیأت وزیران تفویض کند.

**اصل سی‌صد و سی و یکم:** هر یک از وزیران مسئول وظایف خاص خویش در برابر رئیس جمهوری و دو مجلس است و در اموری که به تصویب هیأت وزیران می‌رسد مسئول اعمال دیگران نیز بوده و باید در اجرای برنامه عمل مصوب همکاری و تشریک مساعی کند.

**اصل سی‌صد و سی و دوم:** علاوه بر مواردی که هیأت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آیین‏نامه‏های اجرایی قوانین می‌شود، هیأت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری به وضع تصویب‏نامه و آیین‏نامه بپردازد. هر یک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیأت وزیران حق وضع آیین‏نامه و صدور بخشنامه را دارد ولی مفاد این مقررات نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد. حکومت می‌تواند تصویب برخی از امور مربوط به وظایف خود را به کمیسیونهای متشکل از چند وزیر واگذار نماید. مصوبات این کمیسیونها در محدوده قوانین پس از تأیید رئیس جمهوری لازم‏الاجرا هستند. تصویب‏نامه‏ها و آیین‏نامه‏های حکومت و مصوبات کمیسیونهای مذکور در این اصل‏، ضمن ابلاغ برای اجرا به اطلاع رئیس مجلس شورای ملی می‌رسد تا در صورتی که آنها را بر خلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل برای تجدید نظر به هیأت وزیران بفرستند.

**اصل سی‌صد و سی و سوم:** استعفای هیأت وزیران یا هر یک از آنان به رئیس جمهوری تسلیم می‌شود و هیأت وزیران تا تعیین حکومت جدید به وظایف خود ادامه خواهند داد. وزراء تا زمانی که عزل نشده‏اند و یا بر اثر استیضاح یا درخواست رأی اعتماد، مجلس به آنها رأی عدم اعتماد نداده‌است در سمت خود باقی می‌مانند. رئیس جمهوری می‌تواند برای وزارتخانه‏هایی که وزیر ندارند حداکثر برای مدت سه ماه سرپرست تعیین نماید.

**اصل سی‌صد و سی و چهارم:** رئیس جمهوری، معاونان رئیس جمهوری، وزیران و کارمندان دولت نمی‌توانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در مؤسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای ملی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکتهای خصوصی، جز شرکتهای تعاونی ادارات و مؤسسات برای آنان ممنوع است. سمتهای صرف آموزشی در دانشگاه‏ها و موسسات تحقیقاتی از این، حکم مستثنی هستند.

معاونان رئیس جمهوری یا وزیران می‌توانند در موارد ضرور به طور موقت تصدی برخی از وزارتخانه‏ها را با موافقت رئیس جمهوری بپذیرند.

# فصل سوم

# قوه قضاییه

## قسمت اول: اصول راهنمای قوه قضایی:

**اصل سی‌صد و سی و پنحم:** قوه قضایی از قوای دیگر مستقل است . راهنمای قوه قضایی، این قانون اساسی است، که این قوه، در حدود وظایف خود، مجری آن‌است.

**اصل سی‌صد و سی و ششم:** بنابر این که قضاوت برای رفع خصومت از راه دادن حق به حقدار و تبدیل روابط خصمانه به روابط دوستانه است، مسئولیت قوه قضایی کاستن از کاربرد زور در جامعه و ایجاد محیط تفاهم در میان شهروندان است . از این اصل در همه مراحل رسیدگی قضایی باید پیروی شود.

**اصل سی‌صد و سی و هفتم:** مقام قضاوت، مقام قانون‌گذاری نیست و قاضی حق وضع قانون را ندارد. حکم دادن بر طبق احکام من درآوردی و ستمگرانه ممنوع می‌شود.

**اصل سی‌صد و سی و هشتم:** عملی را که قانون جرم نشناخته‌است، نمی‌توان موضوع رسیدگی قضائی قرارداد و به استناد قانونی که بعد از عمل وضع می‌شود، نمی‌توان آن عمل را جرم و موضوع رسیدگی قضائی کرد: عقاب بلابیان و عطف به ما سبق ممنوع هستند**.**

**اصل سی‌صد و سی و نهم:** قاضی در قضاوت باید از قاعده لطف پیروی کند. لذا،

339.1. قضاوت به قصد انتقام و تلافی‌کردن ممنوع است.

339.2. در قضاوت، اصل بر تخفیف مجازات است.

339.3. در قضاوت، اصل بر صلح و عفو است. بدیهی است که تخفیف و عفو مشروط به ندامت و جبران از سوی مجرمِ محکوم است.

339.4. مجازات موکول است به قضاوت قوه قضایی بر طبق این اصول. پس، هیچ‌کس حق ندارد خود را قاضی کند و حکم صادرکند و حکم را به اجرا بگذارد. مرتکب چنین عملی مجرم است و باید تحت تعقیب قضایی قرار بگیرد.

339.5. در قضاوت، اصل، متناسب بودن مجازات است با اندازه مسئولیت مجرم و یا مجرمان در ارتکاب جرم، با هدف کاستن از میزان جرائم.

339.6. بنابراین که جرم و جنایت، تبهکاری هستند، کار قوه قضایی نه تکرار تبهکاری که احقاق حق و رفع آثار تبهکاری است.

**اصل سی‌صد و چهلم:** جرم و مجازات، شخصی هستند. پس، فقط مرتکب و یا مرتکبان جرم مستحق مجازات است یا هستند. بخاطر جرمی که یک یا چند تن مرتکب می‌شود یا می‌شوند، بستگان او یا آنها نه مجرم و نه محاکمه می‌شوند.

**اصل سی‌صد و چهل و یکم:** در قضاوت، قاضی نباید میل هیچ صاحب مقامی را لحاظ کند. قوه قضایی نه تنها نباید در اختیار زمامداران و ابزار دست آنها بگردد، بلکه باید بساط زورمداری را برچیند. لذا،

341.1. حق مراجعه به قاضی عادل از حقوق شهروندی است. این حق توأم است با حق اعتراض به هر نوع حکم ظالمانه.

341.2. اصل بر برابری واقعی و نه صوری در برابر قاضی است. بنابراین، هرگاه یکی از دو طرف از این و یا آن امکان برابری محروم باشد، دولت موظف است با دراختیار نهادن امکان یا امکان‌ها، نابرابری را جبران کند. لذا،

- اگر ضعف ناشی از ناتوانی عقلانی و جسمانی است (سفیه و...)، باید این ضعف جبران شود .

- اگر ضعف ناشی از پیری و یا صغر سن و بی‌کسی و یتیمی باشد، باید این ضعف جبران شود .

- اگر این ضعف بلحاظ موقعیت سیاسی و یا مالی باشد، باید این ضعف برطرف شود.

- اگر یک طرف حق و طرف دیگر قدرت و قدرتمداری باشد، قاضی باید جانب حق را بگیرد.

- اگر ضعف ناشی از بی‌اطلاعی باشد، دادگاه باید برای او وکیل استخدام کند.

341.3. همه نابرابریهای ناقض حقوق پنج‌گانه ملغی هستند.

**اصل سی‌صد و چهل و دوم:** در قضاوت، اصل بر جبران و ترمیم است. اگر از راه ستم، زیانی وارد آمد، در قضاوت نباید آن را با زیان دیگر (برابر یا بیشتر) جبران کرد. بلکه باید از راه رفع آثار زیان، ضرر را به حداقل رساند. از این‌رو،

342.1. اصل بر ضرر نرساندن و ضرر ندیدن و جبران ضرر است. و

342.2. اصل بر منصرف کردن متجاوز از تجاوز و مجرم از جرم است.

342.3. اصل بر این‌است که ضایعه‏ای که، بر اثر ارتکاب جرم، در خود مجرم هم پدید آمده‌است جبران شود. بنابراین، حکم باید چنان باشد و به شکلی اجرا بگردد که مجرم مهلت جبران را پیدا کند. پس، قاضی باید مجازات را چنان تعیین کند که در عین رعایت اصول بالا و اصول دیگری که در زیر می‏آیند، به مجرم زیان و نقص غیر قابل جبران وارد نگردد. لذا، قاضی حتی‌المقدور نباید مجازاتی را معین کند که اجرایش نقص غیر قابل جبران بوجود می‏آورد.

342.4.اصل بر بازگرداندن رابطه زور با زور به رابطه حق با حق است.

**اصل سی‌صد و چهل و سوم:** حقوق یک مجموعه را تشکیل می‌دهند. لذا، نباید احقاق یک حق به قیمت تباه کردن حقی دیگر انجام گیرد. کار برد «قاعده لا ضرر» همین باید باشد.

**اصل سی‌صد و چهل و چهارم:** قاضی حق ندارد مصلحت را بیرون از حق و مقدم بر حق بداند. میزان عدل است و عدل تمیز حق از ناحق بر وفق حقوق پنج‌گانه و بازگرداندن حق به حق‌دار است . دستگاه قضایی برای این است که شهروندان هیچ‌گاه در مدار بستۀ بد و بدتر زندانی نشوند و زندگیشان گذار دائمی از بد به بدتر نگردد.

**اصل سی‌صد و چهل و پنحم:** وظیفه دولت، بنابراین، قوه قضائی خشونت‌زدایی است لذا،

345.1. این قوه موظف است به برانگیختن شهروندان به عمل به حقوق و احترام به حقوق یکدیگر .

345.2. از آنجا که کاربرد زور نیازمند توجیه است، بنابراین، زمینه ساز از خود بیگانگی دین و مرام در بیان قدرت و یا پیدایش بیان‌های قدرت مبلغ خشونت‌گری است، پیشگیری نه از راه سانسور که ممنوع است که از راه بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی باید انجام بگیرد.

345.3. از آنجا که کار قوه قضایی کاستن از ستم ها و شقاوت‌ها است و شاخص این امر کاهش آسیبهای اجتماعی است، گزارش ملی آسیب‌های اجتماعی، یکبار در سال، توسط این قوه، با مشارکت انجمن‌های جامعه شناسی تهیه و برای آگاهی همگان انتشار پیدا می‌کند.

**اصل سی‌صد و چهل و ششم:** بنابر میزان عدالت که تمیز حق از ناحق است،

1/346. اصل بر برائت است. قاضی حق ندارد رویه جاری و سابقه امر را مجوز قضاوت و حکم قرار بدهد. هر چند قاضی باید از ضعیف در برابر قوی دفاع کند، در این دفاع نمی‏تواند اصل را بر مجرمیت قوی بگذارد. اصل این‌است که هر کس تا وقتی بزهکاریش ثابت نشده‌است، بیگناه است.

346.2. هرگاه مجرمی سابقه‌دار باشد، سابقه ناقض اصل برائت نمی‌شود و وقوع جرم و مجرم بودن متهم باید، مستقل از سابقه او، بر قاضی اثبات شود.

346.4. بنابر اصل بر برائت، تا پایان قضاوت، متهم مجرم خوانده نمی‌شود.

346.5. کسی را به جای دیگری، بلحاظ نسبت و رابطه، نمی‌‌توان تحت تعقیب قضایی قرار داد.

346.6. جبران، به تخریب نیست، به ترمیم است.

**اصل سی‌صد و چهل و هفتم:** در این جمهوری، جرم عقیده وجود ندارد. بنابراین، تجسس در چند و چون باور شهروندان جرم است. میزان مجازات را قانون معین می‌کند**.**

**اصل سی‌صد و چهل و هشتم:** هر شهروند حق دارد در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از هر گونه اکراه و اجباری در امان باشد، دستگاه قضایی مدافع حقوق شهروندان، بنابراین، استقلال و آزادی و مسئولیت؟ آنان است. لذا،

348.1. قوه قضایی در خدمت هیچ مقام و شخصی برای تحمیل نظر و عقیده و باوری قرار نمی‌گیرد. قوه قضایی نه تنها در خدمت تحمیل عقیده قرار نمی‌گیرد، بلکه تحمیل عقیده را که بنابر قانون جرم است، تحت پیگرد قرارمی‌دهد.

348.2. ایجاد روابط اجتماعی از راه زور مثل رابطه زوجیت و هر رابطه‏ای که به زور میان افراد و گروهها بر قرار شود، صلح اجتماعی را بر هم می‏زند و میزان خشونت را در جامعه افزایش می‏دهد و امکانهای برخورداری شهروندان از استقلال و آزادی را محدود می‏گرداند. برابر این قانون، دستگاه قضایی این رابطه‏ها را باطل می‌گرداند:

- کسی حق ندارد زن و یا مرد را به ازدواج مجبور کند.

- کسی حق ندارد زن و یا مرد را به فحشاء وادارد

- به استناد زوجیت، نمی‏توان زوجین را از تغییر عقیده بازداشت و برغم تغییر عقیده و عدم تمایل به ماندن در زوجیت یکدیگر، به ماندن در آن واداشت و یا به عذر دفاع از عقیده، مانع تغییر عقیده و بیرون رفتن از زوجیت شد

- قوه قضایی با بنا گذاردن بر برابری انسانها، باید گستره استقلال و آزادی شهروندان را گسترده‏تر گرداند.

348.3. یک امر از امور مستمر این‌است که قوه قضایی ابزار تمرکز قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. لذا، قوه قضایی در حدود صلاحیتهایش، با جلوگیری از تضییع حقوق شهروندان، باید از تمرکز منابع قدرت سیاسی مالی و اجتماعی و فرهنگی و نیز از سلطه گری جلوگیری کند.

348.4. قوه قضایی باید پاسدار قسط از راه جلوگیری از خورد و برد مال شهروندان و دارایی‌های متعلق به جامعه، بگردد.

348.5. این اصول راهنما و سازماندهی که قوه قضایی پیدا می‌کند و شفافیت قضاوت، تضمین می‌کنند که قاضی، با استفاده از موقعیت، مال کسی را نخورد و شریک دزد مال شهروندان و جامعه نگردد.

**اصل سی‌صد و چهل و نهم:** علم بر قطعی بودن وقوع جرم و تحصیل علم خالی از شبهه نسبت به هویت مجرم و کس یا آنچه جرم برآن واقع می‌شود، باید باشد.

349.1. با وجود شبهه، مجازات ساقط می‌شود. اما از واقعیتهای زیر نیز نباید غفلت شود:

349.2. اجتناب از ظن ضرورت دارد. به صرف ظن، نمی‌توان حق را تمیز داد. بنا بر این، قاضی نمی‌تواند به ظن و گمان خویش اعتماد و بدان بسنده کند.

349.3. علم خالی از ظن، انسان نوعی را حاصل نمی‌شود. بنابراین، قاضی باید از تعیین مجازاتهایی که اجرا شدنشان جبران خطا در تشخیص را نا ممکن می‌کند، اجتناب کند.

349.4. هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود، در صورت تقصیر، مقصر خود ضامن جبران خسارت است، و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود. در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌شود

**اصل سی‌صد و پنجاهم:**  بنابر این که حق شفاف و سر راست است، تمام مراحل قضاوت بر میزان عدل، می‌باید شفاف باشند. علنی بودن دادگاه، به تنهایی، قضاوت را شفاف نمی‌کند. قانونها که جنایتها و جرمها و خطاهای قابل تعقیب را تعریف می‌کنند و آیین دادرسی و هویت قاضی یا قاضیان و استقلال آنان نیز می‌باید شفاف باشند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و یکم:** اصل بر رفع موانع استقلال و آزادی شهروندان و برخورداری آنها از حقوق خویش است. از این‌رو، در قلمرو قضایی،

351.1. استقلال و آزادی شاکی در بردن شکایت نزد قاضی، تأمین نمی‌شود مگر به برخورداری قاضیان از صلاحیت قضاوت. از این‌رو، هدیه و رشوه‌ستانی بر قاضیان ممنوع است.

351.2. الغای سانسورها و تأمین آزادی هر دو جریان اطلاعات و اندیشه‌ها برای بر قرار کردن قسط اجتماعی یا تأمین امکان برابر رشد برای همگان است. این امر تحقق پیدا می‌کند به مبارزه قوه قضایی با همه‌گونه سانسورها.

351.3. قضاوت نباید از تب «احساسات عمومی» پیروی کند. خود نیز نباید این احساسات را برانگیزد. می‌باید برای جامعه مهلت ارزیابی آزاد و بازگشت به میزان عدالت را پدید آورد و مراقبت کند که قدرت‌‌طلبان، با استفاده از القائات و احساساتی که القائات بر می‌نگیزند، دلخواه خود را تحمیل نکنند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و دوم:** بنابر این که اصل بر تدبیر است، قاضی نمی‌تواند در توجیه حکم خطا، به «خواست خدا و تقدیر» توسل جوید. بدیهی است کار احقاق حق، موافق این اصول راهنما است. بنا بر این، مسئولیت او بسیار سنگین‌تر است و قطعا نمی‌تواند بگوید اگر خداوند نمی‌خواست یا اگر تقدیر نبود و یا اگر مصلحت دولت ایجاب نمی‌کرد، من این حکم را صادر نمی‌کردم. قاضی موظف است بر میزان عدل قضاوت کند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و سوم:** بنابر این که تبعیض‌ها ملغی هستند، قاضی حق ندارد بسود یکی از طرفین دعوا، تبعیض قائل شود. در مقام قضاوت، او مجری این قانون اساسی است که تبعیضهای دینی و مرامی و ملی و قومی و جنسی و سنی و هر تبعیض دیگری را ملغی می‌کند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و چهارم:** هرچند اصول پیشین، هدف قوه قضایی را از لحاظ آینده نیز معین می‌گردانند، اصل راهنما از لحاظ آینده، تحول در جهت شکستن دایره قهر و قهر مجدد، حرکت به سوی آشتی و تبدیل فعالیتهای تخریبی به فعالیتهای سازنده و بالاخره متحقق گرداندن حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی، در جامعهِ مستقل و آزاد و پیشرویی است که در آن مجال رشد انسان و آبادانی طبیعت روزافزون می‏شود. لذا، قوه قضایی، بنابر وظیفه که گسترده‌تر کردن عرصه اجتماعی، خودانگیختگی شهروندان ایران، در نتیجه رشد آنها است، مراقبت می‌کند که

354.1. هرکس مسئول رشد خویش بگردد. و هیچ صاحب مقامی، بنام رشد، شهروندان را مجبور به کاری نکند. از آنجا که کمال رشد، عمل کردن به حقوق و جامعیت پیداکردن است، اعمال زور، به مثابه وسیله برای رسیدن به هر هدفی بنام رشد و ترقی و آرمان و هر عنوان دیگری، جرم است و رسیدگی به آن، برعهده قوه قضایی است.

354.2. وجود صلح اجتماعی شرط رشد شهروندان است. و تأمین صلح اجتماعی، در حد صلاحیت، بر عهده قوه قضایی نیز هست. لذا در هر قضاوتی، صلح اجتماعی از راه احقاق حق باید هدف باشد.

**اصل سی‌صد و پنجاه و پنجم:** اصل بر برخورداری شهروندان از هر پنج دسته حقوق است. لذا، قوه قضائی، در قضاوت، مراقبت می‌کند که هر شهروند، از جمله، امکان برخورداری از مالکیت شخصی خود را داشته باشد. و

355.1. هر شهروندی حق کار دارد و هرگاه امکان برخورداری از این حق را دراختیار نداشت، حق دارد به قوه قضایی شکایت برد و قوه قضایی موظف است به شکایت او رسیدگی کند.

355.2. هر شهروندی به نیازهای اولیه یعنی غذا و مسکن و پوشاک و آموزش و پرورش و هوای سالم حق دارد. هرگاه شهروند و یا شهروندانی امکان برآوردن این نیازها را نداشتند، حق دارند شکایت کنند و قوه قضایی باید خارج از نوبت به شکایت شاکی یا شاکیان رسیدگی و احقاق حق کند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و ششم:** بنابر این که همۀ قوانینی که وضع می‌شوند، باید منطبق بر اصول قانون اساسی باشند، هرگاه قاضی بهنگام قضاوت متوجه عدم تبعیت قانونی از قانون اساسی شد، درجا می‌باید دیوان قانون اساسی را از آن آگاه کند. رویه قضایی، بشرط انطباق با قانون اساسی، در قضاوت، باید لحاظ شود**.**

**اصل سی‌صد و پنجاه و هفتم :** مجازات اعدام ممنوع است.

**اصل سی‌صد و پنجاه و هشتم:** هیچ‌کس را نمی‌توان خودسرانه توقیف نمود. در صورت وقوع جرم، دستگیری متهم و یا متهمان، قبل از 24 ساعت، باید به اطلاع مقام قضایی برسد و این مقام است که برابر قانون، در باره او و یا آنها تصمیم قضایی می‌گیرد. تصمیم او باید کتباً و مستدل به متهم یا متهمان ابلاغ شود. آنها حق اعتراض دارند.

**اصل سی‌صد و پنجاه و نهم:** بنابراین‌که جرم عقیده وجود ندارد و بیان عقیده آزاد است، جرائم سیاسی عبارت از این اعمال می‌شوند: خیانت به کشور از راه نقض استقلال آن و یا قیام مسلحانه و یا اقدام به ترور به قصد سرنگون کردن دولتی که بر اساس این قانون اساسی تشکیل می‌شود. و نیز عملی جرم سیاسی خوانده می‌شود که مرتکب آن یکی از قوای دولت را از اختیاراتش محروم و از عمل به وظایفش باز دارد و یا با تقلب در انتخابات، خود را منتخب مردم بخواند و یا کسانی را منتخب مردم بگرداند و یا حق از حقوق ملی را بسود بیگانه نقض کند و با نقض حاکمیت شهروندان، کشور را در روابط مسلط – زیر سلطه قراردهد.

359.1. نقد قانون اساسی و قوانین عادی و هریک از قوای دولت و هریک از مقام‌ها حق شهروندان است. کسی را بعنوان نقد و حتی عیب‌جویی از این‌ها نمی‌توان تحت پی‌گرد قرارداد. در صورت توهین، توهین شونده حق شکایت دارد.

359.2. هرگاه مسئول نشریه‌ای مرتکب این اعمال شود و خیانت به کشور را تبلیغ کند، جرم او سیاسی تلقی می‌شود.

359.3. جرائم سیاسی بطور خاص و جرائم غیرسیاسی بطور عام، با حضور هیأت منصفه، موضوع رسیدگی و صدور حکم قضایی قرار می‌گیرند**.**

**اصل سی‌صدو و شستم:** بنابراین که هر شهروند ایرانی از حقوق پنج‌گانه برخوردار است،

360.1. تابعیت، حق هر شهروند و غیر قابل سلب است و با حکم قضائی نمی‌توان آن را سلب کرد. تنها خود شهروند می‌تواند ترک تابعیت کند.

360.2. هتک کرامت و حیثیت کسی که بموجب قانون و به حکم قاضی بازداشت می‌شود، جرم قابل مجازات است.

360.3. شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع و ارتکاب آن جرم است. اقرار تحت شکنجه را قاضی نمی‌تواند بعنوان دلیل برضد شکنجه شده بکار برد.

360.4. هر شهروند، در صورت متهم شدن، از ساعت اول، حق داشتن وکیل را دارد و می‌تواند بخواهد رسیدگی به اتهام او در حضور وکیل انجام بگیرد.

**اصل سی‌صد و شست و یکم:** استقلال قوه قضائی و قاضی ایجاب می‌کند:

361.1. قاضی از پذیرفتن کار در قوای دیگر دولت، ممنوع باشد. و دستگاه قضایی جز به قضاوت نپردازد و جانشین هیچ قوه‌ای نگردد.

361.2. برای آن‌که خلاء حق پدید نیاید، قوه قضایی و قاضی بیشتر از سه قوه دیگر نماد حق و الگوی حق‌مداری باید باشد .

361.3. قاضی می‌باید دانش و فن درخور کار خود را داشته باشد. از آن‌جا که قاضی بر اساس علمی که از وقوع جرم حاصل می‌کند، قضاوت می‌کند، باید همواره دانش و فن خود را به روز ‌کند و کاربرد دانش و فن را در همه مراحل بازپرسی ضرور شمارد.

361.4. قاضی مرامی جز قانونی که عمل موضوع قضاوت را بدان می‌سنجد، نباید داشته باشد. در تشخیص تعدی و جرم و جنایت و خیانت و هر عمل دیگری که قانون خطا و در خور رسیدگی قضایی بداند، میزان قاضی عدالت است: تمیز حق از ناحق. لذا،

361.5. قوه قضایی از تمامی اصول قانون اساسی و قوانین عادی که بر وفق این قانون وضع می‌شوند، پیروی می‌کند. بنابراین، قاضی در قضاوت و صدور حکم، اصول راهنمای قضاوت و دیگر اصول قانون اساسی را رعایت می‌کند.

361.6. اجرای احکام قضایی با قوه مجریه است.

## قسمت دوم، سازماندهی قوه قضاییه:

**اصل سی‌صد و شست و دوم:** قوه قضاییه باید یک شورا به نام شورای عالی قضایی داشته باشد تا عملکرد مناسب، استقلال، یکپارچگی، کارآیی و توسعه قوه قضاییه را تضمین کند. این شورا از شخصیت حقوقی و همچنین استقلال مالی و اداری برخوردار است. شورا لایحه بودجه قوه قضاییه را با مشورت حکومت تدوین و از طریق وزیر دادگستری و به عنوان جزیی از بودجه کل کشور به مجلس شورای ملی می‌فرستد.

شورای عالی قضائی نه (9) عضو خواهد داشت. رئیس و دادستان کل کشور و وزیر دادگستری که در مدت تصدی وزارت دادگستری، عضو شورا هستند. سه تن دیگر از اعضاء را مستشاران دیوان کشور و رؤسای دادگاههای عالی و رئیس کانون وکلای کشور و سه تن را نیز عموم قضات نشسته و ایستاده کشور و وکلای دادگستری انتخاب می‌کنند.

**اصل سی‌صد و شست و سوم:** با توجه کامل به اصل استقلال قضاء، شورای عالی قضایی مطابق قانون، صلاحیت تعیین و ترفیع و پیشنهاد بازنشستگی اعضای قوه قضاییه را با توجه به معیارهای خبرگی و شایستگی علمی و حرفه‌ای دارد. نقل و انتقال اعضاء و نیز سازماندهی امور شغلی قوه، بر عهده این شوراست. شورا همچنین می‌تواند مطابق معیارهای تعریف شده قانونی به تأسیس دادگاه‌ها و دادسراهای جدید اقدام کند. اظهار نظر در مورد طرح‌ها و لوایح قضایی مربوط به قوه قضاییه و ارائه پیشنهادات مربوطه و پیشنهاد تغییر در نهادهای قضایی موجود یا ایجاد، ادغام یا لغو برخی نهادها از صلاحیت‌های شوراست.

شورا لازم است تا حداکثر پایان اردبیشهت ماه هر سال، یک گزارش سالانه ارزیابی کننده در مورد وضعیت دستگاه قضایی و روند اجرای قوانین توسط دادگاه‌ها تهیه و برای مجلس شورای ملی و رئیس جمهوری ارسال کند. متن کامل گزارش در روزنامه رسمی منتشر می‌شود و مجلس شورای ملی با هدف گفتگو با اعضای شورای عالی قضایی آن را در یک جلسه عمومی به بحث می گذارد. سایر صلاحیتهای شورا باید توسط قانون خاص همین شورا تعیین شود.

**اصل سی‌صد و شست و چهارم:** به منظور افزایش کیفیت قضا، شناخت مشکلات و دشواری‌ها و مبارزه با فساد در دستگاه قضایی، شورای عالی قضایی ادارۀ بازرسی قضایی تشکیل می‌دهد. این نهاد قضایی باید شامل یک رئیس، یک معاون و تعداد کافی از اعضاء از قضات با تجربه و پاکدست در سطح دادگاه تجدید نظر و کارشناسان و پژوهشگران باشد. این نهاد باید علاوه بر سایر صلاحیت‌های تعریف شده توسط قانون، بازرسی‌های مستمر دوره‌ای، مقطعی و فوق‌العاده و توجیهی در مورد قوه قضاییه انجام دهد. چگونگی تشکیل و وظایف این نهاد را قانون معین می‌کند.

**اصل سی‌صد و شست و پنجم:** قضات نشسته را نمی‌توان بدون رضایت خود به شغل و جای دیگر منتقل کرد. همچنین آنها را نمی‌توان عزل کرد یا به حالت تعلیق درآورد و یا مشمول تحریم‌های انضباطی قرار داد.

عزل و نصب و نقل و انتقال قضات ایستاده با وزیر دادگستری، با کسب موافقت شورای‌عالی قضائی است.

**اصل سی‌صد و شست و ششم:** دیوان کشور به منظور رسیدگی فرجامی، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسوولیتهایی که طبق قانون به آن محول می‌شود تشکیل می‌گردد.

**اصل سی‌صد و شست و هفتم:** دیوان کشور شامل یک رئیس، یک دادستان کل و شمار کافی مستشار از میان قضات با سابقه با درجه قضایی در سطح رئیس دادگاه تجدید نظر یا معادل آن است. همه اعضاء باید توسط مجمع عمومی دیوان کشور انتخاب شوند، مشروط به اینکه رئییس و دادستان کل در زمره یکی از سه قاضی ارشد اعضای دیوان باشند. رئیس و دادستان کل دیوان کشور را مستشاران انتخاب می‌کنند و رئیس جمهوری نصب می‌کند.

**اصل سی‌صد و شست و هشتم:** هيچگونه‏ قانوني‏ كه‏ باعث‏ تغيير يا اصلاح‏ قانون‏ مربوط به‏ سازمان‏ دادگاه‏‌ها يا قانون‏ رويه‏ قضايي‏ به‏ منظور اطلاق‏ آن‏ به‏ يك‏ مورد خاص‏ شود، قابل تصویب و اجرا نیست.

**اصل سی‌صد و شست و نهم:** دادسراها بخشی جدایی‌ناپذیر از قوه قضاییه‌اند که توسط دادستانی کل کشور اداره می‌شوند. به استثنای مواردی که به موجب قانون از حیطه وظایف آنها استثناء شده‌اند، قضات دادسراها در امور کیفری در چارچوب سیاست جنایی کشور عمل می‌کنند. دیگر صلاحیت‌های دادسرا را قانون تعیین می‌کند.

**اصل سی‌صد و هفتادم:** در مورد لوایح قضایی، پس از تصویب شورای عالی قضایی و هیأت وزیران، وزیر دادگستری آنها را به مجلس تقدیم می‌کند.

**اصل سی‌صد و هفتاد و یکم:** وکلای دادگستری در اجرای حق دفاع، از آزادی حرفه‌ای برخوردارند و با حفظ استقلال خویش به مراجع قضایی در تحقق عدالت و حاکمیت قانون و دفاع از حق، یاری می‌رسانند. وکلای دادگستری می‌توانند از سازمان‌ها و بخش عمومی و بخش دولتی، در برابر دادگاه دفاع کنند. وکلا در اجرای وظایف خود در تمام مراحل دادرسی از تمام تضمین‌ها و حمایتهای قانون برخوردارند. دستگیری یا بازداشت وکیل به استثنای جرائم مشهود ممنوع است. مکالمات وارتباطات بين متهم و وکيلش محرمانه تلقی شده و از هر نوع تعرض مصون مي‌باشند.

وظايف و صلاحيت‌هاي وکلاى دادگستری در چارچوب دولت حق مدار توسط قانون خاص آنها تنظيم مي‌شود.

**اصل سی‌صد و هفتاد و دوم:** کارشناسان رسمی دادگستری، اعضای پزشکی قانونی و اعضای ثبت اسناد و املاک در انجام کار خود مستقل هستند و مطابق قانون از تضمین‌های لازم و حمایت برای انجام وظایف خود برخوردارند.

**اصل سی‌صد و هفتاد و سوم:** سازمان اداره زندانها و مراکز اصلاح و درمان بزهکاران نیز بخشی از وزارت دادگستری است. نحوه تشکیل و وظایف این سازمان را قانون معین می‌کند.

**اصل سی‌صد و هفتاد و چهارم:** فرایند اصلاح جامع قوه قضائی، برابر قانونی انجام می‌شود که به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد. برنامه اصلاح جامع، بر مبنای یک گفتگوی ملی توسط شورای عالی قضایی تدوین و پس از تصویب هیأت وزیران، از طریق وزیر دادگستری تقدیم مجلس شورای ملی می‌شود.

**اصل سی‌صد و هفتاد و پنجم:** دادرسان و دادیاران دادگاه‌های نظامی و نیز افسران و درجه داران و سربازان ارتش و نیز افراد نیروهای انتظامی، در مدت خدمت، نمی‌توانند در احزاب سياسي عضويت داشته باشند.

**اصل سی‌صد و هفتاد و ششم:** سازمان قضایی نیروهای مسلح بخشی از قوه قضاییه است که، ضمن پایبندی کامل به موازین دادرسی عادلانه، صلاحیت رسیدگی به جرائم نظامی انجام شده توسط اشخاص نظامی در حین انجام وظیفه یا به سبب آن را طبق قانون دارا است.

**اصل سی‌صد و هفتاد و هفتم:** نظام عدالت اداری از دیوان عالی اداری، دادگاه‌های اداری تجدید نظر و دادگاه های اداری بدوی تشکیل می‌شود. دادگستری اداری، مرجع رسیدگی به دعاوی سوء استفاده از قدرت، از سوی ادارات دولتی و همچنین تمام اختلافات اداری است. قضای اداری طبق قانون باید وظایف مشورتی انجام دهد. رئیس دیوان عالی اداری هر ساله یک گزارش تهیه و در اختیار رئیس جمهور و رئیس مجلس شورای ملی و رئیس شورای عالی قضایی قرار می‌دهد. این گزارش برای اطلاع عموم نیز منتشر می‌شود. سازماندهی دادگستری اداری، وظایف آن، آیین دادرسی و همچنین نظام خاص قضات آن توسط قانون تنظیم می‌شود.

مرجع رسیدگی به اختلافات، راجع به تقسیم صلاحیت‌ها بین نهادها و مقام‌های محلی و یا بین مقام‌ها و نهادهای محلی، از یکسو دولت مرکزی و از سوی دیگر، دیوان عدالت اداری است.

**اصل سی‌صد و هفتاد و هشتم** معاونت حقوقی دولت به صورت یک سازمان قضایی -کارشناسی مستقل تشکیل می‌شود و اعضای آن همه تضمین‌ها و حقوق و وظایف مربوط به سایر اعضای قوه قضاییه را دارند. پاسخگویی انضباطی آنها باید توسط قانون تنظیم شود.این نهاد، نمایندگی قانونی دولت، در دعاوی قضایی که توسط دولت یا برضد دولت اقامه می‌شوند، را برعهده دارد و برای حل اختلاف خارج از دادگاه در هر مرحله از دادرسی صلاحیت دارد. این نهاد علاوه بر نظارت فنی بر ادارات امور حقوقی دولتی، پیش نویس قراردادهای ادارات دولتی را که به موجب آن طرف متعاهد دولت باشد، بررسی می‌کند. چگونگی این نظارت و دیگر صلاحیت‌های سازمان باید توسط قانون تعریف شوند.

**اصل سی‌صد و هفتاد و نهم:** قضات دادگاه‏ها مکلفند از اجرای تصویب‏نامه‏ها و آیین‏نامه‏های دولتی که مخالف قانون هستند یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه هستند، خودداری کنند. هر کس حق دارد ابطال این گونه مقررات را از نظام عدالت اداری تقاضا کند.

**اصل سی‌صد و هشتادم:** با همکاری هر سه قوه، یک نظام عدالت مالی پیشرفته متشکل از دیوان محاسبات و نهادهای لازم تشکیل می شود. دیوان در همان‌حال که دستیار قوه قانون‌گذاری در مهار حساب دخل و خرج کشور است، در کار خود مستقل است. دیوان محاسبات با درنظر گرفتن أصول قانونمندی، شفافیت و کارایی، به حسابرسی و نظارت بر مدیریت صحیح وجوه عمومی و رسیدگی به حساب‌ درآمدها و هزینه‌های دولت و شرکت‌های دولتی برای اطمینان از اجرای قانون بودجه، شامل بودجه دولت و شرکت‌های دولتی، می‌پردازد.

**اصل‌ سی‌صد و هشتاد و یکم:** دیوان همچنین نظارت بر اجرای قانون مالیات و رسیدگی به حساب دارایی‌های تاریخی و فرهنگی کشور را بر عهده دارد.

**اصل سی‌صد و هشتاد و دوم:** اعضای دیوان باید اقتصاددان و کارشناس در موضوع تنظیم و تفریغ بودجه و حسابرسی و آگاه بر جرائم مالی باشند.

**اصل سی‌صد و هشتاد و سوم:** اعضای دیوان را دو مجلس و شورای عالی قضائی، هریک 3 تن برای مدت 5 سال تعیین می‌‌کنند. اعضاء در حکم قاضی نشسته هستند. رییس دیوان را رئیس جمهوری از میان اعضای آن نصب می‌کند.

**اصل سی‌صد و هشتاد و چهارم:** چگونگی تشکیل سازمان عمومی دیوان، دادستان کل و شعب و نمایندگی‌ها در استانها و حدود وظایف و اختیارات آنها را قانون معین می‌کند.

**اصل سی‌صد و هشتاد و پنجم:** دیوان با قوه قضاییه همکاری متقابل می‌کند. مراجعه به قوه قضایی برای پیگرد جرائم مالی و مراجعه قوه قضایی به دیوان برای بررسی حساب مجرم و یا مجرمان وقتی مقامی از مقامهای دولت است.

**اصل سی‌صد و هشتاد و ششم:** هرگاه در جریان اجرای قانون بودجه، دیوان محاسبات به تخلف از قانون بودجه پی‌برد، آن‌را به رئیس جمهوری و دو مجلس و نیز شهروندان ایران گزارش می‌کند.

**اصل سی‌صد و هشتاد و هفتم:** پس از اجرای بودجه، دیوان محاسبات به چگونگی انجام قانون بودجه رسیدگی می‌کند و ظرف 6 ماه، گزارش خود را، همراه با ارزیابی‌ها و پیشنهادهای خود، در باب انطباق اجرا با قانون و در باب بهترکردن تناسب هزینه با حاصل و بالابردن میزان اثربخشی بودجه دولت در اقتصاد تولید محور، برای رئیس جمهوری و قوه مقننه می‌فرستد و برای اطلاع جمهور مردم ایران منتشر می‌کند. دیوان در صورت لزوم، گزارش های مقطعی ویژه تهیه می‌کند که می‌تواند در دسترس عموم قرار دهد.

**اصل سی‌صد و هشتاد و هشتم:** دیوان موظف است در صورت کشف جرم مالی، به دادسرا گزارش دهد.

# فصل چهارم

# قوه وسائل ارتباط جمعی

از آن‌جا که مستند اصول قانون اساسی، امرهای واقع مستمر باید باشند و از جمله این امرها، بکاررفتن وسائل ارتباط جمعی در از خود بیگانه‌کردن دین‌ها و مرامهای غیر دینی در بیان قدرت و ترویج قدرتمداری و جانشین زبان آزادی کردن زبان قدرت و راست باوراندن دروغ - که زبان رسمی قدرتمداران است - و اعمال سانسورها هستند، در اصول مربوط به وسائل ارتباط جمعی، از برشمردن امرهای واقع مستمر، دریغ نمی‌شود**:**

**اصل سی‌صد و هشتاد و نهم :** وسایل ارتباط جمعی در سه بخش مختلف جایگاه می‌جویند:

1. وسائل ارتباط جمعی متعلق به جامعه مدنی. اخذ امتیاز نشر روزنامه و مجله و فصل نامه و سالنامه و نیز صدا و سیما آزاد است. چگونگی را قانون مطبوعات منطبق با این قانون اساسی معین می‌کند.

موافق قانون مطبوعات، داشتن وب‌سایت‌ها و وب‌لاگ‌ها و اینترنت و پیامک‌ها و ای‌میل‌های انبوه و هر وسیله دیگری که ابتکار گردد، آزاد است. این وسائل حق نقد برنامه‌ها و عمل‌کردهای متصدیان چهار قوه دولت را دارند و در خدمت برقرارکردن جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها قرار می‌گیرند.

2. نهادهای جامعه مدنی و شرکتها و مؤسسه‌های غیردولتی مجاز هستند که وسیله ارتباط جمعی داشته باشند. چگونگی را قانون معین می‌کند.

3. قوه چهارم دولت که کارش تصدی وسائل ارتباط جمعی است، برابر این قانون ایجاد می‌شود و آن دسته از وسایل ارتباط جمعی را اداره می‌کند که با بودجۀ دولت اداره می‌شوند.

اعضای شورای اداره کننده این قوه را مردم انتخاب می‌‌کنند. شورا در برابر مردم مسئول و پاسخ‌گو است**.**

**اصل سی‌صد و نودم:** دولت نه تنها نباید مخل و مانع فعالیت آزاد و مستقل وسائل ارتباط جمعی بگردد، بلکه هرگاه صاحبان وسائل ارتباط جمعی گروه اول تصمیم به تشکیل انجمن و ایجاد تأسیسات مشترک بگیرند، تسهیلات لازم همچون اعتبار مالی و غیر آن را باید در اختیار بگذارد.

**اصل سی‌صد و نود و یکم:** بنابر این‌که دو حق اطلاع یافتن و اطلاع دادن از حقوق هر انسان، هم بمثابه انسان و هم بمثابه شهروند است، آزادی بیان و قلم، حق هر شهروند ایرانی است. از این‌رو،

391.1. آزادی بیان و قلم قابل محدود کردن نیست اما،

391.2. ناسزا و بهتان و هر گفته و یا نوشتۀ ناقض کرامت و منزلت انسان، بنابراین، ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه و یا توهین به دین‌ها و مرام‌ها و یا برانگیختن به خشونت‌گری، از مصادیق آزادی بیان و قلم شمرده نمی‌شوند. باوجود این، بخاطر گفته و یا نوشته‌ای از این نوع، نمی‌توان یک وسیله ارتباط جمعی، خواه نوشتاری و خواه صوتی و تصویری را توقیف کرد.

391.3. هرگاه زیان‌بیننده نخواست با کرامت از آن درگذرد، حق دارد از گوینده و یا نویسنده به دادگاه شکایت کند و دادگاه، برابر قانونی که جرم و میزان مجازات را معین می‌کند، به شکایت او رسیدگی می‌کند**.**

**اصل سی‌صد و نود و دوم:** انواع ممیزی و سانسور، از جمله ممیزی‌های زیر ممنوع هستند:

1. جلوگیری از جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها و هنرها؛

2. سانسور از راه جعل قول و نظر و نگاه داشتن شکل و تغییر محتوای یک اندیشه؛

3. سانسور از راه محدود کردن حق اختلاف نظر؛

4. سانسور از راه ممنوع و یا محدود کردن انتقاد؛

5. سانسور عمل به حق و یا اظهار حقیقت بنام مصلحت دولت و غیر آن؛

6.سانسور از راه پوشاندن حقیقت؛

7. سانسور به بهانه رعایت سنت و رسم و عرف و عادت؛

8. سانسور به بهانه مخالفت با دین و مرام؛

9. سانسور تاریخ آن‌سان که واقع شده‌ است بقصد مشوش کردن و بدتر از آن، پاک کردن وجدان تاریخی؛

10.سانسورها که قشرهای صاحب امتیاز برقرار می‌کنند تا که شهروندان از حقوق خویش آگاه نگردند و از اداره جامعه و کشور خویش بی‌اطلاع و غافل بمانند و گروه‌بندی‌های اجتماعی از یکدیگر بی‌خبر بمانند و وجدان همگانی ضعیف شود و جامعه مدنی هرچه بی‌نقش‌تر بگردد؛

11. سانسور از راه در انحصار گرفتن مالکیت وسائل ارتباط جمعی؛

12. سانسور از راه ایجاد فکرهای جمعی جبار (تعصب‌های کور و عصبانیت‌های جمعی و یا نگاه داشتن شهروندان در مدار بسته بد و بدتر و برانگیختن به خشونت گروهی و یا فردی)؛

13. سانسور صاحبان اندیشه و یا اطلاع و نیز شنوندگان و خوانندگان از راه ارعاب آنها و تحمیل همه ی دیگر انواع خودسانسوری‌ها؛

14.سانسور از راه تخریب و بی‌اعتبار کردن، با انگ و برچسب‌زدن‌ها؛

15. سانسور از راه تحریف در گفته و یا نوشته و دست بردن درآن؛

16. سانسور از راه ایجاد حساسیت و بسا دشمنی نسبت به گوینده و یا نویسنده یک اندیشه؛

17. سانسور از راه ممنوع‌القلم و ممنوع‌البیان کردن یا بی‌شغل کردن؛

18. سانسور از راه کیش‌کردن شخصیت و فصل‌الخطاب گردانی این و آن شخصیت. لذا در این جمهوری، هیچ شخصیتی و صاحب مقامی فصل‌الخطاب نیست؛

19. سانسور از راه برقرارکردن استبداد دینی و یا مرامی با ممنوع کردن انتقاد؛

20. سانسور دین و یا مرام از راه جلوگیری از اظهار و یا حضور آن در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی؛

21. سانسور از راه بکاربردن زبان قدرت، بخصوص وقتی بقصد پوشاندن حقیقت و یا برای ترساندن شهروندان و کارپذیر کردن‌ آنها، بکار می‌رود؛

22. سانسور از راه سخن مبهم گفتن و یا نوشتن. از این‌رو، مقامهای مسئول در برابر شهروندان می‌باید زبان آزادی و شفاف بکار برند. (زبانی که، درآن، کلمه‌ها و جمله‌ها بن‌مایه‌ای از زور نداشته باشند و شفاف باشند)؛

23. سانسور از راه منع و یا انحصار ابتکار و ابداع و کشف و خلق در هریک از بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی؛

24. سانسور از راه ایجاد انواع مانع‌ها بر سر راه اطلاع یافتن و اطلاع رساندن؛

25. سانسور از طریق سازمان، سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا فرهنگی. از این‌رو، سانسور اعضای احزاب و سانسورهایی که نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برقرار می‌کنند، ممنوع هستند. و

26. سانسور از راه مسکوت نگاه‌داشتن اندیشه و بسا اندیشه‌ها. شماری از رسانه‌های گروهی، مباحث نظری ترتیب می‌دهند اغلب به قصد برقرار نگاه داشتن «سانسور سکوت» درباره اندیشه و یا اندیشه‌هایی که باید سانسور شوند. هر اندیشه‌ای و نظری حق اظهار شدن را دارد.

27. سانسور از راه جانشین کردن حقوق انسان با تکلیف، و یا دوگانه کردن حق با تکلیف، و غافل کردن شهروندان از این که تکلیف جز عمل به حق نباید باشد.

28. سانسور از راه جلوگیری از برگزاری بحث آزاد.

29. سانسور از راه دزدیدن اطالاعات و داده‌های شهروندان بقصد استفاده از آنها برای فریب آنها از راه القای دروغ راست نما و واداشتن آنها به عملی مطلوب سانسورگر یا سانسورگران.

این سانسورها و سانسورهای همانند آنها ممنوع هستند.

**اصل سی‌صد و نود سوم:** برقرار کردن بحث آزاد مقرر در این قانون، از وظایف وسائل ارتباط جمعی نیز هست. هرگاه این وسائل، بحث‌های آزاد ترتیب دهند، باید بخاطر برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها و بمنظور بی‌محل کردن خشونت و سانسور و خودسانسوری، باشد.

393.1. بنابراین‌که مقامهای چهار قوه دولت می‌باید حاصل کار خود را به شهروندان گزارش کنند و به پرسش‌های آنها پاسخ گویند، متصدیان وسائل ارتباط جمعی موظفند بحث‌های آزاد را چنان ترتیب دهند که نقد و نقد متقابل محل عمل پیدا کند.

393.2. سازمان‌های سیاسی و نیز نهادهای جامعه مدنی و صاحبان اندیشه‌ها بطور مرتب و مداوم حق شرکت در بحث‌‌های آزاد را دارند.

393.3. برای آن‌که دانش و فن در زندگی مردم کشور کاربرد روزانه داشته باشند، دانشگاه‌ها حق دارند از طریق بحث‌های آزاد، شهروندان را در جریان رشد علمی و فنی قرار دهند و با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، کاربرد دانش و فن را در زندگی همه روزه، تعلیم دهند.

393.4. با توجه به این‌که یکی از شیوه‌های سانسور بی‌محتوی کردن بحث‌ها و یا تعیین وقت نامناسب برای آن‌است، برقوه وسائل ارتباط جمعی که قوه چهارم دولت بشمار است، تصدی این بحث‌ها وظیفه‌ای اجتناب ناپذیر است. محتوی بحث‌ها باید به رشد همگانی مدد رساند و زمان‌ بحث‌ها، ساعت‌هایی باشند که بیشترین شهروندان بتوانند آنها را بشنوند و موضوع نقد و ارزیابی کنند.

393.5. از آن‌جا که جامعه مدنی بیشترین نیاز را به خشونت‌زدایی دارد و افزودن بر سرمایه‌ها و نیروهای محرکه عمده برعهده او است، همه شهروندان و نیز نهادهای جامعه مدنی حق دارند بحث‌های آزاد برگذار کنند.

**اصل سی‌صد و نود و چهارم:** هر شهروند ایرانی حق و وظیفه دارد، بنابراین، مسئول است، بمثابه وسیله ارتباط جمعی عمل کند. تا که شرکت جمهور شهروندان در اطلاع یافتن و اطلاع دادن، بازگرداندن سانسورها را ناممکن کند.

**اصل سی‌صد و نود و پنجم:** قوه وسائل ارتباط جمعی تصدی می‌کند وظایف زیر را:

395.1. برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها . و

395.2. فراهم کردن امکان برخورداری از سه حق اطلاع یافتن و اطلاع رساندن و اطلاع از عمل‌کرد دولت بمثابه قوای چهارگانه، برای جمهور شهروندان . بنابراین،

395.3. نقد داده‌ها و اطلاع‌ها و امرهای واقع تا مگر هر امری همان‌سان که روی‌ داده ‌است به اطلاع شهروندان برسد. و نیز نقد پیشنهادها تا مگر شرکت شهروندان در اتخاذ تدبیرها، ممکن شود و همکاری آنها در عملی‌کردن تدبیرها، کار را بر قوای چهارگانۀ دولت آسان کند. و

395.4. تغذیه وجدان‌های تاریخی و علمی و اخلاقی، بنابراین، وجدان همگانی و نقد اندیشه‌های راهنما، با هدف شناسایی تاریخ آن‌طور که واقع شده‌‌است (غنی سازی وجدان تاریخی) و در اختیار قرار دادن علم و فن خالی از ظن در اختیار همگان (غنی‌سازی وجدان علمی) و ترویج اخلاق، به ترتیبی که هر شهروند حقوق خویش را بشناسد و رابطه خود با خویشتن و با دیگری را رابطه حق با حق کند (غنی‌سازی وجدان اخلاقی) و تسهیل تغذیه وجدان همگانی از این سه وجدان از راه قابل فهم و عمل کردن داشته‌های سه وجدان و نقد و نقد متقابل اندیشه‌های راهنما تاکه بیان‌های قدرت جای به بیان‌های استقلال و آزادی بسپارند و دیگر قدرت بزرگ و متمرکز نشود، در عوض، شهروندان رشد کنند و جامعیت بیابند.

باوجود این، در همان‌حال که بحث‌های آزاد میان گرایشهای دینی و مرامی را تصدی می‌کنند، روزنامه‌نگاران در خدمت قوه چهارم، خود، حق تبلیغ هیچ دین و مرامی را ندارند. موضوع تبلیغ این قوه اصول این قانون اساسی است.

395.5. انتقال اندیشه و نظر به جمهور مردم بی‌کم و کاست. بنابراین، خودداری از نشاندن اندیشه و نظر خود به جای اندیشه و نظری که باید شهروندان را از آن آگاه ‌کند.

395.6. انتشار حقیقت و مبارزه مداوم با دروغ از راه نقد آن به یمن یافتن تناقض‌ها و رفع آنها.

395.7. خشونت‌زدایی از راه بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی تا که جامعه شهروندان جامعه ارزیاب و منتقد بگردد.

395.8. مبارزه با سانسورهای موضوع اصل 392 . بنابراین،

395.9. مبارزه با ابهام‌ها از راه شفاف‌سازی آنها. و

395.10. آگاه کردن شهروندان از خطر برپایی ستون پایه‌های قدرت و خطرهای داخلی و خارجی که در کمین استقلال و آزادی جمعی و فردی آنها هستند. و

11/395. افشای فسادها، بخصوص فسادهای مقامات و ماموران دولتی و ایجاد بیشترین حساسیت نسبت به خطر فسادها، بخصوص دروغ‌گفتن به مردم و رشوه‌گیری و رشوه‌ستانی و سایر فسادهای دولت‌مردان و اداریان در داخل کشور و معامله‌ها با کشورهای بیگانه

395.12. شناسایی آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و یافتن علل و عوامل پدیدآورنده آنها و آگاه‌کردن جمهور شهروندان از آنها تا که شهروندان بتوانند در آسیب‌زدایی‌ها شرکت کنند. و

395.13. مبارزه با انواع ترورها، بخصوص ترور شخصیت و ترور اخلاقی (سلب اعتبار اخلاقی). و

395.14. اظهار حقایق پیشاروی زمامدارن. و

395.15. شناسایی خرافه‌ها و غیرعقلانی‌ها و یافتن عوامل و علل پدید‌آورنده آنها . و

395.16. ایجاد فرصت برای هنر، هنرِ گشاینده افق‌های ناگشوده بروی مردم و برانگیزنده آنان به ابتکار و ابداع و کشف و خلق. و

395.17. شناسایی تبعیض‌ها، همه تبعیض‌ها و یافتن عوامل و علل پدیدآورنده آنها و پیشنهاد روشهای تبعیض‌زدایی به جامعه. و

395.18. افشای فکرهای جمعی جبار بخصوص تحریک «احساسات عمومی» و غوغاسالاری و جوسازی و... از سوی قدرت‌مدارها بقصد غافل کردن شهروندان از حقوق خویش. و

395.19. تصدی برقرار کردن بحث آزاد موضوع اصل 393. و

395.20. ایجاد وسیع‌ترین فضاهای خالی از خشونت، برای برخورداری شهروندان از خودانگیختگی در تولید نیروهای محرکه و بکاربردن آنها در رشد. و

395.21. ترویج حقوق معنوی شهروندان، نظیر دوستی و همیاری و همکاری با هدف کاستن از تضادها و افزودن بر توحید اجتماعی و بالا بردن سرمایه اجتماعی و سرمایه‌های دیگری که جامعه مدنی ایجاد می‌کند. و

395.22. دفاع از حقوق همه جانداران و طبیعت در سطح ایران و جهان و غنی و شفاف کردن وجدان همگانی بر جدایی ناپذیری حقوقمندی انسان از برخورداری جانداران و طبیعت از حقوق خود. و

395.23. دفاع از حقوق همه اقوام ایرانی و نقد رابطه‌های قوا میان اقوام و ترویج همبستگی از راه برخورداری از حقوق انسان و حقوق شهروندی . و

395.24. ترویج ویژگی‌های ایرانیت، از جمله، هم‌زیستی شهروندان باورمند به دین‌ها و مذهب‌ها و مرام‌ها. و

395.25. ترویج رشد بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی از راه ایجاد وجدان به اهمیت عمل به اصول قانون اساسی در باب رشد و مبارزه با فقرها. و

395.26. دفاع از حقوق روزنامه نگاران و وسائل ارتباط جمعی در صورت تجاوز به این حقوق. و

395.27. اشاعه فرهنگ استقلال و آزادی.

395.28. ترویج زبان آزادی

**اصل سی‌صد و نود و ششم:** تصدی فعالیت‌های موضوع اصل 395، ایجاب می‌کند کسانی که قوه چهارم یعنی وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کنند بطور خاص و روزنامه نگاران بطور عام، هم از امنیت شغلی برخوردار باشند و هم ممیزی نکنند و هم هرگونه ممیزی و سانسور را خنثی کنند. بنابراین،

396.1. بی‌طرفی در مقام انتشار داده‌ها و اطلاع‌ها و پیشنهادها و نظرها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و تصدی بحث‌های آزاد. روزنامه‌نگار حق ندارد به عذر «برداشت من از اندیشه، نظر، پیشنهاد، این‌است»، آن را مقلوب و تخطئه کند. و

396.2. شغل روزنامه‌نگار یافتن حقیقت و انتشار آن‌است. و

396.3. بموجب این قانون، استقلال و آزادی روزنامه نگاران مصون از تعرض است. بنابراین، آنها حق دارند منبع و یا منابع اطلاع خویش را محفوظ بدارند.

396.4. روزنامه نگاران حق افشای منبع یا منابع که نخواهند شناخته شوند را ندارند و هرگاه منبع یا منابع خواستند اطلاع منتشر نشود، حق انتشار آن را ندارند.

396.5. هرگاه عدم انتشار اطلاع مانع از جلوگیری از وقوع خیانت به کشور یا جنایت و یا فسادی بگردد، روزنامه نگار موظف است قاضی را از اطلاع آگاه کند.

396.6. در صورت وقوع خیانت به کشور و یا جنایت و یا اختلاس از اموال عمومی، بشرط آنکه منبع دیگری برای تحصیل اطلاع و مدرک نباشد و اطلاع مربوط به خیانت یا جنایت یا فساد باشد و به نتیجه رساندن تحقیق قضائی ایجاب کند، قاضی می‌تواند از روزنامه نگار هویت منبع را بپرسد. قانون حمایت از منبع اطلاع، باید بر اساس محفوظ ماندن هویت منبع و تعیین دقیق موارد موضوع این اصل، تدوین شود.

396.7. انتشار زندگی شخصی شهروندان وقتی راضی به انتشار آنها نیستند و انتشار آن با کرامت انسان ناسازگار است، ممنوع است.

**اصل سی‌صد و نود و هفتم:** اصل بر برخورداری فعالیت‌های دولت از صفت شفاف است. بنابراین، «مصالح دولت» از حقوق دولت بشمار نیستند. اسرار دولت منحصر هستند به موارد زیر:

397.1. آنچه به تسلیحات و نقشه‌های تهیه شده برای دفاع از کشور مربوط می‌شود. هرگاه این تسلیحات و نقشه‌ها سری اعلام ‌شوند.

397.2. در صورت حمله به کشور، عملیات نظامی که سری اعلام می‌شوند. و

397.3. اطلاعات حاصل از نقشه‌های نظامی بیگانه یا بیگانگان که برای حمله نظامی به ایران تهیه شده باشند. اطلاع از قصد تجاوز به ایران سری نیست و باید جمهور شهروندان از آن آگاه شوند. و

397.4. اسرار شخصی اشخاص که راضی به انتشار آن نیستند و انتشار آنها با کرامت انسان ناسازگار است.

**اصل سی‌صد و نود و هشتم:** رئیس جمهوری و نیز رؤسای قوای مقننه و قضایی، هرگاه ضرور ببینند با شهروندان ایران سخن بگویند، در زمانی که آنها خود تعیین می‌کنند، قوه چهارم، وسائل ارتباط جمعی را در اختیار آنها قرار می‌دهد. و

398.1. مذاکرات دو مجلس بطور مستقیم پخش می‌شوند.

398.2. وزیران حق و وظیفه دارند کارهای خود را به شهروندان ایران گزارش کنند. قوه چهارم زمان گزارش را با موافقت هریک از آنها تعیین می‌کند.

398.3. قوه چهارم نیز هر ماه یک‌بار گزارش عمل‌کرد ماهانه و هر سال یک‌بار گزارش عمل‌کرد سالانه خود را انتشار می‌دهد.

**اصل سی‌صد و نود و نهم:** انجام وظایفی که برعهده قوه چهارم است ایجاب می‌کند که:

399.1. این قوه در حوزه مسئولیت خویش مستقل از سه قوه دیگر باشد. و

399.2. وسائل ارتباط جمعی در مالکیت دولت، تحت اداره این قوه باشد. و

399.3. رسیدگی به تخلفات حرفه‌ای روزنامه‌نگاران عضو قوه چهارم دولت که از نوع جنحه و جرم و جنایت نیستند، با خود این قوه باشد. و

399.4. بنابر این که ترتیب دادن بحث‌های آزاد از وظایف این قوه است، در هریک از انتخابات، تصدی آن بخش از بحث‌های آزاد میان نامزدها که با استفاده از وسائل ارتباط جمعی در مالکیت دولت انجام می‌گیرند، با این قوه باشد. و

399.5. بنابراین که هر سه قوه مجریه و مقننه و قضاییه دولت حق دارند جمهور شهروندان را از فعالیت‌های خود آگاه سازند، تصدی بدون تبعیض برخورداری آنها از این وسائل با قوه چهارم است.

399.7. این قوه حق کسب اطلاع از عمل‌کردهای سه قوه دیگر و انتشار آنها ، جز آنچه سری است، را دارد.

399.7. تصدی بودجه این قوه با خود آن‌است. اما تصویب بودجه با قوه مقننه است.

**اصل چهارصدم:** اعضای این قوه برای مدت 5 سال، به ترتیب زیر انتخاب می‌‌شوند:

400.1. برای عضویت در این مجلس، هر پنج میلیون از شهروندان ایران، یک نماینده انتخاب می‌کنند. بنابراین، استانهایی که 5 میلیون و بیشتر جمعیت دارند، یک نماینده و استانهای کم جمعیت همجوار که مجموع جمعیت آنها 5 میلیون یا بیشتر می‌شود، نیز یک نماینده انتخاب می‌کنند. استانهای همجوار که مجموع جمعیت آنها 5 میلیون نمی‌شود، هم یک نماینده انتخاب می‌کنند. انتخاب آنها باید با رعایت اصول همگانی حاکم بر انتخابات باشد.

400.2. نامزدها می‌باید شرائط مندرج در اصل 396 را داشته باشند. تشخیص صلاحیت آنها نخست با شورای (سندیکا) روزنامه‌نگاران و سپس با شورای‌عالی قضایی است.

400.3. روزنامه‌نگاران کشور که در وسائل ارتباط جمعی غیر دولتی کار می‌کنند نیز 5 روزنامه نگار را برای عضویت در این مجلس انتخاب می‌کنند.

400.4. رئیس جمهوری و رؤسای دو مجلس ورئیس شورای عالی قضایی، هریک، یک تن را به عضویت این مجلس در می‌آورند. برگزیده آنها رابط این قوه با هریک از آن‌ها نیز می‌شود.

**اصل چهارصدم و یکم:** جلسه‌های مجلسی که قوه چهارم را تشکیل می‌دهد، علنی است.

**اصل چهارصد و دوم:** آیین نامه داخلی این مجلس را خود این مجلس تدوین و تصویب می‌کند.

**اصل چهارصد و سوم:** برای آنکه وسائل ارتباط جمعی غیر دولتی سرپای خود بایستند و در خدمت شهروندان بمانند، یک درصد از مجموع درآمدهای دولت، به ایجاد تأسیسات لازم قابل استفاده عموم وسائل ارتباط جمعی اختصاص می‌یابد. اداره تأسیسات قابل استفادهِ همه وسائل ارتباط جمعی، با شورای (سندیکا) روزنامه نگاران است. قوه چهارم بر اداره این تأسیسات، نظارت می‌کند. و

**اصل چهارصد و چهارم:** جرائم مسئولان وسائل ارتباط جمعی و روزنامه‌نگاران که قانون عادی بروفق قانون اساسی تعریفشان می‌کند، در دادگاه با حضور هیأت منصفه، مورد قضاوت قرار می‌گیرند. اعضای هیأت منصفه از نهادهای مدافع حقوق پنج‌گانه متعلق به جامعه مدنی و شورای روزنامه نگاران خواهند بود.

**فصل پنجم**

**دیوان قانون اساسی**

**اصل چهار صد و پنجم:** دیوان قانون اساسی یک نهاد قضایی مستقل بوده و و دارای استقلال اداری و مالی است. دیوان طرح پیش‌نویس بودجه خود را به مجلس شورای ملی ارائه می کند و نظرات دیوان در مورد طرح‌ها و لوایح مرتبط با آن مورد بررسی قرار می گیرد. اعضای آن از مزایای استفاده شده برای اعضای قوه قضایی برخوردار خواهند شد.

**اصل چهار صد و ششم:** اعضای دیوان باید ایرانی باشند و به هیچ حزب سیاسی وابسته نباشند. در زمان عضویت در دیوان، تصدی هر نوع شغل و وظیفه دیگری ممنوع است. عضویت به مدت هشت سال برای یک دوره طول خواهد کشید و نیمی از آنها باید هر چهار سال بر اساس اصل چرخش تمدید شود. گردش کار، رویه‌ها، حقوق و وظایف اعضای دادگاه و سایر امور کارکردی باید توسط قانون تنظیم شود.

**اصل اصل چهار صد و هفتم:** دیوان قانون اساسی باید شامل نه عضو، از جمله یک رئیس و معاون، باشد. در صورت وجود حقوقدانان حائز شرائط، از اعضای دیوان قانون اساسی، دست کم چهار تن حقوقدان زن خواهند بود.

شورای عالی قضایی سه قاضی را در سطح رئیس در دادگاه تجدید نظر انتخاب می کند؛ هر یک از روسای جمهور و مجلس شورای ملی سه عضو را انتخاب می کنند که باید دست‌کم نیمی از آنها متخصص در حقوق باشند. اعضای تعیین‌شده از سوی شورای عالی قضایی باید دست کم بیست سال تجربه عملی قضایی داشته باشند. رئیس و معاون دادگاه باید از میان اعضای تعیین شده از سوی شورای عالی قضایی و با رأی اکثریت اعضای دیوان انتخاب شوند. هرگاه عضویت یکی یا چند تن خالی بماند، آنها توسط همان نهاد انتخاب کننده و با توجه به معیارهای مشابه تعیین می‌شود. حکم تعیین همه اعضا توسط رئیس جمهور امضا می‌شود.

**اصل چهارصد و هشتم:** اعضای دیوان قانون اساسی پیش از پذیرش وظایف خود سوگند زیر را یاد می کنند: من به خداوند بزرگ قسم می‌خورم که به میهن، قانون اساسی حق‌مداری وفاداری ورزم و وظایفم را با تمام راستی و درستی انجام دهم.

**اصل اصل چهارصد و نهم:** دیوان قانون اساسی دارای صلاحیت منحصربه‌فرد در موارد زیر است:

1 . تعیین مطابقت قوانین مصوب مجلس شورای ملی و مجلس استانها با قانون اساسی که از سوی رئیس جمهوری یا رئیس حکومت یا دست کم سی نفر از نمایندگان مجلس شورا ارجاع می شوند و دیوان باید در مدت یک ماه اعلام کند.

2 . تایید روند بازنگری در قانون اساسی.

3 .رسیدگی به شکایت برضد مجلس شورای ملی و مجلس استانها به دلیل عدم اجرای تعهدات قانونی‌اشان

4. رسیدگی به دعاوی مربوط به انتخابات ریاست جمهوری

5 . تصمیم‌گیری در مورد اختلافات ناشی از اجرای احکام خود دیوان

6 . بررسی معاهدات و کنوانسیون‌های بین المللی به لحاظ مطابقت با قانون اساسی پس از ارجاع از سوی رئیس جمهور

7 . بررسی قوانین انتخابات و همه پرسی قبل از صدور آن

8. تایید انحلال مجلس شورای ملی

8. بررسی مجدد قوانین و مقررات مغایر با قانون اساسی قبل از بازتصویب آنها

9. هر صلاحیت دیگری که در این قانون اساسی تعیین شده است.

**اصل چهار صد و دهم:** آرای و تصمیمات دیوان باید موجه و مستدل با رأی اکثریت اعضاء صادر می‌شود. دیوان می‌تواند به مقتضای موارد خاص در مبانی استدلالات قدیمی خود تجدید نظر کند.

**اصل چهارصد و یازدهم:** مطابق با قانون تاسیس دیوان، دادگاه‌های موظفند آن دسته از قوانین را که موضوع مخالفت با قانون اساسی از سوی یکی از اصحاب دعوا در آن مطرح شده است به دیوان ارجاع دهند.

**اصل چهار صدو دوازدهم:** آرا و تصمیمات دیوان قانون اساسی نهایی و پیروی از آنها بر همگان الزامی است و همگی باید در روزنامه رسمی منتشر شوند. هر قانون یا سندی که توسط دادگاه مغایر با قانون اساسی اعلام شود، در روز بعد از انتشار رسمی رأی دیوان از اعتبار می‌افتد. دیوان می‌تواند در صورت ضرورت، تاریخ اعتبار رأی را تغییر دهد.

# فصل ششم

# نهادهای مستقل قانون اساسی

**اصل چهارصد و سیزدهم:** به منظور حفاظت از مردمسالاری در کشور، نهاد مستقل قانون اساسی تشکیل می‌شود و همه مؤسسات دولتی باید کارش را تسهیل کنند. این نهاد از شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری برخوردار باید باشد. اعضای این نهاد با رأی اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی تعیین می‌شوند. نهاد موظف به گزارش سالانه به مجلس شورای ملی در باره عملکرد قوا و رشد فرهنگ مردم‌سالاری در کشور است.

چگونگی تشکیل این نهاد، تعداد اعضا و شیوه انتخاب آن‌را با فرض برابر بودن شمار زنان و مردان عضو، قانون معین می‌کند.

**اصل چهارصد و چهاردهم:** بنابر این‌که حقوق پنج‌گانه موضوع کار هریک از قوا هستند و افزون بر آنها، نهاد تبعیض‌ و نابرابری زدایی، با فرض برابری اعضای زن و مرد، به انتخاب سران سه قوه تشکیل می‌شود. این نهاد گزارشهای خود را، شامل پیشنهادها به قوای سه گانه ارائه می‌کند و قوه وسائل ارتباط جمعی آنها را انتشار و موضوع بحث آزاد می‌کند.

**اصل چهارصد و پانزدهم:** نهاد مستقل انتخابات کشور، متشکل از سه نه (9) منتخب، یک تن از سوی رئیس جمهوری و یک تن از سوی مجلس شورای ملی و یک تن به انتخاب قضات دیوان کشور و یک تن به انتخاب کانون وکلای دادگستری کشور و 5 تن به انتخاب نهادهایی که در جامعه مدنی به کار دفاع از حقوق پنج‌گانه مشغولند، تشکیل می‌شود. اصل بر برابری اعضای زن و مرد است.

413.1. انجمن‌های نظارت بر انتخابات را این نهاد تشکیل می‌دهد.

413.2. مرجع تشخیص نداشتن سوء پیشینه نامزدها قوه قضائی است.

415.3. مرجع رسیدگی به شکایت‌ها نخست نهاد مستقل انتخابات و سپس دیوان قانون اساسی است. هرگاه شاکی یا شاکیان بر شکایت خود باقی ماندند، می‌توانند به دادگاه شکایت کنند و دادگاه باید، خارج از نوبت، به شکایت رسیدگی ‌کند.

415.4. نتایج نهایی انتخابات را نهاد مستقل انتخابات، پس از تصویب دیوان قانون اساسی، اعلام می‌کند.

قانون انتخابات که به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد، منطبق با این اصل و دیگر اصول قانون اساسی، باید باشد.

**اصل چهارصد و شانزدهم:** نهاد ملی رشد پایدار انسان و آبادانی طبیعت مأمور مراقبت از اجرای اصول قانون اساسی در باره رشد و حمایت از حقوق نسل‌های آینده تشکیل می‌شود. پیش نویس طرح‌ها و لوایح قانونی مربوط به رشد اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست باید به این نهاد اطلاع داده شود و نهاد لازم است نظر خود را در مورد آنها ارائه دهد. این نهاد باید متشکل از اعضای دارای دانش روز در باره رشد و حفظ محیط زیست باشد. اعضاء برای یک دوره شش ساله تعیین می‌شوند.

**اصل چهارصد و هفدهم:** نهاد ملی مدیریت خوب و مبارزه با فساد به منظور ترویج فرهنگ مدیریت خوب و توسعه شیوه‌های علمی در اداره کشور و تقویت سیاست‌های مبارزه با فساد اداری و مالی در بخش عمومی و خصوصی و تحکیم اصول شفافیت، صداقت و پاسخگویی در کشور تشکیل می‌شود. نهاد باید تحقیقات مستمر برای تحقق این اهداف انجام دهد و وضعیت را مرتب به مردم اطلاع دهد. مقامات نهاد همچنین باید در مورد طرح‌ها و لوایح مربوط به حوزه صلاحیت خود به مشورت فراخوانده شوند.این نهاد از اعضای مستقل، بی‌طرف و صالح که برای یک دوره 6 ساله انتخاب می‌شوند، تشکیل می‌شود. ولی یک سوم از اعضاء هر دو سال جایگزین می‌گردند. چند و چون تشکیلات آن را قانون معین می‌کند.

**اصل چهارصد و هژدهم:** به منظور تأمین امنیت ملی و پاسداری از جمهوری و تمامیت ارضی و دولت حقمدار «شورای عالی امنیت ملی» به ریاست رییس جمهوری با وظایف زیر تشکیل می‌گردد:

تعیین سیاستهای دفاعی - امنیتی کشور، هماهنگ نمودن فعالیت‏های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی – امنیتی، بهره‏گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی،

اعضای شورا عبارتند از: رؤسای قوای سه گانه، رئیس مجلس عالی رسانه‌های جمعی، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح، مسوول امور برنامه و بودجه، دو نماینده به انتخاب هر دو مجلس، وزرای امور خارجه، کشور، اطلاعات، حسب مورد وزیر مربوط؟ و عالیترین مقام ارتش و یا نیروهای انتظامی

شورای عالی امنیت ملی به تناسب وظایف خود شوراهای فرعی از قبیل شورای دفاع و شورای امنیت کشور تشکیل می‌دهد. ریاست هر یک از شوراهای فرعی با یکی از اعضای شورای عالی است. حدود اختیارات و وظایف شوراهای فرعی را قانونی معین می‌کند و تشکیلات آنها به تصویب شورای عالی می‌رسد. مصوبات شورای عالی امنیت ملی پس از تأیید رئیس جمهور در چارچوب اصول قانون اساسی قابل اجرا هستند.

# فصل هفتم

# اصول راهنمای سیاست خارجی

**اصل چهارصد و نوزدهم:** اصل راهنمای سیاست خارجی ایران، موازنه عدمی است. لذا، رابطه با کشورهای خارجه بر وفق حقوق ملی مردم ایران و حقوق ملی مردم هر کشور و نیز حقوق مردم ایران بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت و رشد هم‌آهنگ جهانیان در صلح و امنیت، برقرار می‌شود.

**اصل چهارصد و بیستم:** برای این‌که کشور گرفتار «تعادل وحشت» نگردد و یا از موضع ضعف، خود را در موقعیت وابسته قرار ندهد، تعمیم دموکراسی در سطح جهان از راه ترک حمایت از رژیم‌های استبدادی و خودداری از برقرارکردن رابطه نزدیک با آنها، راهنمای سیاست خارجی ایران است.

**اصل چهارصد و بیست و یکم:** بنابر این که زور ویران می‌کند و نمی‌سازد، مداخله نظامی بنام حقوق بشر، ممنوع است. در عوض، کوشش برای ایجاد یک دستگاه قضایی کارآمد در سطح جهان که اصول راهنمای قضاوت مندرج در این قانون اساسی را رعایت کند، برای تعقیب قضایی متجاوزان به حقوق انسان و حقوق ملی کشورها و حقوق طبیعت، مقرر می‌شود.

**اصل چهارصد و بیست و دوم:** روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر و دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی هر کشور و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، در همه جای جهان ، ایجاب می‌کند که تمامی این روابط و فعالیت‌ها شفاف باشند.

**اصل چهارصد و بیست و سوم**: سیاست خارجی ایران نمی‌تواند تبعیض آمیز باشد و باید بطور مستمر، در زدودن تبعیض‌ها که همواره کشورهای ضعیف قربانیان آنهایند، در سطح جهان، مجاهدت کند.

**اصل چهارصد و بیست و چهارم:** سیاست خارجی ایران بنابر این که برپایه حقوق اتخاذ می‌شوند و هدف از اتخاذش برخورداری از حقوق است، کوشش برای این‌که سیاست خارجی کشورهای دیگر جهان نیز برپایه حقوق و برای تحقق آنها بگردد، باید از صفت دوام و شمول برخوردار باشد.

**اصل چهارصد و بیست و پنجم:** بنابراین که دولت همواره باید ملی بمعنای برگزیده ملت و مجری این قانون اساسی باشد، راهنمای سیاست خارجی، همیشه باید رابطه مستقیم با واقعیت باشد. لذا،

425.1. مخالفت بدون اما و اگر با جنگ بنام دین و مرام. و

425.2. مخالفت با جنگ پیشگیرانه و جنگ ابتدایی و کوشش پی‌گیر در نقد ایدئولوژی‌های تجویز کننده این‌گونه جنگها و خشونت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان.

425.3. هربار که ذهنیاتی که توجیه‌گر رابطه قوا و سودجویی هستند، درکار بیایند، از راه تبلیغ واقعیت آن‌سان که هست، باید آن ذهنیات را زدود: زدودن فکرهای جمعی جبار (که از راه برانگیختن عصبانیت‌های جمعی و توجیه و موجه سازی خشونت و تحمیل نوع زندگی سازگار با سلطه سازندگان این فکرها و ایجاد ترس و وحشت) که صلح جهانی را به خطر می‌اندازند و یا روابط مسلط – زیر سلطه را توجیه می‌کنند، کار مداوم دستگاه اداره کننده سیاست خارجی باید باشد.

**اصل چهارصد و بیست و ششم:** دفاع از دموکراسی ایجاب می‌کند دفاع از حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی را در همه جای جهان. لذا از اتخاذ سیاستی پرهیز باید کرد که به دولتی امکان بدهد به حقوق اقلیت‌ها تجاوز کند.

**اصل چهارصد و بیست و هفتم:** بنابر این‌که صلح حق هر انسان و حق تمامی ملت‌ها است و کوشش برای دائمی کردن صلح در جهان، باید مداوم باشد، سیاست خارجی ایران پدید آوردن یک مدیریت جهانی مردم سالار را هدف می‌شناسد. لذا برای رهاندن جهانیان از جهانی کردن بمعنای سلطه ماوراء ملی‌ها بر نیروهای محرکه و تولید و مصرف در جهان، کوشش پی‌گیر می‌کند**.**

**اصل چهارصد و بیست و هشتم:** بنابراین که ایرانیان حقوق ملی دارند و «مصالح ملی» و «منافع ملی» -که قدرت می‌سنجد و جانشین حقوق می‌‎کند – نباید جانشین این حقوق بگردند، دولت نه تنها سیاست خارجی را بر وفق حقوق ملی می‌سنجد و اجرا می‌کند، بلکه مبنای روابطش با دولت‌های دیگر نیز، حقوق ملی مندرج در این قانون اساسی است.

**اصل چهارصد و بیست و نهم:** بنابر ضرورت دفاع از صلح جهانی، خشونت‌زدایی در سطح جهان نیز موضوع کار مداوم دولت است.

**اصل چهارصد و سیم:** بنابر‌این که همه زیندگان بر محیط زیست سالم حق دارند، برانگیختن جهانیان به خودداری از آلودن محیط زیست و همکاری در پالایش محیط زیست، موضوعی مهم از موضوع‌های سیاست خارجی ایران است.

**اصل چهارصد و سی و یکم:** بنابر این که جهانیان تعادل وحشت و جنگ سرد را تجربه کرده و بهای بسیار سنگین بابت آن پرداخته‌اند، خلع سلاح اتمی و اسلحه کشتار جمعی و انواع مین‌ها و کاستن از تسلیحات متعارف در سطح جهان، هدف سیاست خارجی ایران است.

**اصل چهارصد و سی و دوم:** برای آن‌که رشد جامعه‌ها هم‌آهنگ بگردد، رهاکردن دانش و فنی که دستیار انسان در رشد می‌شوند، از قید انحصار، هدف سیاست خارجی ایران است.

**اصل چهارصد و سی و سوم:** بنابراین‌که سلطه‌گری فرآورده سه ضربه، ضربه جنگ یا کودتا و ضربه اقتصادی (تحریم و تخریب و یا تحمیل شیوه تولید و مصرف، بخصوص حاکم کردن مالکیت خصوصی قدرتمدار بر مالکیت شخصی) و ضربه ترور و وحشت است و نظر به این‌که خنثی کردن این ضربه‌ها در سطح جهان، نیازمند شناساندن روابط مسلط – زیر سلطه بمثابه ناگزیر کننده این ضربه‌های مرگبار و ویران‌گر است، انتشار تحقیق‌ها به زبان‌های مختلف و ترتیب دادن بحث‌های آزاد در این باره‌ها از وظایف وزارت متصدی روابط با دنیای خارج است.

**اصل چهارصد و سی و چهارم:** کوشش مداوم برای برقرارکردن جریان‌های آزاد دانش‌ها و اندیشه‌ها و هنرها و فنون و جریان آزاد داده‌ها و اطلاع‌ها، در سطح جهان از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای دیگر جهان و، نیز قوه چهارم است.

**اصل چهارصد و سی و پنجم:** کوشش برای برقرارکردن گفتگوی فرهنگ‌ها و مداومت بخشیدن به این گفتگوها، بیشتر در سطح جامعه‌های مدنی و سیاسی و کمتر در سطح دولت‌ها از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای دیگر و نیز قوه چهارم است. و

**اصل چهارصد و سی و ششم:** دقیق کردن «حقوق بین‌المللی»، یعنی دقیق کردن تعریف حق و تبیین حقوق ملی و حقوقی که هر ملت بعنوان عضو جامعه جهانی دارد و سلطه زدایی از «حقوق بین‌المللی» از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای جهان است.

**اصل چهارصد و سی و هفتم:** تصدی بهره‌برداری منابع هر کشور از حقوق ملی مردم آن کشور است. باوجود این، کوشش برای این‌که بکاربردن منابع پایان‌پذیر و آلاینده بر وفق رابطه حق با حق و رعایت حقوق نسلهای آینده و طبیعت، نیازمند تعاون بین‌المللی است، ممکن کردن تعاونی خالی از ویژگی‌های روابط مسلط – زیرسلطه برعهده وزارت متصدی روابط با کشورهای جهان است.

**اصل چهارصد و سی هشتم:** رشد مرامی نیست که کشوری به کشور دیگر تحمیل کند. رشد بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی اصل راهنمای سیاست خارجی ایران است. لذا مخالفت با تصدی رشد کشوری توسط کشور دیگر از راه تحمیل شیوه رشد خود، وظیفه دولت است.

**اصل چهارصد و سی و نهم:** بنابراین که تعاون بین‌المللی در حفظ مداوم صلح و امنیت در جهان بر پایه استقلال و آزادی هر شهروند و هر ملت و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه استقلال و آزادی، راهنمای سیاست خارجی ایران است، مقرر می‌شود:

439.1. همکاری در مقیاس منطقه‌ای و جهانی برای پایان بخشیدن به روابط بین‌المللی بر اساس زور و خشونت و مبارزه با تمامی اشکال خشونت (ترور و جنگ )،

439.2. همکاری در رشد اقتصادی بر وفق اصل 195 . بنابراین،

439.3. همکاری در سلطه‌زدایی و آماده کردن شرائط برای مدیریت جهانی خالی از بن‌مایه سلطه طلبی امور جهان، با شرکت تمامی کشورهای جهان، هدف سیاست خارجی ایران است.

**اصل چهارصد و چهلم:** هیچ کشوری حق ندارد حق حاکمیت کشور دیگر را محدود کند. ملت و دولت جمهوری ایران به هیچ کشوری اجازه نمی‌دهد که حق حاکمیت کشور ایران را محدود نماید.

**اصل چهارصد و چهل و یکم:** بنابراین که دولت حق ندارد انجام وظایف خود را به غیرخود بسپارد و به مجرایی تبدیل شود برای انتقال بخشی از حاصل کار شهروندان و طبیعت که بعنوان مالیات اخذ می‌شود، به گروه‌بندی‌هایی که بر محور سود پدید آمده‌اند، در رابطه با کشورهای خارجی اصل خودداری از صدور نیروهای محرکه و در صورت ضرورت، برابری مازادی که صادر می‌شود با نیروی محرکه‌ای که بنابر نیاز اقتصاد کشور وارد می‌شود، راهنمای دولت هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی است.

**اصل چهارصد و چهل و دوم:** تبدیل سازمان ملل متحد از وسیله تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حل و فصل امور به دلخواه قدرتمندترها به سازمانی برای مدیریت مردم سالار جهان به ترتیبی که صلح جهانی پایدار بگردد و شهروندان کشورهای جهان، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی رشدی هم‌آهنگ بیابند، هدفی است که باید جهت‌یاب سیاست خارجی ایران بگردد.

# فصل هشتم

# رشد در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی

**اصل چهارصد و چهل سوم:** مقصود از رشد، رشد انسان به یمن بکارانداختن مجموعه استعدادها، از جمله استعدادهای دانشجویی و خلق، و فضلها، در عین عمل به حقوق و عمران طبیعت، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی به ترتیبی است که در اصول این قانون اساسی مقرر می‌شود. این رشد در بر می‌گیرد، رشد انسان در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و عمران طبیعت در سراسر کشور و شرکت در سالم سازی محیط زیست در مقیاس جهان و رشد هم‌آهنگ مردمان تمامی کشورهای جهان را:

## الف. در بعد اقتصادی:

افزون بر اصول راجع به حقوق اقتصادی شهروندان ایران و اصول 195 تا 197که سرمایه‌های اقتصادی و طبیعی و اجتماعی را تعریف می‌کنند و، در تکمیل آنها، در بعد اقتصادی، اصول زیر با هدف رشد یکایک شهروندان، و جامعه در مجموع خود، مقرر می‌شوند

**اصل چهارصد و چهل و چهارم:** شهروندان، هم نیروهای محرکه و هم نیروی محرکه ساز هستند. هم خود آنها و هم نیروهای محرکه‌ای که تولید می‌کنند و یا طبیعت دراختیار می‌گذارد، در نظام اجتماعی که حقوق تنظیم کننده رابطه می‌شوند و در اقتصاد تولیدمحور با نظام باز که حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها می‌شوند، در رشد بکار می‌افتند. مراقبت در تخریب نشدن نیروهای محرکه حق و وظیفه جمهور شهروندان و دولت است.

**اصل چهارصد و چهل و پنجم:** بنابر این‌که بر وفق میزان عدالت، در اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، مالکیت خصوصی همواره باید تابع مالکیت شخصی باشد،

445.1. قوانین موضوعه که ترجمان این اصل می‌شوند، رابطه کار با سرمایه و دیگر نیروهای محرکه را به ترتیبی برقرار می‌کنند که این نیروها در استخدام کار بمانند. و

445.2. طبیعت نیز مالک داشته‌های خویش است. بنابراین، قوانین موضوعه که ترجمان این اصل می‌شوند، باید جبران آنچه از طبیعت ستانده می‌شود را تضمین کنند. اصل بر این‌است که طبیعت غنی‌تر نیز بگردد تا که نسل‌های آینده در طبیعتی سالم‌تر و غنی‌تر بزیند.

**اصل چهارصد و چهل و ششم:** بودجه دولت باید برداشت از تولید ملی باشد و فروش منابع ثروت کشور، در اولین فرصت، متوقف بگردد. بنابراین،

446.1. منابع پایان پذیر کشور نباید جانشین منابع پایان ناپذیر بگردند. وظیفه دولت و جمهور مردم است که بنا را بر جانشین کردن منابع پایان پذیر با منابع پایان ناپذیر بگذارند.

446.2. صدور و یا تخریب نیروهای محرکه گویای باز نبودن نظام اجتماعی، یعنی برخوردار نبودن شهروندان از حقوق و در اختیار همگان قرارنداشتن امکان‌ها بر وفق میزان عدالت و نیز باز نبودن نظام اقتصادی است. از این‌رو، اقتصاد می‌باید نظام‌مند بگردد به ترتیبی که عناصر آن یکدیگر را ایجاب و با یکدیگر داد و ستد داشته باشند تا که نیروهای محرکه، که وارد این نظام می‌شوند، در رشد بکار افتند.

**اصل چهارصد و چهل و هفتم:** پیش‌خور کردن و اتخاذ سیاست اقتصادی که آینده اقتصاد را از پیش متعین کند و نسل‌های آینده را گرفتار جبر خویش بگرداند، ممنوع است. بنابراین،

447.1. بودجه دولت همواره باید مازاد داشته باشد. و

447.2. تولید اقتصاد ملی نیز همواره باید بیشتر از مصرف باشد چنان‌که بطور روزافزون، استقلال و آزادی شهروندان، بلحاظ اقتصادی، بیشتر بگردد. و

447.3. بنابر این‌که دستگاه اداری کشور نقش راه‌بردی در اقتصاد دارد، حجم این دستگاه و سطح دانش و میزان کارآیی آن‌را رشد شهروندان و آبادانی طبیعت تعیین می‌کنند. بنابراین، نباید حجمی پیداکند که هزینه‌هایش اقتصاد را از سرمایه محروم و گرفتار قدرت خریدی کند که هزینه‌های دولتی ایجاد می‌کنند.

**اصل چهارصد و چهل و هشتم:** تا زمانی که نفت و گاز و دیگر منابع کشور صادر می‌شوند و یا در کشور مصرف می‌گردند، درآمد حاصل از آنها باید به حساب سرمایه سپرده بگردد و جز در تولید کالاهای کشاورزی و صنعتی و آبادانی طبیعت، سرمایه‌گذاری نشود**.**

**اصل چهارصد و چهل و نهم:** دولت حق ندارد کسر بودجه پیدا کند و کسری را با افزودن بر حجم پول جبران کند. لذا،

449.1. حجم پول درگردش را رشد اقتصاد در خدمت شهروندان معین می‌کند و بس.

449.2. ارزش پول حتی‌المقدور باید ثابت باشد.

449.3. در آنچه به سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت و کشاورزی و بیابان‌زدایی مربوط می‌شود، نرخ بهره باید به صفر میل کند.

449.4. دولت و نظام بانکی، قدرت خریدی را که اقتصاد، توانا به جذب آن نباشد، نباید ایجاد کنند.

**اصل چهارصد و پنجاهم:** ساختار بودجه و ساختار اعتبارها که نظام بانکی ایجاد می‌کند و ساختار واردات و صادرات را اقتصاد تولید محور معین می‌کند نه به عکس.

**اصل چهارصد و پنجاه و یکم:** آزادی جریان اطلاع‌ها باید به تمامی شهروندان امکان بدهد از فعالیتهای دولت در قلمرو اقتصاد و نیز از فعالیت‌های مؤسسه‌های پولی و مالی و سیاست‌های بازرگانی داخلی و خارجی و اطلاع‌ها در باره نیروهای محرکه و سمت‌یابی فعالیتهای آنها آگاه بگردند. به ترتیبی که دسترسی به اطلاع‌ها، برای کس و یا کسان و گروه‌هایی موقعیت ویژه ایجاد نکند. لذا،

451.1 . تمامی فعالیتهای اقتصادی از تولید و توزیع درآمد و مصرف و رابطه اقتصاد کشور با اقتصادهای دیگر و، در درجه اول، بودجه و اعتبارات بانکی و قیمتهای فرآورده‌ها و خدماتی که به کشور وارد می‌شوند و یا در کشور تولید می‌گردند، باید شفاف باشند و حساب‌های آنها در اختیار شهروندان قرارداده شوند.

**اصل چهارصد و پنجاه و دوم:** بنابر میزانی که عدالت اجتماعی است، ضابطه سیاست‌ گذاریهای اجتماعی، باید نابرابری‌زدایی باشد.لذا، نابرابری‌های زیر و هر نوع نابرابری دیگر می‌باید زدوده شوند:

1. نابرابری میان منابع موجود در طبیعت و نیاز فزاینده به این مواد؛

2. نابرابری میان نیاز به میحط زیست سالم و محیط زیست آلوده؛

3. نابرابری میان نیاز انسان به غذا و آب و نیاز طبیعت به آب و غذا برای تجدید توان که سه مسئله کمبود آب و گرسنگی زمین و انسان و پیشرفت بیابان را پدید آورده‌است. ایران بخصوص با این مسئله و خطر روبرو است؛

4. نابرابری میان نیاز سرمایه به سود و نیازهای واقعی انسان. یعنی نیازهایی که تن آدمی دارد و نیازهایی که در جریان رشد او پدید می‌آیند؛

5. نابرابری میان درآمد سرمایه و درآمد انسانی که آن را تولید می‌کند؛

6. نابرابری علمی و فنی میان جامعه‌ها و در هرجامعه میان اقلیت دارای علم و فن و اکثریت بزرگ و میان گروه تولید کننده علم و فن و اقلیت برخوردار از علم و فن که راه‌حل عاجل می‌طلبد.

7. نابرابری میان مسئله‌ها که فراوان تولید و برهم انباشته می‌شوند و مسئله‌هایی که «راه‌حل» می‌جویند؛

8. نابرابری روز افزون میان سرمایه‌ای که در تولید بکار می‌افتد و سرمایه‌ای که در معاملات «فرآورده‌های مشتق» بکار می‌افتد؛

9. نابرابری میان سرمایه ای که در تولید فرآورده‌های ویران‌گر (اسلحه و مواد مخدر و مشروبات الکلی و فراوان فرآورده‌ها و «خدمات» ویرانگر دیگر) بکار می‌افتد و سرمایه‌ ای که در تولید فرآورده‌های سالم بکار می‌افتد؛

10. نابرابری روزافزون میان عرضه کار و تقاضای کار. این نابرابری در کشورهای زیر سلطه بیشتر است زیرا در این کشورها، همراه با صدور نفت و گاز و دیگر مواد موجود در طبیعت و نیز صدور سرمایه و استعدادها، زمینه‌های کار نیز به اقتصاد مسلط صادر می‌شوند؛

11. نابرابری میان نقاط مختلف کشور بلحاظ «رشد» و درآمد و مصرف؛

12. نابرابری میان کشور ایران و دیگر کشورها، بلحاظ توزیع نیروهای محرکه توسط ماوراء‌ملیها بنابر ایجابات سلطه آنهابر اقتصاد جهان؛

13. نابرابری میان زمانی که صرف فعالیتهای ویرانگر می‌شود، که مرتب بیشتر می‌گردد، با زمانی که صرف فعالیتهای سازنده می‌گردد ؛

14. نابرابری میان جامعه‌ها و نابرابری در هر جامعه که در سطح جهان « 99 درصدی‌ها و یک درصدی‌ها» را بوجود آورده‌است. و

15. نابرابری میان برخورداری شهروندان از حقوق ذاتی حیات خویش و نقش قدرت (= زور) در تنظیم رابطه‌ها که پویایی قهر و همزادش پویایی فقر را بوجود آورده‌است.

16. نابرابری میان مصرف و تولید بمعنای فزونی مصرف بر تولید که برابر اصل 439 باید جای به فزونی تولید بر مصرف بسپارد.

**اصل چهارصد و پنجاه و سوم:** بنابر این‌که کار مساوی، بر درآمد مساوی حق دارد. در آمد زن با درآمد مرد، وقتی یک کار را انجام می‌دهند، باید برابر باشند،

453.1. زنان باردار می‌شوند و فرزند بدنیا می‌آورند، بر میزان عدالت، باید کمبود درآمدشان، بابت بارداری و مادری جبران بگردد. و

453.2. کار در خانه، کار است و باید درآمد داشته باشد.

**اصل چهارصد و پنجاه و چهارم:** بنابراین‌که کمیت و کیفیت تولید فرآورده‌ها و خدمت‌ها را نیازهای شهروندان در جریان رشد تعیین می‌کند، سیاست‌گذاریهای اقتصادی باید بازدارندهِ بکارافتادن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه، در تولید و بازاریابی فرآورده‌های ویران‌گر باشند. از این‌رو

454.1. فزونی میزان تخریب بر میزان تولید، بمعنای زیادت ستانده از داده، هم در رابطه با انسان و هم در رابطه با طبیعت، ممنوع است. و

454.2. تخریب نیروهای محرکه و فسادها و بورس بازی‌ها که سبب شده‌اند معامله‌های بازار فرآورده‌های مشتق ده‌برابر و بیشتر از مجموع تولیدهای ناخالص ملی کشورهای جهان بگردند و همچنان رو به افزایش باشد میباشند، ممنوع هستند.

فرآورده‌ها و خدمت‌های ویران‌گر را قانون معین می‌کند.

**اصل چهارصد و پنجاه و پنجم:** کارها که هر شهروند انجام می‌دهد، به تعداد استعدادها و فضل‌های او باید باشد تا که پیشرفت علمی و فنی سبب بیکاری نگردد. افزون براین،

455.1. علم و فن دستیار انسان باید باشد و نه بی‌کار کننده او. آموزش و پرورش ایرانیان و نیز جهت یابی تحقیق‌های علمی و فنی همواره باید جامعیت انسان و تواناتر کردن او به انجام مجموعه ‌کارها را لحاظ کنند. و

455.2. با نابرابری‌زدایی‌های موضوع اصل‌های 444 و 445، توزیع برابر درآمدها، بخصوص توزیع امکان‌ها در سطح کشور، هم امکانها برای کارها را در همه نقاط کشور باید ایجاد کرد و هم از تراکم جمعیت در چند منطقه کشور باید جلوگیری بعمل آورد و هم رشد تمامی نقاط کشور را هم سطح نگاه داشت.

455.3. خشونت‌زدایی در تمامی جامعه و نیز در محیط کار باید سیاست دائمی دولت باشد تا که اتلاف کار و سرمایه، به حداقل میل کند و امکان‌های بیشتر در اختیار شهروندان برای پرداختن به انواع کارها، قرار بگیرند.

**اصل چهارصد و پنجاه و ششم:** از بین نبردن زمینۀ کار موجود و ایجاد زمینه‌های کار جدید راهنمای سیاست‌گذاریها باید باشد. لذا،

456.1. صدور مواد نباید شهروندان ایران را از انواع کارها محروم کند.

456.2. ایجاد زمینه کار به یمن رشد علمی و فنی و ایجاد امکان‌های جدید وظیفه دولت است.

**اصل چهارصد و پنجاه و هفتم** بنابر این که شهروندان حق دارند بر برآورده شدن نیازهای اولیه، شامل غذا و پوشاک و مسکن و تعلیم و تربیت و بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم و رشد ، در سیاست‌گذاری اقتصادی، برآوردن این نیازها، در همان‌حال، ایجاد زمینه‌های گسترده کار، باید از اولویت برخوردار باشند. از این‌رو،

457.1. کاشت گندم و دیگر غلات مورد نیاز انسان و پرورش دام در داخل کشور، بقصد دستیابی به استقلال غذایی، از اولویت برخوردار است. و

457.2. ساختمان سازی در شهرها و روستاها، با رعایت خطرهای طبیعی (زلزله و سیل)، برای آن‌که جمهور شهروندان مسکن بیابند، از اولویت برخوردار است. و

457.3. برخورداری شهروندان، در سرتاسر کشور، از امکان آموزش و پرورش و دستیاری علمی و فنی آنان در زندگی و کار، از اولویت برخوردار است. و

457.4. برخوردارکردن شهروندان ایران در شهرها و روستاها از بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم از اولویت برخوردار است. و

457.5. بنابراین که این انسان است که رشد می‌کند، در تمامی نقاط کشور ، در شهر و روستا، قرارگرفتن اسباب رشد در اختیار شهروندان از اولویت برخوردار است.

**اصل چهارصد و پنجاه و هشتم:** بنابر اهمیت منابع کشور از نظر نیروی محرکه بودن و زمینه کار ایجاد کردن، در بهره‌‌برداری از این منابع، باید پیشرفته‌ترین دانش و فن را بکار گرفت تا اتلاف به حداقل و بهره‌برداری به اندازه نیاز اقتصاد تولید محور به حد مطلوب میل کنند. بنابراین،

458.1. بهره‎‌برداری غیر علمی از منابع کشور ممنوع است. و

458.2. واگذاری امتیاز بهره‎برداری از منابع کشور در رو و زیر زمین و دریا و فضا به دولت‌ها و شرکتهای خارجی ممنوع است.

458.3. بنابراین که منابع کشور به شهروندان ایران نسل بعد از نسل تعلق دارد، بهره‌برداری از آنها نه می‌تواند در ید غیر دولت و نه تابع نیاز دولت به درآمد و نه تابع سودمحوری باشد.

**اصل چهارصد و پنجاه و نهم:** بنابراین که میل کردن رانت‌ها به صفر یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سلامت اقتصاد تولیدمحور و رشد آن بر میزان عدالت اجتماعی است، ترکیب درآمدها و هزینه‌های بودجه و نیز ترکیب اعتبارات بانکی و همچنین ترکیب صادرات و واردات و دیگر سیاست‌گذاریهای اقتصادی نباید فرصت رانت خواری ایجاد کنند.

**اصل چهارصد و شصتم:** جلوگیری از قاچاق - که دولت باید بیشترین اهتمام را، درآن، بکاربرد – از اولویت برخوردار است. افزون بر آن، ایجاد تعادل میان مصرف و تولید و ایجاد نکردن قدرت خرید تورم‌زا که سبب گشودن دروازه‌ها به روی واردات می‌گردد و راه‌کارهای زیر نیز باید وجهه همت دولت باشند:

460.1. در سطح جهان، دولت باید مراقب باشد که فرآورده‌ها و خدماتی که مبادله می‌شوند، از حمایت‌های مخل برابری طرف‌های معامله برخوردار نباشند. و

460.2. در صورت وجود این حمایت‌ها از تولید داخلی حمایت کند. و

460.3. رساندن هزینه تولید به حداقل و رساندن کیفیت و دوام فرآورده‌ها به حداکثر از راه بکاربردن دانش و فن در تولید فرآورده‌ها و خدمت‌ها، از جمله مؤثرترین روشهای جلوگیری از قاچاق و رانت‌خواری‌ها باید تلقی شود و لحاظ بگردد.

**اصل چهارصد و شصت و یکم:** به جانشین کردن کارهای کاذب با کارهای واقعی، جمهور شهروندان و دولت باید اولویت ببخشند.

## ب. در بعد اجتماعی:

اصول تبیین کننده رشد شهروندان در بعد اجتماعی که قسمت دوم این فصل را تشکیل می‌دهند، کامل می‌کنند اصول تبیین کننده حقوق اجتماعی و نیز سرمایه اجتماعی را:

**اصل چهارصد و شصت و دوم:** کرامت و منزلت شهروندان و همه جانداران و طبیعت، در بخشی بستگی به عمل آنها به حقوق خویش و در بخشی دیگر بستگی پیدا می‌کند به حمایت از حقوق آنها. لذا،

462.1. وظیفه دولت رعایت حقوق حقوقمندان و حمایت از حقوق آنها است. و

462.2. شهروندان حق و وظیفه دارند که از حقوق یکدیگر و دیگر حقوقمندان حمایت کنند. و

462.3. هرگاه دولت ترک حقوق‌مداری کند و روی به قدرت‌مداری آورد، قیام برای بازیافتن دولت حقوقمدار حق و وظیفه شهروندان است.

**اصل چهارصد و شصت و سوم:** بی‌محل کردن روابط شخصی قدرت، منوط است به بی‌محل کردن رابطه در موقعیت‌یابی و امتیازجویی و تبعیض‌ها، لذا،

463.1. تبعیض زدایی در هر چهار بعد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی وظیفه دولت است. قوانین موضوعه که تبعیض مقرر کرده‌اند ملغی هستند. در این جمهوری، هیچ قانونی که تبعیض دربر داشته باشد، از جمله تبعیض به زیان طبیعت و جانداران، وضع و اجرا نمی‌شود.

463.2. باوجود الغا شدن تبعیض‌ها به زیان زنان، که سنت و عرف و عادت و رسم و قانون مقرر کرده و مجری هستند، بنابر قاعده جبران، قانون امتیازهای ضرور را برای آن‌که زنان برابری واقعی بیابند و در شهروندی با مردان برابری بجویند، در حق زنان، برقرار می‌کند.

463.3. امتیازها که این و آن گروه‌بندی اجتماعی و شهرنشینان و ساکنان شهرهای بزرگ و یا ساکنان نقاطی از کشور از آنها برخوردارند، الغاء می‌شوند.

463.4. تعلیم و تربیت باید همراه باشد با ایجاد شغل و فراهم آوردن زمینه‌های اشتغال، تا که استعدادها از محل زندگی خود به مناطق دیگر و از کشور به خارج از کشور مهاجرت نکنند.

**اصل چهارصد و شصت و چهارم:** سیاست جمعیتی باید در بر گیرد:

464.1. تعیین میزان زاد و ولد را به ترتیبی که در ترکیب جمعیت ایران، نسبت جوانان به از کارافتاده‌ها و کودکان، در عین حال، سبب پیری جمعیت و سنگینی بار تکفل جوانان نگردد.

464.2. متعادل شدن توزیع جمعیت در سطح کشور را تا که ایران بیابانی نگردد که در این‌جا و آن‌جای کشور، شهرها و روستاهای پراکنده از یکدیگر وجود دارند.

464.3. رساندن سرمایه اجتماعی هر منطقه را به حداکثر با از میان برداشتن موانع همبستگی‌ها و رساندن سرمایه اجتماعی در سطح کشور به حداکثر، از راه ایجاد همکاری‌های متقابل و هم‌سطح کردن زندگی در همه جای کشور.

**اصل چهارصد و شصت و پنجم:** در همان‌حال که دولت حق ندارد وظایف خود را به غیر واگذار کند، حق نیز ندارد که استقلال و آزادی عمل جامعه مدنی را محدود کند. از این‌رو،

465.1. بنابراین که اندازه خودانگیختگی فردی و جمعی شاخص اندازه رشد است، برداشتن موانع اجتماعی برای آن‌که شهروندان از بیشترین امکان برای خودانگیخته زیستن برخوردار شوند و جامعه مدنی نقش خویش را بمثابه رکن دموکراسی ایفا کند، وظیفه دولت و شهروندان است.

465.2. کار دولت تسهیل تصدی زندگی در خودانگیختگی و رشد شهروندان است. بنابراین، حق ندارد قلمرو عمل جامعه مدنی بمثابه رکن دموکراسی را محدود کند.

465.3. بنابر این‌که جامعه مدنی فعال باید باشد و جامعه سیاسی در بطن آن فعال بماند و دولت تابع ملت باشد، وضع و اجرای قوانینی که جامعه مدنی و جامعه سیاسی را تابع دولت بگرداند، ممنوع است.

**اصل چهارصد و شصت و ششم:** در سطح جامعه مدنی، تشکیل انجمن‌ها و جمعیت‌ها و هر نوع اجتماع دیگر به قصد حمایت از حقوق پنج‌گانه و هدایت شهروندان به عمل به حقوق و امدادگری مجاز است. و نیز،

466.1. تشکیل سازمان‌های مختلف بقصد رفع کاستی‌های شهروندان و کاستن از روابط قوا و افزودن بر روابط حق با حق، بنابراین، بیشتر شدن همبستگی‌ها مجاز و بسا ضرور است. و

466.2. تشکیل سازمان‌ها برای حمایت از حقوق هر یک از گروه‌های اجتماعی آزاد است. و

466.3. بنابراین که هر شهروند برابر استعدادها و فضل‌های خود باید امکان داشته باشد، باز و تحول‌پذیر کردن نظام‌ اجتماعی، حق شهروندان و وظیفه مشترک جامعه مدنی و جامعه سیاسی و دولت است.

**اصل چهارصد و شصت و هفتم:** در نهادهای جامعه، از خانواده تا کارفرمایی و نیز دستگاه اداری و جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی، ساختار باید حقوق‌مند، و بنابراین، مردم‌سالار باشد. لذا،

457.1. رابطه کنونی که شهروند را تابع نهاد می‌کند، باید جای به رابطه‌ای بسپارد که، بدان، نهاد تابع انسان بگردد و رابطه‌ها را حقوق برقرار کنند.

467.2. مسئولیتِ تصدی هر کار باید با اختیار همراه باشد تا که زور بی‌نقش بگردد و به تدریج، نهادها از مردم سالاری شورایی برخوردار شوند.

**اصل چهارصد و شصت و هشتم:** وظیفه دولت است که از تضادهای اجتماعی بکاهد و بر میزان عدالت اجتماعی و با ایجاد فرصت برای مشارکت شهروندان در رهبری‌ها، توحید اجتماعی را افزایش دهد. تا که توان جامعه مدنی مدام در افزایش باشد. بیشتر شدن سرمایه اجتماعی یکی از ثمرهای آن است.

**اصل چهارصد و شصت و نهم:** بنابراین‌که حق کار از حقوق انسان است و حق مالکیت شخصی برخورداری از امکان کار را ایجاب می‌کند، پس هر شهروند بر امکانهای طبیعی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حق دارد. وجود بی‌کار گویای غیر عادلانه بودن توزیع امکان‌ها و ناسالم بودن جامعه است. لذا،

469.1. از آنجا که بسیاری از کارها بر پاداش حق ندارند و همواره عرضه کاری که بر پاداش حق دارد، از تقاضای آن کم‌تر است، مقرر می‌شود که هرکار بر پاداش حق دارد مگر این‌که انجام دهنده پاداش نخواهد. و

469.2. سنجش چند و چون توزیع امکان‌ها وظیفه مداوم دولت است. هرگاه توزیع با میزان عدالت اجتماعی سازگار نبود، سازگارکردن آن با این میزان، وظیفه دولت است.

469.3. جامعه مدنی، در سطح خود، با ایجاد امکان‌ها و توزیع عادلانه آن و نیز با دستگیری بمعنای رفع ناتوانی‌های شهروندان، بنوبه خود، برابری عرضه کار بر تقاضای کار را میسر می‌گرداند. قانون چند و چون همکاری دولت با جامعه مدنی را در ایجاد زمینه کار و کار معین می‌کند.

**اصل چهارصد و هفتادم:** بنابراین‌که سنگینی بارتکفل و نابسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی، عاملهای اجتماعی دارند، از میان برداشتن این عاملها وظیفه دولت و جامعه مدنی است. لذا،

470.1. مشکل شدن ازدواج و آسان شدن طلاق یکی از عاملها است. قانون این مشکل را با الغای رسوم و عادات قدرت فرموده، باید از میان بردارد. و

470.2. برخوردار شدن شهروندان از حقوق اولیه، مسکن و غذا و پوشاک و تعلیم و تربیت و بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم و رشد، به رفع مشکل اجتماعی کمک می‌رساند. اما برخوردار شدن از این حقوق، بنوبه خود، تغییر سنت و عرف و عادت و رسم قدرت فرموده را ایجاب می‌کند، بنابراین، تغییر رابطه‌های اجتماعی را ضرور می‌گرداند. وضع و اجرای قانون‌ها که بیانگر حقوق برشمرده در این قانون اساسی می‌شوند، باید مانع‌ها را از میان بردارند. و

470.3. توزیع زمین و بناسازی در شهرها و روستاها بر پایه برخورداری شهروندان از حق مسکن و فضای سبز باید باشد.

470.4. زدودن آسیب‌های اجتماعی و نابسامانی‌ها که قانون تعیینشان می‌کند برعهده جامعه مدنی و دولت است.

**اصل چهارصد و هفتاد و یکم:** نژادپرستی در تمامی اشکال، نژادی و ملی و قومی و جنسی، ممنوع است. بنابراین،

471.1. تحقیر زن از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع است. خشونت بکاربردن بر ضد او نیز ممنوع است.

471.2. دون انسان انگاری زن و شیی جنسی شمردن او نیز از مصادیق نژاد پرستی و ممنوع است. و

471.3. جنس سالاری یعنی «جاذبه جنسی» را محور رابطه‌ها و تولید و مصرف کردن نیز تحقیر انسان، بخصوص زن، و از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع است.

471.3. تحقیر و دشمنی بخاطر باور دینی و مرامی نیز از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع.

471.4. تحقیر بخاطر تعلق به ملتی و یا قومی از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع.

471.5. فقر را سرنوشت مردم فقیر انگاری قلب واقعیت و از مصادیق نژادپرستی است و ممنوع.

**اصل چهارصد و هفتاد و دوم:** بنابر این‌که جوان نیروی محرکه تغییر – بازتر و تحول پذیرتر کردن نظام اجتماعی – و تولید کننده نیروهای محرکه است، بر فرصت‌های کار و رشد حق دارد. ایجاد این فرصتها برعهده دولت و جامعه مدنی است. از این‌رو،

472.1. ایجاد فرصت برای آن‌که جوانان در رهبری آینده نگر جامعه خویش شرکت فعال پیداکنند، از رهگذر رعایت حقوق پنج گانه، از اولویت برخوردار است. و

472.2. از آن‌جا که آرمان و هدف گزینی یا بر محور قدرت انجام می‌گیرد و یا رشد، با همگانی و همه‌جایی کردن رشد، جوانان فرصت می‌یابند که در مسیر رشد، آرمان و هدف گزینند. و

472.3. در وضع قانون و مقررات، گسترده‌تر کردن فراخنای استقلال و آزادی جوانان باید لحاظ شوند. و

472.4. دولت و جامعه مدنی در رفتار خویش، باید شاخص افزایش میزان رضایت و امید و شادی و شادابی و وجود هیجان مثبت کار و رشد نزد جوانان را لحاظ کنند. و

472.5. دولت و جامعه مدنی باید نبود جوان بیکار را از شاخص‌های سلامت جامعه بشمارند. و باید جمهور شهروندان را بطور مرتب از کار و رشد جوانان آگاه کنند.

472.6. از آنجا که کاستن از نابرابریها و تنش‌ها و تقابل‌ها و تضادها در جامعه و افزودن بر توحید اجتماعی، محیط اجتماعی را برای کار و رشد جوانان آماده می‌کند، پرداختن به آن کاستن و این افزودن وظیفه دولت و جامعه مدنی است. دولت موظف است شاخص توحید اجتماعی را مرتب به اطلاع جمهور شهروندان برساند.

**اصل چهارصد و هفتاد و سوم :** بنابراین که ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، به حداکثر رساندن همبستگی ارتباط دارد و بنابر این که همبستگی فرآورده نظام اجتماعی باز است و بنابر این‌که همبستگی و دوستی را مدار باز مادی – معنوی شهروندان ممکن می‌کند و بنابراین‌که نیروهای محرکه در جامعه باز و تحول پذیر می‌توانند در رشد شهروندان بکار افتند، مقرر می‌شود که:

473.1. هر ایرانی، از نوزدای، حقوقمند تلقی شود و نهاد خانواده و دیگر نهادها، بر پایه حقوقمندی کودک سازمان بجوید و هدف آموزش و پرورش رشد او در خودانگیختگی طبیعی‌اش باید باشد. و

473.2. تعلیم کار جمعی بر پایه همبستگی و دوستی و رعایت حقوق یکدیگر و آمادگی جستن برای دفاع از حقوق یکدیگر، تعلیم پایه تلقی بگردد. و

473.3. بنابر این‌که در بارآوردن کودک مستقل و آزاد، مادر نقش اول را دارد، تأمین اسباب استقلال و آزادی زن، اولویت پیدا می‌کند.

**اصل چهارصد و هفتاد و چهارم:** بنابر این‌که رابطه دولت با ملت، رابطه قدرت با شهروندان فاقد حقوق شهروندی بوده‌‌است و این امر مستمر ایرانیان را ناگزیر کرده‌است زندگانی و رفتار و گفتار دوگانه بیابند، دولت و دستگاه اداری و نظامی و انتظامی باید بروفق این قانون اساسی بنا گردند و رابطه دولت با ملت را حقوق تنظیم کنند. افزون براین،

474.1. رابطه دولت با ملت باید همواره از صفت شفاف برخوردار باشد. قوه چهارم دولت، این مهم را نیز بر عهده دارد.

474.2. دولت هیچ‌گاه نباید شهروندان را در برخورداری از حقوق خویش محدود کند.

474.3. دولت باید آن سازماندهی را بجوید که گروه‌بندی‌های اجتماعی که با ایجاد روابط شخصی قدرت پدید می‌آیند، نه تنها نتوانند بر دولت مسلط شوند، بلکه کارکرد اجتماعی خود را از دست بدهند و منحل بگردند.

474.4. دولت مصالحی که ناقض حقوق شهروندان باشند نمی‌تواند داشته باشد. در رابطه با دولت نیز، شهروندان نباید مجبور شوند، مصلحت ناقض حقوق خویش را درکارآورند.

474.5. بنابر این که خلاء را همواره زور پر می‌کند، دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی، موظفند که، در رفتار خود، علم و فن را با زور ترکیب نکنند و بکارنبرند. کاربرد دانش و فن از راه ترکیب آنها با حقوق را در زندگی روزانه شهروندان روزافزون کنند.

474.6. شرکت جمهور شهروندان در رهبری‌ها بر میزان دوستی و همبستگی باید هدف دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی باشد تا که دموکراسی شورایی متحقق بگردد.

## ج. در بعد سیاسی:

اصول زیر تکمیل کننده حقوق سیاسی شهروندان ایران و اصول تعیین کننده سازمان دولت و نقش احزاب و جامعه مدنی در ایران هستند:

**اصل چهارصد و هفتاد و پنجم:** ولایت با جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان است. احزاب و سازمان‌های سیاسی ابزار جامعه مدنی در اعمال حق ولایت هستند . جامعه مدنی حق بکاربردن این حق را دارد.

**اصل چهارصد و هفتاد و ششم:** بنابر این‌که ولایت با جمهور مردم است، تصمیم را همواره جمهور مردم می‌گیرند و نوع تصمیم را نیز آنها معین می‌کنند. شهروندان در گرفتن تصمیم و انتخاب نوع آن، حق برابر دارند. لذا،

476.1. هیچ تصمیم گیرنده مافوق جمهور مردم نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچ شخص و گروه و نهاد و سازمانی نیز نمی‌تواند جانشین مردم در گرفتن تصمیم بگردد و یا خود را شریک مردم در حق گرفتن تصمیم بشمارد و یا بعنوان شخص و گروه و نهاد و سازمان برای خود حق حاکمیت قائل شود.

476.2. نامزدها برنامه‌های خویش را به جمهور مردم پیشنهاد می‌کنند و برنامه‌ای که اکثریت مردم به آن رأی می‌دهند، قابلیت اجرا می‌یابد. هرگاه مردم و بدست آوردندگان اکثریت مشاهده کنند که برنامه آنها قابل اجرا نیست، برنامه جانشین را باید به تصویب جمهور مردم برسانند.

476.3. اقلیت حق و وظیفه دارد که برنامه اکثریت و چگونگی اجرای آن‌را نقد کند.

**اصل چهارصد و هفتاد و هفتم:** برپایه اصول این قانون اساسی که راهنمای سیاست خارجی ایران هستند، محور سیاست داخلی و خارجی کردن یک یا چند قدرت خارجی ممنوع است. از این‌رو،

477.1. بنابراین که دولت، بر وفق حقوق پنج گانه، رابطه خود را با دولت‌های دیگر تنظیم می‌کند، به خصومت با هیچ دولتی ابتدا نمی‌کند.

477.2. هرگاه دولت و یا دولتهایی به حق و یا حقوق ملت ایران تجاوز کند یا کنند، دفاع از حق و یا حقوق مورد تجاوز، حق و وظیفه ملت و دولت تحت حاکمیت او است.

477.3. دولت حق ندارد سیاستی را اتخاذ کند که ایران را با کشورهای دیگر وارد رابطه مسلط – زیرسلطه کند، خواه بعنوان مسلط و چه بعنوان زیرسلطه.

477.4. ثبات و دوام دولت همواره باید فرآورده تابعیت کامل دولت از جمهور شهروندان باشد.

**اصل چهارصد و هفتادو هشتم:** تشکیل گروه‌بندی‌های سیاسی با قصد اعمال نفوذ و نقض قانون برای بدست آوردن امتیازهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و موقعیت یابی‌ اجتماعی، ممنوع است.

**اصل چهارصد و هفتاد و هشتاد و نهم:** در همان‌حال که افراد نیروهای مسلح، شهروندان هستند و از حقوق شهروندی برخوردار، بمثابه نیروی مسلح حق مداخله در امور سیاسی و اقتصادی را ندارند. بنابراین،

489.1. نیروهای مسلح حق تصدی بنگاه‌ها و کارفرمایی‌های اقتصادی را ندارند. تولید اسلحه و تجهیزات نظامی مستثنی است. و

489.2. نیروهای مسلح تحت حاکمیت ملت هستند. این نیروها و هر تشکل دیگری حق محدود کردن ولایت را که از آن جمهور مردم است، ندارند. این عمل جرم و مستحق مجازات سنگین است که قانون تعیین می‌کند.

**اصل چهارصد هشتادم:** بنابراین‌که رشد مداوم شهروندان نیاز به توحید اجتماعی و صلح در درون کشور و با بیرون دارد، دولت مسئول برقراری صلح پایدار است. لذا،

480.1. دولت مراقبت می‌کند که روابط اقوامی که شهروند ایران هستند، بایکدیگر، بر سه حق برقرار شوند. یکی حق مشارکت بمثابه شهروندان برابر، و دیگری حق اختلاف در فرهنگ، و سومی حق زیست در صلح به یمن تبعیض‌زدایی و خشونت‌زدایی.

480.2. برای این‌که «یک نفر یک رأی» اقوام را در موقعیت اقلیت دائمی قرار ندهد، باید هم با اجرای اصول این قانون اساسی در باره دولت و هم با همراه کردن مردم سالاری بر اصل مشارکت با دموکراسی براصل انتخاب در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، صلح اجتماعی را کامل‌تر و پایدارتر کرد.

480.3. دولت مراقبت می‌کند در از میان برداشتن موانع صلح اجتماعی از رهگذر اجرای این قانون اساسی و تأمین اسباب رشد پایدار برای جمهور مردم کشور.

480.4. قدرت طلبان طرزفکرهای خشونت طلب را وسیله توجیه قدرت‌طلبی می‌کنند و آنها را مانع صلح اجتماعی می‌کنند. محروم کردن آنها از وسیله توجیه، به رهاکردن این طرزفکرها از تجویز خشونت‌ است که تحقق پیدا می‌کند با هرچه وسیع تر کردن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها. تصدی خشونت زدایی از طرزفکرها با جامعه مدنی و جامعه سیاسی است. لذا،

**اصل چهارصد و هشتاد و یکم:** بنابر این‌که سانسورها ملغی هستند و الغای آنها وظیفه دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی است، مقرر می‌شود:

481.1. شهروندان ایران از سه حق، یکی حق اطلاع یافتن از امور کشور، و دیگری حق هشدار و انذار دادن، و سومی حق دانستن و کسب اطلاع کردن در باره هریک از چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برخوردار باشند.

481.2. بنابراین‌که سانسورها می‌توانند اشکال جدیدی بخود بگیرند، قوه وسائل ارتباط جمعی موظف است اشکال جدید سانسورها را تحقیق کند و تشخیص دهد و الغای آنها را از قوه قانون‌گذاری بخواهد.

481.3. از آنجا که کار دولت پیشگیری و رفع اسباب نگرانی شهروندان است، ایجاد ترس در جامعه از مصادیق سانسور و بسا بدترین نوع سانسور است و ممنوع.

**اصل چهارصد و هشتاد و دوم:** بنابر این‌که پیشنهاد کننده، احزاب و سازمانهای سیاسی و یا اشخاص، و تصمیم‌گیرنده جمهور شهروندان هستند، بکار بردن خشونت بی‌محل است. لذا،

482.1. بر دولت و سازمان‌ها و احزاب سیاسی و دیگر نهادها است که قواعد خشونت زدایی را بکاربرند و باید جمهور مردم را از کارنامه خشونت زدایی خویش بطور مرتب آگاه کنند.

482.2. ترویج زبان آزادی – زبانی که، در آن، کلمه‌ها و جمله‌ها بن‌مایه‌ای از زور ندارند – حق و وظیفه جمهور شهروندان است. جامعه سیاسی و دولت موظف به بکاربردن این زبان هستند.

**اصل چهارصد و هشتاد و سوم:** دستگاه‌هایی که به قصد بازداشتن شهروندان از عمل به حقوق شهروندی تشکیل شده‌اند، منحل می‌شوند. تشکیل این‌گونه دستگاه‌ها ممنوع است. هرگاه در سطح جامعه، نهادهایی وجود داشته باشند که به ارعاب شهروندان می‌پردازند، دولت موظف به انحلال آنها است.

**اصل چهارصد و هشتاد و چهارم:** بنابراین‌که دستگاه اداری نقش راه‌بردی را در رشد پایدار شهروندان دارد، شمار افراد کارکنان دولت را فقط وظایف دولت تعیین می‌کند. لذا،

1/484. در سازمان‌دهی وزارت‌خانه‌ها و هر نوع سازمان دولتی، هر متصدی، برابر وظیفه خود، اختیار می‌یابد.

484.2. بنابراین که دستگاه اداری در خدمت رشد شهروندان است، صلاحیت هرکس که در استخدام این دستگاه هست و یا به استخدام آن در می‌آید را زمان کار و سودمندی آن تعیین می‌کند.

484.3. دولت موظف است بانک استعدادها را تشکیل دهد . بر حکومت‌ها ممنوع است که استخدام در سازمان دولتی را تابع نیازها و مقاصد شخصی و گروهی صاحب مقامها کنند.

**اصل چهارصد و هشتاد و پنجم:** بنابر این که دولت مرامی جز این قانون اساسی نمی‌تواند داشته باشد و بنابر این که دین‌ها و مرام‌ها از دولت جدا و مستقل و دولت نیز از آنها جدا و مستقل است، هیچ‌یک از قوای دولت نمی‌توانند دین یا مرامی را وسیله توجیه عمل‌کرد خود کنند.

485.1. دولت حق ندارد میان باورهای شهروندان تبعیض قائل شود و دین یا مرامی را دشمن بدارد. و

485.2. توهین به هر دین یا مرامی و تحقیر آن ممنوع و نقد دین‌ها و مرام‌ها آزاد است.

**اصل چهارصد و هشتاد و ششم:** از آنجا که بنابر رشد شهروندان است، برنامه‌های پیشنهادی باید توسط شهروندان قابل اجرا باشند. لذا، نباید فرض بر این باشد که شهروندان به تغییر خویش توانا نیستند و این قدرت است که به تغییر آنها توانا است. برنامه‌ها باید بر این اساس تهیه و پیشنهاد شوند که شهروندان به تغییر یعنی رشد خویش توانا هستند. چند و چون شرکت شهروندان در اجرای آنها، بطور شفاف باید معین و مشخص بگردند.

**اصل چهارصد و هشتاد و هفتم:** جمهور شهروندان ایران، حق دارند که در شادی و امید و نشاط، زندگی سالم و فعالی داشته باشند. بنابراین که مسئولیت هر شهروند عمل به حقوق خویش است و مسئولیت‌گریزی و بی‌تفاوتی و انفعال و بی‌غمی از محنت دیگران، ناسازگار با منزلت شهروندی و کرامت او است، هم نهادهای جامعه مدنی و هم جامعه سیاسی و هم دولت وجود این‌گونه بی‌غمی و بی‌تفاوتی و مسئولیت‌گریز‌ی و غم‌زد‌گی و انفعال را، باید، از جمله، بخاطر نقص سازماندهی و کاستی در برنامه‌ها و اجرای آن‌ها بدانند و نقص‌ها و کاستی‌ها را رفع کنند. لذا،

1/487. دولت موظف است جمهور مردم را از وجود آسیب‌های سیاسی بالا آگاه کند. و

487.2. دولت و جامعه سیاسی و نهادهای جامعه مدنی، برابر قانونی که حوزه عمل هریک را معین می‌کند، وظیفه دارند در آسیب‌زدایی بکوشند و بطور مرتب جمهور مردم را از حاصل کار خود آگاه کنند.

487.3. دولت موظف است از میزان اعتماد مردم به خود آگاه بگردد و موظف است در شهروندان نسبت به حال و آینده اطمینان ایجاد کند. زدودن ناامیدی و ترس و یأس وظیفه دولت و جامعه سیاسی و نهادهای جامعه مدنی و یکایک شهروندان است.

**اصل چهارصد و هشتادو هشتم :** تغییر ساختارهای سیاسی به ترتیبی که بازسازی استبداد ناممکن بگردد و تغییر رابطه شهروندان با نهادهای جامعه به ترتیبی که همواره رهبری کننده و تعیین کننده هدف‌ها، شهروندان باشند، و نهادها فقط وسیلۀ آنها در متحقق کردن هدف‌ها بگردند، وظیفه دولت و جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان و جامعه سیاسی است.

**اصل چهارصد و هشتاد و نهم:** بنابر این که زندگی شهروندان در دوستی و همبستگی به وجود مدار باز مادی – معنوی میسر می‌شود،

489.1. در سیاست‌ها که اتخاذ می‌شوند، برآورده شدن نیازهای معنوی شهروندان به ترتیبی باید لحاظ شوند که این نیازها از راه تولید و مصرف انبوه برآورده نشوند.

2/489. مدیریت سیاسی در سطح کشور و هریک از مناطق آن می‌باید بر این پایه بعمل آید که هیچ‌یک از بعدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، بریکدیگر تقدم و تفوق پیدا نکنند.

**اصل چهارصد و نودم:** بنابر این‌که تحقق بخشیدن به رشد انسان‌ها و سلامت محیط زیست، در سطح جهان، از هدف‌های سیاست خارجی ایران است، هدف رشد، در سطح کشور، الگوی رشد برپایه استقلال و آزادی انسان و سلامت محیط زیست است. بنابراین،

490.1. الگوی رشد برپایه استقلال و آزادی انسان و سلامت محیط زیست، در مقیاس جهان، ضابطه‌ای است که در مدیریت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باید لحاظ شود.

490.2. در رابطه‌ها با کشورهای همسایه و جهان، این ضابطه و ضابطه هم‌آهنگ‌گردانی رشد کشورها باید لحاظ شود.

490.3. کوشش برای تعمیم دموکراسی در جهان و ممکن گشتن سیاست جهانی توانا به مهار ماوراء‌ملی‌ها و هم‌آهنگ کردن رشد انسان بر اساس استقلال و آزادی و دیگر حقوق او و عمران طبیعت در همه جای جهان، ایجاب می‌کند کشور الگوی رشد در دموکراسی و رشد دموکراسی بگردد.

**اصل چهارصد و نودو یکم:** بن‌مایه اتخاذ هر مدیریت سیاسی باید جهان شمول بودن رشد انسان و مراقبت از جانشین نشدن انسان با قدرت باشد. لذا،

491.1. همگانی و همه مکانی بودن رشد پایدار همه شهروندان بر اساس استقلال و آزادی و عمران طبیعت همه مناطق کشور، باید بن‌مایه مدیریت سیاسی باشد. و

491.2. نخبه‌گرایی بمعنای پرورش استعدادها برای خدمت در نهادهای قدرت‌محور که در کشورهای جهان معمول است، باید رها گردد و واقعیتی بن‌مایه مدیریت سیاسی بگردد که، بنابرآن، همه شهروندان صاحب استعداد، و این استعدادها گوناگون هستند و رشد شهروندان کمال مطلوب می‌گردد وقتی استعدادهای گوناگون، بر اساس استقلال و آزادی، رشد می‌کنند و یکدیگر را رشد می‌دهند.

491.3. مدیریت سیاسی نیروهای محرکه، به ترتیبی که همه نیروهای محرکه در رشد بکار افتند، ایجاب می‌کند که این مدیریت همراه باشد با مدیریت باز و تحول‌پذیر کردن نظام اجتماعی.

**اصل چهارصد و نود و دوم :** تقسیم کار در سطح جهان و در سطح کشور باید ترجمان جامعیت انسان و نبود رابطه سلطه‌گر–‌زیرسلطه باشد. لذا، دولت موظف است برای تغییر تقسیم کنونی کار، هم در سطح ملی و هم در سطح جهان اقدام کند و گزارش کار خود را بطور مرتب به آگاهی شهروندان ایران و شهروندان کشورهای دیگر جهان برساند**.**

## د. در بعد فرهنگی:

بعد فرهنگی، از بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جدایی ناپذیر است. رشد انسان بر پایۀ استقلال و آزادی و عمران طبیعت آنگونه رشدی است که در هرچهار بعد، بی‌تقدم و تأخر و تفوق این بر آن، انجام بگیرد و به شهروندان ایران امکان دهد از حقوق پنج گانه خویش برخوردار باشند:

**اصل چهارصد و نود و سوم :** بنابراین که استقلال و آزادی پایه رشد هستند، پایه آموزش و پرورش و میزان هر برنامه رشدی، باید خودانگیختگی شهروندان ایران، خودانگیختگی بمعنای استقلال و آزادی و گوناگونی استعدادها، باشد. از این‌رو،

493.1. پرورش استعدادهای انسان به ترتیبی که او توانایی خلاقیت خویش را به حداکثر برساند، پایه سیاست آموزش و پرورش باید باشد.

493.2. با آن‌که دانش و فن دست‌آورد جهانیان است، سیاست آموزش و پرورش نباید شهروندان خودانگیخته و مبتکر را به شهروندان مقلد و مصرف کننده دست آوردهای علمی و فنی بدل کند.

493.3. سازماندهی آموزش و پرورش باید آموزش و پرورش دائمی شهروندان را میسر کند.

493.4. تأسیس این و آن سازمان آموزش وپرورشی که، تحصیل‌کنندگان در آنها شهریه بپردازند، توسط شهروندان آزاد است. اما هر سازمانی که تأسیس می‌شود باید تابع مقررات قانونی آموزش و پرورش از ابتدائی تا عالی باشد.

**اصل چهارصد و نود و چهارم:** بنابر این‌که استقرار دموکراسی و رشد آن، نیازمند فرهنگ استقلال و آزادی است، ترویج این فرهنگ و ویژگی‌های آن وظیفه دولت و نیز، حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی است.

**اصل چهار صد و نود و پنجم:** شهروندان ایران فرهنگ ساز هستند و فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و خلق آنها است. بنابراین، رشد فرهنگی میسر نمی‌شود مگر به نبود سلطه فرهنگی و به بود امکان‌ها و فرصتها برای ابتکار و ابداع و کشف و خلق. ایجاد امکان‌ها و فرصتها وظیفه دولت و نیز، حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی است.

**اصل چهار صد و نود و ششم:** با آن‌که انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد و با آن‌که هر اندیشه راهنمایی با رشد فرهنگی سازگار نیست و رشد برپایه استقلال و آزادی نیازمند بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است، بر دولت، تبلیغ هر اندیشه راهنمایی، ولو بیان استقلال و آزادی، ممنوع است. در عوض،

496.1. برقرارکردن جریان آزاد اندیشه‌های راهنما، از جمله با ترتیب دادن بحث‌های آزاد، از جمله برعهده قوه وسائل ارتباط جمعی است. و

496.2. جامعه مدنی، هم بمثابه جمهور مردم و هم بمثابه نهادها، و جامعه سیاسی حق و وظیفه دارند جریان آزاد اندیشه‌های راهنما و نقد و نقد متقابل آنها را، از جمله، به یمن بحث‌های آزاد برقرار کنند.

496.3. قدرت و زور زدایی از اندیشه‌های راهنما به قصد تغییر آنها از وسیله توجیه قدرت و قدرتمداری و بکار رفتن در توجیه جدایی و اختلاف و بسا دشمنی به عامل همبستگی و دوستی، هدف بحث‌های آزاد و نقد و نقدِ نقد باید باشد.

496.4. ترویج دوستی و همبستگی حق و وظیفه همگانی است.

**اصل چهار صد و نود و هفتم**: در سطح شهروندان است که رابطه فرهنگهای اقوام شهروند ایران باید برقرار گردد و این فرهنگ‌ها بروی یکدیگر باز شوند. و نیز در سطح جهان است که رابطه آزاد فرهنگ‌ها، بدون صبغه؟ سلطه فرهنگی، برقرار می‌شود. از این‌رو،

497.1. در کشور، بازکردن فرهنگ‌ها به روی یکدیگر، حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی و نه دولت است.

497.2. در سطح جهان برقراری رابطه میان فرهنگ‌ها با هدف پدید آوردن فرهنگ جهانی استقلال و آزادی، حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی کشورهای مختلف جهان است. دولت موظف است تسهیل‌های لازم را بوجود آورد.

**اصل چهارصد و نودو هشتم:** آموزش و پرورش که اینک برای کارهای معین اداری و اقتصادی، کارکنان تربیت می‌کند، باید تابع استعدادهای گوناگون دانش‌آموزان و دانشجویان بگردد و به خدمت آنها درآید. این انقلاب ایجاب می‌کند،

498.1. بناگذاشتن آموزش و پرورش را بر فراوانی و گوناگونی استعدادها و جامعیت یکایک شهروندان، بنابر این، بر فراوانی کارها به ترتیبی که هرکس برابر مجموع استعدادهای خویش، کارهای درخور را بیابد.

498.2. بر لحاظ کردن استقلال و آزادی شهروندان در تقسیم کار در نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تغییر ساختار این نهادها و تصدی عمران طبیعت . و

498.3. برتعمیم آموزش و پرورش، به ترتیبی که دانش و فن در زندگی روزانه تمامی شهروندان، کاربرد پیدا کنند و دانش و فن وسیله سلطه اقلیت کوچک بر اکثریت بزرگ نگردند.

**اصل چهارصد و نود و نهم:** بنابراین‌که فرهنگ‌ها دو بخش دارند، یکی بخشی که فرهنگ استقلال و آزادیش می‌توان نامید و دیگری بخشی که ضدفرهنگ قدرتش می‌توان خواند و در جامعه استبدادزده، بخش دوم است که فراگیر می‌شود و از فرهنگ‌های دیگر عناصری را جذب می‌کند که بن‌مایه آن‌ها زور است، مقرر می‌شود:

499.1. استبدادزدایی در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وظیفه دولت و نیز حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی و یکایک شهروندان است. و

499.2. دولت حق ندارد خرافه‌ها و سنت‌ها و رسم و عادت‌های مرگ و ویرانی‌آور را دست‌آویز کند. زدودن آنها حق و وظیفه جامعه‌ مدنی و جامعه سیاسی است.

499.3. بنابراین که زدودن ضد فرهنگ قدرت نه به دشمنی و نفی که به نقد ممکن است، این نقد حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی و یکایک شهروندان است. قوه وسائل ارتباط جمعی باید امکان نقد را در اختیار این دو جامعه قراردهد.

499.4. سیاست فرهنگی باید برپایه استقلال فرهنگی که از فرهنگ استقلال و آزادی جدایی‌ناپذیر است، اتخاذ و اجرا گردد .

**اصل پانصدم :** از آنجا ‌که از تهدیدهای بزرگ بالفعل، یکی رشد علمی و فنی یک اقلیت کوچک و بالا نرفتن سطح دانش و فن در جامعه و نیز چندگانگی محیط‌های فرهنگی است، از آنجا که هم در جامعه‌های دارای اقتصاد نئولیبرال چنین است هم در ایران و این خطری بزرگ برای جامعه بشری و محیط زیست و تمامی زیندگان روی زمین است، مقرر می‌شود:

500.1. متعادل کردن میزان آموزش و پرورش در سطح کشور باید از اولویت برخوردار باشد.

500.2. درمان چندگانگی‌های محیط‌های فرهنگی که فرآورده بند از بند گسستگی جامعه ‌ملی بلحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، باید از اولویت برخوردار بگردد. لذا،

500.3. در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، نه مصرف که تولید باید محور بگردد و ضابطه کرامت انسان و همه زیندگان و نیز منزلت یافتن انسان باشد.

**اصل پانصد و یکم:** بنابر این‌که هرم فرهنگی در سطح جهان از راه سلطه فرهنگی پدید آمده‌است و این هرم با ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی ناسازگار است، مقرر می‌شود:

500.1. در سطح کشور، تبعیض میان فرهنگ‌ها ممنوع باشد.

500.2. در سطح جهان نیز، جانشین کردن هرم فرهنگی با برابری فرهنگی از راه تن ندادن به یک نواخت شدن تولید و مصرف انبوه و برخوردار کردن جامعه‌ها از اقتصاد و فرهنگ تولید محور، باید هدف دولت باشد.

**اصل پانصد و دوم:** بنابراین‌که رفتن طبیعت به کام مرگ گویای غلبه ضدفرهنگ قدرت در همه فرهنگ‌ها است، برنامه‌گذاری نجات طبیعت از مرگ در سطح کشور و اقدام برای برنامه‌گذاری در سطح جهان، در بعد فرهنگی، از اولویت برخوردار است. لذا،

502.1. سلطه انسان بر طبیعت و یا سلطه طبیعت بر انسان را با توحید انسان و طبیعت در حیات و رشد او با عمران طبیعت جانشین کردن، مشترکی مهم از مشترکات فرهنگ‌ها باید تلقی و ترویج شود و پایه هر تدبیر بگردد.

502.2. طبیعت شریک کار انسان است. بنابراین سهم خود را از کار باید دریافت کند. یعنی نه تنها کار انسان نباید به طبیعت زیان رساند، بلکه آنچه انسان از طبیعت می‌ستاند نه فقط باید به طبیعت بازگرداند، بلکه باید عمران طبیعت کار مداوم انسان بگردد.

**اصل پانصد و سوم:** بنابراین‌که اینک عوامل انحطاط و بسا انقراض جامعه‌ها شناخته‌تر هستند و بنابراین‌که هدف دولت و جامعه‌های مدنی و سیاسی ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، تصدی راه‌کارهای زیر ضرور و از اولویت برخوردار است:

1. عمل به حقوق و دفاع از حقوق و این دو کار را فرهنگ همگانی کردن و تجاوز به حق را بی‌تعقیب نگذاشتن.

2. پرداختن به عمران طبیعت و عمران طبیعت را پایه تدبیرها در هر چهار بعد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی قراردادن.

3. غنی و حساس کردن وجدان اخلاقی جمعی و فردی شهروندان از راه ترویج حقوق‌مداری و مبارزه پی‌گیر با ضد ارزشها، بخصوص دروغ و خرافه و تجاوزگری و ستم پیشگی و به دانش و فن کاربرد دادن در زندگی روزانه شهروندان و جانشین کردن ترس از بیان حقیقت با شجاعت اظهار حقیقت و به زورزدایی از پندار و گفتار و کردار و بها دادن به هشدار و انذار به جامعه نسبت به خطرها و ارزش برین شناختن دوستی و محبت و رویه کردن از میان برداشتن اسباب کینه و دشمنی و بدین همه، تضاد اجتماعی را با توحید اجتماعی جانشین کردن.

4. پذیرفتن و پایه قراردادن این اصل که هر شهروند، خود خویشتن را رهبری می‌کند و اینکه هر شهروند شریک رهبری جمعی و مسئول پرداختن به این رهبری است و بر او است که خود رشد خویش را تصدی کند.

5. رعایت حق صلح با جامعه‌های دیگر و خواستن رعایت این حق از سوی آن جامعه‌ها. بنابراین، تجاوزگری پیشه نکردن و یا بیگانگان را به دشمنی با خود برنیانگیختن.

6. سلطه بیگانه را برخود نپذیرفتن و بر دیگران سلطه نجستن

7. پیشگیری را رویه کردن و اتخاذ تدبیر و اجرای آن‌را به وقتی بازنگذاشتن که بسا نوشدارو بعد از مرگ باشد.

8. ارزش شناختن ایستادگی بر حق و فراخواندن جمهور شهروندان به حقوق خویش و برانگیختن جمهور شهروندان به عمل به حقوق. بنابراین، امکان درخور را برای وسائل ارتباط جمعی و برقراری جریان‌های آزاد فرهنگ‌ها فراهم کردن.

9. جانشین کردنِ کثرت در توحید با توحید در کثرت با هدف مستحکم‌تر کردن رشته‌های همبستگی به یمن عمل به حقوق، خاصه حقوق معنوی انسان

10. مبارزه مستمر با انواع فسادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و پرداختن مداوم به سلامت انسان و طبیعت.

11. مبارزه با اسراف و تبذیر . بنابراین ممنوع شناختن پیش‌خور کردن و از پیش متعین کردن آینده.

12. عدالت اجتماعی را میزان شناختن و هر عمل را بدان سنجیدن.

**اصل پانصد و چهارم:** سلامت فرهنگی شهروندان و رشد آنها بر پایۀ استقلال و آزادی، باید پایه تدبیرهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باشد. از این‌رو،

504.1. هویت‌ستانی نه تغییر که تخریب است و ممنوع.

504.2. بنابراین‌که رشد تحقق پیدا می‌کند به برخورداری هر شهروند ایرانی از ویژگی‌های ایرانیت که سازگار هستند با ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، در سیاست‌گذاری‌ها ویژگی‌های ایرانیت باید لحاظ شوند.

504.3. دولت وظیفه دارد امکان‌ها و شرائط برابر برای برخورداری از سلامت فرهنگی شهروندان را فراهم آورد . برخورداری هر شهروند از خودانگیختگی اولویت دارد.

**اصل پانصد و پنجم :** بنابراین‌که برخورداری از دموکراسی نیاز دارد به یافتن فرهنگ دموکراسی، آموزش و پرورش مستمر ضرور است، برای این که

505.1. هر شهروند دانش و فن لازم برای این‌که بنام خود سخن بگوید و در مدیریت مردم‌سالار جامعه شرکت بجوید را تحصیل کند. و

505.2. هر شهروند روش دفاع از کرامت و منزلت خویش و روش زندگی را عمل به حقوق کردن و فعال‌کردن هم‌آهنگ استعدادهای خویش را بیاموزد و بکار برد.

505.3. هر شهروند، دموکراسی‌ها، خاصه دموکراسی شورایی برای استقرار در خانواده و دیگر نهادهای جامعه را بیاموزد و بکار برد.

505.4. هر شهروند بیاموزد که قدرت، انسان را تغییر نمی‌دهد بلکه تخریب می‌کند و انسان مستقل و آزاد است که بر پایۀ استقلال و آزادی، وقتی میزان عدالت اجتماعی است، رشد می‌کند.

تصدی با دولت و جامعه‌های مدنی و سیاسی است.

**سند اساسی دوران گذار**

**برای انتقال حاکمیت به مردم ایران**

**در ضرورت تدوین اصول راهنمای ساختار حقوقی دوران گذار**

«در پی فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی چه خواهد شد؟»، پرسشی است که مردم کشور با یکدیگر در میان می‌گذارند و پاسخ روشنی برای این پرسش نمی‌یابند. چراکه تکرار بازسازی استبداد در پی سقوط سامانه سلطنت - با ایجاد ستون پایه‌های جدید، در دوران گذار، بنام پاسداری از انقلاب -، ترسهای شدید را برانگیخته و این ترسها ذهن‌ها را به خود مشغول و گرفتار تردید جدی ساخته‌اند. از این‌رو، ساختار حقوقی دوران گذار باید پیشاپیش معلوم بگردد و موضوع نقد و تصحیح شود تا که مردم ایران آن را اطمینان بخش بیابند و بپذیرند.

سند حاضر، انتقال حاکمیت به مردم ایران را به ترتیبی پیشنهاد می‌کند که از روز نخست، نهادهایی که تشکیل می‌شوند بیانگر مردمسالاری حقوند باشند. افزون به اینکه عمل به حقوق پنج‌گانه و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی از سوی شهروندان، نیازمند رهایی کامل از استبداد نیست، بلکه روش استبدادزدایی در سطوح مختلف زندگی شهروندان و جامعه مدنی و سرانجام دولت هستند.

گذار از استبداد به مردم سالاری و تثبیت مردم سالاری مبتنی بر حقوق و کرامت انسان، به یک میثاق ملی حقوقی نیاز دارد که شرایط و روشهای جایگزین را ارائه کند. بدین‌سان، تدوین و نشر متنی بعنوان ساختار حقوقی دوران گذار که اصول راهنمایی برای سامان بخشیدن حقوقمدارانه به اداره کشور– در این دوران سرنوشت ساز – باشد، ضرور است. مهمترین کارکرد سند ساختار حقوقی دوران گذار روشنایی بخشیدن به مراحل عمده دوران گذار به یک دولت حقوقمدار پایدار است.

بنابر این، تا زمان تصویب قانون اساسی، سند حاضر، قانون مرجع دوران انتقال حاکمیت به ملت ایران است. قانون اساسی جمهوری اسلامی بر پایه ولایت مطلقه فقیه ملغی و فاقد اعتبار است. قوانین و مقررات ناسازگار با حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی، حقوق ایرانیان به عنوان عضوی از جامعه جهانی، حقوق طبیعت و یا با این اصول راهنما، در حدود ناسازگاری‌اشان، نامعتبر‌اند. برای اداره امور کشور و تا تصویب قوانین جدید، شماری از قوانین و مقررات عادی سازگار با حقوق فوق لازم الاجرا هستند.

در دوران گذار، چهار قوه وجود دارند که با یکدیگر دولت موقت را تشکیل می‌دهند: شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران، حکومت انتقالی، شورای عالی قضایی دوران گذار و شورای رسانه‌های ملی. علاوه بر این چهار قوه، هیات حقیقت یاب و صلح همگانی نیز تشکیل می شود. نحوه تشکیل و وظایف هر یک از این پنج نهاد در این سند که ساختار حقوقی دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران است، مشخص شده‌ است.

برای دوران گذار انتقال حاکمیت به ملت ایران و استقرار دولتی حقوقمدار و حقوقمند و حقوند از زمان اعلام رسمی استقرار شورای انتقال حاکمیت در ایران، یک سال تا حداکثر هجده ماه در نظر گرفته می‌شود. هر چند کوشش متصدیان دولت در دوران انتقال و جامعه مدنی باید این باشد که این دوران هرچه زودتر به سر‌ آید.

**1. حقوق اساسی**

**اصل یکم:** در ایران دوران گذار، حقوق پنج‌گانه – که امید است مردم ایران هم اکنون عمل به آنها را آغاز کنند – اجرا خواهند شد. از این‌رو، هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت و مذهب و قومیت و زبان و رنگ و اصل و نسب و نیز این و آن نهاد ممنوع است. حاکمیت قانون برپاست و همگان در حقوق و تکالیف که عمل به حقوق باید باشند، برابرند. عمل به حقوق پنج‌گانه شهروندان را از منزلت بمعنای برخورداری از حمایت‌های قضائی و غیر آن و نیز کرامت برخوردار می‌کند. بدین‌خاطر، ویژگی‌گرایی‌های موجود الغاء می‌شوند و هر چهار قوه مسئولیت حمایت بدون تبعیض از یکایک شهروندان را برعهده می‌گیرند. از این‌رو، برابر قانون، تنظیم رابطه‌ها توسط حقوق بسط می‌یابد و تبعیض‌ها و نابرابری‌های ناشی از نقض حقوق لغو می‌شوند. محرومیت زدایی از اقشار آسیب‌پذیر جامعه آغاز می‌گیرد. تأکید می‌شود که طبیعت از حقوق خود و همه شهروندان، از حقوق انسان و از حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند و حقوق ملی و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی راهبر سیاست خارجی ایران می‌گردند.

**اصل دوم:** از آنجا که زنان و مردان به مثابه انسان از حقوق برابر برخوردارند، کلیه اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی و کیفری و اداری و دیگر قوانین جمهوری اسلامی مربوط به زنان که ناقض حقوق بنیادین آنان هستند و یا به زیان زنان تبعیض آشکار قائل شده‌اند، از زمان رسمیت یافتن شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران ملغی هستند.

**اصل سوم:** شخصیت و کرامت ذاتی هر انسان خدشه‌ناپذیر است. قانون، مصوبه و یا سیاستی که مغایر با حقوق انسان باشد نامعتبر و اجرای آن ممنوع می‌شود. هرگونه رابطه سلطه گر - زیر سلطه میان دو شخص و یا بین شخص و یک گروه و یا میان چند گروه، ممنوع می‌شود.

**اصل چهارم:** رعایت حقوق و کرامت غیر ایرانیان ساکن ایران الزامی است. از این‌رو، بر وفق ضوابط قانونی مربوط به امور خارجیان، که متناسب با حقوق پنجگانه وضع می‌شوند، به امور آنان از جمله حق اقامت، تحصیل، کار، ازدواج و حقوق شهروندی و یا تقاضای دریافت تابعیت ایرانی، رسیدگی می‌شود.

**تبصره:** در دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران، مرزهای کشور بسته می‌شوند و تنها ورود و خروج کسانی مجاز می‌شود که گذرنامه (مورد شهروندان ایرانی) و یا اجازه ورود (مورد اتباع کشورهای دیگر) از حکومت دوران گذار داشته باشند.

**اصل پنجم:** مجازات اعدام و شکنجه و هرگونه رفتار منافی کرامت انسان، بی درنگ ممنوع می‌شود.

**اصل ششم:** نهاد دولت (مجموعه چهار قوه مقننه، قضائیه، مجریه و رسانه‌های ملی) از نهاد دین جدا خواهد شد و به دین دولتی و دولت دینی پایان داده می‌شود. هیچ دین و مرام و عقیده‌ای رسمیت دولتی نمی‌یابد وهیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه‌ و مرامی، از امتیازی برخوردار یا از آن محروم نمی‌‌شود.

**اصل هفتم:** کشور ایران مستقل و تجزیه‌ ناپذیر است و جمهور شهروندان، به صفت فرد و ملت، بر تمام وطن حق دارند.

**اصل هشتم:** دولت دوران گذار در کشور ایران، نهاد مستقل و واحدی است که بر اساس موازین بهم‌ پیوسته حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت تشکیل یافته و بر طبق این اصول سامان می‌پذیرد. در جا، دولت موظف به کوشش جهت بکارگرفتن امکانهای موجود و ایجاد امکانهای ضرور با همکاری جامعه مدنی برای برآوردن نیازهای اساسی شهروندان و رشد آنها بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت می‌شود..

**اصل نهم:** اساس سازماندهى كارهاى گوناگون در دوران گذار، تشکیل شورا بر مبنای گفتگو و یافتن نظر جمعی و بر مبنای هر شهروند یک رأی می‌باشد. مقام‌ها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند و انتخاب افراد بر اساس دانش و توانایی هر فرد صورت می‌گیرد.

**اصل دهم:** بنابر اصل استقلال، رابطه‌ها با کشورها، بر وفق اصل نه مسلط نه زیر سلطه، و حفظ حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی به عنوان عضو جامعه جهانی تنظیم می‌شوند. هیچ شخص و مقام و گروه و نهاد و سازمان و دولتی شریک در حاکمیت ملی نیست.

**اصل یازدهم:** سازماندهی دولت در دوران گذار برای انتقال حاکمیت به ملت ایران - که، بنابر اصل هشتم، باید سازگار با حقوق پنج‌گانه باشد -، از راه تغییر ساختار استبدادی دولت، با هدف ناممکن کردن بازسازی استبداد، بروفق اصول راهنمای انتقال حاکمیت به مردم ایران، تجدید می‌شود.

**اصل دوازدهم:** هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و به عنوان عضو جامعه ملی، حق خویش را مستقیم از راه همه پرسی، و یا غیر مستقیم، از راه رأی آزاد و مخفی به نامزدهای مقبول خویش اعمال می‌کند.

**اصل سیزدهم:** هیچکدام از اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی و کثرت‌گرایی و حق اشتراک و حق اختلاف و تمامیت ارضی کشور بر یکدیگر تقدم و تأخر ندارند و عمل به آنها و حراست از آنها حق و وظیفه دولت و همه شهروندان است.

**اصل چهاردهم:** تشکیل و فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و دینی و مرامی و انجمن‌ها و سندیکا‌ها و تعاونی‌های صنفی آزاد است و هریک از آنها در حوزه خود در حقوق، با یکدیگر برابرند و تبعیضی بین آنها نیست. سازمانهایی که تشکیل می‌شوند، در تشکیل و عمل، نباید ناقض حقوق اعضای خود باشند و وظیفه‌دارند نگهبان حقوق اعضای خویش باشند.

**اصل پانزدهم:** هيچ شخص، گروه و یا حزب و یا جمعیتی حق ندارد بنام عقیده‌ای و یا مرامی و به استناد برخورداری از حمایت اکثریت شهروندان، در پى سلطه‌گرى بر مردم یا شخص و یا گروه و یا حزب و جمعیت ديگری باشد.

**2. شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران**

**اصل شانزدهم:** شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران نهادی است که مشروعیت خود را از جنبش همگانی مردم و از خلال توافق‌های سیاسی حاصل از مشارکت فعال اکثریت ایرانیان شرکت کننده در جنبش عمومی مردم بر ضد جمهوری اسلامی ایران بدست می‌آورد. از آنجا که نوع تغییر رﮊیم نوع بدیل را نیز معین می‌کند، بنابر این‌ که تغییر به یمن جنبش همگانی روی دهد، سمت یابی جنبش و نقشی که شورا در آن ایفا می‌کند، تعیین کننده آن بمثابه مقام تصدی کننده دوران گذار است. افزون بر این، پس از انتخابات شوراهای شهر و روستا مردم هر استان با رأی اکثریت نمایندگان منتخب خود، یک نماینده برای عضویت در شورای ملی انتقال حاکمیت انتخاب می‌کنند. این نمایندگان به جمع نمایندگان شورای انتقال حاکمیت به مردم می‌پیوندند. اعضای شورا با همان هویت سیاسی که به عضویت آن درآمده‌اند، خدمت می‌کنند. هرگاه معلوم شود هویت سیاسی واقعی خویش را پنهان کرده‌اند و یا با درآمدن به عضویت شورا، آن را تا حد ضد هویتی تغییر دهند که بدان شناخته بوده‌اند، با رأی اکثریت از عضویت شورا بر کنار می‌شوند.

وظایف این شورا عبارتند از:

1. انتخاب رئیس حکومت انتقالی و تایید صلاحیت وزیران او

2. تشکیل شورای عالی قضایی موقت

3. تعیین اعضای نظارت بر انتخابات

4. تشکیل هیأت ملی حقیقت یابی، و صلح

5. نگهبانی از حقوق پنج‌گانه (حقوق ذاتی حیات انسان، حقوق شهروندی، حقوق جامعه ملی، حقوق جهانی ایرانیان به عنوان عضوی از جامعه جهانی و حقوق طبیعت) و التزام بدانها در تدوین قوانین و نظارت بر اجرای آنها توسط سازمانهای دولتی و برداشتن موانع عمل به این حقوق

6. شفافیت بخشیدن به قراردادها و روشن ساختن وضعیت کلی کشور در همکاری با حکومت انتقالی

7. رسیدگی به وضعیت نهادهای موازی که در دوران ولایت فقیه تشکیل شده‌اند، از طریق اصلاح و ادغام آن نهادها در نهادهای حقوقمند.

8. تشکیل شورای رسانه‌های ملی دوران گذار

9. نظارت بر رعایت و اجرای ساختار حقوقی دوران گذار

فعالیتهای شورا باید شفاف و علنی باشند. موارد مربوط به امنیت ملی مستثنی و در جلسه غیر علنی قابل طرح می‌شوند. برای تشکیل جلسات غیر علنی رأی دو سوم اعضای شورا ضرور است. تصمیمات شورا جز در مواردی که استثنا می شوند به مردم کشور بطور کامل گزارش خواهند شد.

**اصل هفدهم:** همه اعضای شورا، بر وفق باور خود، سوگند زیر را ادا می‌کنند:

«مردم ایران را به شهادت می‌گیرم که ضمن پرهیز از هرگونه خودکامگی، بر حفظ و حمایت از اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور، به عنوان مجموعه‌ای تفکیک ناپذیر، عامل و بر عهد خود به این اصول وفادار بمانم و صادقانه به مسئولیت‌های خویش، به عنوان عضو شورای انتقال حاکمیت به مردم، عمل کنم. من با تمام توان در دفاع ازمجموعه بهم پیوسته‌ِ حقوق انسان، حقوق شهروندی او، حقوق جامعه ملی و حقوق این جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، می‌کوشم و بر طبق سند ساختار حقوقی و آیین نامه داخلی آن انجام وظیفه می‌کنم».

**اصل هجدهم:** وظایف ریاست شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم را آیین‌نامه داخلی شورای انتقال حاکمیت تعیین می‌کند. این آیین‌نامه توسط اعضای آن شورا تدوین می‌شود.

**اصل نوزدهم:** برای هر اجلاس، تمام اعضای شورای انتقال حاکمیت باید دعوت شوند. حضور نصف بعلاوه یک اعضای شورا شرط رسمیت یافتن هر اجلاس است. مصوبات شورا به رأی نصف بعلاوه یک کل اعضای شورای انتقال حاکمیت به مردم نیاز دارد.

**اصل بیستم:** قانون اساسی جمهوری اسلامی فاقد اعتبار است. قوانین و مقررات عادی باقی مانده در صورتی که با حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و با این اصول راهنمای دوران گذار ناسازگاری نداشته باشند اعتبار دارند. مرجع تشخیص این ناسازگاری، شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم است. این شورا هیأتی موقت به عنوان هیأت رسیدگی به قوانین جاری را با ترکیب زیر تشکیل می‌دهد:

● سه تن از حقوقدانان به انتخاب اعضای هیأت‌های علمی دانشکده‌های حقوق دولتی و آزاد کشور

● سه تن از وکلای با سابقه دادگستری به انتخاب کانون وکلای دادگستری ایران

هرگاه برابری اعضای زن و مرد ممکن نباشد، دست کم دو تن از اعضای این هیأت باید از زنان حقوقدان باشند.

شورای انتقال حاکمیت پس از مشورت با هیأت رسیدگی به قوانین و مقررات، نظر نهایی خود را بدون تأخیر در مدت زمان معقول به حکومت موقت برای اجرا ابلاغ می کند.

**اصل بیست و یکم:** شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران در مقام تصمیم گیرنده موظف است که جامعه را از فعالیتهای خود آگاه کند. در اتخاذ تصمیم‌ها و انتخاب‌ها از جامعه مدنی یاری بخواهد و از مشورت شهروندان بهره برد. رسانه‌های همگانی، تحت مدیریت شورای رسانه‌های ملی دوران گذار، موظف به انتشار مذاکرات شورا و مصوبه‌های آن هستند.

**3. شورای عالی قضائی موقت**

**اصل بیست و دوم:** دستگاه قضایی لازم است به سرعت استقلال خود را بازیابد. هر عضوی از این دستگاه که در نقض فاحش و نظامند حقوق انسان نقش داشته و یا دارای سابقه صدور احکام ظالمانه باشد، از خدمت در این قوه ممنوع می‌شود. مرجع رسیدگی به وضعیت این اشخاص، شورای عالی قضائی موقت است که ضمن مشورت با کانون وکلا و جامعه حقوقدانان و مدافعان حقوق بشردر این مورد اقدام می کند.

**اصل بیست و سوم:** شورای عالی قضائی موقت، اداره امور مربوط به قوه قضائيه اعم از استخدام و نصب وعزل قضات و تغيير محل مأموريت و تعيين مشاغل وترفيع آنان را بر عهده دارد. ترکیب اين شورا عبارت است از:

1. سه نفر از مستشاران يا رؤساي شعب ديوان عالي كشور به انتخاب هیات عمومی ديوان،

2. شش نفر از دادرسان با تجربه و پاکدامن كه داراي لااقل ده سال سابقه خدمت قضائي مستمر باشند

3. دادستان كل كشور

4. رئیس دیوان عدالت اداری

5. رئيس ديوانعالي كشور كه رياست شوري را نيز بر عهده دارد.

تمامی اعضائی که شورای انتقال حاکمیت به مردم بر می‌گزینند باید سابقه رعایت حقوق انسان و مخالفت با عامل استبداد شدن قوه قضائیه را داشته باشند.

**اصل بیست و چهارم:** دادرسان دادگاه‌ها مكلفند از اجراي تصويب‌نامه‌ها و آئين‌نامه‌ها و نظامنامه‌ها و بخش‌نامه‌های رژیم گذشته كه مخالف با مفاد صریح اصول راهنمای دوران گذار هستند، خودداري كنند.

**اصل بیست و پنجم:** تشکیل هرگونه دادگاه ویژه یا استثنائی ممنوع است.

**اصل بیست و ششم:** هیچ جرم و کیفر و یا دادرسی کیفری بدون وجود قانونی که وضع شده باشد، از سوی هیچ مقامی قضایی وضع و اجرا نمی‌شود. از این‌رو جرائمی که قوه قضائیه خود وضع کرده باشد ملغی هستند و محکومان به این جرائم حق اعاده حیثیت و جبران خسارت را دارند.

**اصل بیست و هفتم:** دادخواهی و داشتن وکیل حق مسلم همگان است. فاقدان امکان، بر یافتن امکان، حق دارند و دولت دوران گذار نیز باید دادخواهان فاقد امکان را از امکان برخوردار کند.

**اصل بیست و هشتم:** تحریک و تشویق به خشونت و نیز حکم به تکفیر اشخاص جرم است. صدور هرگونه حکم قضائی در انحصار قوه قضائی است و اجرای حکم نیز با قوه مجریه است.

**4. هئیت حقیقت یاب و صلح همگانی**

**اصل بیست و نهم:**

● از آنجا که شهروندان بسیارى بخاطر عقاید دینی یا مرامی و یا اندیشه و عمل سیاسى، گرفتار ستم دولت ولایت مطلقه فقیه و سازمان‌‌ها و گروه‌هاى «سیاسى و عقیدتى» شده‌اند و این رﮊیم و سازمانها و گروههای در خدمت آن شهروندان ایرانی و نیز غیر ایرانی را از حق حیات محروم و یا به حقوق آنها تجاوز کرده‌اند و با زندانی کردن و شکنجه و روشهای دیگر، زیانهای روحی و جسمی به آنها وارد کرده‌اند،

● از آنجا که بر وفق میزان عدالت ترمیمی، قربانیان و خانواده‌ها و نزدیکان آنان و تمامی جامعه بر ترمیم و جبران حق دارند،

● از آنجا که جنایت بر ضد بشریت شامل مرور زمان نمى‌شود،

● از آنجا که جمهور مردم نیازمند جریان آزاد داده‌ها و اطلاعات، بنابراین، زمان لازم برای اطلاع شفاف از آنچه بر قربانیان جنایتها گذشته، هستند و وجدان‌های اخلاقی و تاریخی می‌باید غنای لازم را بیابند تا که استبداد دیگر هیچ‌گاه بازسازی نگردد و جنایت برضد شهروندان را روش نگرداند و وجدان هر شهروند واقف به حقوق خویش شود و عمل به این حقوق، همگانی و مداوم بگردد،

● از آنجا که قربانی هر جنایت و هر بى‌عدالتى تنها او نیست، بلکه تمامی انسانیت است،

● از آنجا که هم حق دفاع از حقوق دیگران، وهم مطالبه دفاع از حق خود از دیگران، حق هر شهروند است

● از آنجا که اگر شهروندی خود را در محنت دیگرى شریک نداند و مسئول و موظف به زدودن محنت او و دفاع از حقوق او نداند و مبارزه با بى‌عدالتى را حق خویش نشمارد و به این حق عمل نکند، دمکراسى که یکى از ارکان آن برابرى همگان در برخورداری از حقوق و امکانهای لازم برای برخورداری از حقوق است، استقرار و استمرار نمى‌یابد،

● از آنجا که تا جرم، بدون حضور مجرم در برابر قاضی عادل، محرز نشود، جامعه از جرمهایى که واقع شده‌اند آگاهی بدون خدشه نمی‌یابد و آنها را برسمیت نمی‌شناسد و مسئولیت خویش در وقوع جرائم و جنایتها را نیز نمی‌پذیرد،

● از آنجا که وجدان تاریخی جامعه نیازمند آن‌است که تاریخ شخصى قربانیان به تاریخ رسمى بدل شود،

● از آنجا که بر میزان عدالت ترمیمی، ترمیم و جبران زیانهای قربانیان و جامعه بس دشوار است،

● از آنجا که خلاء رسیدگی قضائی بر میزان عدالت ترمیمی را انتقام‌گیریهای شخصی پر می‌کند که سبب بسط خشونت در سطح جامعه و تنظیم رابطه‌ها توسط زور، بنابراین، بازسازی استبداد می‌شود،

باید قربانیان توان دادخواهی پیداکنند، تا که با دردها و رنج‌های خویش، تنها نمانند و بتوانند به نظام جدید که بر میزان عدالت اجتماعی برپا می‌شود، اعتماد بیابند و امید به حال و آینده و شرکت در جامعه حقوند، آنها را از غم گذشته و یأس و احساس ناتوانی که گرفتارش هستند، برهاند.

در نتیجه، بمحض شروع بکار شورای موقت انتقال حاکمیت به مردم ایران، در رابطه با جرایم سیاسى- عقیدتى، با هدف ترمیم و جبران، بعد از رایزنى با احزاب و سازمانهاى مختلف سیاسى و شخصیتهاى مبارز و مستقل و فعالان جامعه مدنى و حقوق بشری و حقوقدانان، هیأت حقیقت یابی و صلح و و آشتی همگانی، بر وفق ضوابط عدالت ترمیمی، مشغول بکار می‌شود. این هیأت وظایف زیر را دارد:

1. جمع آورى اسناد و مدارك در باره جنایتهای سیاسی ـ عقیدتی که در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی انجام گرفته‌اند. موارد نقض حقوق انسان مى‌توانند توسط مقامها و مأموران دولت و یا اعضای احزاب و سازمانهاى سیاسى و یا عقیدتى ارتکاب یافته باشند.

2. جمع آورى و دسته بندى کلیه شکایتها از مسئولان سابق و یا از افراد دیگرى که تصمیم‌های سیاسى و یا عملکردهاى سیاسی – عقیدتی‌شان منجر به جنایت شده است. هدف از این کار، یافتن حقیقت و گزارش نهائى آن به مردم ایران است.

3. این هیأت به شرح حال کلیه قربانیان و شرح ماوقع توسط بستگان و نزدیکان قربانیان گوش فرا میدهد. از قربانیان و بستگان و نزدیکان آنها می‌خواهد حقیقت و تمام حقیقت را بی‌کم و کاست شرح کنند.

4 ـ بنابر وظیفه کشف حقیقت و ترمیم و جبران زیان وارده، هیأت «کشف حقیقت و ترمیم و جبران» تمامی مقامها و مأمورانی که حاضر به اعتراف به اعمال خود و یا دفاع از خود هستند را احضار می‌کند و به گفته‌هاى آنان گوش فرا می‌دهد. هیأت «حقیقت یابی و صلح» اصل را بر برائت می‌گذارد و با رعایت اصول راهنمای قضاوت، هدف را ترمیم و جبران زیانها و بازگویى حقیقت می‌شناسد. مظنونین تا یکسال بعد از تشکیل هیأت حق دارند خود را معرفی و تقاضا کنند هیأت اعتراف به عمل ارتکابی را از زبان آنها بشنود و تقاضای عفو کنند.

5. کلیه جلسات هیأت « حقیقت یابی و صلح» در رابطه با قربانیان و متهمین علنی هستند. مگر به درخواست خانواده قربانیان و یا تشخیص هیأت به لحاظ تأمین امنیت. کلیه وسایل ارتباط جمعی حق حضور در جلسه‌ها را دارند. بازگویی‌ها و اظهارات قربانیان و مرتکبان شفاف و در وقت مقتضى در اختیار مردم قرار می‌گیرند حتی اگر پخش مستقیم به ملاحظه حفظ امنیت و یا خواست خانواده‌ها بلافاصله انجام نگیرد.

6 . عفو مشروط و فردی و منوط به ترمیم و جبران است. و نیز، موکول است به اعتراف به حقیقت. عفو نمی‌تواند بدون اعتراف به حقیقت بعمل‌آید. عفو نمی‌تواند جمعی و گروهی باشد. حکم عفو تنها در باره جرائم و جنایتهای غیرقابل جبران اما قابل ترمیم مانند قتل، شکنجه، حبس‌کردن و... که در رابطه با مسائل عقیدتى ـ سیاسى-دینى ارتکاب شده‌اند صادر مى‌شود و در باره جرائم جبران‌پذیر مانند دزدى، سؤ استفاده‌هاى مادى و رشاء و ارتشاء و... صادر نمى‌شود.

7. هیأت بنا بر مورد، متخلفان و جنایتکاران را از مناصب دولتى و انتخابى محروم می‌کند.

8. در صورت کتمان حقیقت از سوى مرتکب جرم و جنایت، سر و کار او و افرادى که حاضر به شهادت دادن نمی‌شوند، با قوه قضائى است. این قوه در باره مرتکب یا مرتکبان هر جرم یا جنایت قضاوت و بر وفق قانون، در باره آنها، حکم صادر می‌کند.

9. هیأت «کشف حقیقت و ترمیم و جبران» به غیر از صدور حکم عفو، با شرایط بالا، حق محاکمه ندارد. قضاوت بر عهده قوه قضائى است. بعد ازگذشت دوازده ماه، هیأت اطلاعات جمع آوری شده در باره کسانی که عفو نشده‌اند را به تدریج در اختیار دستگاه قضائى قرار می‌دهد.

10. هیأت فهرستى از قربانیان تهیه می‌کند و گزارش نهایی‌اىش باید شامل این فهرست باشد. این هیأت فهرستى نیز از وابستگان قربانیان و پیشنهادهای لازم برای ترمیم یا جبران مادى و معنوى ستم روا رفته بر قربانیان و وابستگان آنان را ارائه می‌کند.

11. این هیأت تا زمانی که رسیدگی به تمامی موارد را به پایان نبرده‌است، بکار خود ادامه می‌دهد. مگر این که، در پی استقرار دولت حقوقمدار، هیأت گزارش کار خود را به مجلس تقدیم کند و مجلس به ادامه کار آن رأی ندهد.

12. دوران مورد رسیدگى این هیأت، دوران دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی است. حداکثر مدت کار این هیأت چهار سال است. بعد از پایان مدت چهار ساله، هیأت گزارش کامل خود را به مردم ارائه می‌کند. این گزارش بعنوان سند رسمى منتشر مى‌شود. مجلس منتخب مردم می‌تواند بعد از پایان دوره چهار ساله، مأموریت هیأت را تمدید کند.

**5. حکومت دوران انتقال**

**اصل سیم:** رئیس حکومت دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران با رأی اکثریت شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم، تعیین می‌شود. او هیأت وزیران را از میان چهره‌های شاخص ملی انتخاب می‌کند. وزیران اعتبار نامه خود را از شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران کسب می‌کنند. ریاست حکومت دوران انتقال در غیاب رئیس این حکومت، با معاون اول وی است. مصوبات هیأت وزیران و معاون او بایستی به اطلاع و تصویب رئیس حکومت دوران انتقال برسد. آنها در مقابل رئیس حکومت پاسخگو هستند. شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران حق استیضاح وزرای حکومت را دارد. ورقه استیضاح باید به امضای یک سوم اعضای شورای انتقال حاکمیت برسد.

**اصل سی و یکم:** به درخواست حکومت دوران انتقال، شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران و حکومت این دوران، برای تعامل و تسریع در تصمیم گیری**،** جلسات مشترک برگزار می‌کنند.

**اصل سی و دوم:** برگزاری انتخابات بر عهده وزارت کشور حکومت دوران انتقال است. نظارت بر هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای عمومی، توسط نهاد مستقل انتخابات انجام می‌گیرد. اعضای این نهاد حداقل هفت تن خواهند بود که توسط شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران انتخاب می‌شوند. این اعضاء از میان کسانی انتخاب می‌شوند که در حکومت و شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران عضویت نداشته باشند و حتی‌المقدور در نهادهایی عضویت داشته باشند که سابقه طولانی در دفاع از حقوق و مبارزه برای انتقال حاکمیت به مردم کشور را داشته باشند.

**تبصره:** سازمانهای بین‌المللی دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی که بی‌طرف باشند، هرگاه تقاضا کنند، بعنوان ناظر پذیرفته می‌شوند.

**اصل سی و سوم:** حکومت دوران انتقال موظف است شرایط لازم برای بازگرداندن استعدادهای به ناحق رانده شده از کشور و یا مهاجرت گزیده از ایران را به منظور مشارکت در استقرار و استمرار و پیشبرد دموکراسی و خدمت به وطن فراهم آورد.

**اصل سی و چهارم:** سیاست خارجی ایران در دوران گذار بر پایه استقلال و آزادی و حقوق پنج‌گانه و عدم مداخله در امور کشورهای دیگر و حسن همجواری بنا می‌شود. رئیس حکومت دوران انتقال، به پیشنهاد وزیر امور خارجه و تصویب شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران، سفیران ایران در کشورهای خارجی را در اولین فرصت تعیین می‌کند. این سفیران مبشر حق صلح و دیگر حقوقی می‌گردند که سزاست اصول قوانین اساسی بگردند. اینان بر وفق اصل چهارم، در عادی کردن روابط خارجی و استیفای حقوق تضییع شده مردم ایران اقدام می‌کنند.

**اصل سی و پنجم:** حکومت دوران انتقال قراردادهای منعقده با دیگر کشورها و بحرانهای بزرگ از گذشته تا امروز، از جمله گروگانگیری در سفارت آمریکا، جنگ عراق با ایران، سیاست هسته‌ای و دخالت نظامی در کشورهای منطقه و ... را بررسی می‌کند و نتیجه را به شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران و مردم ایران بطور شفاف گزارش می‌کند.

**اصل سی و ششم:** وظایف مهم حکومت دوران انتقال:

1. ایجاد امکانها برای آنکه شهروندان از حقوق خود برخوردار شوند و تأمین امنیت ملی و دفاع از مرزها

2. اداره کشور (مالی و سیاسی و...)

3. اطلاع رسانی و شفاف سازی در باره وضعیت کشور

4. برگزاری انتخابات شوراهای شهر و استان: در کمتر از چهار ماه بعد از استقرار حکومت دوران انتقال، انتخابات شوراهای شهر و روستا در سراسر ایران انجام می‌گیرد. شوراهای هر استان یک نماینده برای عضویت در شورای انتقال حاکمیت انتخاب می‌کنند. تا زمان تشکیل شوراها طبق قانون اساسی، این شوراها بکار خود ادامه می‌دهند.

5. تشکیل بحث‌های آزاد میان حقوقدانان و صاحبان دیگر دانشها در باره قانونهای اساسی پیشنهادی، به ترتیبی که شهروندان از آنها آگاهی بایسته را بیابند.

6. برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان.

7. انجام رفراندوم برای تصویب قانون اساسی توسط مردم.

8. برگزاری انتخابات طبق قانون اساسی جدید و تهیه مقدمات لازم برای استقرار دولت جدید

**زبان و خط و پرچم و سرود**

**اصل سی و هفتم:** زبان و خط رسمی کشور ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون اداری باید با این زبان و خط باشد. زبان فارسی بعنوان زبان مشترک در تمام مدارس ایران تدریس می‌شود. شهروندان ایرانی از این حق نیز برخوردارند که از زبان مادری خود، در آموزش و در مطبوعات کشور و نیز رسانه‌‌های گروهی استفاده کنند.

**اصل سی و هشتم:** تا زمانی که مردم مستقیم یا توسط نمایندگان خود ویژگی‌های پرچم ملی ایران را تعیین کنند، پرچم موقت ایران در دوران گذار، به سه رنگ افقی سبز و سفید و سرخ خواهد بود.

**اصل سی و نهم:** سرود ملی ایران باید بیانگر ارزش حیات و کرامت انسان و همه دیگر زیندگان و همبستگی ملی و صلح جهانی بر پایه نه مسلط نه زیر سلطه و حقوق پنج‌گانه، بنابراین، ترجمان فرهنگ استقلال و آزادی باشد. این سرود برانگیزنده نیروهای محرکه جامعه ملی به فعال شدن در رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی باید باشد. ساختن این سرود به استعدادهای هنری پیشنهاد می‌شود. در دوران گذار، سرودهای ملی که ساخته و پیشنهاد می‌شوند، پخش می‌شوند تا شهروندان نظر دهند و بهنگام تصویب قانون اساسی، سرود ملی نیز به تصویب مردم ایران برسد. در دوران گذار، در اجتماع‌ها، پخش سرود «ای ایران» و دیگر سرودها مجاز است مگر سرودهای یادآور استبدادهای پیشین.

**نیروهای انتظامی و امنیتی و نظامی**

**اصل چهلم:** نیروهای نظامی و انتظامی، وفادار به حقوق و قوانین پذیرفته در این سند، تحت فرماندهی حکومت دوران انتقالی قرار می‌‌گیرند.

**تبصره:** برای آن ‌که هیچگونه خطری کشور را تهدید نکند، سربازان از سربازخانه‌ها مرخص نمی‌شوند و افراد نیروهای مسلح در حال آماده‌باش می‌مانند.

**اصل چهل و یکم:** نیروهای انتظامی بر مبنای اصول بی‌طرفی و قانونمداری و احترام به حقوق انسان، مسئول حفاظت از امنیت شهروندان و امنیت داخلی کشور و نظم عمومی و اموال عمومی هستند.

**اصل چهل و دوم:** وظیفه حکومت و شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران، مهیا کردن اسباب پدید آوردن ارتش ملی یگانه است. این ارتش از ادغام دو نیروی مسلح موجود پدید خواهد آمد.

**اصل چهل و سوم:** لازم است نیروهای مسلح نظامی و انتظامی و امنیتی در اختلافات سیاسی داخلی، کاملا بی‌طرف بمانند. ورود ارتش به عرصه اقتصاد ممنوع است. اما حکومت می‌تواند از تجهیزات نظامی و افراد آن در کارهای عمرانی و رویارویی با سوانح طبیعی و رفع خسارتهای ناشی از آنها، استفاده کند.

**اصل چهل و چهارم:** از آنجا که اطمینان از زندگی صلح آمیز و برخورداری از امنیت، بنابراین، از تمامیت ارضی و انسجام ملی، ضرورت گذار از استبداد به مردمسالاری است، هر اقدام مسلحانه‌ای به قصد بازسازی استبداد و یا تجزیه کشور، ممنوع و پایان بخشیدن بدان برعهده دولت دوران گذار است.

**اصل چهل و پنجم:** فرماندهی کل قوا در دوران انتقال بر عهده رئیس حکومت انتقالی است. او تلاش لازم برای سازماندهی نیروهای انتظامی و ارتش ملی ایران برابر اصل چهل و دوم را بعمل خواهد آورد. در این‌کار، از همکاری استعدادهای سالم و دانا به دانش و فنون نظامی برخوردار خواهد شد.

**شورای رسانه‌های ملی دوران گذار**

**اصل چهل و ششم ـ** رسانه‌های در اختیار رژیم ولایت فقیه با استفاده از بودجه دولتی، بیشتر صرف مغزشویی با سانسور حقایق تاریخی و قطع جریان اندیشه و اطلاعات، در چهار دهه گذشته در خدمت استمرار حیات رژیم بوده اند.  اما هم این رسانه ها و هم استعدادهای انسانی و متخصصین اصحاب رسانه ها و هم منابع مالی و تکنولوژیک آنها متعلق به مردم ایران می باشند و نباید حیف و میل شوند. بکارگیری حقوق‌مند این ثروت‌های ملی، در جهت  برپایی و پویایی و پیشبرد مردم‌سالاری، نقشی حیاتی دارد. برای ساماندهی این امر شورای رسانه های ملی دوران گذار برای رسیدگی و اداره همه رسانه‌های مختلفی که با بودجه دولتی عمل می‌کنند تشکیل می شود.

**اصل چهل و هفتم:** برای توانا شدن رسانه‌ها به انجام این وظایف، شورای رسانه‌های ملی دوران گذار برای رسیدگی و اداره همه رسانه‌های مختلفی که با بودجه دولت اداره می‌شوند، تشکیل می‌شود.

**اصل چهل و هشتم:** هدفها و سیاستهای راهبردی که شورا تعقیب خواهد کرد، عبارتند از:

1. فراهم آوردن امکانهای لازم رسانه‌ای برای برقرار کردن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و داده‌ها و اطلاعها و خبرها و نظرها،

2. الغای سانسورها و آموزش کارکنان برای انتشار هر رویداد همان‌طور که روی ‌داده ‌است و پرهیز از جانبداری از کسی یا گروهی و یا اندیشه‌ای و یا هنری. پرهیز از انتشار خبرهای مجعول به قصد القای ترس‌ها در مردم. پرهیز از ایفای نقش قیم مردم در نوع اندیشیدن و عمل کردن. پرهیز از ایفای نقش مبلغ بسود این یا آن نامزد در انتخابات و یا بقصد اثر گذاردن بر نتیجه انتخابات. پرهیز از باز انتشار خبرهای جعلی رسانه‌های بیگانه برای سمت دادن به اندیشه و عمل مسئولان و مردم. پرهیز از شایعه پراکنی. پرهیز از ترور شخصیت بهر شکل از اشکال. پرهیز از درآوردن رسانه‌ها به خدمت «تغییر از بالا»، بنابراین القای ناتوانی و ناامیدی و خود بی‌نقش انگاری در شهروندان. و پرهیز از تبلیغ به سود شرکتهای فراملی که همواره آماده تحمیل اقتصاد مصرف محور به کشور و سلطه براین اقتصادند.

3. فراهم کردن امکانهای لازم رسانه‌ای برای آموزش مداوم حقوق پنج‌گانه (حقوق ذاتی حیات انسان، حقوق شهروندی او، حقوق جامعه ملی، حقوق جامعه ملی به عنوان عضوی از جامعه جهانی و حقوق طبیعت) .

4. فراهم آوردن امکانهای رسانه‌ای برای برگذارکردن مداوم بحث‌های آزاد حول حقوق و مسائل مهم تاریخی و ملی و روز داخلی و منطقه‌ای و جهانی.

5. آشنا ساختن جامعه به قواعد انتخابات آزاد و عادلانه و آموزش فرهنگ استقلال و آزادی با هدف بالا بردن میزان خودانگیختگی در بکارانداختن استعداد خلاقه و دیگر استعدادهای شهروندان.

6. رسانه‌های ملی نمی‌توانند در اختیار سیاستهای گروه خاص از جمله خود شورای انتقال حاکمیت به مردم و یا حکومت انتقالی قرارگیرند. در عوض،

7. رسانه‌های ملی جهت اطلاع رسانی به همه اقشار مردم بایستی امکانهای اطلاع رسانی را در اختیار شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران و حکومت انتقالی قرار ‌دهند و نیز امکان نقد نظروعمل مقامهای آنها را [از جمله از طریق برگزاری جلسات بحث آزاد] برای همگان فراهم آورند.

8. مسئولان رسانه‌های ملی و نیز شورای قضائی آزادی حرفه‌ای خبرنگاران را تأمین و تضمین می‌کنند. به ویژه در زمینه دسترسی آزاد به تمام منابع اطلاع و حق تحقیق آزاد در باره امرهای واقع. جز در مواردی که در اصل شانزدهم، استثناء شده‌اند. خبرنگار و روزنامه نگار را نمی‌توان وادار به اظهار یا انکار رأی و نظری در زمینه فعالیت حرفه‌ایش کرد. در مورد شناسایی منبع خبرنگار، مدیر مسئول رسانه با مصونیت کامل قضائی، در صورت حکم قاضی، موظف است که منبع اطلاع و نظر خود را در اختیار قاضی برای انجام تحقیقات بگذارد و قاضی نبایستی نام منبع را علنی نماید و یا در اختیار شاکی قراردهد. در صورت بخطر افتادن جان منبع خبر، قوه قضائیه از طریق حکومت، موظف به حفاظت از جان وی می‌باشد.

**اصل چهل و نهم:** وظایف شورای رسانه‌های ملی دوران گذار عبارتند از:

1. نظارت بر کار رسانه‌های ملی برای پیشبرد سیاستها و هدفهای اصل چهل و هفتم

2. تعیین مسئولان رسانه‌های ملی دوران گذار. اگر عضوی از شورای رسانه‌های ملی دوران گذار، مسئولیت اداره یکی از رسانه‌های ملی یا خصوصی (به غیر از صفحه‌های شخصی در شبکه‌های اجتماعی) را برعهده گیرد، عضویت خود را در این شورا از دست می‌دهد.

3. رسیدگی و منطبق نمودن حجم کارمندان و سازمان اداری و بودجه رسانه‌ها با وظایف آنها.

4. این شورا در اولین جلسه با تعیین هیأت رئیسه خود به کار تدوین آیین نامه داخلی خود می‌پردازد.

**اصل پنجاهم:** اعضای شورای رسانه‌های ملی دوران گذار را شورای انتقال حاکمیت به مردم برای انجام وظایف بر شمرده در دو اصل چهل هفتم و چهل هشتم تعیین می‌کند. تعداد اعضای این شورا بین نه تا پانزده نفر خواهند بود. اعضای برگزیده باید از صلاحیتهای لازم برای تصدی وظایف برخوردار باشند. از جمله صلاحیتهای اخلاقی و علمی و فنی و توانایی مدیریت و برنامه‌گذاریهای ضرور را باید داشته باشند. اگر برابری ممکن نباشد، دست کم یک سوم اعضای این شورا را زنان باید تشکیل بدهند.

هیچ‌یک از اعضای شورای انتقال حاکمیت به مردم و یا حکومت انتقالی نمی‌توانند عضو شورای رسانه‌های ملی دوران گذار باشند.

**اصل پنجاه و یک:** حکومت انتقالی وظیفه دارد بودجه این شورا را که به تصویب شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم می‌رسد، در اختیارش بگذارد.

# بخش چهارم

# ضمیمه‌های حقوق پنج‌گانه

## ضمیمه اول در روشهای بهره‌کشی و دزدی و... که امرهای واقع جهان شمول هستند:

**1**. اعمال نفوذ و موقعيت:

1.1. قضاوت

1.2. رشوه‌دادن و رشوه‌گرفتن

1.3. رأی بنا حق و ...

2. مشاغل مختلف را با استفاده از نفوذ و قدرت در دست گرفتن و از بين بردن يا محدود کردن امکانات کار برای ديگران.

2.1. از بين بردن وسيله کار و يا تصرف آن و حاصل کار.

3. اعمال قدرت سياسی:

3.1. رشوه گرفتن از و دادن بمقامات اجرایی قدرت سياسی.

3.2. غصب با استفاده از قدرت سياسی

3.3. ایجاد مدار بسته: قدرتمدار – واسطه – رشوه دهنده به قدرتمدار که پول قدرتمدار را با بهره از واسطه قرض می‌کند و به قدرتمدار بعنوان رشوه می‌دهد؛

3.4. با استفاده از قدرت مذهبی مال مردم را خوردن

4. مقام فروشی و لقب فروشی و عنوان و تشخص فروشی

5. بالا کشيدن وجوه بيت‌المال: از راه‌های بسيار مختلف: مخارج ساختمان را سه برابرگزارش کردن، خرج فلان عمليات قشونی را که هرگز به وقوع نپيوسته به حساب دولت گذاشتن، به کارمندانی حقوق دادن که وجود نداشته‌اند و ...

6. خوردن ترکه با استفاده از قدرت، توسط بعضی از وراث يا دولتیان

7. خوردن مال يتيم

8. شهادت دروغ دادن و حق را ناحق کردن و پرونده سازی که امروزه شغل سازمان‌های اطلاعات و امنيت است.

9. دزد به خانه‌ها فرستادن که مرسوم قدرت بدستان است و انواع ديگر دزدی. دزدی از کار (که امروزه رايج است يعنی کم کار می‌کنند و زياد بحساب می‌گذارند)

10. مصادره

11. پيش‌کشی و هديه گرفتن و دادن

12. ازدواج از راه اعمال زور به قصد انتقال ثروت

13. جواز فروشی (اجازه معامله را دولت از عموم گرفته و بخود منتقل می‌کند و بعد جواز معامله را به اشخاص می‌فروشد).

14. بيگاری و نیز برداشت بخشی از ارزش کار کارگر و

14.1. ایجاد بی‌کاری عمدی به هدف پایین نگاه‌داشتن دستمزدها که در نظام سرمایه‌داری کارفرمایان است و

14.2. ایجاد بازارهای مختلف کار بر اساس ملیت و قومیت و جنسیت و دین و نژاد و

14.3. کارگران را یکبار مصرف کردن. هم از راه روزمزد کردن و هم از راه واداشتن به کارهایی دارای خطر ایجاد نقص عضو و یا مرگ

15. قرض گرفتن و پس ندادن به اتکای قدرتمندی

15.1. ایجاد «تله قرض» توسط صاحبان قدرت از راه گرفتار قرض مداوم کردن و این قرض را وسیله استثمار کردن. این امر واقع مستمر، شکلهای مختلف به خود می‌گیرد یکی از آنها زندگی اکثریت بزرگ را قسطی کردن است.

15.2. وام دادن به شرائط سنگین و وثیقه گرفتن با هدف تملک وثیقه

16. جنگ بخاطر غنيمت و خوردن غنائم (ايجاد رابطه سلطه گر - زير سلطه)

17. قمار (انواع): قمار سياسی (که به قدرتمند محض جلب عنايت او می‌بازند)، قمار معمولی، بخت آزمايی و...

18. تحميل مخارج خود به مادون و اهل شهر يا ده يا کشور. شکل جدید آن پرداخت یارانه از حاصل کار کارگران و دهقانان و پیشه‌وران به صاحبان شرکتهای بزرگ است.

19. انواع هزينه‌‌های قدرت (جشن‌ها، مهمانی‌ها، قشون و ...) اسراف و تبذير.

20. برداشت از مزد و حقوق کارگران و کارمندان زيردست و ندادن قسمتی از مزد (آنچه از آن به استثمار تعبير می‌کنند). دانستنی است که سالهای اول بعد از جنگ جهانی دوم، در غرب، سهم کار 50 درصد بود و امروز – پایان سال 1396 - یک سوم هم کم‌تر است. در ایران، 6 درصد است.

21. فروش حيات اشخاص به رقيب (که در ايران رايج بود و هنوز در جهان رايج است: سازمان‌هايی وجود دارند که در ازاء گرفتن پول، مخالف سياسی کس یا گروه سیاسی را می‌کشند و یا حتی در جنگ داخلی کشوری شرکت می‌کنند).

22. باج و درصد گرفتن به اصطلاح امروزی « کميسيون»: حرمت واسطه شدن.

23. کاستن از ارزش پول (در گذشته از عيار آن می‌دزديدند و امروز با استفاده از قدرت سياسی از قدرت خريد آن می‌کاهند).

23.1. استفاده پول قوی، از جمله با وسیله معاملات بین‌المللی کردن آن، برای صدور تورم به اقتصادهای دیگر و برداشت از آنها، امر واقع مستمر است: هم بخشی از جنگهای ایران و روم بر سر انحصار پول طلا به خود و محکوم کردن رقیب به قناعت به پول نقره و مسی بود. جنگهای صلیبی بخاطر آن بود که جریان طلا از افریقا به خاورمیانه قطع و جریان آن به اروپا منحصر گردد. از جنگ دوم جهانی بدین‌سو نیز، دلار پول مبادلات بازرگانی در سطح جهان و وسیله برداشت امریکا از اقتصادهای دیگر است.

23.2. تورم همواره وسیله انتقال درآمد از قشرهایی که جز نیروی کار خود ندارند به اقلیت صاحب امتیاز بوده‌است.

پول و تورم از عوامل مهم روزافزون شدن نابرابری در سطح هر کشور و در سطح جهان هستند.

23.3. نقش لاشخور که پول دادن هم برای استفاده از فرصت‌های ویژه‌خواری و هم برای ارزان خریدن دارایی‌های مردمِ نیازمندِ به پول است.

24. ايجاد بلوا و دعوا و جنگ و استفاده از اين فرصت برای دوشيدن طرفين دعوا و جنگ. و نیز

24.1. ایجاد بحران اقتصادی بقصد بردن سودهای بزرگ. و

24.2. تخریب طبیعت بقصد سود‌های کلان حاصل کردن (آتش زدن جنگلها با هدف خانه‌سازی و یا کشت فرآورده‌های سودآور و...)

25. فروش جرائم (يعنی در ازاء پول، جرم مجرم را به او بخشيدن). اين کار در ايران رواج به تمام می‌داشته است و هنوز نيز در ایران و جهان امر واقعی مستمر است.

26. باج گرفتن بابت حمايت از حق و کار و مال و ...

27. وضع انواع ماليات‌ها و عوارض از تولد تا مرگ. و امروزه انواع مالياتهای مستقيم و غيرمستقيم که برای بيشتر لخت کردن توده بکار می‌روند و ثروتمندان تا بتوانند تن به پرداخت مالیات نمی‌دهند:

27.1. نابرابری مالیاتی امر واقعی مستمر است. در حال حاضر، این نابرابری بسود سرمایه‌سالاری برقرار است.

28. ماليات را چند بارگرفتن! سابق به زور دو تا سه بار همان ماليات را می‌گرفتند و امروزه فقط شکل آن عوض شده‌است.

29. تيول گرفتن و انواع ديگر تصدی «قانونی» اموال عمومی توسط اشخاص که، امروز، شکل رايج آن « اعتبار» گرفتن با هدف بکاربردن آن در ویژه‌خواری است. بحران اقتصادی جهانی که سالهای اول دهه دوم قرن بیست و یکم میلادی، جهان را فراگرفت، حاصل اینگونه وام‌ستانی بود.

30- کار با سرمايه عمومی يا سرمايه ديگری بدون رضايت او.

31. احتکار.

32. ربا

33. پول بيت‌المال را با بهره‌های سنگين قرض دادن و ربای مضاعف ستاندن.

34. فروش زن بعنوان « جنس» که در انواع مختلف از قديم تا امروز مرسوم بوده و قدرتمندان با استفاده از تن زن و مرد مال اندوزی می‌کرده‌اند و می‌کنند. درآمد فيلمهای جنسی سينمایی ... برکشیدن خود در سلسله مراتب اجتماعی از طريق زن و...

35. مفت و ارزان خريدن و گران فروختن با استفاده از قدرت تضييق. استفاده از جهل ديگری و مال وی را از چنگش درآوردن به انواع طرق.

36. استفاده از عسرت و تنگدستی برای چپاول تنگدست.

37. استفاده از قدرت سياسی يا مالی و يا مذهبی برای ارزان خريدن و گران فروختن: مجبور کردن به خريد يا فروش (تجارت به غير رضايت) و ...

38. خريد و فروش انسان .

39. معامله اشياء ممنوعه در یک کشور و یا بسا در سطح جهان: انواع قاچاق، خريد و فروش مواد مخدر، مشروبات الکلی در کشورهائی که تولید و مصرف آنها ممنوع است و ...

40. زياد کردن وزن، وقت فروش، و کم کردن آن، وقت خريد.

41. حساب سازی و بالا کشيدن مال برادر شريک. يا حقوق زياد از استحقاق برای خود و ديگری نوشتن که امروز مرسوم است.

42. سودابازی (به اصطلاح بورس بازی)، خواننده خود می‌تواند انواع « معاملات» که در واقع قمارند و در دنيای امروز مرسومند را فهرست کند. در اينجا چند مورد مهم را می‌آو‌ريم:

42.1. انواع بورس بازی‌ها که چون کاری در آنها صورت نمی‌گيرد جملگی بکار بهره‌کشی می‌آیند.

42.2. بازيهای تجارتی: بالا بردن يکشبه قيمت کالاها ... بالا بردن قيمت ارز کشورها و....

42.3. خرید و فروشهای صوری مکرر به قصد بالا بردن قیمت کالا، زمین، خانه، سهام

42.4. دلالی با نقش به حداکثر رساندن حجم معاملات و با هدف ایجاد اعتبار صوری و سوءاستفاده کردن از این اعتبار در خورد و برد داشته‌های دیگران

43. انحصار: ايجاد انحصار، خريد يا فروش با استفاده از قدرت سياسی يا مالی

44. انواع فريب دادنها در معاملات، از جمله، پنهان کردن عيب.

45. خوردن مال خدا (خوردن «وجوهات شرعیه» توسط مقامات مذهبی و غير آن) و موقوفه‌ها

46. خيانت در امانت: يعنی امانات مردم را بالا کشيدن و طرق ديگر خيانت در امانت و رهن گرفتن و خوردن مال و ...

47. انواع کلاهبرداری‌ها : جعل سند، جعل پول، ورشکستگی به تقلب، ثبت اراضی بنام خود و ...

48. تهديد به عقيده برای اخذ مال و پول (مانند متهم کردن به بهایی، وهابی، و يا توده‌ای و غيرهم)

49. بنام خود ثبت دادن اراضی و منابع طبيعی که امروز بيشتر از هر زمان مرسوم گشته‌است. شکل جديد آن «ملی کردن اراضی و جنگلها» و توزيع آنها ميان اعوان و انصار است

50. از بین بردن تولید کشاورزی و یا صنعتی با هدف بی‌رقیب شدن و یا ورشکست کردن برای ارزان خریدن شرکت و ... ورشکسته

51. تولید کالاها و خدمات ویران‌گر که نسبت آن به کل تولید مرتب در افزایش است. علت تولید آنها تحمیل مصرف انبوه با هدف خالی کردن هرچه بیشتر جیب مردم زحمت‌کش است. این نوع تولیدها هستند که بیشترین فرصت را برای ویژه‌خواری ایجاد می‌کنند:

51.1. از جمله خطرناک‌ترین‌ها که مخرب انسان و زمین و محیط زیست هستند، عبارتند از داروهای مهلک و مواد سمی (کودها و...) و مخدرها و فرآورده‌هایی که برای محیط زیست مرگبار هستند. در نتیجه،

51.2. اسراف در بهره برداری از منابع موجود در طبیعت، بخصوص اگر متعلق به کشورهای زیر سلطه باشد.

52. ویژه‌خواری: ایجاد فرصت یا استفاده از فرصت برای به جیب زدن درآمدهای هنگفت که امروز بیشتر از هر زمان به رواج است:

52.1. اختصاص خدمت به منطقه یا مناطقی با هدف ایجاد فرصت ویژه‌خواری امر واقع مستمری است که امروز در شهرهای کشورهای مختلف جهان، رویه است.

52.2. انحصار اطلاعات و استفاده از آن در ایجاد فرصت ویژه‌خواری (اطلاع از تصمیم‌های اقتصادی دولت و یا شرکتهای بزرگ).

53. «مالکیت معنوی» یعنی تحصیل امتیاز بهره‌برداری و یا انجام طرح ساختمانی و واگذاری آن با هدف تحصیل سود بی‌زحمت.

54. سلب اختیار انسان‌ها در تشخیص نیازها و شیوه برآوردن آنها با از خود بیگانه کردن مدار باز مادی ↔ معنوی به مدار بسته مادی ↔ مادی، بنابراین، از خود بیگانه کردن نیازهای معنوی به نیازهای مادی و ناگزیر کردن انسان‌ها به مصرف انبوه، بنابراین، پیش فروش کار خود به بهایی که سرمایه‌داری تعیین می‌کند. و

55. محکوم‌کردن انسان‌ها به پیشخوری، بنابراین، زندگی قسطی که سبب استثمار مضاعف می‌شود.

## ضمیمه دوم

## در نابرابری‌ها میان مرد با زن که باید از میان برداشته شوند

1. نابرابری در آفرینش، بنابر این، در طبیعت و سرشت.

2. نابرابری در حقوق ذاتی حیات

3. نابرابری دو همسر در حقوق که زوج بودن این دو را بمعنای مجموعه‌ای توانا به همکاری و رشد، ناممکن می‌کند.

4. نابرابری در کارکرد مرد و زن

5. نابرابری در اندیشه و سخن و کار نیک و باور

6. بنابر نابرابری در خلقت و سرشت انگاری، محروم انگاشتن زن از کرامت.

7. نابرابری در دوست داشتن: زن لایق دوست داشته شدن نیست و ولایت به زن نمی‌رسد.

8. نابرابری در اغوا‌گری و اغوا‌پذیری: زن اغواگر انگاری از امور واقع مستمر است و جهان شمول است.

9. نابرابری در منزلت میان زن و فرزند با شوهر .

10. نابرابری در حق مشارکت در اداره جامعه خویش. بنابراین،

11. نابرابری در تصدی مدیریت‌ها

12. نابرابری در تولد و رجحان نوزاد پسر بر نوزاد دختر .

13. نابرابری پدر با مادر از منظر فرزندان

14. نابرابری در برخورداری از حق مالکیت شخصی و کار

15. نابرابری در بر خورداری از حاصل کار

16. نابرابری در ارث و نابرابریهای مالی دیگر ناشی از وضعیت نابرابر زن و مرد بلحاظ بارداری و پرورش فرزندان .

17. نابرابری در ازدواج.

18. نابرابری در طلاق («حق» مرد است!) و انواع طلاق‌های کاهنده منزلت و کرامت زن.

19. نابرابری حاصل از ترک خانواده توسط مرد و محکوم به سه کار شدن زن: سرپرست خانواده و کار برای تأمین معیشت خانواده و موقعیت مادون در روابط جنسی.

20. نابرابری از این نظر که زن یک همسر اختیار می‌کند اما مرد می‌تواند چند همسر برگزیند. در جامعه‌های مسلمان. امر در جامعه‌های دیگر نیز یک امر واقع مستمر است.

21. نابرابری که اجبار زن است، ولو به زور، به اطاعت از شوهر. این نابرابری، در همه جامعه‌ها طبیعی انگاشته می‌شود. زنان نیز مردانی را ترجیح می‌دهند که «جربزه مطیع‌کردن زن را داشته باشند». از این‌رو، این رابطه قوا است که باید با رابطه حق با حق جانشین شود. اگرنه، تا زمانی که بنا بر رابطه قوا باشد، نابرابری برجا می‌ماند.

22. نابرابری از رهگذر سوء استفاده جنسی از زن و بهره‌کشی جنسی از او

23. نابرابری در شهوت‌گرایی (زن شهوت مجسم است و شهوت او را به طرف مرد می‌کشاند). با وجود این، در آمیزش جنسی، زن محکوم به ایفای نقش فعل‌پذیر است.

24. نابرابری از رهگذر ناگزیر کردن زن به تن دادن به سرنوشت مرد، در مرگ و بعد از آن .

25. نابرابری در آموزش و پرورش

26. نابرابری در برآوردن نیازهای اولیه، غذا و بهداشت و پوشاک و مسکن

27. نابرابری از منظر قربانی آزارهای جنسی بودن زن

28. نابرابری در پوشش بلحاظ مجبور بودن زن به حجاب در جامعه‌های مسلمان و پوششی که او را جاذبه جنسی می‌کند در جامعه‌های دیگر

29. نابرابری از منظر رابطه قوای «جنسی» که جامعه‌ها را گرفتار «دیکتاتوری سکس» می‌کند

30. از امرهای واقع مستمر، یکی پیش کش کردن همسر است به قدرتمداران. نوعی از آن که «مشروع» انگاشته می‌شد، زن را طلاق دادن و او را به بستر قدرتمداری فرستادن و سپس به عقد خود درآوردن است. نوعی دیگر پنهان کردن رابطه زناشویی است. نوع سومی مکرر کردن طلاق و رجوع است. و نوع چهارمی طلاق دادن با هدف ناگزیر کردن زن به تسلیم شدن به خواستهای شوهر و تن دادن به تحقیر است.

این نابرابریها که بسا تمامی نابرابری‌ها نباشند که از رهگذر روابط قوا ایجاد شده و استمرار جسته‌اند و اندیشه‌های راهنما از خود بیگانه در بیان قدرت، آنها را توجیه می‌کنند. با این‌وجود، مهم‌ترین‌ها هستند. هرچند اجماع بر سر جانشین کردن آنها با برابری‌ها، بسیار مهم است، اما هرگاه انسان‌ها فرهنگ استقلال و آزادی نجویند و وجدان اخلاقی انسان‌ها پندارها و گفتارها و کردارها را با حقوق نسنجند، بنابراین، رابطه‌های قوا با رابطه‌های حق با حق جانشین نشوند، اجماع بر سر برابری‌ها، به عمل در نخواهند آمد و رابطه‌های قوا همچنان اندیشه‌های راهنما را از خود بیگانه خواهند گرداند.

## ضمیمه سوم

## در ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی

1. فرهنگ استقلال و آزادی ترجمانِ موازنه عدمی است همانطور که ضد فرهنگِ قدرت بیانگر ثنویت است. به سخن دیگر، در فرهنگ استقلال وآزادی، عناصر واجد زور وجود ندارند. این ویژگی فرهنگ استقلال و آزادی با شاخصهای زیر قابل اندازه‌گیری است:

1.1. زیندگی جامعه و بسا طول حیات آن؛

1.2. میزان بکار رفتن نیروهای محرکه در رشد و اندازه بکار رفتن آنها در ویرانگری. بنا بر این،

1.3. میزان رشد جامعه و اعضای آن و بسا شتاب آهنگ رشد آن و نیروهای محرکه که، در آینده‌های نزدیک و دور، بکار می‌افتند. در نتیجه،

1.3. میزان مشارکت جمهور مردم در مدیریت جامعه و وطن خویش و بسا میزان مشارکت آنها در مدیریت زندگی جامعه جهانی

این ویژگی ایجاب می‌کند ویژگی دیگری را که نو به نو شدن است:

2. فرهنگ استقلال و آزادی فرهنگ زندگی در نو به نو شدن است. زیرا هر ابتکاری میل به کمال دارد و به ابتکار یا ابتکارهای جدید ره می‌برد. از این‌رو، فرهنگ استقلال و آزادی مجموعه ابداع‌ها و ابتکارها و خلقهای جدید است و در بر می‌گیرد حاصل نقد شده مجموعه ابداع‌ها و ابتکارها و آفرینندگی‌های پیشین را.

در جامعه بسته، فرهنگ استقلال و آزادی عقیم می‌گردد و ضد فرهنگ قدرت بارور می‌شود. بنابراین، فرهنگ استقلال و آزادی فرآورده نظام اجتماعی باز و عامل تحول‌پذیری ان‌است.

اما این دو ویژگی واقعیت پیدا نمی‌کنند مگر به تحقق ویژگی سوم:

3. در فرهنگ استقلال و آزادی گذار از اختلاف به اشتراک است. در ضد فرهنگ قدرت، گذار از اشتراک به اختلاف است. گذار از اختلاف به اشتراک و توحید است چرا‌که به یمن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و فن‌ها و بحث آزاد و استقلال و آزادی انسانها در نقد، رشد میسر می‌شود و در جریان رشد، اشتراکها بیشتر و اختلافها کمتر می‌گردند. همان‌سان که نابرابری در دانشمندی نیز به یمن برکشیدن کم‌دانشان، به برابری در دانش، می‌انجامند. بدیهی‌است در جریان رشد، اختلافهای جدید پدید می‌آیند که، به نوبه خود، به توحید می‌انجامند. نو به نو شدن فرهنگ و ارتقای سطح فرهنگ استقلال و آزادی این سان تحقق می‌یابد.

اما گذار از اختلاف به اشتراک و بالا رفتن سطح اشتراک وقتی معنی می‌دهد که هدف ارتقای کیفیت زندگی باشد. ارتقای کیفیت زندگی به کاستن از ویرانی و مرگ و افزودن بر زندگی بمعنای برخورداری از حقوق و، بدان، بر کرامت افزودن است. از این‌رو، این سه ویژگی ربط مستقیم پیدا می‌کنند با ویژگی‌های زیر:

4. فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگی است که زندگی می‌بخشد و ضد فرهنگ قدرت، زندگی می‌ستاند. بدین‌قرار، فرهنگ استقلال و آزادی تنها حق زندگی را بجا آوردن نیست، زندگی بخشیدن نیز هست. زندگی بخشیدن در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در رابطه انسان با طبیعت، انسان را به نقش و مسئولیتی بر می‌انگیزد که در جامعه‌ها از یادها رفته‌اند. حال آنکه بدون زندگی بخشیدن، زندگی ادامه‌دادنی نیز نمی‌شود. به اهمیت این ویژگی فرهنگ استقلال و آزادی، انسان امروز بسا باید بیشتر پی‌ببرد چرا‌که محیط زیست او در خطر جدی است و زمان به زمان، بر شمار جانداران و گیاهانی که در معرض نابودی قرار می‌گیرند، افزوده می‌شود و، با این همه نشانه، بشر گویی هنوز باور ندارد که محیط زیست به همان میزان که می‌میرد، می‌میراند.

پس در هر جامعه، میزان حیات محیط زیست گویای توان ادامه حیات آن جامعه در رشد، رشد در استقلال و آزادی است.

5. آدمی از رهگذر ابتکار و ابداع و خلق، هویت می‌جوید، و فرهنگ استقلال و آزادی، چون زلال است، هویتی که به انسان می‌بخشد، تا بخواهی شفاف است. هویتی که این فرهنگ به انسان می‌بخشد، خالی از اغتشاش است و از رهگذر توان بر توان افزودن، غنا و شفافیت می‌جوید.

بدین‌قرار، به میزانی که هویت آدمی مبهم، تیره و گریزان از روشنایی است، او سازنده ضد فرهنگ قدرت و گرفتار اغتشاش فزاینده در هویت خویش است. در جهان امروز، که «بحران هویت» یک بحران جهانی است، شفاف کردن فعالیتها در تمامی ابعاد زندگی فردی و جمعی را به فردا نمی‌توان بازگذاشت.

هرکس و هر گروه به واسطه رابطه‌ای که با دیگری برقرار می‌کند، از دوستی تا رقابت و از رقابت تا تضاد، به خود هویت می‌بخشد. فرورفتن رابطه‌ها و زندگیها در تاریکی، ناشی از بیشتر شدن رابطه‌های قوا و کمتر شدن رابطه‌های حق با حق در زندگی است. این رابطه‌ها به عامل مهم اغتشاش هویت در جامعه‌های امروز تبدیل شده‌اند. چون رابطه‌های قوا در تغییر هستند، هویتهای ناشی از آنها، ناگزیر، زمان به زمان، مبهم‌تر و مشوش‌تر می‌شوند.

بنوبه خود، هویت یابی از راه ابتکار و ابداع و کشف و خلق، از هویت جمعی، جدایی ناپذیر است. از این‌رو، باید یکدیگر را حقوقمند دانست و تعاون در تولید، بمعنای عام کلمه، را رویه کرد:

6. هویت جستن از راه ابتکار و ابداع و خلق و این اصل که «من با حقوقمند و کرامتمندم چون همه انسانها حقوقمند و کرامتمند هستند و چون همه هستی‌مندان حقوقمند و کرامتمندند»، برخاسته از وجدان به استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش است. اما اینگونه هویت جویی‌ها که من آنم که غیر از دیگری‌ام، دشمن دیگری‌ام، مسلط بر دیگری‌ام، زیر‌سلطه دیگری‌ام و... برخاسته از ضدفرهنگ قدرتند. در جهان امروز، بیش از پیش، انسانها، گروههای اجتماعی و جامعه‌ها، به خود در رابطه با دیگری، گروه دیگری، جامعه دیگری، هویت می‌دهند. ناسیونالیسم سلطه‌گر، و همه آن بیانهای دینی‌ای که هویت‌جویی از رهگذر بیگانگی جستن با دیگری را توجیه و بسا واجب می‌کنند و آن دسته از سنتها و عرف و عادتها که کارکردشان تولید حصارهای بلند بر گرداگرد هویت آدمی و زندانی شدن او در گذشته است کار را به جایی کشانده‌اند که، در جامعه‌ها، راههای دوستی و غنا جستن متقابل فرهنگها از یکدیگر یا بسته شده‌اند و یا تنگ و صعب العبور گشته‌اند.

بدین‌قرار، فرهنگ حاصل عمل و کنشگری و هویت نیز فرآورده عمل و کنشگری است و ضد فرهنگ حاصل قیاس است.

بدین‌قرار، هر زمان که انسان از قیاس گویای رابطه قوا باز ایستد، و دینمندی، باورمندی، حقوقمندی، استقلال و آزادی خویشتن را در ابتکار و ابداع و خلق خویش، تعریف کند، از ضد فرهنگ آزاد گشته و فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگ دوستی، را باز جسته است. اما فرهنگ این ویژگی را نمی‌یابد هرگاه فرآورده‌های فرهنگی، حق‌ها، بنا بر این، همه مکانی و همه زمانی نباشند:

7. فرهنگ استقلال و آزادی همه مکانی و همه زمانی است و سانسورها نباید مانع از آن شوند که جهان را فراگیرد. این فرهنگ همه مکانی و همه زمانی است چرا‌که در تولید عناصر این فرهنگ، زور نقش ندارد. چنانکه دانشی که آدمی بدان دست می‌یابد، خود خویشتن را بر جهانیان می‌نمایاند. بیان استقلال و آزادی نیز جهان را فرا می‌گیرد اگر حصارهای سانسور نباشند. از این‌رو است که بدترین نوع سانسور، از خود بیگانه کردن بیان استقلال و آزادی در بیان قدرت است. و کارسازترین روش، باز جستن بیان استقلال و آزادی و جستجو برای یافتن کارآمدترین شیوه‌ها برای شکستن دیوارهای سانسور است.

ضد فرهنگ قدرت، چون حاصل ابتکار و ابداع و خلق نیست، جز از راه روابط قوا و زور از یک جامعه به جامعه دیگر انتقال نمی‌یابد. نتیجه این‌که نسبت فرهنگ به ضد فرهنگ را نسبت قابل انتشارها بدون نیاز به زور و انتشاردادنی‌ها به زور، به دست می‌دهد.

اما جهان شمول بودن فرهنگ استقلال و آزادی و قابل انتشار بودنش در گرو این ویژگی است که دلیل درستی هر عنصر فرهنگی در خود آن باشد:

8. عناصر ضد فرهنگ قدرت، دلیل‌هاشان در خودشان نیست. در بیرون آن و توجیه‌هایی هستند که عقلهای قدرتمدار می‌سازند. یک دلیل آن این‌است که عقل قدرتمدار خویشتن را از خلق ناتوان و به توجیه گری معتاد می‌کند. کارش را در بکاربردن دست آوردهای عقلهای مستقل و آزاد در ساختن این و آن ابزار که در ویرانگری بکار می‌روند، ناچیز می‌کند. از این‌رو، دلیل نه در ساخته که نزد سازنده این ابزار است.

بدین‌قرار، در جامعه‌ای که اندیشه‌های راهنمای مردمانش تنها بکار توجیه می‌آیند، و به وسیله آنها، انواع مصرفها، ولو ویرانگرترین آنها، توجیه پیدا می‌کنند، قدرت در اشکال گوناگونش فرمانروایی می‌جوید. در چنین جوامعی توجیه‌گری بر ابتکار و ابداع و آفرینندگی غلبه می‌جوید. از این جا، بنا بر قاعده، نسبت توجیه به ابتکار و ابداع و خلق، نسبت ضد فرهنگ قدرت به فرهنگ استقلال و آزادی را معلوم می‌کند. بیشتر از این، هر یک از دو حالت برخود افزودن و یا از خود کاستن، در جامعه، حکایت از واقعیتی می‌کنند: اولی حاکی از پیشی گرفتن ابتکار و ابداع و خلق نزد آدمیان و دومی از سبقت گرفتن توجیه‌گری حکایت می‌کنند.

اما برای این‌که فرآورده‌های فرهنگ ویژگی‌های برشمرده را داشته باشند، باید میان حقوق و واقعیتها رابطه مستقیم ، یعنی بدون پا در میانی قدرت، برقرار شود:

9. فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگ بینش و دانش و هنر و فن، بنا بر این، فرآورده رابطه‌های مستقیم میان انسانها با واقعیتها و رابطه‌های حق با حق میان انسانها با یکدیگر و میان اینان با پدیده‌های هستی است. از این‌رو، از عناصر غیر عقلانی تهی است. بدین‌قرار، وجود انواع مجازها، خرافه‌ها، فکرهای جمعی جبار، دروغها که در این زمان «ضد اطلاعات» و «دروغ راست نما» و «راست مجازی» و «میان راست و دروغ تفاوتی نیست» خوانده می‌شوند، بیانهای قدرت که بخش بزرگی از آنها را مجازها تشکیل می‌دهند، نظریه‌های «علمی» که علم‌الیقین انگاشته می‌شوند و جبار عقول انسانها می‌شوند وبالاخره همه جبرهایی که انسان را از استقلال و آزادی و حقوق خویش غافل می‌کنند، همه و همه، نشانه قوت گرفتن ضد فرهنگ هستند.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که نسبت فرهنگ استقلال و آزادی به ضد فرهنگ قدرت را نسبت واقعیت‌گرایی به مجازگرایی در هر جامعه بدست می‌دهد. در این باره باز گفتنی است که؛

9.1. فرهنگ استقلال و آزادی فرآورده رابطه مستقیم انسان با واقعیت است. انسان فرهیخته کسی است که با خودشناسی آغاز می‌کند و با ایجاد رابطه مستقیم با واقعیتها استعدادهای خویش را بکار می‌اندازد و بر ابتکار و ابداع و خلق توانا می‌شود. هرکس تجربه کند، به تجربه در می‌یابد که بدون رابطه مستقیم با واقعیتها، ابتکار و ابداع و خلق ناممکن است.

9.2. ضد فرهنگِ قدرت حاصل رابطه بواسطه قدرت با واقعیتها و بخش عمده آن مجاز است. برای مثال، انسانی که، در خود، همچون یک اسطوره، یا یک شخصیت اسطوره شده، یا این و آن نماد قدرت می‌نگرد و در واقعیتها از دید قدرت و قدرتمداری می‌نگرد، عقل خود را به دستگاه مجاز ساز بدل می‌کند. چنانکه عقل آن انسان نگون‌بختی که از دید ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم، در خود و مردم می‌نگرد، دربست بنده زور گشته و از ابتکار و ابداع و خلق ناتوان می‌شود.

9.3. دنیای مجاز سازی، در این عصر، دو شکل جدید جسته است:

● واقعیت را همان سان که هست باید پذیرفت. برای مثال می‌گویند: سلاحها و دیگر فرآورده‌های ویرانگر واقعیتها هستند و می‌باید آنها را همان‌سان که هستند، پذیرفت. موضوع، پذیرفتن و یا نپذیرفتن اینگونه واقعیتها نیستند، موضوع پذیرفتن یا نپذیرفتن اندیشه‌های راهنمایی هستند که در ساختن این واقعیتها، راهنما هستند.

● القاء کردن به انسانهای عضو یک جامعه که بهترین زندگی‌ها را دارند و زندگی آنها از زندگی همه انسانها در جامعه‌های دیگر بهتر است که تبلیغ رایج در جامعه‌های مسلط است. در عوض، در جامعه‌های زیرسلطه تبلیغ می‌شود که «در مقایسه با کشورهای هم سطح خود، ما از همه بهتر زندگی می‌کنیم». بدیهی‌است بدون از ارزش انداختن «بنی آدم اعضای یک پیکرند» و بی قدر کردنِ ارزشهای دیگر، به خصوص بدون قطع رابطه مستقیم انسان با واقعیت و بدون ناچیز کردن زندگی در مصرف، ممکن نیست برای انسان‌ها از این گونه دنیاهای مجازی ساخت و، در آن، زندانیشان کرد.

اما برای این‌که استعداد خلق که فرهنگ فرآورده کار او است، بتواند خلق کند، نیازمند همکاری استعدادهای دیگر است و نیز فرهنگ مجموعه‌ای‌ است که اندازه جامعیت آن گویای فعال شدن همه استعدادها و فضلهای انسانها در نو به نو کردن فرهنگ است:

10. استعداد ابداع و ابتکار و خلق، تنها استعداد انسان نیست، بلکه این‌استعداد همراه با استعدادهای دیگر فعال می‌شود.این‌استعداد‌ها با فضلها همزاد و همکارند و فعال شدن هم‌آهنگشان در گرو عمل کردن به حقوق ذاتی است. در جامعه باز برخوردار از دموکراسی شورایی، فرهنگ جامعیت خود را بدست می‌آورد. زیرا فرآورده فعالیت انسانها، بمثابه مجموعه‌های در رشد است. از این‌رو، فرهنگ استقلال و آزادی، در بردارنده بیان استقلال و آزادی راهنمای سیاست و اقتصاد در خدمت انسان مستقل و آزاد، و در بر گیرنده دانشها و فنون و هنرها – به معنای بیرون رفتن از دایره ممکن و گشودن افق‌های جدید به روی انسان– است. این فرهنگ شامل انس اجتماعی است به این معنا که همه فرآورده‌های آن در ایجاد رابطه دوستی بکار می‌روند؛ شامل آموزش و پرورش و امکانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رشد است؛ در بردارنده تمام کارکردهای حقوق معنوی و حقوق مادی انسان و حقوق جمعی انسانها و حقوق طبیعت و حقوق موضعه‌ای است که خود آنها نیز بیانگر حقوق ذاتی‌اند و شامل زنده کردن طبیعت و جانداران و انسانها از راه ابداع و ابتکار و آفرینش‌های نو به نو شونده است. این فرهنگ، با در برگرفتن وجدانهای تاریخی (گذشته مشترک) و کنونی (حال مشترک) و در برداشتن بیان استقلال و آزادی و دانش و فن – که وجدان علمی جمعی را پدید می‌آورد -، زمان را بستری می‌گرداند که گذشته در حال و حال در آینده مشترک جریان می‌یابد و بر رشد بر میزان عدالت اجتماعی شهادت می‌دهد. این فرهنگ، در همان حال، که فرآورده انسانهای عضو جامعه‌ها است، به تک تک انسانها کمک می‌کند هویتهای فردی و جمعی خویش را به دست خود بسازند. و این فرهنگ در بر می‌گیرد اندیشه‌های راهنما را و این اندیشه‌ها هستند که جهت و هدف فعالیتها را تعیین می‌کنند.

سیر تحول جامعه چه وقتی خالق فرهنگ استقلال و آزادی است و خواه وقتی که زندانی ضد فرهنگِ قدرت می‌شود، در تحول اندیشه راهنما، قابل مشاهده است.

بدین‌قرار، حیاتمندی فرهنگ که در گرو رشد و نو به نو شدن است، به میزان تولید نیروهای محرکه و بکار افتادنشان در جامعه و نیز، به نسبت تولید به مصرف، بمعنای عام کلمه، بستگی پیدا می‌کند:

11. فرهنگ استقلال و آزادی در همان حال که بطور مداوم بر جامعیت خویش می‌افزاید، بکار انسانها در تحقق بخشیدن، به خویش بمثابه انسان جامع، می‌آید. از این‌رو، دو فرآیند، شاخص فرهنگ از ضد فرهنگ هستند: فرآیند جامعیت جستن انسان و فرآیند شیی شدن او. بدین‌قرار، جامعه‌ای که زندگی نمی‌کند، جامعه‌ای است که، میزان زاد و ولد را از میزان مرگ و میر کمتر می‌کند، به جای عمران طبیعت، به تخریب طبیعت می‌پردازد، نیروهای محرکه را ویران می‌کند تا در نظام اجتماعی بسته بماند. اینک نوبت آنست که امر مهمی تشریح شود: جامعه‌ای که بیشتر از تولید مصرف می‌کند، گرفتار یک چند از جبرهای زیر می‌شود:

11.1. جبر پیشخور کردن. بنا بر داده‌های اقتصادی، در جامعه‌های «پیشرفته» نیز، میزان مصرف از میزان تولید، زمان به زمان، بیشتر می‌شود. بنابراین، نسبت مصرف به تولید حکایت‌گر شدت حاکمیت جبر پیشخور کردن در هر جامعه است .

11.2. جبر تخریب محیط زیست که هرگاه با همین آهنگ ادامه پیدا کند، تعادل محیط زیست به طور درمان‌ناپذیری برهم می‌خورد .

11.3. جبر از پیش متعین کردنِ آینده. چرا‌که بر اثر از بین بردن منابع و آلودن محیط زیست و ایجاد ساختهای اجتماعی– اقتصادی سازگار با این جبرها، نسل آینده تحت جبری چشم به جهان خواهد گشود که هیچ نه معلوم که بتواند از بند آن رهایی جوید.

11.4. جبر پیش‌فروش کردن خود به مثابه نیروی کار که بهترین ترجمان نقش عمله را یافتن در ایجاد ضد فرهنگ قدرت است. بحران اقتصادی کنونی، از جمله، هم حاصل زندگی قسطی و هم گویای شدت از خود بیگانگی انسانی است که بیش از پیش از استقلال و آزادی خود غافل است.

11.5. جبر اطاعت از اوامر و نواهی بنیادهای اجتماعی قدرتمدار.

11.6. جبر خشونتهای برهم‌افزا که در جهان امروز، جو حیات اجتماعی را به طور روزافزونی سنگین می‌سازد.

11.7. جبر نابرابریها که همچنان شتاب و شدت می‌گیرند.

11.8. جبر خشونتی که در سطح جامعه‌ها و در سطح روابط میان جامعه‌ها فراگیر می‌شود.

این جبرها که یک رشته جبرهای دیگر را ببار می‌آورند، استقلال و آزادی و حقوق ذاتی و نیز استعدادها و فضلها را از یاد انسان‌ها می‌برند و آنها را به فراگرد شتاب‌گیر شیی‌ گشتن می‌سپارند. ایرانیان، در باستان، می‌دانسته‌اند که ادامه حیات ملی بدون فرهنگی ملی – جهانی میسر نیست. در حقیقت، فرهنگ استقلال و آزادی ملی – جهانی است و راست بخواهی، هویت هر انسان، مجموعه‌ای‌است از هویتی که او خود می‌سازد و هویت فرهنگ خویش و هویتی که از فرهنگ جهانی، بمثابه فرهنگی که فرهنگها در آن اشتراک دارند، می‌یابد:

12. فرهنگ استقلال و آزادی، هم ملی است و هم جهانی و هر جامعه و بسا هر عضو جامعه، در فرهنگ جهانی، سهم و حق پیدا می‌کند. بنا بر این، فرهنگ جهانی نیز می‌باید زمان به زمان غنی‌تر، و عامل برخورداری انسانها از حق صلح و دوستی با یکدیگر باشد. جبرهای حاکم بر زندگانی فردی و جمعی، اضطراب و ترس و ناامیدی القاء می‌کنند. چنان که «تمدن دینی» توجیه‌گر «برخورد تمدنها» می‌شود و در درون جامعه‌هایی که زمانی فرهنگ خویش را جهانشمول می‌خواندند و استعمارگری را با درآوردن جهانیان به «فرهنگ مدرن غرب»، توجیه و مشروع می‌کردند، امروزه گروه‌های نژادی و قومی و دینی و محلی، در حصار این و آن هویت، پناه می‌جویند و به اصطلاح جامعه‌شناسان به ساختن «جوامع موازی» مشغولند. در این فرایند، دیوارها که میان گروه‌بندی‌های اجتماعی در شهرها، بالا می‌روند، گسستن رشته‌های همبستگی و تبدیل جامعه به گروه‌بندی‌های بریده از یکدیگر را گزارش می‌کنند.

اما باز باید هشدار داد که این ضدفرهنگهای قدرتند که توجیه‌کننده حصارها و دیوارکشی‌ها هستند. این ضدفرهنگها نه تنها از بهم پیوستن فرهنگهای استقلال و آزادی و پدید آوردن فرهنگ جهانی استقلال و آزادی ممانعت می‌کنند و از هرگونه زمینه‌سازی برای مدیریت شورایی جامعه جهانی جلوگیری می‌کنند، بلکه در درون هر جامعه، فرهنگ همگانی را به پاره فرهنگهایی تجزیه می‌کنند که، در آنها، غلبه با ضد فرهنگ قدرت می‌شود. از این‌رو است که جهان در قهر و فقر فزاینده فرو می‌رود و ترس از فاجعه‌های بزرگ که زندگی بر روی زمین را به داس اجل بسپرد، همگان را در خود فرو می‌برد.

در عوض، این فرهنگ استقلال و آزادی است که چون حاصل همکاری انسان و طبیعت است، انسان‌ها را در دامن طبیعت وطندار می‌کند. هویتها را، هرچند گوناگون ولی، به یمن بعد جهانشمولِ هر فرهنگ، همگون می‌کند. وطنداری نه دست آویز تعریف شدن در تضاد با وطنداران دیگر، که گشاینده عقل آزاد به روی هستی می‌شود.

این ویژگی خود ربط مستقیم پیدا می‌کند با ویژگی جامعیت بمعنای دمسازی با دموکراسی شورایی:

13. دموکراسی شورایی سیاسی است بدین‌خاطر که ولایت با جمهور مردم است. در همان حال اجتماعی است بدین‌خاطر که سلسله مراتب اجتماعی و تبعیضهای مستقر،بر مدار قدرت، را الغاء و بی محل می‌کند. در همان حال اقتصادی است هم بدین‌خاطر که انسان را از بندگی بنیاد اقتصادی رها می‌کند و هم بدین سبب که بر وفق عدالت اجتماعی، امکانها در اختیار همگان قرار می‌گیرند. هم فرهنگی است بدین‌لحاظ که جمهور انسانها، برخوردار از حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی، برخوردار از حق ولایت بر میزان دوستی و دیگر حقوق ذاتی و حقوق جامعه هستند و در رشد هم‌آهنگ یکدیگر شرکت می‌کنند.

این دموکراسی ایجاب می‌کند که فرهنگ استقلال و آزادی در برگیرد هر چهار بعد را چنانکه در هیچ‌یک از ابعداد روابط قوا و جبرهایی که پدید می‌آورند، صورت دموکراسی را پوشش دیکتاتوری نگردانند و فرآورده‌های فرهنگی که همه خالی از زور هستند، دموکراسی شورایی را قوام و دوام بخشند. بدیهی‌است که بعد رابطه با جامعه‌های دیگر نیز وجود دارد. پس فرهنگ استقلال و آزادی که عناصر آن همواره ترجمان موازنه عدمی هستند، تنظیم کننده رابطه‌های هر جامعه با جامعه‌های دیگر و نیز اعضای هرجامعه با یکدیگر، بر اصل موازنه عدمی، می‌گردد. هرگاه رابطه انسان با محیط زیست و جانداران را نیز بعد ششم بشماریم، تنظیم رابطه با این محیط بر وفق حقوق ذاتی، نیازمند فرآورده‌هایی است که مرگ آوری و ویرانگری را بی‌محل بگردانند. بدین‌قرار، فرهنگ استقلال و آزادی مجموعه‌های فاقد عناصر مرگ و ویرانی آور و واجد عناصر رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدل می‌گردد. این فرهنگ، جاذبه و دافعه دارد:

14 - فرهنگ استقلال و آزادی به یمن جامعیت نسبی خویش، جاذب عناصر فرهنگ و دافع عناصر ضد فرهنگ است.

در مثال ایران، دولت همواره استبدادی بوده و گروه بندی‌های حاکم و جامعه ‌ایرانی پیوسته در دوگانگی زیسته‌اند. جنبشهای ایرانی که رشته بهم پیوسته‌ای گشته‌اند، یک هدف را تعقیب کرده‌اند و آن، حل تضاد جامعه تولیدکننده با گروه‌بندی‌های اسلحه بدست، بوده‌است. باوجود این، فرهنگ جامعه از ضد فرهنگ قدرت نفوذ پذیرفته است. اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت و کاربرد زور در زندگی روزمره و ... و از خود بیگانه شدن دین‌ها در بیان‌های قدرت، میوه تلخ نفوذ پذیرفتن از ضد فرهنگ قدرت است. در مثال دموکراسی‌های کنونی، غلبه ضد فرهنگ قدرت بر فرهنگ بمعنای فرآورده ابتکار و ابداع و آفرینندگی، جامعه‌شناسان و فیلسوفان و حقوقدانان را نگران محدود شدن روزافزون استقلال و آزادی شهروندان کرده‌است.

این واقعیت که دافعه ضد فرهنگ قدرت نسبت به فرهنگ‌های استقلال و آزادی بیشتر و جاذبه آن نسبت به ضد فرهنگهای قدرت بیشتر می‌شود را زیادت مصرف بر تولید در همان‌حال که اکثریت بزرگ انسانها در فقر سیاه زندگی می‌کنند، گزارش می‌کند. افزایش ورود ضدارزشها و عناصر «فرهنگی» که بن‌مایه آنها زور است، گویایی می‌کند از فقر فرهنگ استقلال و آزادی، از کاهش خودانگیختگی انسانهای عضو یک جامعه، بنا بر این از کاهش باروری فرهنگی.

بدین‌سان، نوع جاذبه و دافعه هر فرهنگ گویای نوع آن فرهنگ است. فرهنگهایی که بیشتر فرهنگ استقلال و آزادی و کمتر ضد فرهنگ قدرت هستند، بر روی فرهنگهای استقلال و آزادی دیگر باز تر و بر روی ضد فرهنگها بسته‌تر هستند و بر عکس. اما وقتی فرهنگ ره‌آورد ابتکار و ابداع و کشف و خلق عقلهای مستقل و آزاد است، فقدان ویژگیهای فرهنگ استقلال و آزاد و غیر حساس شدن وجدان همگانی و وجدان اخلاقی، سبب می‌شوند فرآورده‌های ابتکار و ابداع و کشف و خلق، در ساختن عناصر ضد فرهنگ قدرت بکار روند و فرهنگها بتدریج زندان انسان در مدارهای بسته بگردد. از این‌رو، این ویژگی و دیگر ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی ربط مستقیم دارند با مدار باز مادی ↔ معنوی:

15 – ویژگی که فقدانش فرهنگ استقلال و آزادی را آسیب پذیر می‌کند، اساس نگشتن رابطه مادی ↔ معنوی است. قطع رابطه مادی با معنوی، رابطه را رابطهِ مادی ↔ مادی می‌کند. در این رابطه، استقلال و آزادی، بی‌وجود و، بنابراین، بی‌نقش می‌شوند. آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی، خاطرنشان می‌کند که «بیرون بودگی انسان در رابطه بانظم» نبود دموکراسی است. بدین‌لحاظ، در دموکراسی، دین کارآیی دارد. نظر او را که نقد کنیم و از نقص بپردازیم، این می‌شود: بدون رابطه مادی ↔ معنوی، جبر می‌شود و بود جبر، نبود فرهنگ است. چرا‌که فرهنگ خلق است و مجبور خلاق، بنابراین فرهنگ ساز نمی‌شود. اما فرهنگ هست پس جبر نیست. فرهنگ هست زیرا مدار انسان فرهنگ ساز مدار باز مادی ↔ معنوی است. هرگاه مدار باز مادی ↔ معنوی نبود، انسان فرهنگ ساز نمی‌شد. این مدار، مدار باز انسان ↔ خدا است. هرگاه این مدار باز نبود، اندیشه‌های راهنما از دینی و غیر دینی، پدید نمی‌آمدند و کاربرد پیدا نمی‌کردند.

بدین‌قرار، به همان اندازه که اندیشه راهنما اهمیت دارد، مراقبت از بیگانه نشدنش در بیان قدرت، اهمیت دارد. اما مراقبت از بیگانه نشدن اندیشه راهنما در بیان قدرت، بنابر‌این، باروری فرهنگی انسان، فرهنگ را نیازمند ویژگی دیگری می‌کند:

16. فرهنگ استقلال و آزادی وقتی جامعیت کامل می‌‌جوید، سامانه‌ای می‌گردد که به روی فرهنگها باز و به روی ضد فرهنگها بسته است. در این فرهنگ، عدالت، بمثابه میزان، کاربردی مداوم دارد چراکه سنجیدن پندار و گفتار و کردار به محک حق، به سخن دیگر، تمیز پندار و گفتار و کردار زوربنیاد از اندیشه و گفتار و کردار ترجمان حق، نه کاری است غفلت پذیر. از این‌رو است که از خود بیگانه کردن فرهنگ با تغییر تعریف عدالت و تغییر محل عمل آن انجام می‌گیرد:

16.1. در جامعه‌ها، نابرابری‌ها در علم و فن و هنر پدید می‌آیند. نایکسانی‌های استعدادها نیز وجود دارند. هرگاه نابرابری و نایکسانی‌ها را توجیه گر رابطه قدرت میان نابرابرها و نا یکسانها بگردانیم، عدالت همان تعریفی را می‌‌جوید که این و آن فلسفه و بیان قدرت کرده‌اند: برابری برابرها و نابرابری نابرابرها (ارسطو). یا قرارگرفتن هر چیز و هر کس در جای خود (افلاطون). این تعریف، تعریف عدالت به نابرابری است و بکار توجیه سلطه مسلط‌ها بر سلطه پذیرها می‌آید. بناگزیر، فرهنگ مجموعه‌ای از فرهنگ استقلال و آزادی و ضد فرهنگ قدرت می‌شود. تاریخ، بنابر گزارش امرهای واقع مستمر، می‌گوید: بنابر قاعده، قدرت تمایل به فراگیری دارد از این‌رو، ضد فرهنگ قدرت بر فرهنگ استقلال و آزادی مسلط و فرهنگ و جامعه را گرفتار انحطاط می‌گرداند.

اما، هرگاه عدالت را میزانی تعریف کنیم که حق (هستی دار) را از ناحق (هستی ندار و یا حقی که قدرت آن را می‌پوشاند) تمیز می‌دهد، بیشی یافتگان در علم و فن و هنر نیروی محرکه رشد و برابر گردانی می‌شوند. استعدادها فراخنای بی‌کرانی را می‌‌جویند برای بارورشدن و غنی بخشیدن به فرهنگ استقلال و آزادی. مشارکت همگان در رشد، هدف مشخص پیدا می‌کند که جامعیت انسان و فرهنگ او است.

16.2 . بیان‌های قدرت به مسلط‌ها امکان می‌دهند که جای عمل عدالت را تغییر دهند. یعنی میزانی که عدل است را هدف بگردانند. باز بنا بر تاریخ، به روایت امرهای مستمر، همه روز و در همه جا، تنگدستی امروز برای گشاده دستی فردا و در فقر زیستن امروز برای در ثروت زیستن فردا، توجیه می‌شود. بی‌عدالتی امروز، به ضرورت بکاربردن زور برای برداشتن مانع‌ها و رسیدن به جامعه همه عدل فردا، توجیه می‌شود. اما چرا انسانها، برغم تجربه مداوم و نسل بعد از نسل، همچنان، فریب می‌خورند؟ زیرا در ضد فرهنگ قدرت می‌زیند و این و آن بیان قدرت را در سردارند و نمی‌توانند ببینند که از فقر به غنی و از بدبختی به نیک بختی و از بی‌‍داد به داد راهی وجود ندارد.

16.3. توحید همگان در حق ممکن و اشتراک همگان در قدرت ناممکن است. به این دلیل ساده که قدرت فرآورده روابط قوا است. هرگاه رابطه میان نابرابرها باشد، گوییم مسلط باقدرت و زیر‌سلطه بی‌قدرت است. و هرگاه میان برابرها باشد، دو طرف محکوم به بی‌حرکتی می‌شوند. بدین‌قرار، هرگاه عدالت را به نابرابری تعریف کنیم و یا محل عمل آن را تغییر دهیم، رابطه مسلط – زیر‌سلطه را یا طبیعی می‌انگاریم و تسلیم تقدیر قدرت می‌شویم و یا قانون طبیعت را مبارزه برای بقا از راه زورآزمایی می‌انگاریم و برآن می‌شویم موقعیت زیردستی خویش را به موقعیت زبردستی بدل گردانیم.

اما هرگاه عدالت را میزان تمیز حق از ناحق بدانیم، اختلاف در علم و فن و هنر و دادگری و دوستداری و... از رهگذر برابری جستن، به توحید در علم و ... می‌انجامد. فرهنگ استقلال و آزادی، بر میزان عدلت، ابزار گذار از اختلاف به اشتراک را در اختیار انسانها قرار می‌دهد. در جامعه دارای نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر، قدرت نقش نمی‌یابد و انسانها از روابط قوا آزادند. تا رسیدن به نظام باز و تحول‌پذیر، به یمن میزان عدل، فرآورده‌های فرهنگی روزافزون می‌شوند و روابط قوا امکان تحول به روابط خالی از زور را می‌یابند. بدین‌قرار، عدل تنها در بیان استقلال و آزادی است که جای خود را بمثابه میزان، می‌یابد. در هیچ بیان قدرتی، عدل میزان نشده‌است. زیرا در بیان قدرت، عدالت نمی‌‌تواند بعنوان میزان کاربرد پیدا‌کند.

و میزان عدل را وجدان اخلاقی بکار می‌برد. در حقیقت، فرهنگ استقلال و آزادی از اخلاق استقلال و آزادی جدایی ناپذیر است. چرا‌که این اخلاق بخشی از آن فرهنگ است و نقش دیده بانی را برعهده دارد.

17. هرگاه زور در کار نیاید، هویت انسان، هویتی است که او از فرهنگ استقلال وآزادی بدست می‌آورد. پس هر زمان جامعه‌ای بر آن شود که کار برد زور را کاهش دهد، مرزهایی را از میان بر می‌دارد که زور ایجاد می‌کند و به خود و اعضای خود هویت پایداری را می‌بخشد. **به ترتیبی که سه هویت هر عضو جامعه، اولی هویت خود ساخته او و دومی، هویت حاصل از ابتکار و ابداع و خلق در جامعه‌ای با فرهنگ استقلال و آزادی و سومی، هویتی که به عنوان عضو جامعه جهانی کسب می‌کند، این همانی می‌یابند.**

18. اینهمانی هویتهای سه‌گانه انسان آزاد حاصل فعالیتهای استعدادهای اوست زمانی که زندگی را عمل به حقوق و دفاع از حقوق می‌کند. از این روست که او به بیان استقلال و آزادی، به مثابه اندیشه راهنما نیاز دارد. بیانی که شامل حقوق و اصول راهنما و روشها و معرف الگوها و هدف سازگار با استقلال و آزادی انسان حقوقمند باشد. به ترتیبی که با سرمشق قراردادن آن؛

18.1. رابطه انسان با فرهنگ به مثابه قالب، به رابطه انسان با فرهنگ بمثابه گشاینده افق رشد، به یمن ابتکارها و ابداعها و خلقها، همه ترجمان استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و همه زیندگان، بدل می‌شود. در حقیقت، وقتی فرهنگ قالب نیست، هویت آن نمی‌شود که قدرت ساخته است بلکه آن می‌شود که رشد پدید می‌آورد و افق عقل را باز می‌کند بر روی هستی هوشمند و در صیرورت به سوی او.

18.2. در بخشهای وسیعی از جهان، از آنجا که دانشها و فنها در سطح جامعه‌ها منتشر نمی‌شوند و انسانها، از رهگذر فرآورده‌ها و خدمتها، از رشد علمی و فنی آگاه می‌شوند و، در همان حال، دانشها و فنها را بغرنج‌تر و خود را از آن بی‌اطلاع‌تر می‌یابند، فضایی بزرگ و خالی پدید می‌آید که آن را غیر عقلانیها، بیشتر خرافه‌ها و فکرهای جمعی جبار و ضد اطلاعها و بخت و اقبال‌گرایی و بسا پوچ تصور کردنِ زندگی و بیشتر از همه، خشونت، پر می‌کنند. از این رو، ضرورترین کارها، مدار را باز کردن، آن‌را مدار مادی ↔ معنوی گرداندن و آزادکردن جریان دانشها و فنها و شرکت انسانها در بکارگیری دانشها و فنها و مشارکت در اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خویش است: مدیریت شورایی جامعه‌ها و جامعه جهانی.

19. گستره خرافه‌ها، کمبودها، فقرها، خشونتها، مخدرها، آلودگی محیط زیست، نابسامانیها و آسیبهای اجتماعی و کیش قدرت‌پرستی که دین جهانیان می‌شود، اعلانهای خطر هستند به انسانها که دارند از موجودهای فرهنگ‌ساز به موجودهای ضدفرهنگ ساز بدل می‌شوند. زمان به زمان، اختیار خویش را بیشتر از دست می‌دهند و کمتر دلیل فرآورده‌ها را در خود فرآورده‌ها می‌یابند. به سخن روشن‌تر، رابطه نیاز طبیعی با فرآورده یا خدمتی که مصرف می‌شود، کمتر می‌گردد. بسا سهم فرآورده‌ها و خدمتهای ویرانگری که انسانها مصرف می‌کنند، بیشتر نیز می‌شود. دلیل تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمتهای ویرانگر چیست؟ در خود فرآورده‌ها و خدمتها دلیل آن را نمی‌توان یافت. دلیل در بیرون آنها است. دلیل ضد فرهنگ قدرت است که از انعقاد نطفه تا مرگ، قالب انسانها شده است.

هر ساخته ای که دلیل را در بیرون آن باید جست، ساخته قدرت است و تولید و مصرف آن مرگ‌آور است و به ضد فرهنگ قدرت تعلق دارد.

بدین سان، از ضروری‌ترین آموزش‌ها به دانش آموز و دانشجو و، به بزرگسالان نیز، این‌است:

19.1. آن ساخته‌ای درخور صفت فرهنگ استقلال و آزادی است که دلیل ساخته شدنش در خود آن باشد. چنانکه دلیل هر دست آورد علمی در خود علم است. و

19.2. بکار بردن هر ساخته‌ای از این نوع، وقتی آزادانه است که انسان مستقل و آزاد را در ابتکار و ابداع و خلق، بکار آید. می‌توان تصور کرد بزرگی انقلاب فرهنگی را وقتی انسانها مستقل و آزاد استعدادهای خود را در تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمتهایی بکار اندازند که دلیل هریک در خود آن باشد. هرگاه در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی واقعیت اجتماعی، برای آن برنامه‌گذاری شود که دلیل فرآورده‌ها و خدمتها در خود آنها باشد، جهان وارد عصر استقلال و آزادی می‌شود و رشد انسان جانشین رشد قدرت می‌گردد.

20. هرگاه هر انسان، در پایان روز کار آن روز خود را موضوع پرسش کند و از خود بپرسد: چند درصد از کارهایم خودانگیخته و چند درصد از آنها، دستوری، تقلیدی و بنابر عرف و عادت و قرارگرفتن در این و آن رابطه قوا بوده‌است، او اندازه‌های فرهنگ و ضد فرهنگ و نسبت آمیخته شدنشان را با یکدیگر، دست کم در مورد خود، بدست می‌آورد. در جامعه‌های دارای موقعیت مسلط و یا زیر سلطه، بخش اعظم کارهای روزانه انسانها، دستوری و تقلیدی و بخاطر قرارگرفتن در روابط قوا است. به همان نسبت که مصرف‌محور می‌شود، خودانگیختگی کمتر و فرمانبری بیشتر می‌شود. از این رو، در چنین فضایی حتی استعدادها، خود، مانع رشد فرهنگی و عامل بزرگ شدن ضد فرهنگ قدرت می‌شوند. پس ضرورتر کارها اینست که بنیادهای جامعه، بر اصل موازنه عدمی، تغییر سازمان یابند و از راه هرچه گسترده‌تر کردن فضای ابتکار و ابداع و خلق، در خدمت انسان فرهنگ‌ساز قرار گیرند. آن اندیشه راهنمایی بیان استقلال و آزادی است که چون هر انسانی بدان عمل کند، بی‌درنگ خودانگیختگی‌اش رو به افزایش گذارد.

## ضمیمه چهارم

## در اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی

1. اصل اول، موازنه عدمی را راهنمای عقل کردن این همانی جستن با هستی در مقام اندیشیدن و غافل نشدن از این رابطه در گفتار و کردار و پرهیز از برقرارکردن رابطه قوا بادیگری و اصول و فروع دین و یا هر اندیشه راهنمایی را به این اصل سنجیدن، به ترتیبی که انسان هیچگاه از استقلال و آزادی و از دیگرحقوق و نیز استعدادها و فضلهای ذاتی خود غفلت نکند. اندیشه راهنمایی را بجوید که ترجمان موازنه عدمی باشد و گفتار و کرداری را بیابد که ترجمان آن اصل و این اندیشه راهنما باشد. در قلمرو اخلاق، موازنه عدمی در اصول زیر از سوی انسان و جامعه‌ها و جامعه جهانی بکاربردنی می‌شود:

2. اصل دوم، اندیشه راهنما را راه و روش محبت شناختن و توحید با دیگری را ارزش دانستن است. توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول، هنگامی تحقق پیدا می‌کند که امید و شادی را ذاتی حیات بدانیم و استعداد انس و عشق ورزی را در دوستی بکار بریم و از این امر اساسی غفلت نکنیم که عشق به حق و میزان کردن حق در دوستی، توحید است. رابطه‌ها، بدون رعایت این میزان، دوستی نیستند، بلکه رابطه‌هایی هستند که قدرت ایجاد و قطع می‌کند. بنا بر توحید، در آغاز، بر میزان حق، دوست و همکار باید شد و همواره به حق باید عمل کرد و دیگر هرگز، در قطع کردن تقدم نجست. حتی مشاهده بیرون رفتن از حق و به بندگی قدرت درآمدن دوست، نه تنها نباید سبب قطع رابطه شود، بلکه می‌باید انسان حقمدار را بر ایستادگی بر حق و دعوت به حق استوارتر کند. به ترتیبی که حق گریز خود در گسستن پیوند دوستی پیشقدم شود. وقتی او چنین کرد، حق مدار همچنان می‌باید عمل به حق را رویه کند و هیچگاه از بازگشت حق گریز به حق، مأیوس نشود.

این اصل اخلاقی به انسان می‌آموزد که رابطه حق ذاتی خود او با حق ذاتی دیگری، رابطه دو حق است که یکدیگر را ایجاب می‌کنند. بدین‌قرار، دو تنی که رابطه‌شان با یکدیگر، رابطه حقوقشان با یکدیگر باشد، از رابطه قوا با یکدیگر رها هستند. این اصل به هر دو می‌آموزد که گذشتن از حق خود به خاطر دیگری، دروغ است. من از حق خود گذشتم و شما هم از حق خود بگذرید و من اول از حق خود گذشتم و بعد از حق کس و کار و دوست، خود و کس و کار و دوست و دیگری را محکوم حکم زورکردن است. زیرا کسی که به حقوق ذاتی خود عمل نمی‌کند، تابع زور است و چشم پوشیدن از حق، تسلیم زور شدن است. اگر این زور از ناحیه دوست باشد، چشم پوشیدن از حق، دفاع نکردن از حق دوست نیز هست: عمل به حق خود و دفاع از حق دیگری، دو روش از روشهای پیروزی بر زورمداری هستند.

توحید اندیشه راهنما و عمل، اخلاق، همین است. بسیارتر از بسیار کسانی هستند که، در نظر، پیشرو هستند و در کردار واپسگرا، در نظر، جانبدار ارزشهای والا هستند، در عمل بنده قدرت. توحید بمثابه یک اصل اخلاقی تحقق پیدا می‌کند وقتی عمل ترجمان اندیشه راهنما می‌شود.

وفای به عهد، عمل به توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول است. اهمیت وفای به عهد بدان حد است که دین را عهدشناسی خوانده‌اند. حقوق معنوی و ارزشهایی چون خدمتگزاری، فداکاری و دفاع از حقوق دیگری و... همه ترجمان توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول هستند.

بکاربردن ارزش توحید، در سازماندهی سیاسی بر اصول استقلال و آزادی و نیز در روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ را فرهنگ استقلال و آزادی کردن، سبب می‌شود که در جامعه، **توحید اجتماعی اصل و تضاد منافع فرع بگردند و بمانند**. به ترتیبی که همواره، اختلاف منافع بر وفق اصل توحید اجتماعی حل و فصل گردد و اعضای جامعه با یکدیگر و جامعه در روابط خود با جامعه‌های دیگر، همواره از حق صلح برخوردار باشند.

اما این اصل اخلاقی را انسان است که به عمل در می‌آورد. پس اصل اخلاقی دوم بر عهده گرفتن مسئولیت رهبری از سوی هر انسان و شرکتش در اداره جمهوری شهروندان است:

3. استعداد رهبری را، بر میزان عدل، فعال کردن، اصل سوم است. در جهان امروز که بنگریم می‌بینیم که در هیچ کجا، انسانها خویشتن را دارای استعداد رهبری و حق مشارکت در ولایت جمهور مردم نمی‌دانند و، در برابر، آنها که خویشتن را «نخبه» می‌انگارند،این‌استعداد را خاص خود می‌شمارند و اطاعت از خود را بر همگان واجب می‌کنند. خود را صاحب استعداد رهبری دانستن و بکاربردن این‌استعداد در اداره زندگی خویش، زندگی صلح آمیز و توأم با رشد در جامعه را حق خود دانستن و این‌ استعداد و حق را از آن هر انسان و هر موجود زنده شمردن، هم حاکی از شعور بر استعدادهای خدادادی در نزد تک تک انسانهاست، هم حق بوده و از این‌رو اصل و ارزش اخلاقی در خور مردمسالاری شورایی است. مسئولیت اخلاقی انسانی که براین‌استعداد و حق شعور دارد، ایجاب می‌کند که هم خود الگو بگردد و هم کسانی که از استعداد و حق خویش غافل هستند را به استعداد و حق خویش بخواند . اسطوره سازی و اسطوره پرستی، به خصوص شخصیت‌پرستی، ناقض همگانی بودن استعداد و حق رهبری است. بنابر این ارزش، همگان پاسدار حقوق و کرامت یکدیگر و همگان مسئول همت گماردن به امور همگانی هستند. هرگاه جمهور مردم بدین مسئولیت عمل کنند، رهبری همگانی جامعه، تبلور اخلاق درخور زندگی شورایی و استقلال و آزادی و حقوق انسان و حقوق جمعی انسانها و حقوق طبیعت و جانداران می‌شود.

و، بدون رشد را ارزش شناختن و آگاهی از این قاعده «آن کس که رشد نمی‌کند ویران می‌شود و ویران می‌کند» و عمل به این قاعده، چنین رهبری تحقق نیافتنی است:

4. رشد، اصل راهنما و ارزش چهارم اخلاق در خور مردمسالاری شورایی است: هر گاه از رشد، رشد انسان مقصود باشد، تنها وقتی هر انسانی از استقلال و آزادی و حقوق خویش برخوردار است، رشد پذیر می‌شود. از این‌رو، نقد اندیشه‌های راهنما به ترتیبی که همواره بیان استقلال و آزادی بمانند، حق و وظیفه هر انسان و هر جمع انسانی است. بدین‌سان، ابلاغ و هشدار و بشارت و انذار، آن حق و ارزش اخلاقی است که اندازه بکار رفتنش، اندازه رشد انسانها در استقلال و آزادی و رشد هر جامعه را به دست می‌دهد. در جامعه‌هایی که قدرت ارزش اول گشته‌است و همگان در پی به دست آوردن این و آن نماد قدرت هستند، رشد انسان با رشد قدرت جانشین می‌شود و پیامبری به مثابه ابلاغ و هشدار و بشارت و انذار، به تدریج، از میان بر می‌خیزد. نمونه بارز آن، بحرانهای سخت اقتصادی و مالی هستند که، زمان به زمان، جهان را فرا می‌گیرند. هر بار، اهل دانش خبر وقوع بحران را می‌دهند، اما، متصدیان امر و جمهور مردم روی زمین از آن غافل می‌مانند. تنها دولتمردان نیستند که تقصیر دارند، جامعه‌ها نیز تقصیر دارند. از ارزش خود برانگیزی غافل ماندن و شرکت نکردن در نقد و ابلاغ حق و هشدار و انذار نسبت به ناحق و، به لاقیدی، نکوشیدن در بازگرداندن ناحق به حق و سپاسگزاری نکردن از قیام کنندگان به حق و بجا آوردندگان وظیفه پیامبری، گرفتار آمدن به فاجعه‌های بزرگ را ناگزیر می‌کند.

از این‌رو، بی‌تفاوتی و لاقیدی و فعل پذیری ضد ارزش بوده، و فعال و خلاق بودن و در خود برانگیختن بر یکدیگر پیشی گرفتن، ارزش اخلاقی و مسئولیتی از مسئولیتهای بزرگ انسان یا انسانهایی است که در خور این عنوان هستند. چرا‌که فعل‌پذیری و بی‌تفاوتی، سرنوشت خویش را به قدرتمداران ستمگستر و توجیه‌گران قدرت سپردن است.

اما رشد روش و سمت یابی و هدف می‌خواهد. پس این اصل اخلاق نیازمند دو اصل دیگر، یکی میزان عدل و دیگری هدف داری است:

5. میزان عدل، به مثابه اصل و ارزش اخلاقی در خور رابطه حق با حق و جمهوری شهروندان شرکت کننده در اداره جامعه خویش، بیش از همه، به کار سنجش پندار و گفتار و کردار آدمیان می‌آید: پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک. حق راست گفتن و حق راست شنیدن، از حقوق انسان هستند و مانع می‌شوند قدرت که مجبور کننده انسانها به دروغ است بر رابطه‌ها حاکم شود. بدین‌قرار، عدل به مثابه ارزش اخلاقی، انسانها را از این قاعده بس مهم آگاه می‌کند: اندازه رواج دروغ و فریب و فریفتاری و نیرنگ و ریا و وسوسه و حسد و نفاق و بهتان و سخن چینی و عیب جویی و بدگویی و ... و رذائل دیگر، گزارشگر شدت و وسعت زورگویی در یک جامعه است. بنا بر قاعدهِ «چنان که هستید بر شما حکومت می‌کنند»، شیوع دروغ در هر جامعه، اصالت و خدایی جستن قدرت در آن جامعه و سنگین شدن میزان زور در رابطه‌ها را گزارش می‌کند. بدین‌خاطر، حق راست گفتن و راست شنیدن در شمار مهمترین حقوق و والاترین ارزشهای اخلاقی است.

جستجوی میزان عدل و کاربردهای مختلف آن در صحنه زندگی شرط بقای مردمسالاری شورائی است. میزان عدل، به خصوص، به کار تمیز پندارها و گفتارها و کردارهایِ بیانگر موازنه عدمی از غیر آن می‌آید. مهمترین کاربردهای میزان عدل در قلمرو اخلاق، عبارتند از:

5.1. میزان عدل به آدمیان می‌آموزد که انسان عادل و جامعه عادل و جامعه جهانی عادل وقتی تحقق پیدا می‌کند که عمل آدمی بیانگرِ اصل و اندیشه راهنمای او باشد و این اندیشه بیان استقلال و آزادی باشد. چه سود از موازنه عدمی سخن گفتن و بر اصل ثنویت تک‌محوری عمل کردن؟ چه سود به داشتن مرامی تظاهر کردن و عملی ناقض آن داشتن؟ میزان عدل انسانها را از این قاعده بس ارجمند و کارآ آگاه می‌کند: جامعه رشید و در رشد، جامعه‌ای‌ است که، در آن، عمل فردی و عمل جمعی با اندیشه راهنمای فرد و جمع سازگار باشد. اندازه ناسازگاری عمل با باور، گویای میزان ضعف وجدان اخلاقی و نشانگرِ میزان حاکمیت زور بر پندار و گفتار و کردار انسانها و بیانگرِ اندازه تخریب نیروهای محرکه و واپس رفتن جامعه،و نیز، گویایِ تصدی امور جامعه از سوی زورمدارهای بی‌کفایت و فساد ویرانی‌گستر است.

5.2. میزان عدل به آدمیان می‌آموزد که تنها قدرت (= زور) انسان را از حقوق خود غافل می‌کند. در جامعه‌هایی که بیشتر و بسا عموم مردم معتاد به اطاعت از قدرتند، عادت منت گزاردن بر یکدیگر که «به خاطر شما از حق خود گذشتم»، یا «به خاطر دیگری از حق خود گذشتم»، به رواج است. میزان عدل، ما را از این قاعده مهم آگاه می‌کند: در هر جامعه، به همان میزان که انسانها در رابطه‌ها با یکدیگر، از حقوق خود چشم می‌پوشند، نظام اجتماعی ظالمانه و ضد رشد و ویرانگر نیروهای محرکه است. در چنین جامعه‌ای، بنیادها قدرتمدار هستند. از جمله، دولت نه ترجمان ولایت جمهور مردم که تجسم روابط قوا در درون جامعه و میان جامعه با جامعه‌های دیگر است.

5.3. حق راست گفتن و راست شنیدن، بدون شفاف شدن پندارها و گفتارها و کردارها تحقق پیدا نمی‌کند. از آنجا که پندار و گفتار و کردار قدرتمداران مبهم است و ابهام است که دستیار اول آنهاست، شفاف کردن پندارها و گفتارها و کردارها مسئولیتی همگانی می‌شود. میزان عدل این مسئولیت شناسی را اندازه می‌گیرد. افزون بر این، این قاعده را هم به دست می‌دهد: میزان ابهام در پندارها و گفتارها و کردارها، شاخصی برای اندازه گیری حاکمیت استبداد بر جامعه و میزان زوری است که رابطه‌ها در بردارند. جنگها و بحرانها و ویرانگریهای اقتصادی و جز اینها، از جمله، فرآورده ابهام در پندارها و گفتارها و کردارها هستند. در جامعه، به میزانی که قدرت اصالت می‌جوید و انسان را به بردگی در می‌آورد، اخلاق و رویه درخور خود را تحمیل می‌کند تا جایی که وجود ابهام در پندار و گفتار و کردار ناگزیر و بسا ارزش می‌شود. در جامعه‌ایرانی، اعتیاد به اطاعت از قدرت، دو زبان پدید آورده‌است: زبان مبهم برای گفت و شنود با نامحرم و زبان شفاف برای گفتگو با محرم. زبان نخستین، زبان رایج در جامعه‌ای شده‌است که راست گفتن و راست شنیدن مجازات سنگین دارد. از این‌روست که ابهام زدایی استبداد زدایی است.

5.4. واکنش زورگو نگشتن و در همان حال، همه راههای نفوذ را بر او بستن، چنان که با زورگویی جز تخریب زورگو حاصل نشود، عدل است. بکاربردن روشهای خشونت‌زدایی برای رها شدن زورگو از بیماری زورگویی، کاربرد موازنه عدمی در اخلاق است. در اینجا عدل میزانی می‌شود که اندازهِ واکنش نشدن و عارف بودن برحق ابتکار عمل و بکار بردن آن را، بدست می‌دهد.

5.5. انسان موجودی به طور واقعی تواناست و ناتوانی عارض او می‌شود. این عارضه را هم انسان خود برای خویش پدید می‌آورد. در حقیقت، آن را با ایجاد روابط قدرت و حاکم کردن قدرت بر خود می‌سازد. از این‌رو، پندار و کرداری که توانایی انسان را از یاد او ببرد و او را گرفتار باور دروغ به ناتوانی خود کند، ستم و رفتاری ضد اخلاق آزادگان است. میزان عدل به کار سنجش اندازه برخورداری انسان از توانایی خود می‌آید. این میزان ما را از قاعده مهم دیگری آگاه می‌کند: در هر جامعه‌ای که میزان برخورداری اعضای آن از توانایی خویش بالاست، آن جامعه مستقل‌تر، و انسانهای عضو آن از استقلال و آزادی خود بیشتر برخوردارند و بار زور در رابطه‌ها کمتر است. در جامعه استبداد‌زده، احساس ناتوانی، یک احساس همگانی و یأس ترجمان آنست.

5.6. اعتماد به نفس، و در عملِ به حق به انتظار دیگری ننشستن، و نفس خویش را مکلف دانستن رفتار اخلاقی بر اصل موازنه عدمی است. میزان عدل به انسان و جامعه می‌گوید چسان و چه اندازه نفس خویش را مکلف بشمارد و اعتماد به نفس داشته باشد و این ارزش اخلاقی عالی چه اندازه در آموزش و پرورش کاربرد دارد.

5.7. امروز بیشتر از زمانهای گذشته، فکرهای جمعی جبار، انسانها را از استقلال و آزادی خویش محروم ساخته‌اند. می‌گویند در جامعه‌های غرب، فرد اصالت جسته است. اما فرد نه تنها در برابر قدرت و بنیادهای قدرتمدار تنها گشته، بلکه بیش از پیش، استقلال و آزادی خود را از دست داده‌است و می‌دهد. میان تولید و مصرف فکرهای جمعی جبار و احساس ناتوانی، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در حقیقت، حیات هر جامعه‌ای بستگی مستقیم به احساس توانایی اعضای آن جامعه دارد. مبارزه با احساس ناتوانی و کوشش برای درمان این عارضه از جمله در گرو آزاد کردن جامعه از فکرهای جمعی جبار است. میزان عدل، اندازه تولید و مصرف فکرهای جمعی جبار، بنا براین، اندازه رهایی جامعه را از این فکرها، به دست می‌دهد.

5.8. جامعه رشد یاب جامعه‌ای‌ است که، در آن، «شخص را به حق می‌سنجند». سنجیدن حق به شخص، روش زورپرستان است. با وجود این، در جامعه، به میزانی که قدرت پرستیده می‌شود، سنجیدن حق به شخص، نه تنها ضد اخلاق بشمار نمی‌رود، بلکه جبری اخلاقی انگاشته می‌شود. میزان عدل، ما را از این قاعده بس مهم آگاه می‌کند: **در جامعه‌هایی که حق به شخص سنجیده می‌شود، میزان زور در رابطه‌ها بالا و انسان بنده قدرت و تحت انواع استبدادها است. اندازه سنجیده شدن شخص به حق، اندازه استقلال و آزادی و شرکت انسانها در اداره امور جامعه خویش را بدست می‌دهد.**

در جامعه‌هایی که حق به شخص سنجیده می‌شود، تقدم و حاکمیت مصلحتِ بیرون از حق بر حق، نه تنها پذیرفته است، بلکه دستوری اخلاقی شمرده می‌شود. علت نشستن این ضد اخلاق بجای اخلاق آنست که حق با قدرت نمی‌سازد و مصلحت را قدرت می‌سازد. جانبداری از حق، ایستادگی در برابر قدرت می‌شود. کسی که خود را توانا به این ایستادگی نمی‌بینند، مصلحت گرایی شیوه می‌کند و به تدریج چنان به بندگی قدرت در می‌آید که ناگزیر می‌شود ضد اخلاق را جایگزین اخلاق کند. به این معنا که عمل به مصلحت را اخلاقی و عمل به حق ناسازگار با خواست قدرت را غیر اخلاقی تلقی ‌کند.

5.9. در جامعه‌هایی که دین در مرام استبداد از خود بیگانه می‌شود و یا بیان قدرتی اندیشه راهنمای آن می‌گردد، اعضای آن، قاضی یکدیگر می‌گردند و برای همدیگر، غیابی، حکمهای محکومیت صادر می‌کنند. بنا بر قاعده، میزان اعتیاد اعضای یک جامعه به حاکم کردن خود و محکوم کردن دیگری و بیگانه را عامل کم و کسری‌های خود شمردن، اندازه کاربرد زور در آن جامعه و اندازه نزدیکی اندیشه راهنما به بیان قدرت فراگیر را به دست می‌دهد. از این‌رو، میزان عدل هم بکار آن می‌آید که اندازه اعتیاد و نوع اندیشه راهنمای استبدادزده را معین کند و هم ترازویی است که، بدان، انسانها از شدت اعتیاد و نوع اندیشه راهنمایشان آگاه می‌شوند. زیرا اصل تغییر کن تا تغییر یابی و الگوی تغییر بگردی، بدون بکاربردن میزان عدل بمثابه ارزش اخلاقی، به عمل درآوردنی، نمی‌گردد.

5.10. قیام به حق به میزان عدل نیاز دارد. چرا‌که حق هستی دارد و ناحق فرآورده زور و پوششی از دروغ بر حق است. عدالت تمیز هستی دار از هستی ندار است. برای مثال، نیرو وجود دارد و به کار زندگی در رشد می‌آید. اما زور جهت ویرانگری بخشیدن به نیرو است و خود به خود وجود ندارد. رابطه‌ای میان دو انسان و یا میان انسان و جانداری دیگر و یا میان انسان و طبیعت برقرار می‌شود، اگر رابطه تضاد باشد سبب از خود بیگانه کردن نیرو در زور و بکاررفتنش در تخریب دو طرف رابطه می‌شود. اما به محض این‌که چنین رابطه‌ای قطع شود، نیرو طبیعت خود را باز می‌یابد. بدین‌قرار، عدل به مثابه یک میزان اخلاقی، ما را از انواع از خود بیگانگیها و شدت آنها در جامعه‌ها آگاه می‌کند و این قاعده را می‌آموزد که: **اندازه از خود بیگانه شدنِ حق در ناحق، در یک جامعه، اندازه غفلت انسان از استقلال و آزادی خویش، در آن جامعه، و نیز اندازه نا برخورداری انسان از حقوق خویش را نشان می‌دهد**. اخلاق استقلال و آزادی چون وجدان اخلاقی جامعه گشت، انسانها را به قیام به حق بر می‌انگیزد و آنها را بر آن می‌دارد که از راه بازیافتن استقلال و آزادی و حقوق خویش و عمل به آنها، آن آسیب اجتماعی بسیار سخت را درمان کنند که فراوانی از خود بیگانه شدن حق در ناحق است.

5.11. تبعیضهایی که به دلیل سنن اخلاق‌نما ولی در واقع ضد اخلاق رواج یافته‌اند، در جامعه‌ها، بسیارند. چنانکه هنوز تبعیض میان دختر و پسر، یک امر طبیعی و اخلاقی به شمار رفته و برابری قائل شدن میان این دو، کاری زشت گمان می‌رود. غافل از این‌که تبعیض را قدرت ایجاد می‌کند و هر تبعیضی، زشت کاری است. میزان عدل، ایجاد و بکار رفتن تبعیضها را در جامعه، اندازه می‌گیرد. از آنجا که تبعیضها احکام قدرت فرموده هستند، اندازه به کار رفتنشان اندازه بندگی از قدرت را به دست می‌دهد. و شمار تبعیضها و اندازه بکار رفتن آنها، گزارشگر انحطاط اخلاقی هر جامعه است. جامعه دارای نظام مردمسالاری شورایی، جامعه‌ایست که در آن تمامی تبعیضها ملغی هستند. در آن جامعه، اخلاقی رعایت می‌شود که مسابقه در دانش پژوهی و دادگری و برکرامت افزودن، به یمن تقوا، میان انسانهای مستقل و آزاد و حقوقمند را ارزش می‌شناسد و جریان رشد را جریان گذار دائمی از نابرابری در دانش به برابری در دانش می‌گرداند .

5.12. قالب انگاری نظر و از قالب درآوردن انسانها و تحمیل نظر بر واقعیتهای طبیعی، ستم و به لحاظ اخلاق آزادگی، در شمار زشت‌ترین کارها است. چرا‌که ویرانی بر ویرانی و مرگ بر مرگ می‌افزاید و سرانجام نیز از واقعیتی که انسان است و واقعیتی که طبیعت است حکم «باطل شد» را می‌گیرد. برای مثال، وجود استعداد رهبری در هر موجود زنده‌ای، یک واقعیت است. زیرا اگراین‌استعداد نبود، موجود زنده نیز نبود. اما نظری که برای یک شخص و یا یک گروه ولایت مطلقه بر همه زیندگان قائل می‌شود، نظری ناسازگار با این واقعیت است. تحمیل این نظر به زورِ نزدیک به مطلق نیاز دارد و می‌دانیم چنین زوری ویرانی و مرگ همگانی را ببار می‌آورد. از این‌رو، ناشدنی است. و به میزانی که اعضای جامعه استعداد رهبری خود را در رشد خویش بکار می‌برند، نظر بی‌اعتبار می‌شود و استبداد مستند بدان، محکوم به زوال می‌گردد. میزان عدل، اندازه خوانائی نظر با واقعیت موضوع شناسائی را به دست می‌دهد. و نیز این میزان ما را از این قاعده آگاه می‌کند: **هر اندازه باور، مرام و اندیشه راهنما با واقعیتهای برحق سازگارتر، انسانهای عضو جامعه از استقلال و آزادی و رشد برخوردارتر**. بحرانها، برای مثال، بحران اقتصادی، از جمله، حاصل ناسازگاری نظرهای رایج با واقعیتهای برحق و به کاربردن زور برای واقعی و حقیقی جلوه دادن بن‌مایه‌های نظرهایی است که مجازی اند. هرگاه جامعه‌ها اخلاق آزادگی بجویند و بپذیرند که نظر نظر است و چه بسا با واقعیت آن‌سان که هست فاصله بسیار داشته باشد و در هر حال قالب نیست، قدرتمداری توجیه ناپذیر می‌شود و از میان بر می‌خیزد.

5.13. از این جا، ابتکار و ابداع و خلقِ خود‌انگیخته، ارزش و نقش مرده در دست مرده شوی را بازی کردن، ضد ارزش و ضد اخلاق آزادگی می‌شوند. میزان عدل ما را از اندازه ابتکارها و ابداعها و خلقهای خودانگیخته آگاه می‌کند. می‌توان تصور کرد جامعه‌ها چگونه جامعه‌هایی خواهند شد هرگاه، انسانها به جای آنکه از یکدیگر بخورند، از عمل خویش ‌‌خوردند. در آن جامعه‌ها، انواع استثمارها ضداخلاقی بشمار می‌روند و اعمال قدرت فرموده زشت بشمار می‌آیند و اطاعت از امر و نهی زورمدار، ستم به خود و دیگری دانسته می‌شود.

5.14. خوب آن فعلی است که سازگار با سامانه ارزشهای اخلاقی راهنما، یعنی حق، باشد. این خوب برای همه، در همه جا و همه وقت خوب است. می‌دانیم که سلطه‌گر، نخست زیر‌سلطه را از شمار انسانها بیرون می‌برد و آنگاه «خوب» را از آنِ خود و بد را از آنِ «دون انسانها» می‌انگارد و برای این رفتار تبعیض‌آمیز خود توجیه دینی و یا فلسفی نیز می‌تراشد. اما کسی نپرسیده است که آیا ممکن است خوبی که حق است را بتوان برای کسی روا دید و از کس دیگری دریغ داشت؟ به سخن دیگر، چگونه ممکن است مستکبران بتوانند خود از حق برخوردار باشند و به حق عمل کنند اما مستضعفان نه این حق را داشته باشند ونه بتوانند بدان عمل کنند؟ سلطه‌گرهای نگون بخت نمی‌دانند تا خود را از حقوق خویش محروم نکنند، نمی‌توانند سلطه‌پذیران را از آنها محروم گمان برند. رابطه میان زورگو و زورپذیر، هر دو را، از استقلال و آزادی، محروم می‌کند. هردو برده قدرتی می‌شوند که از رابطه سلطه گر – زیر‌سلطه پدید می‌آید. علم به رابطه حقوقمندها با یکدیگر و عمل به آن، سبب می‌شود که اگر هم سلطه‌گر و زورگویی پیدا شود، سخت کم شمار باشد و نتواند بساط سلطه گری و زورگویی را بگستراند. و نیز اگر زیر‌سلطه درمی‌یافت که حقوق ذاتی وجود و حیات اویند و خود باید به آنها عمل کند، تن به سلطه سلطه‌گر نمی‌داد. میزان عدل به کار انسان می‌آید برای این‌که هرگاه بخواهد زورگوید، به یادش آورد که برای زورگویی نخست خود را می‌باید ویران کند و هر زمان خواست زور بشنود، خاطرنشانش کند که حق خویشتن و عمل کردن بدان را از یاد برده‌است**. این میزان به یاد همگان می‌آورد که ممکن نیست کسی آن خوبی را که حق است برای خود بخواهد و از دیگری دریغ کند.**

5.15. کاربرد میزان عدل در اخلاق، راهنمای پندار و گفتار و کردار کردن جاذبه و دافعه خودجوش حق است. توضیح این‌که عمل (اندیشیدن و یا گفتن سخنی و یا کردن کاری) هرگاه حق باشد، نسبت به هر عملی که حق باشد، جاذبه و نسبت به هر عملی که حق نباشد، دافعه دارد. در عوض، عملی که حق نباشد نسبت به عمل دیگری که حق نباشد، بطور خود جوش جاذبه ندارد. بلکه دو مرتکب ناحق، نخست، می‌باید سود و زیان، همدستی و یا رقابت و یا دشمنی و یا دوری از یکدیگر را بسنجند و مصلحت حاصل این سنجش می‌شود.

بدین‌قرار، میزان عدل نخست می‌باید به کار اندازه گیری رعایت شدن اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی بیاید. از این‌رو، بدون هدفداری، میزان عدل بی‌محل می‌شود. یکی به این‌خاطر که هرگاه هدف صیر به حق باشد، راه خط مستقیم می‌گردد. به سخن دیگر، میزان عدل، تمام دقت خویش را بدست می‌آورد و انحراف از حق را در جا نشان می‌دهد:

6. ششمین اصل و ارزش اخلاق آزادگی که در خور مردمسالاری شورایی است، هدفداری است. این اصل به ما می‌آموزد که میان هدف با زمان، رابطه مستقیم است وقتی انسان از استقلال و آزادی خود برخوردار و عامل به حقوق خویش است. هرگاه او قدرتمدار باشد، اولاً رابطه هدف با زمان غیرمستقیم می‌شود و ثانیاً، متناسب با اندازه محرومیت انسان از استقلال و آزادی خویش و غفلتش از حقوق خود، زمان کوتاه می‌شود. توضیح این‌که:

6.1. در استبداد فراگیر، رابطه هدف با زمان از راه این‌استبداد برقرار می‌شود. هر اندازه شدت استبداد بیشتر، ناگزیری انسان به گزینش هدفی که در کوتاه‌ترین زمان تحقق پذیر باشد، زیاد‌تر می‌شود. بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و آلودگی محیط زیست حاکی از آنند که اقتصاددانها از این قاعده بی‌اطلاع بوده‌اند. راست بخواهی، از آنجا که این اقتصاددانان، سرمایه‌داری لیبرال را استبداد فراگیر نمی‌شناخته‌اند، نمی‌توانسته‌اند ببینند که سرمایه‌ها از فعالیتهای تولیدی منصرف و به انواع بورس بازیها جذب می‌شوند. نمی‌توانسته‌اند ببینند اقتصادهای تولید‌محور به اقتصادهای مصرف‌محور تبدیل می‌شوند. میزان تولیدهای ویرانگر و میزان تخریب نیروهای محرکه ما را از این واقعیت آگاه می‌کنند که استبداد سرمایه نه تنها بر سرتاسر جهان حاکم گشته‌است، بلکه در کار استوار کردن حاکمیت خود بر فضا و زمان، تا آینده‌های دور است.

بدین‌قرار، به نسبتی که رابطه هدف با زمان، مستقیم و استقلال و آزادی انسان در گزینش هدف بیشتر می‌شود جامعه آزادتر و حضور قدرت در رابطه‌ها کمتر می‌شود. در درازترین زمان، یعنی وقتی زمان بی‌نهایت می‌شود، هدف وصول به خدا می‌شود که به همین دلیل استقلال و آزادی انسان در آن نیز به کمال خویش می‌رسد. بنابر‌این قاعده، ارزش اخلاقی اول می‌باید ایجاد رابطه مستقیم میان هدف با زمان به یمن غافل نشدن از استقلال و آزادی خویش و گزینش هدف سازگار با استقلال و آزادی و حقوق انسان باشد.

6.2. ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر یکی و آن نیز حق است. جز این، سنتها و عرفها و عادتهایی که حق نیستند، بقا ندارند و جریان رشد جریان آزاد شدن از آنها است. از بد اقبالی، در جامعه‌ها، بنا بر «جبر اخلاقی»، رعایت سنتها و عرفها و عادتهای قدرت فرموده، اجباری نیز هستند. چه بسیار زندگیها که تباه می‌شوند و جامعه‌ها که واپس می‌مانند و بسا از میان می‌روند، بخاطر نشستن ضد اخلاق به جای اخلاق.

6.3. خرافه‌ها که ساخته‌های قدرت هستند، زود به زود شکل عوض می‌کنند. اما اگر استبداد دینی و استبداد سیاسی و استبداد اقتصادی و استبداد آموزشی و تربیتی و استبداد «فرهنگی» شدت و تداوم داشته باشند، عمر خرافه‌ها دراز و بسا تغییر شکل نیز نمی‌دهند. فقدان جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و اطلاعها و داده‌ها، زمان و مکان را در اختیار خرافه‌سازها می‌نهد. این عامل همراه است با چرکین شدن وجدان اخلاقی جامعه. وجدان اخلاقی چرکین دیگر نمی‌تواند قطع رابطه با زمان و مکان واقعی را تشخیص و به انسان هشدار دهد. بریدن از واقعیت، زمان و مکان پندار و گفتار و کردار را مجازی می‌کند. چرا‌که هدف در زمان و مکان مجازی گزیده می‌شود و رابطه هدف با زمان و مکان واقعی قطع می‌گردد. برای مثال، «جنگ پیشگیرانه» آنهم برای استقرار مردمسالاری در «خاورمیانه بزرگ» و یا «النصر بالرعب» هدف‌گزینی‌های بریده از زمان و مکان واقعی هستند. چه بسیار جامعه‌ها و اعضای آنها که قربانی هدف و روشهایی می‌شوند که در زمان و مکان مجازی سنجیده و مجوز بکار بردن زور می‌شوند. این نوع هدف و روش گزینیها که ترجمان ثنویت تک محوری هستند، خرافه‌اند چرا‌که اولی (=جنگ پیشگیرانه) می‌خواهد سلطه بر جهان را دائمی بگرداند و دومی (=النصر بالرعب) می‌خواهد جامعه را تحت ولایت مطلق زور نگاه دارد. این تصور که می‌توان یک رابطه و یک وضعیت را دائمی‌کرد، خرافه‌ است چرا‌که قدرت از ویرانسازی پدید می‌آید و به ویرانسازی تمرکز می‌جوید و با ادامه دادن به ویرانسازی، منحل می‌شود. از این‌رو، هر اندازه ویرانگری بزرگتر، عمر قدرت کوتاه‌تر. هر اندازه قدرت متمرکزتر، عمرش کوتاه‌تر و عمر هدفی که می‌گزیند نیز کوتاه‌تر. سلطه جویی و ایجاد رعب با اعمال خشونت، عمر قدرت را کوتاه می‌کند. هرگاه بنا بر واقعیت‌گرایی و دراز کردن زمان زندگی باشد، این قدرت است که می‌باید منحل گردد.

بدین‌قرار، هرگاه وجدان اخلاقی چرکین باشد و اعضای جامعه را از رابطه مستقیم هدف با زمان و رابطه طول زمان با هدف آگاه نکند و نسبت به پی‌آمدهای رابطه هدف با زمان از راه قدرت هشدار ندهد، چرک‌زدایی از این وجدان و غنی کردن آن، مسئولیتی همگانی می‌گردد.

6.4. زمان فرآورده عمل است و نه به عکس. از این‌رو، صاحب اختیار زمان گشتن و از راه رشد، زمان خویش را ساختن، ارزش اخلاقیِ برین و کاری در خور انسان مستقل و آزاد و خلاق است. چنین انسانی پیشاروی خود را باز می‌کند و، از راه تولید، زمان حیات خویش را دراز و درازتر می‌گرداند.

بدین‌قرار، ماندن در گذشته و غفلت از این واقعیت است که، بدون تصور هدف، بنا‌براین، آینده، عمل وجود ندارد. این غفلت غفلت از استقلال و آزادی خویش نیز هست. «دم را غنیمت شمردن» یا مطلق کردن حال، اخلاق شایسته مردمسالاری نیست زیرا رابطه برقرار کردن با زمان و مکان از راه ویران شدن و ویران کردن – که در اصطلاح اقتصادی مصرف خوانده می‌شود – است. بنا بر قاعده، مصرف‌گرایی، فعل پذیری است و فعل پذیری، فعالِ مایشاء شناختنِ اسطوره قدرت و در اعتیاد اطاعت از قدرت، ماندن و ویران شدن و ویران کردن است.

6.5. در مردمسالاری شورایی، کاستن از امکانهای آیندگان، ضد ارزش و خلاف اخلاق و افزودن بر امکانها و داشته‌های آیندگان ارزش و عملی اخلاقی است. در جامعه‌های تولید محور، از دیر باز، «دیگران کاشتند و ما خوردیم ما می‌کاریم و دیگران خواهند خورد» ارزش اخلاقی بوده‌است. بنا بر این اصل اخلاقی، هرکس می‌باید همه روز از خود بپرسد او به خود و به جامعه و وطن خود چه خدمتی را می‌کند و کدام خدمت را می‌تواند بکند؟

جامعه‌ایرانی، دارای پر شمار پند نامه‌ها است که، در آنها، پیشخور کردن منابع، ضد ارزش و افزودن بر امکانهای آیندگان، ارزش است. در اخلاق راهنمای اهل فتوت و عیاران و عارفان، پندار و گفتار و کردار نیک از آن‌رو ستوده‌اند که بیابان زندگی را بهشت زندگی می‌گردانند، هم برای معاصران و هم برای آیندگان. این اخلاق به انسان‌روش دائمی‌کردن حیات را می‌آموزد: هرگاه تمامی آرزوهای کسی برآورده شود و او هر چه خواهد کند، حداکثر زمان در اختیار او، یک عمر صد ساله است. با مرگ او، داشته‌هایش را خواهند برد و خواهند خورد. اما هرگاه پندار و گفتار و کردار نیک را رویه کند، یعنی حقوق خویش را بشناسد و به این حقوق عمل و با همگان رابطه حق با حق برقرار کند، عمر جاوید می‌جوید. بدین‌قرار، از دیر باز، ربط مستقیم میان عمل و زمان و رابطه‌های مستقیم و غیر مستقیم میان هدف و زمان، بر اهل خرد آشکار بوده‌اند.

در زمان ما، پیشخور کردن و مصرف انبوه ارزش شده‌است. غافل از این‌که مصرف انبوه تنها با اصالت مطلق بخشیدن به قدرت میسر است. حاصل آن، نه تنها کوتاه شدن عمر منابع موجود در طبیعت بلکه کوتاه شدن عمر طبیعت و ناسازگار شدن محیط زیست با زندگی است.

6.6. در رابطه با زمان، چندین ضد ارزش وجود دارند که قدرت گرایان بر پندار و گفتار و کردار انسانها حاکم کرده‌اند. برای مثال، «نفی گذشته، ساختن حال و آینده است»، و یا، «برای دست یافتن به آینده‌ای بهتر، می‌باید حال خود را قربانی کرد» و یا، «فقر و رنج در این جهان، ضامن رفتن به بهشت در آن جهان است» و یا «چون آینده نامعلوم است، دم را غنیمت شمار» و یا ... تصورهای نادرست و ارزش سوز هستند. چرا‌که پیش از تعیین هدف و تشخیص روش، آینده‌ای وجود ندارد تا به خاطر آن، زمان حال خود را دوران رنج و مشقت یا خوشی و «دم‌غنیمت دان» گردانیم. حق این‌است که هرکس آینده‌های نزدیک و دور خویش را می‌سازد. و، بدون آینده، عمل و، بنا بر این، «حالی» وجود ندارد تا بتوان آن را غنیمت شمرد. و حق این‌است که نفی گذشته نیز ناشدنی است. این تصور دروغ در جامعه‌های گوناگون تجربه شده‌است و ناممکن بودنش مسلم گشته‌است. حاصل تجربه‌های رژیمهای حاکم بر ایران و ترکیه و روسیه و چین و... معلوم است. اما پیش از این تجربه‌ها نیز ناممکن بودن نفی گذشته مسلم بود. چرا‌که رشد به نقد گذشته و سرمایه کردن آن میسر می‌شود. وگرنه، کدام انسان است که بتواند بخش بزرگی از خود را نفی کند؟ در جامعه‌های زیر‌سلطه، خالی شدن از فرهنگ خود و پرشدن از فرهنگ جامعه مسلط، ارزش گشت غافل از این‌که بر فرض که بتوان این محال را ممکن کرد، فرهنگ جامعه مسلط نیز گذشته را در بر می‌گیرد.

اما وقتی انسان از استقلال و آزادی خویش برخوردار و در راست‌راه رشد است، اخلاق رشد به او می‌آموزد که گذشته را نقد و سرمایه کند. این انسان نه در گذشته می‌ماند و نه به وعده آینده‌ای آرمانی، می‌گذارد درد و رنج و گرسنگی و نگون‌روزی‌های دیگر را به اوتحمیل کنند.

6.7. از آنجا که حقوق انسان ذاتی حیات او هستند، وجدان اخلاقی جهان‌شمول است. در همه جا و همه وقت، وجدان اخلاقی هر انسانی و هر جامعه انسانی به او و آنها می‌گوید: انس و دوستی و عشق، خوب، و کینه و نفرت و دشمنی بد هستند؛ نان خوردن از عمل خویش خوب و بار خود را بر دوش دیگری گذاشتن بد، زور گفتن و زور پذیرفتن بد و زور نگفتن و زورگو را از زورگویی بازداشتن خوب هستند، داد خوب است و ستم بد است، وسط‌بازی و منافق‌گری بد است، چراکه حق و ناحق در عرض یکدیگر نیستند که آدمی یکی را انتخاب کند. هرگاه او حق را انتخاب کند، ناحق را نگزیده است و به عکس. پس کسی که میان حق و ناحق، وسط را می‌گیرد، در حقیقت، قدرت (= زور) را انتخاب کرده‌است. **بنا بر قاعده، وجدان اخلاقی یک جامعه و نیز جامعه جهانی ضعیف و چرکین است وقتی وسط‌بازی و نفاق‌پیشگی به رواج است**.

یکی از دلایل جهان‌شمولیِ وجدان اخلاقی یا آنچه پاره‌ای اندیشمندان از آن به «اخلاق عام جهانی» تعبیر می‌کنند، این‌است که حتی نظریه‌سازان قدرت نیز از وجدان اخلاقی جهان‌شمول، برای توجیه ساخته‌های خود و نیز چرکین کردن این وجدان، استفاده می‌کنند. توضیح این‌که آنها کلمه‌ها را نگاه می‌دارند و معانی را تغییر می‌دهند. چون افلاطون و ارسطو که عدالت را ارزش شمردند اما تعریف آن را تغییر دادند و یا چون بیگانه ‌کنندگانِ بیان دین در بیان قدرت که توحید و دیگر اصول راهنمای اسلام را اصول دین می‌شناسند ولی تعریفهای آنها را تغییر می‌دهند. این کردارها خود برهان هستند بر وجود وجدان اخلاقی، هم نزد نظریه سازان قدرت و بکار برندگان این نظریه‌ها و هم نزد جمهور انسانها.

بدین‌قرار، وجدان اخلاقی جهانی وجود دارد. جز این‌که اعتیاد به اطاعت از قدرت، وجدان اخلاقی یک شخص، یک جامعه و جامعه جهانی را مخدوش می‌کند. کوشش برای چرک‌زدایی و افزودن بر مشترکات وجدان اخلاقی جهان، مسئولیتی همگانی است. چنانکه به میزانی که در کشورهای مختلف، برای برخورداری انسانها از حقوق خویش، کوشش می‌شود، وجدان بر این حقوق همگانی‌تر و تجاوز به این حقوق، وجدان اخلاقی جهانی را متأثرتر می‌کند. این وجدان وقتی چرک‌زدایی می‌شود و شفافیت و بیداری و هشیاری کامل خویش را به دست می‌آورد که انسان و همه آفریده‌ها از کرامت و حقوق خویش برخوردار و این وجدان راهبر جهانیان در راست راه رشد در استقلال و آزادی بگردد.

## ضمیمه پنجم

## در ویژگی‌های زبان آزادی

بیان‌های قدرت در زبان قدرت اظهار می‌شوند. کلمه‌ها معانی که در آغاز داشته اند را، در طول زمان، بنابر تغییرها در روابط قوا، در بیانهای قدرت، معانی جسته‌اند که قدرت به آنها بخشیده‌است. هر بار که بیان استقلال و آزادی به انسانها پیشنهاد شده‌است، به کلمه‌ها معانی داده‌است که بن‌مایه آنها، استقلال و آزادی و دیگر حقوق، بوده‌اند. باوجود این، محور رابطه‌ها گشتن قدرت، این بن‌مایه را با بن‌مایه قدرت جانشین کرده‌است. در حال حاضر، در جامعه‌ها، کلمه‌هایی چون حق و استقلال و آزادی و عدالت و امنیت و مصلحت و عشق و دوستی و پدری و مادری و برادری و خواهری و توحید و تضاد و ولایت و همکاری و... و فراوان کلمه‌های دیکری که در تنظیم رابطه‌ها بکار می‌روند، بن‌مایه‌ای جسته‌اند که قدرت است. از این‌رو، چون تعریفی از استقلال با معنی که کلمه در بیان استقلال و آزادی دارد، پیشنهاد شود، خوانندگان و یا شنوندگان آن، زبان را قابل درک نمی‌یابند. آنها هم که در خدمت قدرت هستند، با استفاده از منطق صوری، کلمه را از تعریف جدا می‌کنند و در بیان قدرت، تعریفی را که می‌خواهند به آن می‌دهند و آن را موضوع رد یا قبول می‌کنند.

از این‌رو، برای این‌که جامعه مدنی بطور مداوم، خود بدیل خویش بگردد و همواره از دموکراسی شورایی برخوردار باشد، در شمار مهمترین کارها، تغییر بن‌مایه کلمه‌ها به ترتیبی است که هر شهروند همواره بیان استقلال و آزادی را راهنمای اندیشه و عمل خویش کند.

اما تفاوتهای دو زبان، یکی زبان استقلال و آزادی و دیگری زبان قدرت عبارتند از:

1. منطقی که در زبان قدرت کاربرد دارد، منطق صوری است. رواج این منطق در سطح جامعه‌ها و نسلها که از پی یکدیگر می‌آیند، بخاطر آن‌است که اندیشه‌های راهنما بیان‌های قدرت هستند و زبانها نیز زبانهای قدرتند. این منطق کاربرد دارد زیرا معنایی که هر کلمه، در بیان قدرت، دارد، تنها صورت را می‌نمایاند. برای مثال، وقتی تعریف آزادی این‌است: «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می‌شود»، آزادی تعریف نشده، بلکه تعریف شده فرض شده‌است. در این تعریف، تنها حد وجود دارد. بدیهی‌است تعریف این واقعیت که حد‌گذاری جز قدرت وجود ندارد را از چشم عقل پنهان می‌کند. در واقع، آنچه تعریف شده،این‌است: «قدرت هر کس تا جایی است که قدرت دیگری از آنجا شروع می‌شود». اما مردمی که این تعریف را می‌پذیرند، آیا آزادی را قدرتی می‌دانند که یک فرد دارد؟ بسا یکسره غافل هستند که معنایی از آزادی که در سر دارند، همان معنایی است که قدرت دارد. از بسیار واقعیتهای دیگر نیز غافل می‌شوند که مهمترینشان این‌است که قدرت زاده نابرابری و زاینده نابرابری است. بنابراین، حدی که قدرت میان افراد ایجاد می‌کند، گویای نابرابری آنها در روابط قوا و افزایش مداوم این نابرابری است. بدین‌قرار، مردمی که جمهور شهروندان باشند، آن آزادی را می‌پذیرند که صورتی بیش نیست. محتوایی دارد که ضد این صورت است و اگر کلمه این محتوی را نیز به ذهن او نیاورد، از خود بیگانگی او کامل است.

در برابر، در زبان استقلال و آزادی، آن‌روش کاربرد دارد که، در تعریف، نمی‌تواند به صورت بسنده کند زیرا کاربرد ندارد. از این‌رو، هر تعریف صورت و تمام محتوی را کامل و شفاف، در بر می‌گیرد. از آنجا که ویژگی‌های حق و ویژگی‌های بیان استقلال و آزادی، از پیش، تشخیص و در اختیار همگان نهاده شده‌اند، هرکس می‌تواند هر تعریف را به محک ویژگی‌ها نقد کند. در حقیقت، معنی کلمه آزادی، در زبان آزادی، هم با همه ویژگی‌های حق و هم با ویژگی‌های بیان استقلال و آزادی باید خوانایی داشته و ترجمان موازنه عدمی باشد. برای مثال، هرگاه، استقلال را این‌همانی با هستی هوشمند در توانایی گرفتن تصمیم و آزادی را نامحدود گشتن توانایی گزیدن نوع تصمیم تعریف کنیم، در این تعریف، از قدرت، ذره ای نیست و از توانایی‌ها تا بی‌نهایت هست. بدین‌قرار، این تعریف از استقلال و آزادی، محتوایی جز خود ندارد و بدون محتوی، بکاربردنی نیست. بکار برنده که اندیشه راهنمایش بیان استقلال و آزادی است، با برزبان آوردن کلمه آزادی، در جا، استقلال را به ذهن می‌آورد.

2. بدین‌قرار، کلمه‌ها وقتی بن‌مایه معانی شان قدرت است، ترجمان ثنویت می‌شوند. چنانکه تعریف آزادی در بیان قدرتی که لیبرالیسم است، بیانگر دو محور، خود و دیگری، است که قدرت میانشان حد ایجاد می‌کند. در برابر، کلمه آزادی وقتی بن‌مایه قدرت را ندارد، ترجمان موازنه عدمی است: اینهمانی با هستی، استقلال و آزادی را بی‌کران می‌کند. این ویژگی را ویژگیهای دیگر، مشخص‌تر و ملموس‌تر می‌کنند:

3. هرگاه در مثال آزادی در دو بیان، یکی بیان قدرت و دیگری بیان آزادی تأمل کنیم، تفاوت سوم و بسیار مهمی را در می‌یابیم: در بیان قدرت، کلمه آزادی تعریف نمی‌شود. تعریف بر معنایی که وجودی داشته باشد، نیز، دلالت نمی‌کند. هرگاه فرض کنیم تعریف اختیار معنی می‌دهد و جمله می‌گوید اختیار هرکس تاجایی است که اختیار دیگری از آنجا شروع می‌شود، اختیاری که به حدی محدود شود، فرآورده یک رابطه، رابطه قوا است. اما، هر رابطه‌ای رابطه قوا نیست و اختیار آدمی را محدود نمی‌کند. رابطه حق با حق اختیار آدمی را گسترش نیز می‌دهد. این‌که، در تعریف آزادی، رابطه حق با حق را نادیده می‌گیرند، یک امر است و محدوده‌ای را قلمرو اختیار ‌گرداندن که رابطه قوا ایجاد می‌کند، امری دیگر است. منطق صوری بسیار‌تر از بسیار انسانها را از این دو امر غافل نگاه می‌دارد. باوجود این، محدوده حاصل از روابط قوا، قمرو اختیار نیست، فضایی است که، در آن، آدمی اختیار دارد. بدین‌سان، آزادی در معنای اختیار - که ما به آن می‌دهیم – باز تعریف نمی‌شود.

حال آن‌که در بیان استقلال و آزادی، آزادی هم با استقلال همراه است و هم بر وجود ذی وجودی دلالت می‌کند: استقلال و آزادی انسان است که با هستی که استقلال و آزادی مطلق است این‌همانی می‌‌جوید و این انسان است که در مقام خلق، با هستی هوشمند این‌همانی می‌‌جوید و در مقام انتخاب، بی‌شمارگزینه پیدا می‌کند. هریک از اینها ذی وجود هستند.

4. به ترتیبی که مشاهده کردیم، بنابر تعریف اول از آزادی، رابطه انسان با آزادی، رابطه با محدوده‌ای ‌است که از رهگذر رابطه قوا با دیگری پدید می‌آید. غافل از این‌که اگر دیگری، خودِ انسان باشد، آن حدی که محدوده آزادی را معین می‌کند، حدی است که قدرت با خود انسان برقرار می‌کند. روشن بخواهیم، محدوده با صفر مساوی می‌شود. از این‌رو، وقتی آدمی خود را به قدرت می‌سپارد، دیگر محدوده‌ای‌ که، در آن، بتواند این یا آن کند، را نیز ندارد. حال این‌که، بنابر تعریف دوم، آزادی بی‌کران است. بدین‌قرار، هر تعریف از آزادی که عقل را محدود ‌کند، بن‌مایه‌ای از قدرت دارد و هر تعریفی که عقل را توانا به خلق به یمن این‌همانی با هستی کند، یا همان تعریف است که آزادی دارد و یا نزدیک به آن‌است. و آزادی از استقلال جدایی‌ناپذیر است. بنابراین، دو تعریف از استقلال و آزادی تعریفهای این دو حق باید باشند که، عمل به آنها، عقل را از استقلال و آزادی برخوردار می‌کند. و هنوز،

مدار قدرت بسته است. اما مدار استقلال و آزادی باز است. پس معنی‌ها که به کلمه‌ها داده می‌شوند، بهمان نسبت که فضای عقل را می‌بندند، بن‌مایه قدرت بیشتری دارند. برای مثال، هرگاه ولایت را بسط ید یک تن بر همگان معنی کنیم، مدار اندیشه و عمل آن یک تن و همگان، مدار بسته‌ای است که، در آن، همگان از یک تن اطاعت می‌کنند. فضای عقل پایبند به این معنی، یکسره بسته است. زیرا بر عقل، دستوری حاکم است که از موضع قدرتمداری صادر می‌شود.

و نیز، اگر، عدالت را «قرارگرفتن هرچیز درجای خود تعریف کنیم»، از آنجا که جای هر چیز را چیز دیگر، در سلسله مراتب، تعیین می‌کند، با عمل به این تعریف، از محدود کردن فضا، به بستن کامل مدار عقل می‌رسیم. روشن است که ناظمی که هرچیز را در جای خود نگاه می‌دارد، قدرت است. بدین‌سان، در این تعریف، عدالت تنظیم رابطه با قدرت در سلسله مراتبی می‌شود که قدرت ایجاد می‌کند. بدین تعریف، کلمه عدالت، قدرتی را به ذهن می‌آورد که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد.

حال این‌که هرگاه ولایت را شرکت در رهبری بر وفق موازنه عدمی و حقوقی چون حق دوستی و بر میزان عدالت یا رابطه حق با حق تعریف کنیم، مدار اندیشه و عمل باز می‌شود. چرا‌که هر کس، با برخورداری از استقلال و آزادی خویش، بر گستره استقلال و آزادی دیگری می‌افزاید: عدالت حق را به ذهن می‌آورد. و نیز،

5. **در زبان قدرت، کلمه‌ها در جمله‌ها چنان بکار می‌روند که فضای درون هر شهروند را تابع مداربسته بیرون ‌کند. در زبان آزادی، کلمه‌ها و جمله‌ها که از آنها ساخته می‌شوند، فضای درونی توسط فضای بیرونی محدود نمی‌شود**. برای مثال، در تعریف اول، آزادی در بیرون انسان، مدار بسته‌ای را بوجود می‌آورد که فضای درون انسان تابع آن می‌شود. چرا‌که این یا آن کنم در درون، تابع رابطه قوایی است که در بیرون برقرار می‌شود. اما در تعریف دوم، به یمن اتصال با هستی، بیرون تابع درون می‌شود. به سخن دیگر، رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق می‌گردند. حتی وقتی دیگری زور در کار می‌آورد، رابطه حق با قدرت، بی‌کران استقلال و آزادی در درون را محدود نمی‌کند و این ‌استقلال و آزادی، روش بازگرداندن رابطه حق با قدرت به حق با حق را در اختیار انسان می‌نهد. چرا‌که انسان فراوان انتخاب پیش رو دارد برای بازگرداندن آن رابطه به این رابطه.

6. اما مدار بسته‌ای که مدار رابطه قوا است، محدوده تناقض‌ها و تضادها است. در این مدار بسته، تضاد با یکدیگر، ترجمان تناقض و بسا تناقضهای هریک از شرکت کنندگان در رابطه قوا است. چرا‌که بدون وجود تناقض در درون، تضاد در بیرون، پدید آوردنی نیست. معانی کلمه‌ها وقتی بن‌مایه آنها قدرت است، این تناقض و تضاد را بازگو می‌کنند:

به تعریف از آزادی، در بیان قدرت، بازگردیم، آزادی به قدرت تعریف شده بود اما قدرت ناقض آزادی است. در همان‌حال، «تعریف» آزادی گزارشگر تضاد (رابطه قوا با یکدیگر) است. و باز، ولایت بسط ید یکی بر جان و مال و ناموس دیگران است، کلمه را قدرت مطلق معنی کردن می‌شود. این معنی در تناقض مطلق است با معنی اصلی کلمه و گزارش می‌کند رابطه قدرت مطلق یکی بر همگان (= تضاد) را. و این تضاد، آشکار می‌کند دروغ محض بودن معنی را که برای کلمه جعل شده‌است.

بدین‌قرار، تناقض و تضاد به ما می‌گویند معنی داده شده به کلمه، بن‌مایه‌ای از قدرت دارد. شدت و ضعف تناقض و تضاد، زیاد و کم این بن‌مایه را نیز بر ما معلوم می‌کنند. در برابر، وقتی معنی کلمه تناقض در برندارد و جمله‌ای که از کلمه‌ها ساخته می‌شود تضاد نیز پدید نمی‌آورند، زبان بکار رفته، آزادی است.

7. ویژگی‌های بالا، یک به یک، با این ویژگی همراه هستند که ابهام است. توضیح این‌که وقتی بیان قدرت زبان را در زبان قدرت از خود بیگانه می‌کند، معانی که کلمه‌ها پیدا می‌کنند، شفاف نیستند، مبهم هستند. چنانکه «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا آغاز می‌گیرد»، پاسخ پرسش آزادی چیست نیست. پاسخ پرسش حد قدرت فرد کجاست، است. ابهام کامل است زیرا قدرت به آزادی تعریف شده‌است. این تعریف به انسان القاء می‌کند دروغی را که بنابر آن، آزادی میان دو کس حد ایجاد می‌کند. تازه انسانی که فریب این تعریف را می‌خورد، نمی‌داند آزادی چیست و چرا آزادی یکی آزادی دیگری را محدود می‌کند. بدین‌قرار، وجود چند ابهام، بدین کار می‌آیدکه کلمه آزادی پوشش بگردد و این پوشش قدرت را نیک بپوشاند تا که انسانها، بی‌آنکه بدانند، آن تعریف از آزادی را بپذیرند و بکار برند که بیان قدرت به آنها القاء می‌کند.

بدین‌قرار، معنی هرکلمه، در فرآیند از خود بیگانه شدن، شفافیت خود را از دست می‌دهد و مبهم می‌شود. جمله وقتی ترجمان بیان استقلال و آزادی می‌شود، هرکلمه یک معنی دارد که خود را عریان نشان می‌دهد. اما جمله وقتی در بیان قدرت بکار می‌رود، مبهم می‌شود و کلمه‌ها می‌توانند معانی گوناگون پیدا کنند. چنانکه در قانون اساسی رﮊیم ولایت مطلقه فقیه، جمله‌ها معانی شفاف ندارند. از این‌رو، تفسیر پذیر هستند و تفسیر بر عهده «شورای نگهبان» است. برای مثال، کلمه‌های کلیدی چون استقلال و آزادی و عدالت و حق و ولایت و حاکمیت، تعریف نمی‌شوند. قیدها و شرطها فراوانی معانی را گزارش می‌کنند که، بنا بر روابط قوا میان حاکمان و مردم تحت حاکمیت، می‌توانند پیدا کنند. برای مثال، دو اصل 56 و 57 این قانون مقرر می‌کنند:

اصل 56: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست ‌و هم او، انسان را بر سرنوشت ‌اجتماعی خویش حاکم ساخته‌است‌.هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب‌ کند یا درخدمت ‌منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را ازطرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

اصل 57: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه‌، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر وامامت امت برطبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوامستقل از یکدیگرند.

در اصل 56، حاکمیت انسان بر سرنوشت جامعه خویش از حاکمیت مطلق خداوند نشأت می‌گیرد و در اصل 57 ، توسط «ولایت مطلقه امر و امامت امت»، نقض می‌شود. هر دو اصل مبهم هستند. حاکمیت مطلق خداوند بر جهان، هیچ نه معلوم چگونه حاکمیتی است و خداوند چگونه انسان را بر سرنوشت خویش حاکم کرده‌است. اگر حاکمیت بر سرنوشت خود، حق خدادادی است و قابل سلب نیست، پس یک حق ذاتی است و چون حق ذاتی است، قابل انتقال نیز نیست. اگر قابل انتقال نیست، ولایت مطلقه فقیه باطل است. این اصل، در پیش نویس قانون اساسی، شفاف‌تر بود، چون خواسته‌اند آن را در بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است، باز نویسند، چنین مبهم گشته‌است.

منافع فرد و گروه خاص، بازهم مبهم‌تر است. هم به این لحاظ که در این اصل، رابطه حق حاکمیت با حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی ناگفته می‌ماند و هم به این‌خاطر که به «منافع» هر معنایی را می‌شود داد. و مقایسه اصل 56 قانون اساسی با اصل 15 پیش نویس قانون اساسی، تفاوت این دو را از لحاظ زبان قدرت، آشکار می‌کند:

اصل ۱۵ - حق حاکمیت‌ملی از آن همه مردم است و باید به نفع عموم به کار رود و هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع اختصاصی خود یا گروه معینی بکاربرد.

ایراد وارد به این اصل این‌است که گرچه کاربرد حق حاکمیت را معین و مقرر می‌کند که تنها «به نفع عموم» بکار رود، اما حاکمیت از قدرت مایه دارد و گویای تنظیم قوایی است که ملت تصدی می‌کند. حال آنکه کلمه ولایت گویای رهبری بر میزان رابطه حق با حق است. «منافع عموم» نیز مبهم است. هرگاه اصل مقرر می‌کرد ولایت جمهور مردم باید در تحقق حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی او بکار رود که در اصول آینده این قانون، تبیین خواهند شد، زبان قانون به ز بان آزادی نزدیک‌تر می‌گشت.

8. وقتی معنای کلمه‌ای بن‌مایه‌ای از زور دارد، بکاربردن زور را ناگزیر می‌کند: اگر ولایت بسط ید یک تن بر یک جمع معنی می‌شود، جز برای مشروعیت بخشیدن به بکاربردن زور در تمامی قلمروها نمی‌تواند باشد و نیست. همین‌طور وقتی آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا آغاز می‌گیرد، این قدرت (= زور) است که بکار می‌رود تا حد میان هر عضو جامعه را با اعضای دیگر، معین کند. در برابر، معنی کلمه ولایت در زبان آزادی، نه بن‌مایه‌ای از قدرت دارد و نه جواز بکاربردن زور است. کلمه بکار می‌رود برای این‌که قدرت (= زور) پدید نیاید و بکار نرود.

بدین‌قرار، **در زبان قدرت، کلمه‌ها و جمله‌ها که از آنها ساخته می‌شوند، بن‌مایه‌ای از زور می‌یابند و در زبان آزادی، از این بن‌مایه منزه هستند**.

9 – امر بسیار مهم این‌که زبان قدرت منطق صوری بکار می‌برد برای این که

9.1. واقعیت و حقیقتها را از چشم عقل بپوشاند. و

9.2. آمریت را از آن قدرت کند. و

9.3. قدرتمدار را بستاید و بسا از او اسطوره بسازد. و

9.4. تحسین قدرتمدار را با تخریب حقمدار همراه کند. همواره به یاد داشته باشیم که عقل قدرتمدار نمی‌تواند با تخریب شروع نکند. و

9.5. بنابر‌این، معانی کلمه‌ها را تغییر دهد تا بن‌مایه‌ای از زور پیدا کنند. و

9.6. صورت را ناقض واقعیت و حقیقتی کند که می‌پوشاند.

چنان‌که بکار رفتن ولایت در معنای بسط ید مطلق کسی بر زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دیگران، هر شش ویژگی بالا را در بردارد:

الف . واقعیت را که جامعه و اعضای آن هستند و حق و توانایی آنها را در اداره امور خویش و استعداد رهبری یکایک اعضای جامعه و وجدان جمعی و رهبری جمعی و حقوق ذاتی هر انسان و چهار دسته حقوق دیگر را در پرده غفلت می‌پوشاند.

ب . آمریت را داشتن و بکاربردن قدرت معنی می‌کند و ذاتی قدرت می‌باوراند. و

ج . قدرتمداری را که ولایت مطلقه می‌‌جوید، تحسین می‌کند. زیرا می‌باید ولایت مطلقه او و بکاربردن زور از سوی او را موجه و مشروع کند. برای این‌که تردیدی در مشروعیت باقی نماند، از قدرتمدار اسطوره می‌سازد. خداوند را بمثابه توانایی محض تخریب می‌کند و ضد خدا را بمنزله قدرت مطلق جانشین او می‌کند و می‌ستاید. وقتی بیان قدرت، دین نیست و مرامی است که بیان قدرت است، همین کار را با منشاء مشروعیت می‌کند.

د . توجیه ولایت مطلقه نیازمند تخریب جمهور مردم در دانایی و توانایی و حقوق و کرامتمندی است: مردم نادانند و توانایی اداره خویشتن را آن‌سان که دین و یا مرام می‌خواهد ندارند چه رسد به توانایی تغییر خود از راه رشد.

ه‍. کلمه ولایت به قدرت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم تغییر معنی می‌دهد.

و . صورت که جمله «خداوند ولایت مطلقه فقیه بر امت اسلامی را مقرر فرموده اند» است، محتوی را که خداوند و دین در بردارنده حقوق انسان و انسان و حقوق ذاتی حیات او و چهار دسته حقوق دیگر را نقض می‌کند. استعدادها و فضلهای انسان‌ها و حق و مسئولیت رهبری خویشتن در تغییرکردن از راه رشد را نیز نقض می‌کند. خداوند را نقض می‌کند زیرا قدرت مطلق را جانشین توانایی مطلق (=خداوند) می‌کند. در حقیقت، ناموجود و ناممکن را جانشین واجب الوجود می‌کند. چرا‌که قدرت مطلق از ویرانی مطلق پدید می‌آید. پس هستی باید باشد و قدرت از ویرانی مطلق آن پدید‌آید. این ناممکن که امکانش برابر است با نابودی مطلق هستی، کجا می‌تواند خدا باشد؟

بدین‌قرار، وقتی اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی و زبان، زبان آزادی است، چنین جمله‌ای را عقل مستقل و آزاد نمی‌سازد. بنابر این بیان، اصل براین‌است که کسی نسبت به دیگری، مالک به چیزی نباشد. نزدیک‌تر به این اصل، «ولایت جمهور مردم»، بمعنای برابری در حق شرکت در اداره جامعه بر میزان برابری و بی‌نیاز از بکاربردن قدرت (= زور ) است. بدین‌قرار، «جمله ولایت با جمهور مردم است»، نه تنها هیچ واقعیت و حقی را نمی‌پوشاند، بلکه دلالت می‌کند به اصل «کسی بر دیگری مالک به چیزی نیست». آمریت را از آن حق می‌کند. گویای تحسین و تخریبی نیست، تنها حقی را تصدیق می‌کند. ولایت بن‌مایه‌ای از قدرت ندارد و چون صورتی که حقی را بپوشاند نیست، ناقض حقی نیز نیست.

10. ویژگی‌های بالا عقل مستقل و آزاد را از این ویژگی نیز آگاه می‌کند که معنی کلمه وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کند، درجا، به قدرت است که اصالت می‌دهد. و بسود قدرت است که تبعیض برقرار می‌کند. چنان‌که دیدیم در تعریف آزادی، قدرت بود که تعریف می‌شد و قدرت بود که کاربرد پیدا می‌کرد و تنظیم رابطه‌ها و تعیین حدود نیز با قدرت بود. فراوان کلمه‌ها در زبان بکار می‌روند که در زبان قدرت، بن‌مایه‌ای از قدرت یافته‌اند و در مقام ستایش قدرت بکار می‌روند. از آن جمله‌اند مردانگی و جوان‌مردی و مرد‌مردانه که ارزش والایی گمان می‌روند اما گویای قدرت مرد هستند. کلمه مرد نیز بن‌مایه‌ای از قدرت یافته است و گویای تبعیض بسود قدرت و تبعیض بسود مرد به خاطر «قدرتمندی» است که گویا طبیعت مرد را از طبیعت زن ممتاز می‌کند. چنانکه در مقام ستایش زن می‌گویند: «یک پا مرد است»!

بدین‌قرار، الغای تبعیض‌ها، بدون رها کردن معانی کلمه‌ها از بن‌مایه قدرت و باز یافتن زبان آزادی ره بجایی نمی‌برد. زیرا تبعیض بسود قدرتی که، آگاه و ناخود آگاه، روزمره، بر زبانها جاری می‌شود، این تبعیض‌ها را بازسازی و معمول می‌کند.

در زبان آزادی، کلمه مرد گویای طبیعت مرد، از جمله، توانایی‌های طبیعی او و کلمه زن گویای طبیعت زن، از جمله، توانایی‌های طبیعی او می‌شوند. مردانگی و جوان‌مردی گویای بکاربردن نه قدرت که توانایی‌های خویش در مقام دفاع از حق معنی می‌دهند و زنانه و زنانگی و زن خصلت و فراوان کلمه‌های دیگر که گویای کاستی زن از مرد در قدرتمندی هستند، گویای توانایی‌های زن می‌شوند و یا جای به کلمه‌هایی می‌دهند که گویای این توانایی‌ها هستند. به خاطر می‌آورد که در زبان قدرت، جوان زن و جوان‌زنی گویای قدرت «سکس» هستند.

در زبان آزادی، نیاز به کلمه‌هایی است که تبعیض بسود مرد، در واقع، بسود قدرت، معنی ندهند و ترجمان ارزشهایی باشند که حقوق هستند. می‌توانیم در نظر مجسم کنیم توان رشد زبان را وقتی از بند قدرت رها می‌شود و زبان آزادی می‌گردد.

11. معانی کلمه‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، گویای رابطه قوا میان انسان با بیرون از خود ( با انسانها و جانداران دیگر و طبیعت ) می‌شوند. بسا، شمار بزرگی از انسانها، در این تنظیم رابطه، موقعیت مادون را پیدا می‌کنند. برای مثال، کلمه حق، وقتی در «تنظیم روابط قوا» معنایی گویای موقعیت در این روابط، پیدا می‌کند و دولت متصدی تنظیم روابط می‌شود، حقوق انسان نخست حقوق موضوعه و نه حقوق ذاتی حیات، می‌شوند و سپس، به قول هگل، انسانهای معینی (اروپاییان)، بنابر این‌که قدرتمند هستند، می‌توانند از آن برخوردار شوند.

اما در زبان آزادی، حق به ویژگی‌ها که دارد تعریف می‌شود. ذاتی حیات هر موجود زنده می‌گردد و تنظیم کننده اندیشه و سخن و کردار هر انسان و تنظیم کننده رابطه‌های او با دیگران می‌شود بی‌آنکه قدرت (= زور) از رهگذر روابط قوا پدید‌آید و کاربرد پیدا کند.

به یمن این ویژگی‌ها، آدمی هر معنی که به کلمه داده شود که بن‌مایه آن قدرت باشد را، درجا، تشخیص می‌دهد و مانع از آن می‌شود که زبان آزادی، در زبان قدرت، از خود بیگانه شود. **در حال حاضر، در جامعه‌ها، حق اجازه اعمال قدرت (= زور) معنی می‌دهد و همین قلب معنی، دلیلی مهم از دلایل گسترش خشونت در جهان است.** اما از کجا بدانیم که کلمه حق قلب معنی جسته و اینک قدرت معنی می‌دهد؟ از این جا که هر جمله‌ای در زبان قدرت ساخته می‌شود و، در آن، کلمه حق بکار می‌رود، زور کاربرد پیدا می‌کند. چراکه، در چنین جمله‌ای، حق قدرت و بکاربردن آن را توجیه می‌کند. چنانکه در جملهِ «حکم از آن خدا است و تو، علی، چون حکمیت را پذیرفته‌ای، باید استغفار کنی»، حق (حکم از آن خدا است) در توجیه زور گفتن به علی بکار رفته است.

12. در زبان قدرت، کلمه‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، گویای زمان و مکانی می‌شوند که قدرت دارد و یا تحمیل می‌کند. برای مثال، کلمه حق، وقتی به قدرت تعریف می‌شود، دیگر در همه جا، یک معنی و همان معنی را ندارد. چراکه «تنظیم روابط قوا»، در همه جا یکسان انجام نمی‌گیرد و زمان به زمان نیز تغییر می‌کند.

باز، بعنوان مثال، مدرنیته وقتی تجدد، بمعنای رها شدن از گذشته ( = سنت‌ها و رسوم و عادتها و باورها) و بسا حال ( = قبول تغییرهای قدرت فرموده برای نو شدن در آینده)، معنی می‌دهد، قدرتی را بکاربردنی می‌کند که مأموریت دارد «ولو به زور، جامعه را به دروازه‌های تمدن بزرگ»، برساند. بدین‌سان بود که قرن بیستم، قرن بکاربردن زور، بنام ترقی گشت. در بخشی از جهان، این زور صفت چپ و در بخش دیگری از جهان، صفت راست، یافت. در همه جا، ستیز با گذشته و تحمیل محرومیت، در زمان حال، شرط رسیدن به « دروازه تمدن» در آینده شد.

اما چون مدرنیته را بازیافت خود‌انگیختگی (= استقلال و آزادی) و زندگی از راه عمل به حقوق ذاتی، بنابراین، رشد بر میزان عدالت اجتماعی، تعریف کنیم، قدرت ویرانگر از میان بر می‌‌خیزد. زمان و مکان از صفت استمرار، برخوردار می‌شوند. چنانکه نقد گذشته سرمایه‌ای بزرگ در اختیار انسانهای خود‌انگیخته قرار می‌دهد. این سرمایه در زمان حال، همراه با نیروهای محرکه دیگر، در رشد انسان و، در همان‌حال، باز و تحول‌پذیر‌تر کردن نظام اجتماعی آنها، بکار می‌افتند. گفتن ندارد که زمان قدرت، هم اکنون و مکان آن، همین جا است. چرا‌که قدرت از رابطه قوا، در زمان و مکان معین پدید می‌آید حال آنکه زمان استقلال و آزادی از ازل تا ابد و مکان آن، هستی بی‌کران است.

13. قدرت وجود ندارد و از رهگذر روابط قوا، وجودی پیدا می‌کند که بخش بزرگ آن مجاز است. حال وقتی زبان، در زبان قدرت، از خود‌بیگانه می‌شود، بن‌مایه معانی کلمه‌ها قدرت می‌‌گردد و از ویژگی‌ها که پیدا می‌کنند، یکی این‌است که رابطه با واقعیت را، رابطه از راه قدرت، بنابراین، غیر مستقیم می‌کند. چراکه هر رابطه را، در رابطه قوا، از خود بیگانه می‌کند. برای مثال، وقتی می‌گوییم «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می‌شود»، برای هرکس، دیگری قدرتی است که حد آزادی او را تعیین می‌کند. پس هم با دیگری که انسان است و هم باخود که باز انسان است، از دید قدرت می‌نگرد. **بنا بر قاعده، بمیزانی که رابطه‌های مستقیم کم شمار‌تر‌ و رابطه از راه قدرت پر شمار‌تر‌می‌شوند، جامعه گرفتار انحطاط می‌گردد**. در ایران معاصر، چون این قاعده را بکار بریم، از اندازه تخریب نیروهای محرکه و نیز از میزان سوختن فرصتهای رشد، بنابراین، از میزان انحطاط جامعه، آن‌سان که باید آگاه می‌شویم.

بدین‌قرار، نقش زبان آزادی، در ادامه حیات یک جامعه در رشد، تعیین کننده‌است. چنانکه وقتی آزادی به قدرت تعریف نمی‌شود، با استقلال هم ذات و همراه می‌گردد و رابطه با واقعیت را رابطه مستقیم می‌کند و به انسان امکان می‌دهد واقعیت را همان که هست ببیند. بدین‌قرار، رشد علمی و فنی از رابطه مستقیم با واقعیت‌ها و مشاهده آنها همان‌سان که هستند، آغاز می‌گیرد. در حقیقت،

14. وقتی علم با مشاهده مستقیم واقعیت آغاز و با شناسایی آن، چنان‌که هست، ادامه می‌یابد، غیر عقلانی‌ها (خرافه‌ها و «دانسته‌های» غیر علمی از ظن و گمان و...)، تولید نمی‌شوند. باوجود این، قدرت را بن‌مایه معنی کلمه علم کردن، غیر عقلانی را بزرگ و علم را کوچک می‌کند. زندگی انسانها در جهان امروز، جز این را می‌گوید؟:

14.1. هر تعریف از علم که موضوع و یا روش آن را محدود کند، قدرت را بن‌مایه معنی کلمه کردن است. چنانکه امروز، یک روش را قانون تببین جهان انگاشتن، از علم، در ضدیت با سود جستن از هر طرز‌فکر و نیز هر روش علمی دیگر و سانسور هر دست آورد علمی است که با «علمی که مرام شده‌است»، ناسازگار باشد. چنان‌که محدودکردن موضوع علم به ماده و ماده را هرآنچه قابل مشاهده و لمس است، تعریف کردن، علم را دست نشانده ماتریالیسم کردن و آن را حربه ستیز با خدا باوری و دین کردن، سبب شد که رشد علمی دست کم سه قرن به تأخیر افتد و، امروز، بی اساس بودنش به کرسی قبول نشیند: علم در کار رها کردن خویش از محدود کننده‌ها و گذار از «شیی» به لاشیی و یا از هستی متعین به هستی نامتعین است.

14.2. هدف را از پیش معین کردن و علم را به خدمت آن درآوردن، بن‌مایه معنی کلمه را قدرت کردن است. خواه این هدف بنام دین معین شود و خواه بنام ایدئولوﮊی. هدف در روش بیان می‌شود. می‌گویند علم هدف ندارد و ابزار است و باز می‌گویند هدف علم یافتن قوانین بنیادی است. راستی این‌است که علم هدف دارد و آن شناختن واقعیت و حقیقت است آن‌سان که هستند. هدف علم شاختن واقعیت و حقیقت است و روش علم نیز علم است. هر هدف دیگری جز این، علم را از پیش زندانی بیرون از علمی می‌کند که حقیقت و یا واقعیت انگاشته می‌شود. نشانه آن نیز این‌است که شبه علم جانشین علم می‌شود و روش نیز خودعلم نیست:

14.3. پوزیتویستها مدعی شدند و بسا هستند که علم به ویژگی «ابطال‌پذیری»، از غیر علم شناخته می‌شود. این ادعا را در مقام ضدیت با دین و هر ایدئولوﮊی، غیر از مرام خود، کردند و می‌کنند. منطق صوری چشم عقل آنها را از دیدن این حقیقت بازداشت: این نه علم که نا علم است که ابطال‌پذیر است. بدین‌خاطر که هر «نظر علمی» علم‌الیقین نیست، پس در آن، ظن و گمان نیز وجود دارد، نقد سبب شناسایی ناعلم و ابطال آن و نزدیک شدن علم نسبی به علم قطعی می‌گردد. افزون براین، «اصل» ابطال‌پذیری، خود یک اصل عام است و اگر مشمول ابطال‌ناپذیر بگردد، برجا نمی‌ماند.

14.4. بدین‌قرار، آن‌روش روش علمی است که، در آن، از قدرت هیچ نباشد و مشاهده تمامی واقعیت و حقیقت را ممکن کند. از این‌رو، «فرضیه علمی» راهنمای مشاهده گر، هرگاه بی‌رابطه با موضوع علم باشد و یا مشاهده را محدود کند و یا پیشاپیش، به علم در روابط قوا نقش بدهد، علم را برده قدرت می‌کند.

14.5. بنابر این‌که قدرت آدمی را از خود‌انگیختگی خویش (= استقلال و آزادی) غافل می‌کند، وجود بن‌مایه قدرت در معنی کلمه‌‌ها و جمله‌های بیانگر نظر علمی، آن‌را وسیله غافل کردن عقل آدمی از خودانگیختگی خویش، می‌کند. **از این‌رو، میزان مجاز در نظر که فرآورده بن‌مایه نظر شدن زور است را اندازه بی‌محل‌کردن خودانگیختگی انسان و جمع انسان‌ها، معلوم کند**. بدین‌قرار، روشهای «علمی» (نظیر منطق صوری و سیر جدالی)، وقتی قانون لایتغیر هستی گمان می‌روند و جبر را القاء می‌کنند، غیر علمی هستند. علمی که جبر پرستی را می‌باوراند، لاعلم است. گذار از جبر به لاجبر، در همان‌حال که نظر علمی را از قدرت (= زور) خالی می‌کند، اندازه تأخیر در رشد علمی را نیز گزارش می‌کند.

14.6. فارق علم از لاعلم این‌است که در علم، دلیل در «یافته علمی» است. حال آنکه در لاعلم، دلیل در بیرون آن قرار می‌گیرد. وقتی تعریف علم بن‌مایه‌ای از قدرت می‌یابد، دو امر واقع می‌شود: الف. دلیل در بیرون «علم» قرار می‌گیرد و ب . رهبری از انسان ستانده و به جبر قدرت داده می‌شود. فرق نمی‌کند که این علم به خود دین نام دهد و یا «نظریه علمی» و یا حتی علم قطعی. چنان‌که دلیل صحت ولایت فقیه در خود آن نیست، بنابر ادعا، این دلیل، قول شارع است. و باز، دلیل صحت دیالکتیک تضاد، در خود آن نیست، بلکه در وسیله «طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی» بودن آن‌است.

بدین‌قرار، هرگاه پاسخ به پرسش «علم چیست؟» پاسخی باشد که علم را از نا علم رها می‌کند، در کلمه، بن‌مایه قدرت وجود ندارد و علم در رشد انسان کاربرد پیدا می‌کند.

15. معانی کلمه‌ها از آن‌رو بن‌مایه قدرت پیدا می‌کنند که در بیان قدرت بکار روند و این بیان راهنمای زندگی انسانها، در عمل به اوامر و نواهی قدرت بگردد. از این‌رو، زبان در غافل ماندن و یا نماندن انسان از خودانگیختگی خویش، نقش تعیین کننده دارد. با آنکه امروز، مدرنیته را بازیافتن روزافزون خودانگیختگی می‌دانند، مرام قدرت که، با تولد هر انسان، با آموختن زبان قدرت، به او تلقین می‌شود، او را از خودانگیختگیش غافل می‌کند. این غفلت است که سبب می‌شود، در زندگی انسانها غیر عقلانی که قدرت است، زمان به زمان، نقش بیشتری پیدا کند. چنانکه در «بحبوحه تمدن» انسانها، بطور روزافزون، به جبر قدرت معتاد می‌شوند و دانش و فن ابعاد تخریب نیروهای محرکه و محیط زیست را بدان اندازه بزرگ کرده‌اند و می‌کنند که مرگ طبیعت سخن روز شده‌است.

بدین‌قرار، محک خودانگیختگی بکار تعیین اثر معانی کلمه‌ها می‌آید که بن‌مایه آنها قدرت گشته‌است. نقد زبان و یافتن و بکاربردن زبان آزادی، به ترتیبی که از آغاز زندگی، انسان خودانگیختگی را تمرین کند، انقلاب بمعنای دقیق کلمه است. برای مثال، سلام در زندگی دستوری، تنظیم کننده رابطه قدرت میان مادون با موفق است. بن‌مایه معنای آن، لاجرم قدرت است زیرا گویای مادونی سلام دهنده و مافوقی پاسخ دهنده است. حال اگر سلام، بیانگر بازشدن به روی دیگری و گویای رابطه دو خود انیگخته بایکدیگر باشد، رابطه قدرت با رابطه حق با حق (برخورداری از حق دوستی و صلح و گسترده کردن فراخنای خود‌انگیختگی)، جانشین می‌شود.

16. زبان قدرت بکار آن می‌رود که دلیل از «حکم» بیرون و به نزد صادر کننده حکم برود و رهبری از انسانهایی که می‌باید «حکم» را اجرا کنند، خارج و از آن صادر کننده حکم، در واقع، قدرت بگردد. بدین‌خاطر است که معنی کلمه از خود بیگانه می‌شود. چنانکه در زبان قدرت، کلمه حکم تکلیفی معنی می‌دهد که برای تکلیف‌مندان تعیین می‌شود و یا حاکمیتی معنی می‌شود که خداوند (در دین بمثابه بیان قدرت) به هرکس خواست می‌دهد . در سازمانهایی که نقش خداوند به سازمان و یا رهبری سازمان داده می‌شود، نیز، حکم همین معنی را می‌دهد. بدین‌قرار، هم کلمه تکلیف برای فرودستان و حاکمیت برای فرادستان معنی می‌دهد و هم قوه رهبری فرودستان انکار می‌شود و آنها محکوم به اطاعت از قوه رهبری فرادستان می‌گردند.

حال آن‌که خداوند حق مطلق است و از حق جز حق صادر نمی‌شود. پس حکم حقی از حقوق می‌شود و تکلیف عمل به حق می‌گردد و نه اطاعت از قدرتمدار . پس اگر مراد رهبری بر حق باشد، خواست خداوند این می‌شود که

الف. حاکمیت از آن زورمداران نیست. بنابراین، حکم حاکمیت بمعنای سلطه کسی و یا گروهی بر جمهور مردم معنی نمی‌دهد و

ب . راه‌حل جویی بر وفق حق وقتی راه‌حل نیز ترجمان حق است، معنی کلمه می‌گردد. مسئولیت این کار با همه صاحبان حقوق است.

17. بدین‌قرار، در زبان و بیان قدرت، تکلیف در بیرون از حق قرار می‌گیرد. همان‌طور که مصلحت نیز در بیرون از حق قرار می‌گیرد. تکلیف عمل به حق نمی‌شود و مصلحت بیرون از حق و جانشین حق می‌گردد. تکلیف را صاحب قدرت تعیین می‌کند و مصلحت را نیز هم او می‌سنجد و جانشین حق می‌کند. باوجود این، می‌باید به کلمه‌ها معانی داده شوند تا تکلیفی که عمل به حکم زوری است و مصلحتی که باز حکم قدرت است، جانشین حق شوند و صاحبان حق، برغم محروم شدن از حق خود، با رغبت، به تکلیف و مصلحت عمل کنند.

در حقیقت، کلمه تکلیف، اجبار به انجام کاری معنی می‌شود که از مکلف خواسته می‌شود و مصلحت بیرون از حق، بنا براین، حکم قدرت (= زور) است، اما چاره جز انجام آن نیست. بدین‌سان، بن‌مایه معنی هر دو کلمه، قدرت جبار است و صاحبان حقوق، به جبر جبار، می‌باید به چنین تکلیف و مصلحتی عمل کنند.

در زبان آزادی، تکلیف عمل به حق می‌‌شود و در حد توانایی مقرر می‌گردد. وسع هرکس را مجموع استعدادها و فضلها و حقوق ذاتی او معین می‌کنند. تکلیف وقتی بکاربردن وسع می‌شود، در همان‌حال، عمل به حقوق و بکاربردن استعدادها و فضلها در رشد‌کردن، است. صلح وقتی برخورداری دو طرف از استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش معنی می‌دهد، از راه بازگرداندن رابطه قوا به رابطه حق با حق، برقرار می‌شود. بدین‌سان، اصلاح عمل به تدبیری معنی می‌دهد که میان دو طرف، از راه دادن حق به حق دار، صلح بمعنای رابطه حق با حق، را برقرار می‌کند.

18. کلمه‌ها که در جمله‌ها بکار می‌روند، ولو در زبان آزادی بکار رفته باشند و بنابر بیان استقلال و آزادی، معانی خالی از بن‌مایه قدرت جسته باشند، هرگاه به زبان قدرت خو کرده باشیم و اندیشه راهنمایی در سر داشته باشیم که بیان قدرت است، به جای معانی که کلمه‌ها در زبان آزادی دارند، معانی به آنها می‌دهیم که بن‌مایه آنها قدرت است. افزون براین، در زبان قدرت، کلمه‌ها در جمله‌ها چنان بکار نمی‌روند که یک و همان معنی را داشته باشند. بلکه چنان بکار می‌روند که معانی متعدد داشته باشند. البته بن‌مایه معانی چند گانه همواره قدرت است. برای مثال، اصل بیستم «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» مقرر می‌کند:

اصل 20 : همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون ‌قرار دارند و از همه حقوق انسانی‌، سیاسی‌، اقتصادی‌، اجتماعی وفرهنگی، با رعایت موازین اسلام، برخوردارند.

در این متن، همه افراد ملت، از حمایت قانون برخوردار و از حقوق انسانی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بارعایت موازین اسلام، برخوردار می‌شوند. جمله چون در زبان قدرت و با، بیان قدرت در سر، ساخته شده‌است، تناقض‌ها در بردارد که سازندگان ندیده‌اند: در این اصل، «موازین اسلام» غیر از حقوق انسان و حاکم بر این حقوق هستند. زیرا اگر همین حقوق بودند، نیازی به این شرط نبود.حال آنکه بنا بر نص قرآن، بیرون از حق، حکم زور است و باطل. حق می‌آید و باطل می‌رود. و باز، هرگاه قانون ترجمان حق باشد، با «موازین اسلام» تناقض پیدا می‌کند. و اگر قانون بیانگر حق نباشد، با حقوق انسانی و سیاسی و... تناقض پیدا می‌کند. هریک از قانون و «موازین اسلام»، معانی گوناگون می‌توانند پیدا کنند. چنانکه «موازین اسلام»، از حداقل تعارض با حقوق پنج‌گانه تا انکار کامل آنها، می‌تواند معنی پیدا کند. چنانکه هستند زورباورانی که می‌گویند انسان مکلف خلق شده‌است حقوقمند خلق نشده‌است.

هرگاه قرار بود جمله در زبان استقلال و آزادی نوشته شود و ترجمان بیان استقلال و آزادی باشد، چنین می‌شد:

اصل بیستم : تمامی شهروندان، بدون تبعیض و تمایز، از حقوق ذاتی حیات و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق بمثابه عضو جامعه جهانی برخوردارند. طبیعت نیز از حقوق خود- که در این قانون، یک به یک تعریف خواهند شد- برخوردار است. قوانین ترجمان این حقوق هستند و اجرای آنها، برخورداری شهروندان را از حقوق خویش تضمین و رابطه‌های آنها را با یکدیگر، رابطه‌های حقوقمند با حقوقمند می‌گردانند.

در این متن، ابهام وجود ندارد. تناقض نیز وجود ندارد. هرکلمه یک و همان معنی را دارد. در حقیقت، کلمه‌ای که بتوان، بنا بر موقع، به آن، این یا آن معنی را داد، وجود ندارد. هیچ‌گاه نیاز به تفسیر نیز پیدا نمی‌کند. اجرای آن مانع از بازسازی استبداد می‌شود و هیچ زورمداری نمی‌تواند آن را دست آویز کند.

19. زبان قدرت فرآورده روابط قوا است و در این رابطه بکار می‌رود. بنابراین، با معانی که به کلمه‌ها می‌دهد، انتقال‌ناپذیر را انتقال‌پذیر می‌کند. چنانکه استقلال و آزادی هر انسان، قابل انتقال به دیگری نیست. استعداد رهبری هر انسان نیز قابل انتقال به غیر او نیست. با این حال، انسان قابل خرید و فروش می‌شود و اعضای یک جامعه حق حاکمیت خود را به یک تن و یا منتخبان خود منتقل می‌کنند. اما برای این‌که چنین انتقالی ممکن شود، حق و استقلال و آزادی و حاکمیت می‌باید معنایی را پیدا کنند که انتقال را میسر و قابل قبول بباورانند. در حقیقت، در زبان قدرت، حق «قدرت بر» معنی می‌دهد. لذا، استقلال و آزادی و حاکمیت نیز «قدرت بر» معنی پیدا می‌کنند. و این قدرت، قابل انتقال است. بنابراین، هر کسی «می‌تواند» استقلال و آزادی خود را بفروشد و برده دیگری بگردد و یا اعضای یک جامعه «می‌توانند» حق حاکمیت خو را به منتخبان خویش انتقال دهند.

در زبان آزادی، برابر بیان استقلال و آزادی، حقوق هستی‌مند و حقوق ذاتی زندگی هر زندگی‌مند هستند. وجدان بر حقوق هست و شفاف است وقتی قدرت نیست. وجدان بر حقوق نیست و تاریک است وقتی قدرت حضور دارد. حق، بدین‌خاطر که ذاتی حیات است، قابل انتقال نیست. هرگاه قرار بر بکاربردن این زبان بگردد، دیگر استقلال و آزادی و استعداد رهبری انسان نیست که در تابعیت از روابط قوا، معانی پیدا می‌کنند که بن‌مایه آنها قدرت است و این حقوق را انتقال پذیر می‌کند. بلکه این رابطه‌ها هستند که رابطه‌های این حقوق بایکدیگر می‌شوند. آن انقلاب که به هر انسان امکان می‌دهد استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش را بازیابد و زندگی را عمل به این حقوق کند، این انقلاب است.

20. معانی که زبان قدرت به کلمه‌ها می‌دهد، از جمله، بخاطر آن‌است که الف . حق‌ها مجموعه‌ای را تشکیل ندهند و ب . هر حقی از حقوق انسان، قابل تجزیه بگردد. برای مثال، وقتی حق «قدرت بر» معنی می‌دهد، به امنیتی نیازمند می‌شود که تنظیم رابطه قوا معنی می‌‌جوید. بنابراین، آدمی آسان می‌پذیرد که حق او تابع وجود امنیت است. از این‌رو است که بنام امنیت، آزادی قابل سلب می‌شود. باز چون، حق «قدرت بر» معنی شود، استقلال قابل معاوضه می‌شود با شرکت در «بازار جهانی» و پیوستن به جریان «جهانی‌شدن»! به باور انسانها، دیگر حقوق نیز یکدیگر را ایجاب نمی‌کنند و مجموعه‌ای را نمی‌سازند و ممانعت از عمل به حقی، ممانعت از عمل به مجموع حقوق نمی‌گردد. حقوق سلسله مراتب پیدا می‌کنند و برای برخورداری از این و آن حق، بسا واجب می‌شود از حقوق دیگر چشم پوشید. چون، در زبان قدرت، آزادی «قدرت برکردن و یا نکردن کاری» معنی می‌‌جوید، می‌توان در ازای امنیت، از بخشی از آن چشم پوشید. بدیهی‌است که زبان قدرت و بیان قدرت بمثابه اندیشه راهنما صاحبان حق را یکسره از این واقعیت غافل می‌کنند که آن امنیت سالب تمام و یا جزیی از آزادی، ناامنی است. حقوق یکدیگر را ایجاب می‌کنند و غفلت از حقی، غفلت از حقوق دیگر نیز هست. چنان‌که غفلت از استقلال، غفلت از آزادی است و غفلت از این دو، غفلت از دیگر حقوق است. اما انسانها، نسل بعد از نسل، این غفلت‌ها را می‌کنند و بسا به غفلت خود پی نیز نمی‌برند.

**بدین‌قرار، در زبان آزادی، بدین‌خاطر که کلمه‌ها بن‌مایه قدرت را ندارند، به یمن این زبان و به یمن اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی است، انسانها بر حقوق خویش عارف و به این حقوق عامل می‌شوند**.

21. وقتی معانی کلمه‌ها بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، جورشان با زبان قدرت جور می‌شود. حق که قدرت را دفع می‌کند، چون خود «قدرت بر» معنی می‌یابد، نه تنها دافع قدرت نمی‌شود، بلکه تحت‌الحمایه آن نیز می‌گردد . **میزان برابرنشینی و همنشینی حق و استقلال و آزادی و عدالت و دوستی و... با قدرت، ما را از اندازه از خود بیگانه شدن معانی کلمه‌ها آگاه می‌کند.**

در برابر، وقتی این کلمه‌ها در زبان آزادی بکار می‌روند، خواننده‌ها و شنونده‌هایی که به زبان قدرت اعتیاد پیدا کرده‌اند، یا نوشته و گفته را در نمی‌یابند و یا، در زبان قدرت، به آن، معنی می‌دهند. اغلب مجبور می‌شوند، با کاست و افزود، به نوشته یا گفته، به آن، معنایی را بدهند که می‌خواهند.

با وجود این، عقل مستقل و آزاد چون بر اصل موازنه عدمی و بر وفق بیان استقلال و آزادی می‌اندیشد، می‌داند حق جاذب حق و دافع قدرت است. پس، برای این‌که معانی کلمه‌ها جاذب قدرت و دافع حق بگردند، می‌باید آنها را تغییر داد. اما تغییر معانی کلمه‌ها، در جا، جمله‌ها را متناقض می‌کند. برای مثال، «ولایت با جمهور مردم است»، بنابر این‌که در زبان استقلال و آزادی، ولایت «اعمال قدرت بر دیگری» معنی نمی‌دهد، شرکت جمهور مردم در رهبری وقتی رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق هستند، معنی می‌دهد، آنها که، در سر، بیان قدرت از نوع ضد دینی دارند و زبانشان زبان قدرت است، به کلمه ولایت، صفت مذهبی می‌دهند تا به گمان خود آن را از ارزش بیاندازند. به آن، معنی «قدرت مطلق بر» نیز می‌دهند. در این کار با مشکل روبرو نیستند. زیرا ولایت در بیان قدرتی که «اسلام ولایت مطلقه فقیه» است، «قدرت مطلق بر» معنی می‌دهد. **اما غافل هستند که تنها وقتی ولایت حق شرکت در رهبری بدون آنکه پای قدرت بمیان آید، معنی دهد، می‌توان گفت «ولایت با جمهور مردم است». و اگر «قدرت بر» معنی دهد، چه رسد به «قدرت مطلق بر»، دیگر ممکن نیست از آن جمهور مردم بگردد و بتوان جمله ولایت با جمهور مردم است را ساخت و بر زبان آورد** . زیرا جمله متناقض و ناممکن می‌شود: تناقض «قدرت بر» با قرار‌گرفتن آن در دست جمهور مردم که ناممکن نیز هست. اعمال قدرت همه بر همه نیز ناممکن است. چراکه، قدرت قابل تقسیم نیست. و هرگاه ولایت «قدرت بر» معنی شود، یکایک مردم در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و «قدرت بر» ناقض حقوق پنج‌گانه هر شهروند می‌شود. جامعه صحنه جنگ همه با همه می‌گردد. هرگاه از آغاز بنابر «قدرت بر» بود، جامعه‌ای پدید نمی‌آمد تا نظر ‌هابس کاربرد پیدا کند. اما قدرت مطلق را، بنابر گمان، تنها یک تن می‌تواند داشته باشد. از این‌رو است که در استبدادهای فراگیر، «رهبر»، به خود قدرت، مطلق می‌دهد.

22. در جمله‌هایی از نوع «حق گرفتنی است» و «حق دادنی است» و «حق دادنی نیست» و «آزادی گرفتنی است» و «آزادی دادنی است» («آزادی را دادیم لایقش نبودید») و «استقلال گرفتنی است» و... تأمل کنیم: این جمله‌ها در زبان قدرت ساخته و اظهار می‌شوند. وجود و تفوق قدرت در آنها ملحوظ است. زیرا قدرت است که می‌دهد و از قدرت است که با بکاربردن قدرت باید گرفت. حق و آزادی و استقلال نیز در بیرون انسان قرار می‌گیرند. پنداری از مالی سخن بمیان است که باید پس گرفت. **دقت را که بیشتر کنیم، در می‌یابیم که حق و آزادی و استقلال را نیز قدرت معنی کرده‌ایم. چرا‌که تنها قدرت است که، رابطه با آن، رابطه با بیرون از خویش است**.

وچون بگوییم حق داشتنی و بکاربردنی است و آزادی داشتنی و بکاربردنی است و استقلال داشتنی و بکاربردنی است، قدرت دیگر وجود ندارد و ملحوظ نیست و کلمه‌های حق و استقلال و آزادی، به قدرت تعریف نمی‌شوند. و هرگاه رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق، یعنی استقلال و آزادی با استقلال و آزادی باشند، قدرت وجود و محل عمل پیدا نمی‌کند و زبان آزادی در زبان قدرت از خود بیگانه نمی‌شود.

**بدین‌قرار، جمله‌هایی که می‌سازیم برای برقرار کردن رابطه قدرت، تنها با بکاربردن زبان قدرت، ساختنی می‌شوند: ناسزاها و بهتان‌ها و چاپلوسی‌ها و تمامی دروغها، در برقرار‌کردن رابطه قوا، ساختنی و بکاربردنی هستند. تا کلمه‌ها بن‌مایه‌ای از قدرت نداشته باشند، جمله‌هایی که از آنها می‌سازیم، در تنظیم رابطه با قدرت، کاربرد نمی‌یابند**. زیرا با کلمه‌هایی که بن‌مایه‌ای از زور ندارند، جمله‌ها که قدرت و کاربرد آن را برسانند، ساختنی و اظهار شدنی نمی‌شوند. جمله‌هایی که ستایش و ستیز را گزارش می‌کنند، به ضرورت، دروغ هستند. چنانکه «هرچه داریم از اسلام داریم» و «هرچه بدبختی داریم از اسلام داریم» و «برای اسلام هستی خود را می‌دهیم» و فراوان جمله‌ها که بقصد تصدیق و تکذیب می‌سازیم و بکار می‌بریم، وقتی تصدیق و تکذیب‌ها تنظیم رابطه با قدرتند، دروغ هستند. این‌گونه جمله‌ها تنها وقتی ساختنی هستند که معانی کلمه‌ها را تغییر دهیم و بن‌مایه‌های آنها را قدرت بگردانیم:

هرچه داریم از اسلام داریم، ستایش از اسلام است در رابطه با آنچه داریم. اما اسلام اندیشه راهنما است. این ما هستیم که آن را بمثابه بیان استقلال و آزادی بکار می‌بریم و رشد می‌کنیم و یا قدرت آن‌را از خود بیگانه می‌کند و باورمندان بدان را گرفتار خود و یکدیگر تخریبی می‌کند. اندیشه راهنما نقش بی‌بدیلی در زندگی هر انسان دارد اما این انسانها هستند که آن را بکار می‌برند. استعدادها و فضلها و حقوق را انسانها دارند. نیروی محرکه انسان‌ها هستند. نیروهای محرکه ساز نیز انسانها هستند. اندیشه راهنما وقتی بیان استقلال و آزادی است، انسانها به حقوق خویش عمل و رابطه‌ها را رابطه‌های حق با حق می‌کنند. استعدادها و فضلها را بکار می‌اندازند و نیروهای محرکه را در رشد بکار می‌برند، «هرچه داریم» حاصل این همه است. وقتی جمله‌ای انسانها را از خود و داشته‌های خویش غافل می‌کند، آن جمله در زبان قدرت ساخته شده‌است و مراد از «آنچه داریم» قدرتی که گمان می‌بریم داریم می‌گردد. ترکیب جمله کلمه‌ها را ناگزیر می‌کند ترجمان رابطه با قدرت باشند. چنین است وقتی می‌گوییم «هر بدبختی داریم از اسلام است». بنابر این جمله، موقعیت ما، موقعیت بدبخت است. بدبختی از ویرانگری و ویرانگری از قدرت است. اما قدرت رابطه‌ قوا و وسیله آن ترکیبی از زور (در اشکالی که به خود می‌گیرد) و علم و فن و... است. بنابراین، جمله «عامل بدبختی اسلام» است، بیانگر رابطه با قدرت ویرانگری است که اسلام انگاشته شده‌است. اما اسلام وقتی هم در بیان قدرت از خود بیگانه شده باشد، بیان است. **این قدرت ویران‌گر است که دین و هر مرامی را که در توجیه خود بکار می‌برد، از خود بیگانه می‌کند. زیرا تا از خود بیگانه نکند، نمی‌تواند در توجیه خود بکارش برد**. این ما هستیم که بایکدیگر رابطه قوا برقرار می‌کنیم و دین یا مرام را وسیله توجیه آن می‌کنیم و بدین‌کار، آن را از خود بیگانه می‌کنیم. و باز، «برای اسلام هستی خود را می‌دهم» دروغ و تنظیم رابطه با قدرت است: دشمنی اسلام را تهدید می‌کند و ما در مقام دفاع از آن، هستی خود را می‌دهیم. ترکیب جمله گویای تنظیم رابطه ما با دشمن است. تأمل که کنیم می‌بینیم، ترکیب جمله ما را از نقشی آگاه می‌کند که ما به اسلام می‌دهیم: توجیه‌گر دشمنی که جز با حذف یکی از دو طرف، از میان نمی‌رود! جمله با تناقض‌هایی که در بردارد، دروغ بودن ادعا را نیز گزارش می‌کند: دین برای انسان است و انسان برای دین نیست. دین برای زیستن در حقوقمندی است. برای دشمنی کردن و دادن و ستاندن جان نیست. از جمله استعدادهای ذاتی انسان، استعداد جستن و بکاربردن اندیشه راهنما است و از جمله حقوق ذاتی انسان، نیز، حق داشتن اندیشه راهنما است. هرگاه قرار بر عمل به اندیشه راهنما باشد، آدمی که به اندیشه راهنمای خود عمل می‌کند، وقتی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، از حقوق و از زندگی خویش است که دفاع می‌کند. بدین‌قرار، هرگاه جمله در زبان آزادی ساخته می‌شد، این ساخت را پیدا می‌کرد: اسلام برای زیستن در حقوقمندی و کرامتمندی است. هرگاه زورمداران این زندگی را تهدید کنند، از آن و اندیشه راهنمایش دفاع خواهم کرد. جمله‌ها کوتاه‌تر، باز در بیان آزادی، می‌توانند این جمله‌ها باشند: « از حق داشتن دین اسلام دفاع می‌کنم» و یا «بخاطر اسلام، خشونت زدایی می‌کنم». هرگاه دو جمله را به محک قرآن بسنجیم، اولی قرآن را نقض می‌کند و دومی بیان قرآن است.

23. **ویژگی بارز زبان قدرت، دشمن ساز و خشونت‌بار و غمبار و یأس‌بار و ترس‌بار بودن زبان است. هم در جمله‌ها که ساخته می‌شوند و هم در کلمه‌ها که در جمله‌ها بکار می‌روند. در برابر، ویژگی زبان آزادی، خالی بودن جمله‌ها و کلمه‌ها که در آنها بکار می‌روند، از دشمنی و خشونت و غم و ناامیدی و ترس و پر بودنشان از دوستی و صفا و شادی و امید و شجاعت، از جمله، شجاعت ورود در ابتلی، است**. برای مثال، جمله «ولایت مطلقه با فقیه است»، یعنی رابطه او با جمهور مردم، رابطه مطاع و مطیع است. این رابطه را قدرت مطلق اولی بر دومی تنظیم می‌کند. پس محلی برای دوستی نیست ( قدرت تنها است و نمی‌تواند دوست داشته باشد و با کسی عقد اخوت ببندد). دومی باید از اولی بترسد تا ولایت مطلقه اولی بر دومی معنی بدهد. دومی حقوقمند بشمار نیست، امیدی نیز نباید داشته‌ باشد که حقوقمند بشمار آید (بسط ید اولی بر جان و ناموس و مال او). و چون زندگی او در کف قدرت تقدیر ساز اولی است، او یأس از حقوقمندی خود را با غم ناشی از ترس و یأس، همراه می‌یابد. از این‌رو، جامعه‌های تحت استبداد، بخصوص وقتی فراگیر است، شهروندان غمگین و مأیوس و ترسان از یکدیگر، حتی از نزدیکان می‌شوند و یکدیگر را دشمن می‌بینند

در عوض، جمله «ولایت با جمهور مردم است» چون، در آن، ولایت نمی‌تواند «قدرت بر» معنی دهد و به ضرورت شرکت در رهبری، بر میزان حقوقمندی و دوستی و برابری، معنی می‌دهد، جمله دشمنی و ترس و یأس و غم را به ذهن متبادر نمی‌کند. ذهن را از حقوقمندی و دوستی و شجاعت و امید و شادی سرشار می‌کند.

در خور توجه این‌که در هر دو جمله، کلمه ولایت بکار رفته‌است جز این‌که در اولی، «قدرت بر» معنی می‌دهد و در دومی «شرکت در».

24. **در زبان قدرت، جمله براصل ثنویت ساخته می‌شود. زیرا رابطه میان دو محور است که برقرار می‌کند. حتی وقتی گوینده می‌خواهد عشق و دوستی خود را اظهار کند، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که گویای وجود دو محور و دوگانگی او و محبوبش نباشد. جمله «تو مال منی» و نیز جمله «من مال توام» از این نوع هستند. رابطه میان گوینده و مخاطب او، رابطه تعلق داشتن یکی به دیگری است. مالکیت گویای رابطه سلطه یکی بر دیگری است. در برابر، من تو هستم و تو من هستی، ترجمان موازنه عدمی است. گویای توحید دو در یک است.**

این پرسش محل دارد: آیا کسی که قصد سلطه بردیگری و بنابر فریب او را دارد، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که توحید معنی دهد؟ پاسخ این‌است: نمی‌تواند زیرا عقل قدرتمدار با تخریب آغاز می‌کند. او نمی‌تواند جمله‌ای ترجمان توحید انشاء کند. حتی اگر جمله را حفظ کند، بهنگام گفتن، آن را با تخریب همراه می‌کند.

بدین‌سان، وقتی با فرض وجود قدرت، جمله می‌سازیم، ترکیبی به جمله می‌دهیم که، درآن، کلمه‌ها، در رابطه با یکدیگر، موقعیت سازنده جمله را در رابطه با قدرت، بیان کند. از این‌رو، اگر سازنده جمله در موقعیت مسلط باشد، جمله همان ترکیب را پیدا نمی‌کند که وقتی سازنده آن در موقعیت زیر‌سلطه است. باوجود این، هر دو ترکیب گویای موقعیت دو سازنده جمله در رابطه با قدرت هستند. بدین‌قرار، وقتی در موقعیت مسلط و یا زیر‌سلطه هستیم، زبان قدرت بکار می‌بریم و به کلمه‌ها معانی می‌دهیم که بن‌مایه آنها قدرت است. جمله‌ها ترکیبی می‌‌جویند گویای چگونگی تنظیم رابطه با قدرت. حتی وقتی حق را گرفتنی می‌دانیم، از حقوقی که داریم غافل می‌مانیم و بگمان «گرفتن حق»، رابطه‌ای را برقرار می‌کنیم که رابطه قوا است. زبانی که بکار می‌بریم، یا بیانگر جای ما در این رابطه است و یا ترجمان موقعیتی است که در روابط قوا می‌خواهیم پیدا کنیم و یا گویای هر دو موقعیت است. این زبان، در همه حال، گزارشگر غفلت ما از حقوق ذاتی و غافل نگاهداشتن یکدیگر از این حقوق است. زبان ما زبانی دیگر است وقتی از استقلال و آزادی خود غافل نیستیم و زبان را برای برقرار کردن رابطه حق با حق بکار می‌بریم.

جامعه مدنی وقتی زبان خویش را زبان استقلال و آزادی – زبانی با ویژه‌گی‌ها که شرح شدند - و اندیشه راهنمای خود را بیان استقلال و آزادی می‌کند، جامعه‌ای با نظام باز و تحول‌پذیر و برخودار از دموکراسی شورایی می‌گردد. اما، در جامعه‌های کنونی، اندیشه‌های راهنما انواع بیانهای قدرت و زبانها، زبانهای قدرت هستند. جامعه‌های مدنی جمله فعل‌پذیر هستند.

## ضمیمه ششم

## در اخلاق روزنامه نگاری:

روزنامه‌نگاران، به ویژه روزنامه نگارانی که در قوه چهارم کار می‌کنند، ملزم به رعایت‌ اصول اخلاقی زیر هستند که کامل می‌کنند اصول قانون اساسی در باره قوه چهارم را:

1. تصدی فعالیت‌های موضوع اصل 392، ایجاب می‌کند کسانی که قوه چهارم یعنی اداره وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کنند بطور خاص و روزنامه نگاران بطور عام شرائط زیر را داشته باشند:

1.1. نشاندن نقد بر جای مدح و قدح. و

1.2. بی‌طرفی در مقام انتشار داده‌ها و اطلاع‌ها و پیشنهادها و نظرها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و تصدی بحث‌های آزاد. روزنامه‌نگار حق ندارد به عذر «برداشت من از این اندیشه، از این نظر، از این پیشنهاد این‌است»، آن را مقلوب و تخطئه کند. و

1.3. روزنامه‌نگار این حرفه را نباید خدمت‌ به قدرتمداران بشمارد و حقوقی که شهروندان دارند را فدای مصلحت آنها کند. بنابراین، شغل روزنامه‌نگار یافتن واقعیت و حقیقت و انتشار این دو ‌است. و

1.4. روزنامه نگار در مقام تصدی بحث آزاد و یا تعریف و تبیین یک نظر یا پیشنهاد و یا اندیشه، نباید فرصت را از آن خود کند و دلخواه خود را تبلیغ کند. زمانی که او حق دارد از آن استفاده‌ کند را پیش‌رفت نقد و نقد متقابل معین می‌کند. و

1.5. روزنامه نگار حق ندارد مباحثه را به فرصت تخریب فکر پرسش شونده و به کرسی نشاندن فکر خود بدل کند.

1.6. روزنامه‌نگار حق ندارد فکر و یا افکار ناقض فکر خود را گرفتار «سانسور سکوت» گرداند و یا دیگر روشهای سانسور را بکار برد. و

1.7. روزنامه‌نگار بیش از شهروندان باید به استقلال و آزادی خویش بها دهد. بموجب این قانون، استقلال و آزادی مصون از تعرض است. بنابراین، او حق و وظیفه دارد منبع و یا منابع اطلاع خویش را محفوظ بدارد.

در موارد ارتکاب خیانت به کشور و یا تضییع حقوق شهروندان و یا ارتکاب فساد و یا جنایت، هرگاه قاضی مرتکب و یا مرتکبان را شناسایی کرد، و او یا آنها منبع و یا منابع اطلاع دهنده بوده باشند، دادگاه حق دارد معرفی منبع یا منابع را از روزنامه نگار بخواهد.

(در این مورد باید بسیار وسواس به خرج داد. زیرا ترس از اظهار حقیقت در ایران اعتیادی دیرپا است بنابراین تا ممکن است باید اطلاع از منبع را مشکل کرد. به قانون‌های کشورهای دیگر هم رجوع باید کرد)

1.8. روزنامه نگار باید بداند که عقل قدرتمدار کار خود را با تخریب شروع می‌کند. پس نباید روشی تخریبی را در پیش بگیرد. بدین توضیح که، به دستور، خبر و گزارش تهیه نکند و بداند برداشت او از حقیقت نسبی است، پس آنچه را آماده انتشار می‌کند و انتشار می‌دهد باید قابل نقد و تصحیح بداند .

1.9. روزنامه نگار باید از رقابت ناسالم با همکاران خود اجتناب کند.

1.10. روزنامه نگار حق ندارد برای کسب اطلاع روشهای خلاف قانون و ناقض حقوق بکاربرد.

1.11. روزنامه‌نگار از موضوع کار خویش باید ابهام‌زدایی کند و از انتشار گزارش مبهم پرهیز کند.

1.12. علاوه بر پرهیز از سانسورها، بخصوص سانسور صاحب اندیشه و سانسور اندیشه و نیز داده‌ها و اطلاع‌ها، روزنامه نگار از زشتکاریهای زیر نیز بایدش اجتناب کند:

- انتشار غیر از تبلیغ است. بر روزنامه‌نگار است که هر نظر و اطلاعی را انتشار دهد و ممیز آنها نگردد، اما بر او است که از تبلیغ قول زور و انتشار اطلاع دروغ اجتناب کند.

- قدرت بمثابه رابطه مسلط‌–‌زیر سلطه، ستم‌گر و ویرانگر است. از به خدمت قدرت درآمدن و تبلیغ آن، می باید اجتناب کند.

- روزنامه نگار باید از ضد اطلاع و پسا حقیقت بمعنای اشاعه دروغ و راست جلوه دادن دروغ و نیز از جوسازی و تحریک احساسات عمومی و تشدید تعصبها و شرکت در تولید «فکر جمعی جبار» به قصد برانگیختن مردم بکاری و یا منصرف کردنشان از کاری و یا، موافق کردن آنها با کاری، اجتناب کند.

- از ایجاد حساسیت نسبت به اندیشه و صاحب اندیشه، چه رسد به تخریب این دو، اجتناب کند.

- همواره حق صاحب اندیشه و هرکس دیگر و هر اندیشه را در دادن پاسخ، رعایت کند و هر زمان امکان پاسخگویی وجود ندارد، از تبلیغ یک جانبه نقد خودداری کند.

- از تجاوز به حقوق و کرامت هر انسان و نیز حقوق دیگر، اجتناب کند.

- از ترور شخصیت که سخن ویرانگر است اجتناب کند.

- به این عذر که اطلاع و یا نظری را که گزارش می‌کند باید در خور فهم و یا پسند مردم باشد، پس درآمیختن راست با دروغ و علم با ظن و گمان، روا است را، جرم شناسد و به جد از آن اجتناب کند.

- روش‌های عامه‌پسند را بکار نبرد و هر زمان اهل سیاست این روشها را بکار بردند، نقد آنها را حق و وظیفه خویش و آگاهی مردم از حقیقت را ، حق مردم بشناسد.

- یک وسیله ارتباط جمعی می‌تواند ارگان یک سازمان و یک مرام بگردد. با وجود این، روزنامه‌نگار درخور این عنوان کسی است که در مرام خود غلو نکند و حقیقت را ولو در باره سازمان و مرام خویش بگوید. **روزنامه نگارانی که در قوه چهارم مشغول بکار می‌شوند، خود حق تبلیغ هیچ مرامی را ندارند. وظیفه آنها تبلیغ قانون اساسی و اداره بحث‌های آزاد است**.

- در تمامی مواردی که داوری حق جمهور شهروندان است، خود را جانشین شهروندان در داوری نکند و برآن نشود که داوری دلخواه قدرتمدارها را به جامعه القاء کند.

- زبان استقلال و آزادی را با زبان قدرت جانشین نکند، بخصوص از این روش که نگاه داشتن کلمه‌ها و تغییر معنی‌ها، به قصد از خود بیگانه کردن یک اندیشه و یک اطلاع و یا یک امر واقع را جز آن که هست کردن است، اجتناب کند.

- در همان‌حال که داوری را حق مردم می‌شناسد و به عرض مردم رساندن اندیشه و اطلاع را، همان که هست، حق و وظیفه خود می‌داند، اظهار حقیقت را ولو اکثریت و بسا جمهور مردم را خوش نیاید، حق خود بداند و به این دلیل که مردم را خوش نمی‌آید، از سانسور نظری و یا اطلاعی خودداری کند. خوش نیامدن مردم را مجوز خودداری از اظهار حقیقت نکردن، در شمار مهمترین مسئولیتهای روزنامه‌نگار در خور این عنوان است.

- بر او است که بداند حق، از اظهار زیان نمی‌بیند. در برابر، ناحق، به اظهار، در معرض از میان برخاستن قرار می‌گیرد. هر دانشی از اظهار دانشی که جسته می‌شود، سود می‌جوید و ره به کمال می‌برد. افزون براین، اظهار دانش، نادانی را از میان ‌بر‌می‌دارد. پس حق و دانش را راهنمای خود کردن، اجتناب از تبلیغ ناحق و جهل را ضرور می‌کند.

- تک صدایی را بر نتابد و خود وسیله قطع جریانهای آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و هنر‌ها و فن‌ها نگردد. برفرض که بر جامعه، استبدادیان حاکم باشند و تک صدایی را مقرر کرده ‌باشند، بر او نیست که دستیار آنها در این تک صدایی بگردد و بر او است که بداند، حتی در استبداد فراگیر نیز، روش و بسا روشها برای اظهار حقیقت و برقرار کردن جریانهای آزاد اندیشه‌ها واطلاع‌ها وجود دارند.

- از تبلیغ دوگانگی‌هایی که جامعه را گیج می‌کنند و در گیجی نگاه می‌دارند و دروغ نیز هستند، اجتناب کند. همچون دوگانگی و یا تقدم و تاخر استقلال و آزادی و یا استقلال و عدالت و یا آزادی و عدالت و...

- دلیل نظر برحق و اطلاع راست درخود نظر و اطلاع است. پس بر روزنامه‌نگار درخور این عنوان است که از تبلیغ نظر و اطلاعی که دلیل در خود آنها نیست، بنابراین، دروغ هستند، اجتناب کند.

- روزنامه‌نگار باید از تبلیغ نظری که قول زور است و یا اطلاعی که دروغ است، بدون همراه کردنش با نقد، اجتناب کند. بهوش باشد که انتشار نظر و اطلاع برای بی‌تفاوت و فعل پذیر کردن مردم و تسهیل سلطه زورمداران بر آنها، نباید باشد

- همان اندازه که تبلیغ قانون‌مداری وقتی قانون ترجمان حقوقی است که اصول این قانون را تشکیل می‌دهند، مهم است، اجتناب از تبلیغ قانونی که محتوایش جز قدرت نیست و بکاربردنش سبب سلطه اقلیت صاحب امتیاز بر اکثریت صاحب حقوق و محروم از حقوق می‌شود، مهم و برای بقای جامعه حیاتی است.

- بر روزنامه‌نگار و حتی بر اهل سیاست و دیانت نیست که برای شهروندان تکلیف معین کنند. اگر این دو، حق پیشنهاد کردن را دارند، روزنامه نگاران بدین‌خاطر که مسئولیت انتشار واقعیت و حقیقت، همان‌سان که هستند، را دارند، بجا است، در مقام روزنامه نگاری، از این کار نیز تا ممکن است اجتناب کنند.

- افشای ترسهای مجازی و نیز ترسهای واقعی که قدرتمدارها ایجاد می‌کنند، کار روزنامه‌نگار است، اما ایجاد ترس و ناامیدی و القای ناتوانی، کار او نیست و می‌باید از آن اجتناب کند.

- روزنامه‌نگار نباید خود را در حد مأمور تبلیغ کیش شخصیت بی‌مقدار کند.

- از رشوه ستانی و دیگر فسادهای مالی و غیر آن اجتناب کند.

# برنامه عمل

# منشور اقتصاد تولید محور

در ایام نوروز سال 1391، این پرسش با من در میان گذاشته می‌شد: اقتصاد تولید محور چگونه اقتصادی است؟ پرسش کنندگان می‌خواستند بیشتر به اقتصاد ایران بپردازم و به این پرسش و پرسشهای دیگر در باره اقتصاد کشور پاسخ گویم. از‌این‌رو، در سال جدید، نخستین پاسخ را پاسخ به این پرسش می‌کنم و منشور اقتصاد تولید محور را پیشنهاد می‌نمایم و خاطر نشان می‌کنم که **هر برنامه عملی، هرگاه برنامه رشد انسان و آبادانی طبیعت باشد، با شناسایی و عمل به حقوق پنج‌گانه، حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی، حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، آغاز می‌گیرد. مداومت در عمل به این حقوق تضمین‌کننده اجرای صحیح برنامه است:**

**❋ «تولید ملی» و نیروهای محرکه که در آن می‌باید نقش بجویند:**

تولید ملی و رشد آن هرگاه بخواهد محور سیاستگزاری اقتصادی بگردد، نیازمند تغییرهای ساختاری بدان قصد است که نظام اجتماعی – اقتصادی باز بگردد. چنان که بتواند تمامی نیروهای محرکه را، در خود، فعال کند. توضیح این که:

**1. کارگر**، یک نیروی محرکه در شمار نیروهای محرکه دیگر نیست. زیرا کارگر، انسان است و انسان تولید کننده نیروهای محرکه دیگر نیز هست. پس هرگاه قرار بر حمایت از کار باشد، این انسان است که در نظام اجتماعی – اقتصادی باز، می‌باید بتواند تمامی استعدادهای خویش را بکار اندازد و نیروهای محرکه دیگر را نیز ایجاد کند. از‌این‌رو، نیاز است به

1.1. برخورداری هر انسان از حقوق ذاتی خود و انطباق حقوق موضوعه (قانون کار و قوانین و مقررات حاکم بر آموزش و پرورش و نیز قوانین حاکم بر عرصه‌های سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگی) با حقوق ذاتی انسان و حقوق ملی یا حقوقی که تمامی شهورندان، بدون تبعیض باید از آن برخوردار باشند و نیز حقوق شهروندی و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت**. بنابراین، اقتصاد تولید محور، با جانشین شدن ولایت جمهور مردم (= شرکت یکایک شهروندان در اداره جامعه بر پایه دوستی و برابری در برخورداری از حقوق پنج‌گانه) ایجادکردنی می‌شود.**

1.2. رفع تبعیض‌ها از هر نوع و بیشترین سرمایه گذاری در آموزش و پرورش و بازکردن بازهم بیشتر فضا در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تا که جوانان از استقلال و آزادی خویش برخوردار و کار درخور استعداد و دانش و مهارت خویش را بیابند. یک قلم، سالانه 150 هزار درس خوانده، ایران را ترک نگویند. در نتیجه،

1.3. توزیع امکانها به ترتیبی که تمامی شهروندان موقعیت برابر در برخورداری از حقوق خویش پیدا کنند. و

1.4. همراه شدن حقوقمندی با امنیت‌ها (سیاسی و قضایی و اقتصادی و اجتماعی و نیز عقیدتی)، به ترتیبی که هر انسان منزلت پیدا کند. هر فعالیت اقتصادی منزلت پیدا کند. یعنی صاحب حق از حمایت‌ها و تضمین‌های قانونی و واقعی برخوردار شود تا که حمایت از کار و سرمایه، واقعیت پیدا کند. **به سخن روشن، دولت ولایت مطلقه فقیه و هر دولت جبار دیگری می‌باید جای خود را به دولت حقوقمدار و مبعوث مردم و خدمتگزار مردم بسپارد.**

**2. سرمایه**، نیروی محرکه دومی است که خود فرآورده کار انسان و طبیعت است. اما بهترین حمایت از کار و سرمایه، به حداکثر رساندن باروری و بازده کار و سرمایه است. برای این که کار و سرمایه بیشترین باروری و بازده را پیدا کنند، می‌باید:

2.1. دانش و فن در سازماندهی نهادهای جامعه، بیشترین نقش را پیدا کنند. بدین ترتیب که نخست دولت می‌باید تجدید سازمان یابد. **تا که از دو ترکیب، یکی ترکیب علم و فن و پول با زور که در روابط قدرت دولت با مردم بکار می‌رود و عامل تخریب نیروهای محرکه و اقتصاد تولید محور و وسیله ایجاد اقتصاد مصرف محور است و دیگری ترکیب علم و فن و سرمایه و حق است که در رابطه حق با حق کاربرد دارد و رابطه دولت با مردم را بر وفق حقوق تنظیم می‌کند، دومی را بکار برد.** تا که، از جمله، هزینه‌های قدرتمداری حذف شوند. دستگاه اداری برای ایفای نقش راهبردی خویش در رشد اقتصادی، تجدید سازمان گردد و سازماندهی مردم سالار بیابد. تا هم هزینه‌های اداری دولت کاهش و سرمایه آزاد شود و هم بخش بزرگ کارکنان که کار مفیدی انجام نمی‌دهند و دولت استبدادی، در مقام خنثی کردن نیروی محرکه، آنها را به استخدام خود در آورده‌است، بانک استعدادها را بوجود بیاورند. یعنی دانش و فن آنها بطور مستمر، به روز گردند و در سازمانهای تولیدی جدید، کار بیابند.

نهادهای اقتصادی نیز نیازمند تجدید سازمان هستند، هم بخاطر افزایش توانایی آنها در بکارگرفتن بهینه سرمایه و ترکیب آن با دیگر عوامل تولید و حقوق و هم برای یافتن توانایی به روزکردن دانش و فنی که در تولید بکار می‌برد و هم بخاطر مشارکت کارکنان در مدیریت آن.

تجدید نهادهای سیاسی بسا مهمتر است. چراکه می‌باید روابط شخصی قدرت، بمثابه عامل بازدارنده رشد اقتصادی، جای خود را به رابطه کار با کار بر میزان حقوق بسپارد. به سخن دیگر، تارعنکبوتهای روابط شخصی قدرت از میان برخیزند و فعالیتهای سیاسی سازگار با استقلال و آزادی جامعه و اعضای آن، بایکدیگر، رابطه بجویند. لذا،

2.2. فرصتهای رانت خواری می‌باید از میان بروند. با تغییر ساختهای نهادها و بازکردن نظام اجتماعی یعنی تنظیم رابطه‌ها توسط حقوق، امکان رانت خواری سخت کاهش می‌یابد. بااین وجود، این تغییر محور اقتصاد از مصرف به تولید است که این فرصتها را باید یکسره از میان ببرد. به ترتیب زیر:

**• بودجه دولت می‌باید حاصل برداشت از تولید داخلی باشد. بنا بر این:**

**الف. تولید نفت و گاز می‌باید از نیاز اقتصاد ملی به سرمایه و ماده اولیه و کارمایه تبعیت کند. و**

**ب . درآمد حاصل ازآن مقدار نفت و گاز که صادر می‌‌شوند، می‌باید به حساب سرمایه سپرده شوند و در سرمایه گذاری در تولید بکار گرفته شوند.**

**• اقتصاد تولید محور، اقتصادی است که، در آن، بودجه و سیاست مالی و نیز سیاست اعتباری و اعتبارات بانکی و ساخت صادرات و واردات را، نیاز تولید ملی در جریان رشد معین کند. بدین‌سان، تولید محور کردن اقتصاد نیازمند چنین تغییر بنیادی است. و**

**• میزان پول در جریان را هم تولید معین می‌کند. به ترتیبی که قدرت خریدی که پول ایجاد می‌کند، قابل جذب توسط تولید داخلی باشد. ثبات ارزش پول، برای آنکه منبع درآمدی جز تولید یا خدمت نماند، ضرور است. بنا بر این، هم بودجه نباید جز برداشت از تولید ملی باشد و هم نباید کسر داشته باشد یعنی دولت حق نداشته باشد خودکامه، پول ایجاد و به اقتصاد ملی تحمیل کند.**

**همین چند تدبیر، دگردیسی دولت را از دولت استبدادی متکی به اقتصاد مصرف محور به دولت حقوقمند متکی به اقتصاد تولید محور ببار می‌آورند. باوجود این، دگر دیسی کامل نیازمند تغییر رابطه دولت با ملت است: دولت می‌باید تابع ملت بگردد.**

2.3. اما تولید ملی و رشد آن نیازمند بازار است و این بازار را نیز تولید ملی، در جریان رشد خود، توسعه می‌دهد**. بنا بر این، علاوه بر این که درآمد را تولید می‌باید ایجاد کند، عدالت اجتماعی بمثابه میزان، ضرور است برای این که درآمدها تا ممکن است، برابر توزیع شوند به ترتیبی که هم شهروندان امکان برابر پیداکنند و هم بازار داخلی، بمنزله محل جذب شدن تولید داخلی، بزرگ شود.**

هر اقتصاد ملی، نیازمند بازارهای خارجی نیز هست. اما رابطه با بازارهای خارجی را نیز می‌باید تولید ملی تنظیم کند. به ترتیبی که مبادله‌ها، در آنچه به نیروهای محرکه مربوط می‌‌شوند، به ترتیبی انجام بگیرند که تولید ملی تمامی نیروهای محرکه مورد نیاز را در اختیار بگیرد.

هرگاه میزان عدالت درکار آید و رابطه با بازار داخلی و بازارهای خارجی را تولید ملی تنظیم کند، تولید داخلی، به یمن به حد مطلوب رساندن مرغوبیت و به حداکثر رساندن باروری و بازده، خود به حمایت از خویش توانا می‌‌شود. تنها دولت می‌باید مانع از آن شود که اقتصاد دیگری، روشهایی را که اقتصادهای مسلط بکار می‌برند، بر ضد اقتصاد ملی، بکار نبرد. برای بی‌اثر کردن اینگونه روشها، علاوه بر تنظیم سیاست بازرگانی داخلی و خارجی، برای حمایت از اقتصاد ملی، تدبیر اساسی زیر نیز ضرور است:

2.4. **افزون بر بازاری که در آن، تولید کنندگان با مصرف کنندگان روبرو می‌‌شوند، بخش های اقتصادی و هریک از بخشهای اقتصاد در درون خود، باید بایکدیگر، داد و ستد کنند. این داد و ستدها هستند که اقتصادی ملی را به یک مجموعه زنده و رشد یاب، بدل می‌کنند. چنانکه نفت و گاز به مثابه ماده اولیه، بی‌شمار مشتقات پیدا می‌کنند که هریک در صنعتی بکار می‌افتند. این صنعتها مجموعه‌ای را بوجود می‌آوردند. این مجموعه، بنوبه خود، با مجموعه های دیگر، بخشهای صنعتی و کشاورزی و خدمات، داد و ستد می‌کند. بدین‌ترتیب، ضایعات تولید، به صفر میل می‌کنند. به سخن دیگر، هم از مواد اولیه (نیروی محرکه‌ای دیگر) و هم از سرمایه و هم از کار و هم دانش و فن و هم از مدیریت و هم از دیگر نیروهای محرکه، هیچ تلف نمی‌گردد.**

با این همه، با شتابی که رشد دانش و فن پیدا کرده است، حمایت از تولید ملی نیاز دارد به موفقیت در مسابقه در دانش و فن:

**3. دانش و فن** نیروی محرکه سومی است که نقش اول را در افزایش باروری و بازده کار و سرمایه دارند. اما رساندن خود به سطح دانش و فن اقتصادهای مسلط و یافتن توانایی شرکت در مسابقه، نیازمند اتخاذ و اجرای تدابیر زیر است:

3.1. هرگاه بنا بر این نباشد که، در تولید، رساندن سود به حداکثر عامل مسلط در سرمایه گذاریها و نیز در شغل یابی، بنا بر این، در گزینش رشته تحصیل، باشد، هرگاه دستگاه آموزش و پرورش کارش تربیت «نیروی انسانی» برای دیوان سالاری و کارفرمایی‌هایی نباشد که بر محور قدرت سیاسی و اقتصادی شکل و محتوی جسته‌اند، به سخن دیگر، هرگاه مقصود از تولید، نخست تولید انسان خلاق باشد و سپس تولید فرآورده‌ها و خدمات برای برآوردن نیازهای اساسی انسان در جریان رشد، این استعدادها، از جمله استعداد خلاقه انسان هستند که جهت یاب آموزش و پرورش می‌گردند. چون در این تولید، دانش و فن بکار می‌آید و نه گواهی نامه پایان تحصیل، استعدادهای انسانها و عمل کرد نیروهای محرکه، جهت یابهای گزینش‌های علمی و فنی می‌گردند. به ترتیبی که هر تولید، دانش و فن مورد نیازخود را می‌یابد.

3.2. دانش و فن نباید شهروندان را از کار بی‌کار کنند و وسیله بهره کشی فرساینده از زمین و منابع آن بگردند، بلکه باید دستیار انسان و وسیله رساندن کارآیی و بهروه‌وری انسان به حد مطلوب بگردند.

3/3- بدین‌سان آموزش و پرورش می‌باید رابطه با قدرت را به هرشکل درآید، قطع کند و با استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و نیز آبادانی محیط زیست رابطه برقرار کند. یعنی، سلامت تن و استقلال و آزادی عقل انسان، بیشترین بودجه را می‌باید به خود اختصاص دهند. به سخن دیگر، آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری در خدمت سلامت تن و عقل و نیز عمران و آبادی طبیعت و سلامت محیط زیست می‌باید بودجه درخور را به خود اختصاص دهند. و

**4. استقلال و آزادی عقل** اعضای جامعه، نیازمند نیروی محرکه دیگری است که بدون آن، انسان نه نیروی محرکه کارآمدی می‌‌شود و نه می‌تواند درحد مطلوب نیروهای محرکه را پدید آورد. این نیروی محرکه، اندیشه راهنما است. هرگاه اندیشه راهنما بیان قدرت باشد، به میزانی که به قدرت (= زور) نقش می‌دهد، ضد رشد و تولید می‌‌شود. اقتصادهای مصرف محور و اقتصادهایی که در آنها، تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر افزایش می‌یابند، خاص جامعه‌هایی هستند که در آنها، اندیشه‌های راهنما بیان‌های قدرت هستند. مدارهای اندیشه و عمل انسانها مدارهای بسته قدرتمداری هستند. مشاهده تحول اندیشه‌های راهنما در ترکیه و در کشورهای آسیای دور و چین و در روسیه و کشورهای اروپای شرقی، توضیح می‌دهند چرایی تولید محور شدن اقتصادها و رشد این اقتصادها را. و نیز توضیح می‌دهند چرایی قدرت محور شدن این اقتصادها را. از هم اکنون می‌تواند گفت: سرنوشت اقتصادهای سرمایه‌سالار در انتظار آنها است.

در ایران، ولایت مطلقه فقیه، گرچه فرآورده فلسفه یونانی و سخت قدرت محور است، اما هرگاه در جامعه، طرزفکرهای دینی و غیر آن، قدرت محور نبودند، نه چنین ولایت مطلقه‌ای پدید می‌آمد و نه جامعه‌ای به فروش ثروت ملی و به یارانه گرفتن، معتاد می‌شد. نه اقتصاد مصرف محور پیدا می‌کرد و نه، زمان به زمان، نیروهای محرکه از ایران بیرون می‌رفتند و ایرانیان و محیط زیست آنها و منابع ثروت طبیعیشان، فقیر تر می‌شدند.

بدین‌قرار، تولید محور کردن اقتصاد ایران بیش از پیش، نیازمند اندیشه راهنمایی است که به انسان ایرانی امکان دهد خویشتن را بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها، بنابراین، خلاق باز یابد. اندیشه راهنمایی بایسته‌است که استقلال و آزادی و خودانگیختگی را به عقل‌های ایرانیان بازگرداند. به سخن بهتر، آنها را از استقلال و آزادی و خودانگیختگی که دارند، آگاه کند و آگاه نگاه دارد. این امکان را به آنها بدهد که نظام اجتماعی – اقتصادی خویش را باز و تحول پذیر کنند. تا که

4.1. به یمن بیان استقلال و آزادی، دولت نقشهای خود را در مهار جامعه و تنگ گرداندن فضای اندیشه و عمل اعضای جامعه، از دست بدهد. تا هم سرمایه‌های عظیمی رها شوند که می‌توانند در تولید بکار افتند و هم فضای اندیشه و عمل اعضای جامعه باز شود و هم جو خشونت در جامعه سبک بگردد. و

4.2. بیان‌های قدرت، بدین‌خاطر که بنا را بر روابط قوا و تضادها در جامعه می‌گذارند، خشونت گسترند. اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، نیازمند بیان استقلال و آزادی است تا که جامعه را از قواعد خشونت‌زدایی آگاه کند و به دولت امکان بدهد، بر میزان عدالت اجتماعی، اشتراکات و توحید اجتماعی را بسط دهد. با این وجود، بسط توحید اجتماعی بیشتر در قلمرو صلاحیت جامعه مدنی قرار می‌گیرد. در حقیقت، مبنی قراردادن توحید در فعالیتهای اقتصادی و غیر آنها، نیازمند آن تعریف از عدالت اجتماعی است که

الف. توزیع برابر امکانها را برای اعضای جامعه فراهم آورد. این امر، نیازمند آنست که رانت خواری و دیگری انواع دزدیهای اقتصادی (در ضمیمه قانون اساسی پیشنهادی، 55 نوع آنها فهرست شده‌اند) از میان برداشته شوند.

ب. توزیع برابر درآمدها را در جامعه، میسر گرداند. و

ج. رابطه حق با حق را جانشین رابطه قدرت (= زور) با قدرت( = زور) میان فرد با فرد و گروه با گروه کند. بنا بر این،

د. کاربرد زور را به صفر میل دهد. یعنی در همه رابطه‌ها، موازنه عدمی را اصل راهنما کند به ترتیبی که حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها بگردند.

ه. در رابطه جامعه با جامعه‌های دیگر، موازنه عدمی را اصل راهنما کند. بنا بر این،

و. اخلاق استقلال و آزادی و حقمداری را در سطح جامعه بسط دهد و یک وجدان اخلاقی توانا به آگاه نگاه داشتن شهروندان از توانایی‌ها، بنابر این از استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خویش، پدید آورد. و

ز. مسابقه در دانش و دادگری و تقوا را همگانی بگرداند. چنانکه هر انسانی فضای باز مادی ↔ معنوی بجوید.

ح. فرهنگ استقلال و آزادی را رشد دهد و جامعه را از بند خرافه‌ها و دیگر فرآورده‌های قدرت مداری (ضد فرهنگ زور) بازرهد. این فرهنگ هم فرآورده مشارکت همگان در اداره جامعه می‌‌شود و هم این مشارکت را بسط می‌دهد.

ط. رابطه انسان به نهادهای جامعه را به ترتیبی تغییر دهد که انسان محل کنونی خود را که آلت و وسیله این نهادها است، ترک کند و راهبر نهاد بگردد و نهاد وسیله شود و هدف را نیز او معین کند. برای مثال، در هر کارفرمایی، رهبری کننده و تعیین کننده هدف، کارکنان و وسیله، کارفرمایی بگردد. در نتیجه این‌همه، تخریب نیروهای محرکه به صفر میل کند. و

ی. مشخصه اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، یکی اینست که تولید بر مصرف مازاد پیدا کند و پیشخور کردن از میان برخیزد. پیشخور کردن ویژه‌گی اقتصادهای کنونی، بنا گرفته بر مصرف انبوه است. و اغلب فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر هستند که بطور انبوه مصرف می‌‌شوند. این پیشخور کردن طبیعت را بی‌چیز و محیط زیست را آلوده و نسلهای آینده را فقیر می‌گرداند. حال آنکه اقتصاد تولید محور می‌باید بر امکانات و توانایی‌های نسلهای آینده بیفزاید.

اما پیشخور کردن با از پیش متعین کردن آینده همراه است. نتیجه اینست که نسل فردا کمتر از نسل امروز از استقلال و آزادی برخوردار و بیشتر گرفتار جبرها می‌گردد.

نظام اجتماعی، به یمن تغییرهای بالا، باز و تحول پذیر بگردد. درحقیقت، هرنظام اجتماعی را که بخواهیم باز و تحول پذیر کنیم، می‌باید از نقش قدرت در تنظیم رابطه‌ها بکاهیم و بر نقش حقوق در تنظیم رابطه‌ها بیفراییم. هرگاه بر میزان عدالت، تدابیر بالا را بکار بریم، نظام اجتماعی کاملا˝ باز و تحول پذیر را بدست آورده‌ایم. باوجود این، برای آنکه اعضای یک جامعه بتوانند تدابیر بالا را بکاربرند و دوباره به اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت (= رابطه‌ها رابطه‌های قوا نشوند و ترکیبی از زور و پول و علم و فن و دیگر نیروهای محرکه این رابطه‌ها را تنظیم نکنند) بازنگردند و بیان استقلال و آزادی را در بیان قدرت از خود بیگانه نسازند و در توجیه رابطه قوا که مسلط و زیر سلطه ساز است، بکار نبرند، ضرور است که:

4.3. درک‌های نسبی از حق، بیان‌های استقلال و آزادی متعدد پدید می‌آورند. این بیانها با یکدیگر اشتراک دارند. و از آنجا که اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی باشد، نیازمند جریان آزاد اندیشه‌ها است، آزادی جریان اندیشه‌ها، هم سبب خلاق‌تر شدن انسانها و غنی‌تر گشتن فرهنگ استقلال و آزادی و هم عامل بیشتر شدن اشتراکها می‌‌شود و توحید را راهبر فعالیتهای تولیدی می‌گرداند. از‌این‌رو، تولید محور شدن اقتصاد و رشد تولید ملی رابطه مستقیم پیدا می‌کند با آزادی جریان اندیشه‌ها و

4.4. بیشتر از همه، تولید محور شدن یک اقتصاد، نیازمند آزادی جریان اطلاعات است. در اقتصادهای سرمایه‌داری نیز، بنا بر نظریه راهنما (لیبرالیسم) و، بنابر قانون، جریان آزاد اطلاعات می‌باید برقرار باشد. در عمل، به میزانی که جریان اطلاعات آزاد است، اقتصاد تولید محور و در رشد است. بحران اقتصادی که غرب را فراگرفت، اقتصادهای بحران زده و مصون از بحران را، از جمله، بلحاظ آزادی جریان اطلاعات، از یکدیگر بازشناساند. برای مثال، اقتصاد یونان از جریان آزاد اطلاعات محروم بود. دولت حتی به اتحادیه اروپا، اطلاعات و آمار نادرست می‌داد و حاصل آن، اقتصاد ورشکسته یونان است که گرفتار قرضه‌ای بسیار سنگین و قیمومت اروپا و صندوق بین‌المللی پول گشته است. قشرهای زحمتکش نه از چند و چون فعالیت کارفرمایی‌هایی اطلاع داشته‌اند که در آنها کار می‌کنند و نه از قرضه ستانی‌های دولت و مؤسسات پولی و مالی و صنعتی آگاهی می‌یافته اند. اما بهای سنگین ریاضت اقتصادی را آنان می‌پردازند.

**در جامعه‌ای چون جامعه ‌ایران، هرگاه بنابراین شود که اقتصاد به خدمت انسان درآید و تولید محور بگردد و رابطه های اقتصادی از راه شرکت در تولید برقرار شوند، نیاز به بیشترین آزادی جریان اطلاعات است. به ترتیبی که همه مردم از فعالیتهای مالی دولت و نیز مؤسسات مالی و پولی و بازرگانی داخلی و خارجی و نیز میزان شدن عدالت (تدابیر بالا) و البته اطلاعات سیاسی و علمی و فنی و اطلاعات پیرامون نیروهای محرکه و سمت یابی فعالیتهای آنها، روزمره، آگاهی پیدا کنند.**

**4.5. بیان استقلال و آزادی چون اندیشه راهنمای انسانها می‌گردد، از جمله، رابطه کار با تولید را نیز طبیعی می‌گرداند. در حال حاضر، رابطه کار با تولید، طبیعی نیست. زیر مالک کار و تولید، هر دو ، سرمایه بمثابه قدرت است. مالکیت نیروهای محرکه در سطح جهان نیز به این قدرت تعلق دارد. حفظ نظامهای اجتماعی بر محور قدرت و نیز حفظ نظام جهانی باز بر محور قدرت، ایجاب می‌کند که بخش بزرگی از نیروهای محرکه ویران گردند. پس، برای این که نیروهای محرکه ویران نگردند و در آن تولید و رشد اقتصادی بکار افتند که انسانها از هر فرآورده و خدمتی، به اندازه، در دسترس خود بیابند، می‌باید که مالکیت تولید از قدرت سلب شود و به کار و سعی انسان و جامعه و طبیعت که در تولید شرکت می‌کنند، تعلق گیرد.**

4.6. مجموعه استعدادهای انسان، از قوه به فعل در نمی‌آیند هرگاه کار هر انسان، مجموعه‌ای از کارهایی نگردد که ترجمان مجموعه استعدادهای او باشند: در حال حاضر، بی‌کار و با کار داریم و باکار کسی است که در تولید کالا و یا خدمت شرکت می‌کند. حال آنکه یک اقتصاد وقتی تولید محور می‌‌شود و همگان باکار می‌‌شوند که هر انسان به تعداد استعدادها، کار انجام دهد: کار رهبری (شرکت در مدیریت جامعه بمثابه شهروند و در نهادهای جامعه) و کار در سطح اندیشه راهنما (شرکت در جریان آزاد اندیشه‌ها) و کار آموزش دائمی و کار ابتکار و ابداع و خلق و کار تولید فرآورده یا خدمت و کار هنری (گشودن افق‌های جدید بر روی اندیشه و عمل ) و کار فرهنگی (غنا بخشیدن به فرهنگ استقلال و آزادی) وکار...

بدین‌سان، چون بیان استقلال و آزادی اندیشه راهنما می‌‌شود و جامعه باز و تحول پذیر می‌گردد، انسان جامع نیز واقعیت پیدا می‌کند. پس، این جامعه است که می‌تواند از بند کمبود و ندرت برهد و برای هر نیاز انسانی، فرآورده و خدمت رافع نیاز را در اختیار بنهد.

بدیهی است که چون بیان استقلال و آزادی راهبر انسان در اندیشه و عمل می‌گردد، زمان و مکان نیز، بمثابه نیروی محرکه، در اقتصاد تولید محور، نقش خویش را باز می‌یابند:

**5. آنها که با اقتصاد سروکار دارند، با قطبهای رشد و محل‌یابی فعالیتهای اقتصادی**، روزمره، سر و کار دارند و می‌دانند که ماوراء ملی‌ها شبکه‌ای زمینی - فضایی و نیز در مقیاس زمان (برنامه گذاری کوتاه و میان و دراز مدت و تعیین تکلیف نیروهای محرکه حتی در آینده‌های هرچه دورتر) بوجود آورده‌اند. جهانی شدن واقعی جز این شبکه نیست. اما آنچه بیرون این شبکه قرار می‌گیرد، بیابان «اجتماعی» و طبیعی می‌گردد. همین بیابان اجتماعی است که در غرب نیز، گروه‌بندی مسلط را از بقیه جامعه جدا کرده و قشرهای میانی را که عامل ثبات در جامعه‌های غرب بودند، به انبوه بی‌چیزان می‌افزاید. و همین بیابان شدن طبیعت است که هم از زمین‌های کشت‌پذیر می‌کاهد و هم با افزودن مداوم بر آلودگی محیط زیست، زیندگان بر روی کره زمین را بکام مرگ می‌برد.

در ایران که اقتصاد مصرف محور است، شبکه بخش بزرگی از طبیعت ایران را بیابان گردانده‌است (پیشرفت بیابان از راه فرو بلعیدن زمین های بارور). محل‌های سکنی را نیز، از راه توزیع سخت نابرابر قدرت خرید و نیز شبکه راه‌ها، به مناطق برخوردار از توان مصرف و مناطق محروم از توان مصرف، بدل کرده‌است. حتی در مناطق دارای توان مصرف نیز، بیابانهای اجتماعی (بخشهای محل سکنای محرومان) بزرگ گشته‌اند. بلحاظ، مصرف محور بودن اقتصاد و نبود امنیت و منزلت و فقدان میزان عدالت اجتماعی، زمان هر فعالیت اقتصادی، «هم اکنون» و محرک آن، سود حداکثر و خالی از خطر گشته‌است. بدین‌قرار، هرگاه بنا بر اقتصاد تولید محور باشد، زمان و مکان فعل پذیر را با زمان و مکان فعال، به ترتیب زیر، می‌باید جانشین کرد:

5.1. شناسایی استعدادهای طبیعی و انسانی هر محل و توزیع فعالیتهای اقتصادی به ترتیبی که تمامی استعدادهای انسانی و طبیعی و منابع موجود در سراسر ایران، فعال شوند. یعنی

الف. رهاکردن گزاره قدرت فرموده‌ای که اینست: ایران قابلیت رشد کشاورزی را ندارد. جانشین کردن آن با گزاره‌ای که ترجمان استقلال و آزادی است: ایران در فرآورده‌های کشاورزی که اهمیت «راه بردی» دارند، می‌باید استقلال بجوید. بنا براین، بخشی از سرمایه‌ها که حاصل حذف هزینه‌های قدرتمداری هستند، به بیابان زدایی و گسترش زمینهای قابل کشت و مراتع و جنگلها اختصاص داده می‌‌شوند.

ب. برخوردار کردن مناطق کشور از دو خدمت (آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری) و نیز ایجاد مجموعه‌های صنعتی – کشاورزی – خدمات، در تمامی مناطق کشور، توزیع بهینه جمعیت را در سطح کشور، میسر می‌کنند.

ج. جلوگیری از پایین رفتن سطح آبها و در معرض شوری و فرسایش قرارگرفتن زمین‌های قابل کشت.

د. در بسیاری از مناطق کشور، آب وجود دارد، اما این آب را می‌باید از دو جبر رها کرد: جبر قدرت (آب از انحصار صاحبان قدرت باید بدر آید و جریان آن نباید به فرمان قدرت باشد ) و جبر طبیعی (شوری یکی از این جبرها است اما شبکه بندی جریان آب به ترتیبی که زمین‌ها سیراب شوند، جبر دیگری است. وجود بیش از اندازه‌اش در فصلی و نبودش در فصل دیگر، جبر سومی است). برای مثال، در مورد خوزستان، پیش از حمله عراق به ایران، نقشه قدیمی‌ترین شبکه آبیاری را که آب را به سراسر خوزستان (که از سر سبزی و باروری منطقه سواد خوانده می‌شد)، می‌رساند، به دست آمد. مقدمات بازسازی این شبکه و نیز نمک‌زدایی از آبها و شیوه درخور محیط زیست برخورداری خوزستان در چهار فصل از آب، در حال تدارک بود که قشون صدام به ایران تجاوز کرد. آگاهی از آن شبکه و مقدماتی که تدارک می‌شدند، به ما امکان دادند از آب، چون سلاح برضد قوای متجاوز سود جوییم.

ه. امروز که دانسته‌اند «رشد پایدار» در گرو تغییر تلقی از زمان فعالیت اقتصادی است، معرفت بر این امر که در فعالیت کشاورزی، کوتاه مدت تلقی کردن زمان این فعالیت و غافل شدن از این واقعیت که کوتاه و میان مدت و دراز مدت، در بستر زمان بسیار دراز، برابر عمر نسلها، قابل تصور و اندازی گیری است، ضرور است که ایرانیان زمان بخش کشاورزی را دائمی بشمارند. به سخن دیگر، محاسبه سود و زیان سرمایه گذاری در این بخش را نمی‌توان بر پایه بازده یک ساله (کوتاه مدت) و سه ساله (میان مدت) و پنج و حتی ده ساله (دراز مدت) بعمل آورد. در بستر زمان دائمی است که می‌باید زمان‌های سه گانه، کوتاه و میان و درازمدت را تعیین کرد.

اما چون حداکثر سود در کوتاه مدت محرک سرمایه گذاری در این بخش شده‌است، در بخشهایی از کشور، زمین‌ها گرفتار شوری یا فرسایش گشته و رها شده اند. روستاهای بسیاری رها شده‌اند زیرا در کوتاه مدت، درآمد لازم را عاید روستاییان نمی‌کرده‌اند. از‌این‌رو،

**و با توجه به این امر که رشد پایدار ایجاب می‌کند که در همه بخشهای اقتصاد تولید محور، زمان دائمی فرض شود و در بستر زمان دائمی، زمان‌های سه گانه سیاست گذاری‌ها تعیین گردند و نیز، باتوجه به این امر که در رشد پایدار، هر مکانی باید دارای قابلیت رشد و نیروی محرکه به حساب آید، نیاز به آنست که رابطه انسان با اقتصاد دگرگون گردد: انسان رهبری کننده و نهاد اقتصادی وسیله و هدف فعالیت اقتصادی نه رساندن سود به حداکثر که برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، رشد بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت بگردد.**

**6. کارمایه یا نیرو** نیز در شمار نیروهای محرکه است. هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان، آب نیز نیروی محرکه تعیین کننده‌ای گشته‌است. اما در آنچه به کارمایه مربوط می‌‌شود:

6.1. کارمایه‌ای که تولید و بکار گرفته می‌‌شود، نمی‌باید برای محیط زیست زیانمند باشد. بستر زمان در سرمایه گذاری در نیرو نیز ، باید زمان دائمی باشد و زمانهای سه گانه در بستر این زمان اندازه گیری شوند. و

6.2. باید بنابراین گذاشته شود که در هر مکانی، نیرو برای تولید شدن وجود دارد. برای مثال، ایران ما، پر آفتاب است. افزون بر وجود کویر، در دیگر نقاط کشور نیز می‌توان از آفتاب نیرو گرفت. از بادها می‌توان نیرو گرفت. از آب می‌توان نیرو گرفت و از دمای زمین می‌توان نیرو گرفت. پس می‌باید نیاز کشور به نیرو را در جریان رشد پایدار که رشد انسان و آبادانی طبیعتش می‌خوانیم، برآورد کرد و میزان نیروی سالمی را که می‌توان تولید کرد، اندازه گرفت و سرمایه لازم را برای تولید آن تدارک کرد.

درخور یادآوری است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا پذیرفته‌اند که سهم نیروی قابل تجدید را تا 20 درصد کل نیرویی که مصرف می‌‌شود، افزایش دهند. آلمان بنابر بر برچیدن نیروگاه‌های اتمی‌‌دارد و صحبت از استفاده از صحرای افریقا برای تولید نیرو برای آلمان و کشورهای دیگر است.

**7 . مواد اولیه** نیز در شمار نیروهای محرکه هستند. در اقتصادها، زمینه‌های کار که این مواد ایجاد می‌کنند، به زیان کشورهای فروشنده این مواد، در محاسبه ارزش آنها، منظور نمی‌‌شوند. حال آنکه،

7.1. کشورهایی که ماده اولیه را صادر می‌کنند، با صدور آن، زمینه کار را از بین می‌برند و بی‌کاری بوجود می‌آورند. در عوض، در کشورهای وارد کننده زمینه کار و کار ایجاد می‌کنند. بسته به مشتقات هر ماده و شمار فعالیتهای اقتصادی که ایجاد می‌کند، زمینه‌های کار پدید می‌آیند. پس در ارزش گذاری هر ماده، می‌باید زمینه یا زمینه‌های کاری که ایجاد می‌کند، لحاظ شود. هرگاه ما ایرانیان، مواد اولیه‌ای را که صادر می‌کنیم، بدین‌سان ارزش گذاری کنیم، به اهمیت یک اقتصاد تولید محور آن‌سان که باید پی می‌بریم: یک اقتصاد تولید محور وقتی یک مجموعه زنده و رشد یاب است که بتواند مواد اولیه را با دیگر نیروهای محرکه، تألیف کند و در تولید بکار برد و زمان به زمان، بر مشتقات و کاربردهای آن بیفزاید. و

7.2. توان بازیافت ماده اولیه را پس از مصرف، ایجاد کند. هرگاه بتواند مدار تولید ← مصرف ← تولید را ایجاد کند، به مواد اولیه قابل بازیافت، صفت دائمی را بخشیده است.

7.2. مبادله مواد اولیه با کشورهای دیگر نیز می‌باید بر اساس محاسبه زمینه‌های کاری که با صدور یک ماده از دست می‌روند و زمینه‌های کار که با ورود یک ماده اولیه دیگر بدست می‌آیند، به عمل آید. اگر در ازای صدور ماده اولیه، درآمد حاصل می‌‌شود، میزان آن می‌باید با احتساب زمینه کاری تعیین شود که از دست می‌رود و زمینه کاری که با بکار انداختن در آمد، می‌توان ایجاد کرد. برای مثال، ایران نفت و گاز صادر می‌کند، زمینه‌های کار بسیاری را از دست می‌دهد. اگر با درآمد آن، از سویی پول ایجاد کند و از سوی دیگر، کالا وارد کند، نه تنها زمینه کاری پدید نمی‌آورد، بلکه با پولی که ایجاد می‌کند، تورم پدید می‌آورد و تورم ضامن واردات و افزایش آن می‌‌شود و واردات جانشین تولید داخلی می‌گردد و زمینه‌های کار موجود را نیز از میان می‌برد و ملتی بی‌کار و یارانه خوار ببار می‌آورد.

نیروهای محرکه منحصر به این هفت نیروی محرکه نیستند. هرگاه این نیروهای محرکه، بر وفق تدبیرهای پیشنهادی، بکارافتند، نیروهای محرکه دیگر نیز با آنها تألیف و در اقتصاد تولید محور فعال می‌‌شوند. انقلاب یکی از آن نیروهای محرکه است:

## ❋ انقلاب، نیروی محرکه رشد:

انقلاب نیز در شمار نیروهای محرکه و مهمترین آنها است: انقلاب علمی و فنی و انقلاب صنعتی و انقلاب کارمایه‌ای (انرژتیک) و... تنها انقلابهایی نیستند که، در اقتصاد، بمثابه نیروی محرکه از آنها، سخن بمیان است. انقلاب فکری ناشی از تغییر بنیادی اندیشه راهنما و انقلاب که تغییر نظامی اجتماعی در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را ببار می‌آورند، بلحاظ آنکه انسانهای شرکت کننده در خود را تغییر می‌دهند و این انسانها توانایی تغییر دادن را می‌یابند، مهمترین نیروی محرکه بشمارند. **در حقیقت، انقلاب به‌معنای درست کلمه، «تغییر از پایین» است: شهروندان خود راهبر تغییردادن خویش و تغییردادن نظام اجتماعی می‌شوند تا که رابطه‌های رابطه‌های حق با حق بگردند و نیروهای محرکه در حد مطلوب تولید و در رشد انسان و آبادانی طبیعت و بازهم بازترکردن نظام اجتماعی بکار افتند.**

برای درک اهمیت انقلاب بمثابه نیروی محرکه، جامعه‌ای با نظام بسته را تصور کنیم که بسته است بدین‌خاطر که رابطه‌ها را قدرت تنظیم می‌کند و در آن، نیروهای محرکه ناچیزی بیش تولید نمی‌‌شوند. و این نیروها را به ترتیبی مصرف و خنثی می‌شوند که نظام تغییر نکند. اینک در این نظام اجتماعی بسته، اندیشه راهنمای جدیدی، بمثابه نیروی محرکه، وارد و، بدان، در اعضای جامعه، انقلابی پدید می‌آید که سبب می‌‌شود از فعل‌پذیر به فعال تغییر کنند. اینان دست به انقلاب می‌زنند تا نظام اجتماعی را باز کنند. بدین دو انقلاب، انسان، نیروی محرکهِ نیروی محرکه ساز، نیروهای محرکه را پدید می‌آورد و در تولید بکار می‌برد. از این رهگذر، نظام اجتماعی را باز و بازتر می‌کند. به میزانی که حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها می‌شوند، نظام اجتماعی بازتر و توانایی آن در خود فعال کردن نیروهای محرکه بیشتر می‌‌شود.

انقلاب ایران، انقلابی از این نوع بود و هست. شگفتا! پاره‌ای از آنها که در آن شرکت کرده‌اند، با مشاهده ولایت مطلقه فقیه و ویرانگریهایش، اظهار پشیمانی می‌کنند. و هستند کسانی که می‌گویند در آن شرکت نداشته اند! اما اگر آنها زحمت مطالعه جامعه‌های دیگر را به خود بدهند که، در آنها، انقلاب روی داده است، مشاهده خواهندکرد که انقلاب، به ضرورت، با خشونت همراه نیست و در کشورهایی هم که خشونت فراگیر بدان تحمیل شده‌است، انسان کارپذیر به انسان فعال بدل و وارد تاریخ شده است.

**8. منشور اقتصاد تولید محور**، پیش از انقلاب ایران، تدوین شده بود (بیانیه حکومت ملی). در بهار انقلاب، به اجرای آن نیز آغاز کردیم. اما آن اقتصاد با جمهوری شهروندان سازگار بود و با بازسازی استبداد، خوانایی نداشت. از‌این‌رو، از هدفهای اول کودتا، یکی بازسازی اقتصاد مصرف محور شد. تجربه بهار انقلاب این درس را می‌آموزد که انقلاب تجربه‌ای است که اگر در نیمه رها نکنیم، نیروی محرکه‌ای را پدید آورده‌ایم که به نیروهای محرکه دیگر، در رشد انسان و رشد اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، نقش می‌دهد:

8.1. بیان قدرت که اسم اسلام برخود نهاده است، در ایران پیش از انقلاب نیز وجود داشت. به یمن انقلاب، این بیان به محک تجربه آزموده شد. دو رفتار با این بیان می‌توان کرد:

• یا ضدیت با آن و طرد آن. آنها که اندیشه‌های راهنمایشان بیانهای قدرت رقیب هستند و یا فکر می‌کنند ضدیت با اسلام، قدرت را از آن آنها می‌کند و یا در خدمت قدرتهای سلطه‌گر هستند، این روش را در پیش گرفته‌اند. این ضدیت را بخاطر ضدیت با انقلاب ایران نیز می‌کنند. **اینان چون قدرت را هدف و روش کرده‌اند و چون نمی‌دانند کار اندیشه راهنما توجیه است و اگر توجیه‌گر قدرت شد توسط قدرت از خود بیگانه می‌شود، بنده قدرت می‌مانند و دیگران را نیز به بندگی قدرت می‌خوانند.** حال اگر جمهور مردم با اینان در ضدیت همراه شوند، ضد انقلاب خویش شده و آن را بی‌اثر کرده و به دوران کارپذیری و واپس رفتن، به اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، بازگشته‌اند. چرا که تغییر کردن نیاز به هدف گرداندن استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی دارد. اندیشه‌راهنمای درخور آن، بیان استقلال و آزادی است. پس، نیاز به جانشین کردن بیان قدرت با بیان استقلال و آزادی است و نه تسلیم ضد انقلاب گشتن.

• و یا تناقض‌زدایی از این بیان قدرت و بازیافت آن بمثابه بیان استقلال و آزادی است. این کار که انقلاب در اسلام بمثابه بیان قدرت است، افزون بر این که به روحانیان فرصت می‌دهد از جبر فلسفه قدرت و منطق صوری برهند و تغییر کنند و تغییر دهند، به آنها که اندیشه و عملشان در بند این و آن بیان قدرت است، نیز، فرصت می‌دهد با نقد اندیشه راهنمای خود، بیان استقلال و آزادی پدید آورند و جمهور ایرانیان تغییر کنند و تغییر دهند. هم در ایران و هم درجهان.

8.2. بدون کمترین تردید، انقلاب ایران با نظریه استبداد فراگیری که ولایت مطلقه فقیه است، روی نداد. نسلی که در انقلاب شرکت کرد و دیگر نیروهای محرکه نمی‌توانستند با بیان ولایت مطلقه فقیه برضد ولایت مطلقه شاه، انقلاب کنند. نیاز به اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی داشت. **اما آیا بازسازی استبداد و بکارگرفتن بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است، انقلاب و اثر آن را می‌شوید و می‌برد؟ نه. بنابر تجربه انقلابها، انقلاب و اندیشه راهنمای آن، ضد فرهنگ قدرت و بیانهای قدرت ناسازگار با رشد جامعه و بکارگرفتن نیروهای محرکه در این رشد هستند که به تدریج شسته می‌‌شوند. اغلب، بعد از پیروزی، آنها که برآن می‌‌شوند استبداد را باز سازی کنند، اسم اندیشه راهنما را نگاه می‌‌دارند و بیان قدرتی را جانشین محتوای آن می‌کنند. این جانشینی دوام نمی‌آورد و سرانجام توسط بیان استقلال و آزادی که راهنمای انقلاب بوده است، شسته می‌‌شود. از‌این‌رو است که رژیم ولایت فقیه از آن بدیل وحشت دارد که بیان استقلال و آزادی، اندیشه راهنمای او است.**

**امر مهم دیگری که اطلاع از آن به نسل امروز امکان می‌دهد جنبش همگانی را روش کند، اینست که اندیشه راهنمای انقلاب یک هشدار دائمی است به نسل انقلاب و نسل بعد از انقلاب که ترجمان تألیف موفق نیروهای محرکه، آن بیانی است که راهنمای انقلاب بوده است. بیان دیگری نمی‌تواند جانشین آن شود. زیرا هر بیان سازگار با نظام اجتماعی باز و استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان، مشابه بیانی است که هم گویای مناسب‌ترین ترکیب نیروهای محرکه بوده است و هم این ترکیب را موفق ساخته است. بدین‌قرار، کار بایسته نقد مداوم بیان‌های قدرت برای بازیافتن بیان‌های استقلال و آزادی و نیز بیان استقلال و آزادی بقصد به روز کردن کارآیی آنست.**

8.3. گذار از «هویت» جویی از راه ضدیت با این و آن مرام به نقد مرام خود و بسط مشترکات اندیشه‌های راهنما، به اقتصاد تولید محور امکان رشد شتاب‌گیر را می‌دهد. چرا که تضادهای اجتماعی را از میان بر می‌دارد که عامل تخریب بخش بزرگی از نیروهای محرکه هستند و توحید اجتماعی را عامل شرکت همگان در ایجاد اقتصاد تولید محور رشد‌پذیر می‌کند. چنانکه در بهار انقلاب، آمادگی نسل شرکت کننده در انقلاب، برای همیاری در بنای اقتصاد تولید محور کامل بود. مانع‌ها گرایشهای سیاسی بودند که از ضدیت با یکدیگر هویت اخذ می‌کردند و بازوان نسل جوانی را در زور ورزی بکار می‌گرفتند که از رهگذر انقلاب، وارد صحنه شده بود. این مانع، مانع‌های خارجی (گروگانگیری و جنگ و سازشهای پنهانی و...) را ببار آورد.

بدین‌قرار، انقلاب که از راه جنبش همگانی به انجام رسید با تضادهای خصومت‌آمیز بعد از انقلاب، ناسازگار و بلکه در تضاد بود و هست. ادامه دادن به انقلاب، گذار از دشمنی به دوستی، این بار، از راه اشتراک در استقلال و آزادی و رشد برمیزان عدالت اجتماعی و خشونت‌زدایی است. به دوستی و خشونت‌زدایی است که انقلاب نیروی محرکه تغییر انسان و انسان تغییر دهنده نظام اجتماعی خویش و ساختن خویش بمثابه انسان برخوردار از حقوق و عامل به حقوق، الگو رشد بر میزان عدالت اجتماعی برای جهانیان می‌‌شود و به صفت الگو، نیروی محرکه تغییر در جهان می‌گردد.

**٭٭٭**

پرسشهای زیر درباره اقتصاد و نتایج اجرای منشور اقتصاد تولید محور هستند. منشور و این پاسخها یک برنامه جامع را پدید می‌آورند برای تغییرهای بنیادی در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی که بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هستند.بدیهی است جامعه محیط زیست نیز دارد. بر پایه عمل به حقوق پنج‌گانه، اجرای این برنامه، جامعه از نظام اجتماعی باز که در آن، حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها است و شهروندان همواره به خود بمثابه حقوند و برخوردار از مجموعه‌ای از استعدادها وجدان دارند. از دید من، این برنامه در هر جامعه‌ای بکار بردنی است و جامعه جهانی گرفتار خشونت ویرانگر به بکاربردن آن نیاز دارد:

## جهان به کجا می‌رود؟

**آ**قای ابوالحسن بنی صدر

با تقدیم عرض سلام و با سپاس از زحمات بیکران و خستگی ناپذیر جنابعالی برای گذار از استبداد حاکم به دمکراسی در ایران. در شرایط آشفته اقتصادی دنیا که حتماً از شرایط آشفته سیاسی دنیا چون تنش های قومیتی و تجزیه طلبانه جهانی، هرج و مرج و رشد روز افزون گروه های تروریستی در خاورمیانه، رشد احزاب افراطی راست در اروپا و صعف آمریکا و اروپا در حفظ ثبات حتی در اروپا و..... جدا نمی باشد علاقه داشتم دیدگاه حضرت عالی را از این شرایط بدانم.

هم اکنون سیستم اقتصادی نئولیبرال بازار آزاد بعد از سال 2008 با بحران شدیدی دست به گریبان است و شاخصه این شرایط چنین می باشد: ثروتمندتر شدن ثروتمندان بطوریکه از سال 2008 سود شرکت ها و کمپانی های بزرگ مالی جهانی کم سابقه بوده است و کمتر زمانی این همه سود شامل حال سرمایه بزرگ مالی و صاحبان صنایع و بانک ها شده است. فقط در سال گذشته در بریتانیا ثروت شرکت های بزرگ مالی 15 درصد افزایش یافته است در صورتیکه از سال 2008 در اکثر جهان دستمزدها کاهش یافته، قدرت خرید مردم پایین آمده است و به تبع آن توده مردم فقیر تر شده اند و ریاضت اقتصادی به آنان تحمیل گشته است، افزایش بی رویه تولید و نابودی محیط زیست، ناهمگونی بین تولید و احتیاجات مردم، گسترش تضاد فزاینده بین اکثریت مردم (99درصدی ها) و صاحبان سرمایه ( یک درصدی ها)، تنزل رو به نابودی عدالت و رفاه اجتماعی و توزیع ناعادلانه ثروت، بیکاری روزافزون، تورم، کاهش ارزش پول در کشورهای پیرامونی مثل یونان، ناموزونی و نامتعادل بودن وضعیت اقتصادی کشورهای اروپایی، ورشکستگی اقتصادی کشورهایی مثل اسپانیا، پرتغال، یونان، ایرلند، کسری بودجه شدید در کشورهایی مثل آمریکا و فرانسه و انباشت بی رویه سرمایه اینها همه و همه نشان از وضعیت بد مردم و نشان از در بن بست قرار گرفتن سیستم اقتصاد بازار آزاد نئولیبرالی دارد. در زمانیکه بسیاری از نخبگان غرب مثل " دیوید هاروی"، "امانوئل والرشتاین"، "پیکتی" و اقتصاددان لیبرالی چون "ها چون چانگ" نتایج رقت بار بازار آزاد را به زیر سئوال برده اند و عملکرد سرمایه مالی را به نقد می کشند برای مطلع شدن از دیدگاه شما راجع به اوضاع آشفته اقتصاد جهانی و آگاه شدن به بدیلی که شما به آن می‌اندیشید چند سئوال مطرح می‌کنم .

1.بحران اقتصادی کنونی و وضعیت اقتصادی غرب و ورشکستگی کشورهایی مثل یونان را چگونه تفسیر می کنید؟

2.آیا عمل ریاضت اقتصادی شرایط معیشتی مردم را بهبود می‌بخشد یا شرایط سرمایه داری مالی را؟

3. کمک مالی به بانک ها که خود آفریدگار این بحران می‌باشند راه به جایی می‌برد؟

4.سرمایه مالی در اقتصاد لیبرال عمدتاً در تولید بکار می‌رفت در صورتیکه در اقتصاد نئولیبرال در سوداگری بر روی زمین و مستغلات و رانت زمین و بساز بفروش بکار گرفته میشود، آینده این نوع سرمایه گذاری را چگونه می‌بینید؟

5. اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می‌باشید بدین معناست که این شرایط پایان سرمایه داری نئولیبرال است؟

6. در ادامه با سئوال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می‌بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟

7. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرا چیست و این گذار چگونه شکل می‌گیرد؟

8. شما اقتصاد تولید محور را شرط لازم توسعه اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت می‌دانید نتایج عملی و سیاسی که این تز بخود می‌گیرد چگونه است؟

9. نوع اقتصادی که باید در جمهور شهروندان ایران ( ایران دمکراتیک) بکار گرفته شود چیست؟

10. در شرایط آشفته سیستم اقتصادی نئولیبرالی موجود شما به چه بدیلی می اندیشید؟

با احترام فراوان و تشکر از پاسخ های شما: فرید راستگو

## چهار بعد واقعیت:

بحرانی که جامعه جهانی بدان گرفتار است، همان‌طور که آقای راستگو دانسته و در مقدمه خود آورده‌است، یک بحران اقتصادی تنها نیست و نمی‌تواند هم باشد. چراکه بعد اقتصادی یکی از ابعاد واقعیت است. اگر این بعد وضعیت را با داده‌های اقتصادی تشریح می‌کند، داده‌های سیاسی و داده‌های اجتماعی و داده‌های فرهنگی، همان واقعیت را تشریح می‌کنند و این چهار بعد از یکدیگر جدایی ناپذیرند. محیط زیست که انسانها و زیندگان دیگر در آن می‌زیند، با داده‌های خود، هم حال و روزی را که پیدا کرده‌است و هم همان واقعیت که زندگی انسانها و دیگر زیندگان است را تشریح می‌کند.

بدین‌قرار، بحران هم سیاسی و هم اقتصادی و هم اجتماعی و هم فرهنگی و هم محیط زیستی است. پس راه‌حل می‌باید جامع باشد یعنی شامل تدابیری باشد که هر چهار بعد و محیط زیست را در بر بگیرد. آیا در باره چنین راه‌حلی اندیشیده‌ و آن را یافته و پیشنهاد کرده‌اند؟ بدون تردید بسیاری اندیشیده‌اند و می‌اندیشند. در 1987، در پاریس، سمیناری تشکیل یافت که من نیز در آن شرکت داشتم. ترجمه‌های سه راه‌حل از راه‌حلها که جامع‌تر بودند، در کتاب سیر اندیشه سیاسی در سه قاره آمده‌اند. یکی از این سه نظر، از من است. دو راه‌حل از سه راه‌حل، «سیاست جهانی» توانا به مهار ماوراء ملی‌ها را پیشنهاد می‌کنند. خاطر نشان می‌کنم که در ایام انقلاب و در بهار انقلاب و پس از آن، سیاست جهانی بمعنای مدیریتی مردم‌سالار که اداره نیروهای محرکه را، بر میزان عدل، در سطح جهان، تصدی کند و این نیروها را در رشد همآهنگ جامعه‌ها و عمران طبیعت بکار اندازد، پیشنهاد کرده‌ام.

در آن سمینار، سه راه‌حل تجربه شده در طول قرن بیستم نقد شده‌اند و راه‌حلهای پیشنهادی حاصل آن نقد هستند. هرگاه پرسش کننده گرامی و دیگر فارسی زبانان بخواهند پاسخ به پرسشهای آقای راستگو را بخوانند، می‌توانند به آن کتاب، مراجعه کنند. باوجود این، به یکایک پرسشها نیز پاسخ می‌نویسم و یادآور می‌شوم که کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» نوشته توماس پیکتی Thomas Pikettyاز تازه‌ترین کارها در شناسایی مشکل و پیشنهاد راه‌حل در غرب است. اما ادگار مورن، فیلسوف و جامعه شناس طراز اول غرب براین نظر است که حل بحران نیازمند اندیشه راهنمای درخور است و غرب از خلق این اندیشه ناتوان است. ادگار مورن تنها نیست. صاحب نظران دیگری نیز به این نتیجه رسیده‌اند که غرب گرفتار بن‌بست اندیشه راهنما است. شماری از آنها براین نظر شده‌اند که اندیشه راهنمای درخور، در یکی از کشورهایی همچون ایران و یا مصر و یا هند و یا چین، خلق خواهد شد. اینان شرایطی را می‌شمارند که ایران بیشتر از کشورهای دیگر واجد آنها است.

**٭ پرسش اول:** بحران اقتصادی کنونی و وضعیت اقتصادی غرب و ورشکستگی کشورهایی مثل یونان را چگونه تفسیر می‌کنید؟

**● پاسخ پرسش اول:** بحران اقتصادی همگانی غرب نخست زیادت مصرف بر تولید است. **مشکل اقتصاد «تولید و مصرف انبوه» این‌است که هرگاه مصرف بر تولید پیشی نگیرد، بحران‌ها پدید می‌آیند. بحران بیکاری یکی از این بحرانها است.** اما زیادت مصرف بر تولید، بحران آلودگی محیط زیست و بحران کمبود مواد اولیه و کمبود آب و ... را پدید می‌آورد. در کشورهایی که فاصله مصرف از تولید بیشتر است و فقیرتر نیز می‌شوند، بحرانی را پدید می‌آورد که کشورهایی چون یونان بدان گرفتارند. یونان تا توانسته قرض و خرج کرده است. اکنون نه تنها نمی‌تواند قرضه‌های خود را پس دهد، بلکه نیازمند قرضه‌های جدید است. قرض دهندگان او را ناگزیر کرده‌اند سیاست ریاضت اقتصادی را درپیش بگیرد. یونان نیز چنین می‌کند. اما پولهایی که قرضه سنگین یونان شده‌اند دود نشده‌اند. به جیب صاحب امتیازان رفته‌اند. این‌است که ریاضت اقتصادی، بحران سیاسی و اجتماعی و نیز فرهنگی در یونان را پدید آورده‌است.

و گفته ‌می‌شود در یونان منابع نفت پیدا شده‌اند. این‌که نفتخواران چشم طمع به این منابع دوخته باشند، یک امر است و این‌که یونان، کسری را با درآمد نفت بپردازد، امر دیگری است. برفرض که این منابع وجود داشته باشند و یونان بتواند کسری را با درآمد نفت بپردازد، ریشه بحران که کسر تولید است، بر جا است و تا زمانی که سامانه اقتصاد همین است، برجا می‌ماند. کشوری چون ایران نیز، کسر تولید را با نفت و فقر و قهر می‌پردازد.

باوجود این، کسر تولید یک پدیده جهانی است. اقتصاد امریکا و اقتصاد اروپا نیز دارای همین کسر است. قرضه‌های دولتها و نهادهای جامعه‌ها و افراد گویای کسر تولید نسبت به مصرف است. این پدیده نیم قرن پیش نیز قابل مشاهده بود. آن زمان، وقتی دو پدیده، یکی پیشخور کردن و دیگری از پیش متعین کردن آینده اقتصادها را مطرح کردم. در فرانسه، اقتصاددانان حاضر به پذیرفتنش نبودند. زیرا دو اقتصاد در رقابت، یکی اقتصاد سرمایه داری خصوصی و دیگیری اقتصاد «سوسیالیستی» (در واقع سرمایه‌داری دولتی) در رقابت بودند و مدعی می‌شدند که راه آنها به اقتصاد وفور می‌انجامد. و امروز، هردو پدیده، بمثابه دو امر واقع دیرپا پذیرفته شده‌اند. و

**1.1. پویایی نابرابری که در شمار پویایی‌های رابطه مسلط – زیر سلطه است، ما را آگاه می‌کند که نابرابری مصرف و تولید، ترجمان یک رشته نابرابریها است:**

● نابرابری میان منابع موجود در طبیعت و نیاز فزاینده به این مواد؛

● نابرابری میان نیاز به میحط زیست سالم و محیط زیست آلوده؛

● نابرابری میان نیاز انسان به غذا و آب و نیاز طبیعت به آب و غذا برای تجدید توان که سه مسئله کمبود آب و گرسنگی زمین و انسان و پیشرفت بیابان را پدید آورده‌است. ایران بخصوص با این مسئله و خطر روبرو است؛

● نابرابری میان نیاز سرمایه به سود و نیازهای واقعی انسان. یعنی نیازهایی که تن آدمی دارد و نیازهایی که در جریان رشد او پدید می‌آیند؛

● نابرابری میان درآمد سرمایه و درآمد انسانی که آن را تولید می‌کند؛

● نابرابری علمی و فنی میان جامعه‌ها و در هرجامعه میان اقلیت دارای علم و فن و اکثریت بزرگ و میان گروه تولید کننده علم و فن و اقلیت برخوردار از علم و فن که راه‌حل عاجل می‌طلبد.

● نابرابری میان مسئله‌ها که فراوان تولید و برهم انباشته می‌شوند و مسئله‌هایی که «راه‌حل» می‌جویند؛

● نابرابری روز افزون میان سرمایه‌ای که در تولید بکار می‌افتد و سرمایه‌ای که در معاملات «فرآورده‌های مشتق» بکار می‌افتد؛

● نابرابری میان سرمایه‌یی که در تولید فرآورده‌های ویران‌گر (اسلحه و مواد مخدر و مشروبات الکلی و فراوان فرآورده‌ها و «خدمات» ویرانگر دیگر) بکار می‌افتد و سرمایه‌یی که در تولید فرآورده‌های سالم بکار می‌افتد؛

● نابرابری روزافزون میان عرضه کار و تقاضای کار. این نابرابری در کشورهای زیر سلطه بیشتر است زیرا در این کشورها، همراه با صدور نفت و گاز و دیگر مواد موجود در طبیعت و نیز صدور استعدادها، زمینه‌های کار نیز به اقتصاد مسلطه صادر می‌شوند؛

● نابرابری میان نقاط مختلف جهان و مناطق هرکشور بلحاظ «رشد» و درآمد و مصرف (نیمی از مصرف ایران را تهران می‌کند و لندن صاحب 40 درصد اقتصاد انگلستان است و ثروت جهان در غرب برهم انباشته می‌شود و در همان‌حال بیشترین تخریب را به بقیت جهان تحمل می‌کنند)؛

● نابرابری میان کشورها بلحاظ توزیع نیروهای محرکه که با سلطه ماوراء‌ملیها بر اقتصاد جهان همراه‌است. دولتها در برابر این ماوراءملی‌ها ناتوان گشته‌اند و این ماوراء‌ملی‌ها به سلطه بر اقتصاد جهان قانع نیستند. فضا و آینده را نیز دارند از آن خود می‌کنند و با پیش خرید کردنها، نظام مزدوری را دارند در جهان مستقر می‌کنند و نظام برده‌داری جدید را در سطح جهان برقرار می‌کنند؛

● نابرابری میان زمانی که صرف فعالیتهای ویرانگر می‌شود با زمانی که صرف فعالیتهای سازنده می‌گردد که مرتب بیشتر می‌شود؛

● نابرابری میان جامعه‌ها و نابرابری در هر جامعه که در سطح جهان 99 درصدی‌ها و یک درصدی‌ها را بوجود آورده‌است. و

● نابرابری میان برخورداری انسان از حقوق ذاتی خویش و نقش قدرت (= زور) در تنظیم رابطه‌ها: پویایی قهر که با پویایی فقر همزاد و همراه است.

**● این 16 نابرابری که با نابرابری میان مصرف و تولید، 17 نابرابری می‌شوند**، بسا فهرست کاملی از نابرابریها نباشند. اهل اطلاع می‌توانند آن را کامل کنند. اما خود می‌گویند راه‌حل کدام است. خوانندگان اهل حوصله می‌توانند به کتاب عدالت اجتماعی که کتاب چهارم از کتابها پیرامون مردم سالاری است، مراجعه کنند و ببینند نظرهای مختلف درباره این نابرابریها چه می‌گویند و چه راه‌حلهایی را پیشنهاد می‌کنند.

**1.2.** با آنکه هدف پرسش این‌است که پاسخ شناسایی یک وضعیت باشد، فرصت را برای پیشنهاد راه‌حل مغتنم می‌شمارم. در پاسخ به پرسشهای دیگر، راه‌حل را پی می‌گیرم:

**این نابرابریها زاده رابطه‌ای هستند که در عین‌حال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و رابطه با طبیعت است. این رابطه، رابطه مسلط – زیر سلطه است. به سخن دیگر، رابطه انسان با قدرت است. در چنین رابطه‌ای، مداربسته سرمایه (بمثابه قدرت) با نیروهای محرکه، از جمله انسان (بمثابه نیروی محرکه تولید کننده نیروهای محرکه) تنها یک هدف و آن به حداکثر رساندن سود را ندارد، حفظ رابطه مسلط – زیر سلطه و تکاثر و تمرکز و انباشت سرمایه را نیز دارد. اما این رابطه تغذیه می‌کند از مصرف (= تخریب)، به سخن دیگر، از نابرابریها، از جمله نابرابری تولید با مصرف، که دایم در افزایش هستند. بدلیل‌ افزایش مداوم نابرابریها است که صاحب کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم هشدار می‌دهد: این وضعیت قابل ادامه نیست.**

بنابراین، رابطه باید تغییر کند: از تنظیم رابطه انسان با قدرت به تنظیم رابطه انسان با حقوق ذاتی خود و حقوق طبیعت و حقوق جمعی هر جامعه. و چنین تغییری نیاز دارد به تغییر اندیشه راهنما از بیان قدرت به بیان استقلال و آزادی. بااین تغیییر، تضاد که فرآورده رابطه‌های قوا و اساس فعالیتهای اقتصادی در سامانه سرمایه‌داری است، جای خود را به توحید اجتماعی بمثابه اساس و عرصه فعالیتهای اقتصادی می‌سپارد. تدابیر اقتصادی برای متحقق کردن این تحول بنیادی هم در اقتصاد توحیدی و هم در عدالت اجتماعی ارائه شده‌‎اند.

**اما تغییر پایه از تضاد به توحید اجتماعی نیازمند یک رشته تغییرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. این تغییرها را انسانها هستند که می‌توانند ایجاد کنند. برای آن‌که انسانها به چنین کاری توانا شوند، نیاز به تغییر طرز فکر آنها است. زیرا تا وقتی این یا آن بیان قدرت اندیشه راهنمای آنها است، انسانها جز به تخریب توانا نمی‌شوند. برای این‌که پرسش کننده گرامی و خوانندگان دریابند چرا انسانها با داشتن این و آن بیان قدرت در سر، جز به تخریب توانا نمی‌شوند، یک‌چند از امور واقع زیر چشم را خاطر نشان می‌کنم:**

**●بخش بزرگ رشد علمی و فنی در جهان امروز، آن‌هم با شتابی که مدام بر آن افزوده می‌شود، جز بکار افزایش مصرف بر تولید، بنابراین، افزایش میزان تخریب نیامده‌است؛**

**●از آنجا که بطور روزافزون، قدرت تنظیم کننده رابطه‌ها می‌شود و همگان در کار «تحصیل قدرت» هستند و توجیه این قدرت‌جویی بر عهده اندیشه راهنما است، اندیشه‌های راهنما که انسانها در سر دارند، مرتب از خود بیگانه می‌شوند و در همه جامعه‌ها، توجیه‌گر افزایش مداوم میزان خشونت می‌شوند. طرفه این‌که طرفداران هریک از این بیانهای قدرت خود را برحق می‌انگارند و شگفت‌آورتر این‌که گمان می‌برند حقانیت خشونت کور را تجویز می‌کند. ای کاش می‌دانستند که حق یعنی نبود زور و خشونت. و ای کاش می‌دانستند که بیان‌های قدرت یک محتوی با صورتهای گوناگون هستند. در عراق که سنی و شیعه به جان هم افتاده‌اند و در سوریه و لیبی و حتی در اسراییل و فلسطین، محتوای بیانهای قدرت یکی است و اختلافها، اختلافها در صورت هستند و این‌همه مرگ و ویرانی، بخاطر اصالت بخشیدن به قدرت و در پی سراب قدرت، فکرراهنما را توجیه‌گر ویران شدن و ویران کردن گرداندن و غفلت از محتوای یگانه بیانهای قدرت و دلخوش کردن به این و آن رنگ صورت است. قربانیان این صورت‌پرستی‌ها انسان و نیروهای محرکه و طبیعت هستند.**

**●برابر محاسبه‌ای که چهل سال پیش، در غرب انجام گرفته بود، میزان فرآورده‎‌ها و خدمات ویرانگر دوسوم کل تولید بود. در این چهار دهه، این نسبت بسود فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر تغییر کرده‌است. در این سال‌ها، چون نیاز است به بزرگ گرداندن میزان رشد اقتصادی، بهای مواد مخدر و درآمد روسبی‌گری را نیز در محاسبه تولید ملی وارد کرده‌اند. بهای مواد مخدری که در تولید ناخالص داخلی فرانسه وارد شده‌است، 10 درصد این تولید است!**

**●و بالاخره، عقل قدرتمدار اندیشیدن و تصمیم گرفتن و سخن گفتن و خیال بافتن را با تخریب شروع می‌کند. جز این نیز نمی‌تواند بکند. پس بجا است، هرکس یک طرازنامه از کار عقل خود ترتیب بدهد. این طرازنامه به او امکان می‌دهد نقش قدرت را در تنظیم فعالیتها و رابطه‌هایش شناسایی کند و نوع بیان قدرتی را بشناسد که در سر دارد. و نیز می‌تواند اندازه از خود بیگانه کردن بیان قدرتی را اندازه بگیرد که اندیشه راهنمای خویش کرده‌است. در نتیجه، در یابد که تخریب بیشتر و ساختن کمتر یعنی این که بیان قدرت در سر، در جریان از خود بیگانه شدن، به بیان قدرت توتالیتر، نزدیک‌تر است. و این طرازنامه به او امکان می‌دهد تفاضل ویرانیها که ببار آورده‌است را بر ساخته‌های خویش، اندازه بگیرد. هرگاه چنین کند، در می‌یابد که مهمترین نابرابری، نابرابری زمان و کارمایه‌ای ‌است که صرف تخریب می‌شوند با زمان و کارمایه‌ای که صرف ساختن می‌شوند: وقت و کارمایه‌ای که روزانه تلف می‌شوند. راه‌حل، به صفر متمایل کردن ویرانگری است و این مهم کجا شدنی است وقتی انسانها بجای حقوق، قدرت را تنظیم کننده فعالیتها و رابطه‌های خود می‌کنند و این و آن بیان قدرت را در سر دارند و مرتب آنها را نیز از خود بیگانه می‌کنند: تغییر تنظیم کننده فعالیتها و رابطه‌ها از قدرت به حقوق، بنابراین، تغییر اندیشه راهنما از بیان قدرت به بیان استقلال و آزادی، کار اول و راهبر آدمیان در رشد است.**

**❋ وقتی 10 برابر تولید ناخالص جهان، معامله مجازی انجام می‌گیرد!**

**از پرسشهای دهگانه آقای فرید، پرسش اول را پاسخ داده‌ام. اینک به سه پرسش دیگر پاسخ می‌دهم:**

**2**. آیا عمل ریاضت اقتصادی شرایط معیشتی مردم را بهبود می‌بخشد یا شرایط سرمایه داری مالی را؟

3. کمک مالی به بانک‌ها که خود آفریدگار این بحران می‌باشند راه به جایی می‌برد؟

4. سرمایه مالی در اقتصاد لیبرال عمدتاً در تولید بکار می‌رفت در صورتیکه در اقتصاد نئولیبرال در سوداگری بر روی زمین و مستغلات و رانت زمین و بساز بفروش بکارگرفته میشود، آینده این نوع سرمایه‌گذاری را چگونه می‌بینید؟

**٭ پاسخ پرسش دوم و دوم:** در پاسخ به پرسش اول، نابرابریها را شناسایی کردیم. از جمله دانستیم که از نیمه قرن بیستم بدین‌سو، در ارزش تولید، مرتب از سهم کار کاسته و به سهم سرمایه افزوده شده‌است. هم اکنون، در اقتصادهای غرب، هزینه‌های مواد اولیه و انرژی وخدمات به کنار، سهمی که سرمایه می‌برد حدود 70 و سهمی که کار می‌برد، حدود 30 درصد ارزش تولید است. در سرمایه‌داریهای غرب، برای جبران بخشی از خورد و برد سرمایه سالاران، دولت و نهادهای همگانی، وام می‌گیرند وصرف خدمات می‌کنند. کسر بودجه‌ها هم ناشی از نپرداختن مالیات (در فرانسه تقلبهای مالیاتی را 20 درصد بودجه ارزیابی می‌کنند) و هم ناشی از هزینه‌های سنگینی است که دولت برعهده می‌گیرد. این وامها که از اندازه بگذرد و دولت و نهادها نتوانند حتی قسطها را بپردازند، بحران پدید می‌آید. بحران که پدید آمد، ریاضت اقتصادی ضرور می‌شود. ریاضت هم یعنی کاستن بودجه دولت درآنچه که به هزینه‌های خدمات مربوط می‌شود و کاستن از بیمه‌ها و یارانه. و نیز فروختن کارفرماییهایی که در مالکیت دولت هستند به بخش خصوصی. بدین‌قرار، دو نوع برنامه ریاضت اقتصادی می‌توان تهیه کرد. در غرب، برنامه‌ای تهیه و اجرا می‌شود که قشرهای زحمتکش بهای سنگین آن را می‌پردازند:

**● راه‌کار ریاضت اقتصادی در غرب:**

الف. بنابر جبر ریاضت اقتصادی، از سهم قشرهای زحمتکش از ارزش تولید می‌کاهند و همین کاستن را با خدماتی که افراد این قشرها دریافت می‌کنند، جبران نمی‌کنند.

ب. وامهای بسیار سنگین دود نشده و به هوا نرفته‌اند، وجود دارند. الا این‌که جهانی شدن «صاحبان» پولها را قدرتمند و دولتها را ناتوان کرده‌است. دولتها حتی نمی‌توانند با یکدیگر توافق کنند و بر سرمایه عظیمی که در «بازار فرآورده‌های مشتق»، فعال هستند، اندک مالیاتی وضع کنند و با آن، دست کم از بار وامهای دولتها بکاهند. هرگاه دولتی بخواهد به تنهایی این کار را بکند، سرمایه از آن کشور به کشور دیگری می‌رود. به یاد بیاورید که وقتی آقای هولاند نامزد ریاست جمهوری بود و گفت از درآمدهای بزرگ تا 75 درصد مالیات خواهد گرفت، آقای کامرون، نخست وزیر انگلستان خطاب به سرمایه داران فرانسوی گفت: انگلستان مقدم شما را گرامی می‌دارد!

ج. طرفه این‌که از سرمایه سالاران نمی‌پرسند چرا کم و کسر پیدا کرده‌اید؟ در شدت بحران، به بانکها و واحدهای صنعتی بزرگ وامهای کلان دادند و آنها حتی حاضر نشدند نظارت دولت بر کار خود را بپذیرند و دست کم، به خود، «پاداش»های کذایی را ندهند. بدین‌خاطر است که می‌گویند و به حق که بحران، ثروتمندان را ثروتمندتر و فقیران را فقیرتر کرده‌است.

د. سرمایه‌های عظیم به بازار فرآورده‌های مشتق می‌روند. و از جمله ایرادهای بزرگ که به معامله‌ها در این بازار می‌گیرند، گریز از مالیات است. سرمایه‌ها که به این بازار می‌روند، هم از مالیات می‌گریزند و هم سودهای بزرگ می‌برند. نتیجه بزرگ شدن میزان کسر بودجه است. حاصل کسر بودجه افزودن بر مالیاتهای قابل وصول از قشرهای زحمتکش جامعه‌است. از این‌رو پیشنهاد می‌شود این بازار نظم و نظام بپذیرد و معامله‌ها در این بازار نیز مشمول مالیات شوند.

ه. فعال بودن سرمایه‌ها در بازار فرآورده‌های مشتق بسا مهمترین عامل بحران است. هم بخاطر کمی سرمایه قابل عرضه در قلمرو تولید و هم بخاطر بالا نگاه داشتن بهای فرآورده‌ها، بخصوص بهای مواد اولیه که سود آن البته به جیب سرمایه داران می‌ریزد. اقتصاددانان غرب مرتب این دو نقش «بازار فرآورده‌های مشتق» را در ایجاد بحران خاطر نشان می‌کنند. پیشنهاد مهار این بازار و وضع مالیات را نیز می‌دهند اما تا بحال دولتها نظر آنان را به عمل درنیاورده‌اند. دانستنی است که قیمتها را این بازار تعیین می‌کند. هستند اقتصاددانانی که نقش این بازار را در تعیین قیمتها مفید می‌دانند. و همچنان سرمایه‌های عظیم برای سود بیشتر به این بازار می‌روند. در این بازار، قیمتها چنان تعیین می‌شوند که سود مطلوب را عاید کنند. بدین‌خاطر است که وارن بوفه Warren Buffett میلیاردر و سرمایه‌گذار امریکایی **این سرمایه‌ها را «اسلحه مالی تخریب عظیم و همه جانبه» می‌خواند.**

و. از هم اکنون اقتصاددانان ناوابسته به نظام، هشدار می‌دهند که بحران بس وحشتناک‌تری در راه است. یکچند از رؤسای دولتها از «اخلاقمند» کردن سرمایه‌داری سخن می‌گویند. و صاحب کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» هشدار می‌دهد که این نظام نمی‌تواند دیرپاید و در میان ویرانه‌هایی که ایجاد می‌کند، می‌میرد. به سخن دیگر، چون سرمایه‌داری مسئله می‌سازد و مسئله‌ها را بر هم می‌افزاید، کار دولتها این شده‌است که آن را از گردنه‌هایی عبور دهند که سرمایه‌داری خود ایجاد می‌کند. هزینه سنگین را مردم زحمت‌کش می‌پردازند زیرا قانع شده‌اند که هرگاه هزینه را نپردازند، دستگاه تولیدی می‌خوابد و آنان بی‌کار و بی‌نان و خانه و... می‌شوند.

بجااست توضیح بدهم چرا سرمایه‌داری مسئله ساز است و نمی‌تواند مسئله حل کند؟ مسئله ساز است زیرا برای این‌که بتواند ادامه حیات بدهد، همواره مصرف باید بر تولید فزونی داشته باشد. اما، در اقتصاد، مصرف تخریب است. پس وقتی حیات نظامی قائم بر فزونی تخریب بر ساختن شد، مسئله (فزونی مصرف بر تولید) را می‌سازد و آن‌را هرگز نمی‌تواند حل کند. زیرا حل آن مساوی است با مرگ سرمایه‌داری. اما مسئله‌ای که می‌سازد، در همان‌حال که مرتب بزرگ می‌شود، مسئله‌های دیگر را نیز پدید می‌آورد: تخریب محیط زیست، استقرار رابطه اقلیت مسلط با اکثریت زیر سلطه و نابرابریها در سطح هر کشور و در سطح جهان و پویایی‌های نابرابری و فقر و قهر و دیگر دینامیکهای بیان‌گر رابطه مسلط – زیر سلطه.

**●راه‌کاری که می‌توان پیشنهاد کرد:**

الف. می‌توان بر سهم کار از ارزش تولید افزود و از سهم سرمایه کاست. در حقیقت، سرمایه جز به استهلاک و نو شدن حق ندارد. و

ب . می‌توان اقتصادها را تولید محور گرداند و از سهم فرآورده‌های ویرانگر کاست.

ج . زمانی نسبت سرمایه‌هایی که در «بازار فرآورده‌های مشتق» فعال بودند، 7 برابر سرمایه‌هایی بودند که در تولید بکار می‌افتند. بایک توافق بین‌المللی، می‌توان این «بازار» را محدود و بر معاملاتی که در آن انجام می‌گیرند، مالیات وضع کرد. و بخصوص منابع بانکها را از انحصار آنها خارج کرد. مهم‌تر، می‌توان سرمایه‌ها را به تولید بازگرداند.

د . یکی از منابع درآمد صاحبان سرمایه نرخ بهره وامهای دولتی است. می‌توان از این نرخ بهره کاست. هم از بهره وامهای دولتی و هم از بهره اعتباراتی که در اختیار سرمایه‌گذاران گذاشته می‌شود.

ه . می‌توان دولتها را ناگزیر کرد همچون سوئد، نه کسر که مازاد بودجه داشته باشند.

و . می‌توان ساخت کار را تغییر داد به ترتیبی که کارگران وقت کافی برای به روز کردن دانش و فن خود را داشته باشند. تأسیسات آموزشی لازم را نیز می‌توان ایجاد کرد.

ز. می‌توان قواعد خشونت‌زدایی را در سطح جامعه و سطح جهان بکار برد و به یمن خشونت‌زدایی، از بار بودجه بمقدار بسیار کاست.

ح. می‌توان، بر میزان عدالت اجتماعی، آن سیاست توزیع درآمدها را درپیش گرفت که توزیع برابرتر درآمدها راممکن سازد و با توزیع امکانها در سطح کشور، یک عامل مهم بی‌کاری و فقر را زدود. آن عامل، بیرون افتادن مناطقی از کشور از شبکه تولید و خدمات در نظام سرمایه‌داری است. بنابر این،

ط. سرمایه گذاری در انرژی سالم و عمران طبیعت و سالم کردن محیط زیست می‌تواند بسیار کار ایجاد ‌کند. در فرانسه، تنها عمران جنگلها می‌تواند یک میلیون کار ایجاد کند.

ی . می‌توان ساخت بودجه و ساخت اعتبارات بانکی و ساخت واردات و صادرات را تغییر داد.

این تدابیر را هم در نظامهای کنونی اقتصادی – اجتماعی می‌توان بکار برد. هرگاه جامعه‌ها بر این واقعیت وجدان پیدا کنند که نظام اقتصادی کنونی ویران می‌کند و در ویرانه‌ای می‌میرد که ایجاد می‌کند و با تغییر نظام اجتماعی – اقتصادی موافقت کنند، راه‌‎کار دیگر، ساختاری می‌شود.

**٭ پاسخ به پرسش سوم:**

در پاسخ به پرسشهای دوم و سوم توضیح دادم که زمانی میزان سرمایه‌ای که در «بازار فرآورده‌های مشتق» فعال بود، 7 برابر سرمایه‌ای بود که در تولید بکار می‌افتاد. تازه دوسوم از تولید و خدمات نیز ویرانگرند. نخست بپرسیم چرا چنین سرمایه عظیمی از چرخه تولید خارج می‌شود و در قمارخانه‌ بزرگی بکار می‌افتد که دائم بزرگتر می‌شود؟:

الف. بازار فرآورده‌های مشتق (فرآورده می‌تواند یک سهم و یک ورقه بهادار باشد و یا یک پول باشد و یا یک ماده اولیه و یا حتی یک نرخ و یا شاخص باشد)، بازاری است که، در آن، احتمال صعود و یا سقوط قیمت در آینده، موضوع معامله است. در اصل، فرآورده که در آینده تحویل داده می‌شود، به قیمتی معامله می‌شد که نقد پرداخت می‌گشت و یا در آینده پرداخت می‌شد. خریدار از بیم بالا رفتن قیمت، جنس را از فروشنده می‌خرید به قیمت مورد توافق اما آن را در آینده تحویل می‌گرفت. در غرب، کشاورزان برای حفظ خود از خطرهای مالی این بازار را پدید آوردند، برای مثال، برای در امان ماندن از تب قیمتها و یا سقوط قیمتهای فرآورده‌های کشاورزی. اما از سال 1980 بدین سو، سرمایه‌سالاران این بازار را از آن خود کردند. در این بازار، کالا و یا ورقه بهادار بسا هیچ‌گاه رد و بدل نمی‌شود. دست آویز است. ارزش معامله‌ها در این بازار، را بانک تنظیمات بین‌المللی و بزرگ شدن آن را این‌سان گزارش می‌کند:

● در فاصله 1999 تا 2009 معاملات در این بازار 7 برابر شده و به 600000 هزار میلیارد دلار رسیده است. ● بحران اقتصادی سبب کاهش معاملات در این بازار شد. باوجود این، در سال 2013 به همان سطح بازگشت که در سال 2008 داشت: در سال 2013، ارزش پولی ثبت شده این معامله‌ها به 693000 هزار میلیارد دلار رسیده‌است که 10 برابر تولید ناخالص کل جهان در این سال است (لوموند 17 دسامبر 2013). 15 سال پیش از آن، یعنی در 1998، این معامله‌ها 3 برابر تولید ناخالص کل جهان بودند. لوموند نوشته‌است: باوجود بحران و بزرگی خطر، بانکها تغییری در روش کار خود نداده‌اند.

●بنا بر همان بانک، از 5300 میلیارد دلار که روزانه، فقط در بازار مبادلات انجام می‌گیرد، تنها 7 تا 8 درصد معامله‌هایی هستند که بخاطر پیشگیری از خطرها از سوی کسانی انجام می‌گیرند که هدف غیر پولی و مالی دارند. این معامله‌ها بسیار پرخطر هستند زیرا در پرده ابهام، میان مؤسسه‌ها، بدون رعایت مقررات تضمین کننده امنیت، انجام می‌گیرند. برای مثال، شرکت بیمه امریکایی AIG که حمایت مالی دولت امریکا از ورشکستگی نجاتش داد، 1600 میلیارد دلار ( credit default swap اعتبار تضمین کننده از جانب فروشنده به خریدار) در اختیار داشت. و چون کسی نمی‌دانست خریداران و فروشندگان کیانند، سبب بروز وحشت در نظام پولی/ مالی شد. در پایان سال 2013، یعنی 6 ماه پیش، به روایت لوموند، بانکهای اروپایی که از این گونه اوراق در اختیار داشته‌اند، به ترتیب عبارت بوده‌اند: دوچ بانک 55600 میلیارد یورو و بانک ب.ان.پ (که بتازگی امریکا 9 میلیارد دلار جریمه‌اش کرده است) و پاری‌با 48300 میلیارد یورو و بانک انگلیسی بارکلی Barclays 47900میلیارد یورو و سوسیته ژنرال 19200 میلیارد دلار و کردی اگریکل 16800 میلیارد یورو ...

و معامله‌هایی که کردی سوئیس انجام داده 86 برابر تولید ناخالص ملی سوئیس است! و معامله‌های ب.ان.پ 24 برابر تولید ناخالص فرانسه است.و...

ب. وقتی رقم معامله‌ها در بازار فرآورده‌های مشتق 10 برابر تولید ناخالص کل دنیا است، پس این «فرآورده‌ها» دستمایه‌ای بیش در دست مؤسسات مالی و پولی نیستند. و بکار آن می‌آیند که معامله‌های غیر شفاف و رها از هرگونه مهار و مالیات انجام بگیرند. هنوز علت پیدایش و بزرگ شدن این بازار دیگر است: سرمایه یکی از مهمترین نیروهای محرکه است. هرگاه این نیرو در تولید بکار افتد و تولید نیازهای واقعی انسان را برآورد، زیادت مصرف بر تولید از میان بر می‌خیزد. نیروهای محرکه دیگر نیز به جای تخریب شدن در تولید بکار می‌افتند. اما بکار افتادن نیروهای محرکه در یک نظام اجتماعی – اقتصادی آن نظام را ناگزیر باز و تحول پذیر می‌کند. باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی – اقتصادی به سرمایه سالاری پایان می‌دهد. بنابراین، حفظ نظام ایجاب می‌کند که آن بخش از نیروهای محرکه که بکار افتادنشان سبب تغییر نظام اجتماعی – اقتصادی می‌شود، خنثی گردند. پس بخش بسیار بزرگی از سرمایه می‌باید از چرخه تولید خارج شود. از این‌رو، خارج می‌‌شود و وارد بازار فرآورده‌های مشتق می‌گردد. اقتصاددانان غرب نمی‌خواهند به نیروهای محرکه و تخریب آنها در مقیاس جهان بپردازند. زیرا اغلب در خدمت سرمایه سالاری و سلطه ماوراءملی‌ها بر اقتصاد جهان هستند.

**راه‌کار بایسته اینست که هر کشور در سطح خود و جامعه جهانی در سطح جهان از خارج شدن نیروهای محرکه از چرخه تولید و تخریب آن جلوگیری کنند. از این‌رو، استقلال و آزادی، بنابراین، بیان استقلال و آزادی ضرورت به تمام دارد. بخصوص جامعه‌های زیر سلطه، در درجه اول، کشورهای نفت خیز و صادرکننده استعدادها یا «ماده خاکستری»، هرچه دیرتر دولت حقوقمدار و مجری سیاست اقتصاد تولید محور، در استقلال و آزادی، را بیابند، زیانشان بابت تخریب نیروهای محرکه عظیم‌تر است و بسا غیر قابل جبران نیز بگردد**.

**● راه‌کارها که در غرب پیشنهاد شده‌اند:**

کمیسیون اروپایی و بانک مرکزی اروپا (بانک مرکزی فرانسه، شماره 14 مجله la stabilité financière مورخ ژوییه 2010) براین نظر است که وجود بازار فرآورده‌های مشتق، همه زیان آور نیست. سودها نیز عاید می‌کند. بشرط اینکه تن به مهار و مقررات بدهد. سودها عبارتند از:

1. در گذشته، خریدار و فروشنده بر سر قیمتی در آینده توافق می‌کردند و معامله انجام را می‌دادند. پس اگر این نوع معامله واقعی باشد و پول و کالا رد و بدل بشوند، برای حفظ فعالیتهای تولیدی از خطر مفید است.

2. تأسیسات مالی و پولی که اینگونه معامله‌ها را تصدی می‌کنند، پولها را به خود جذب می‌کنند و

3. عامل جریان پول در اقتصاد می‌شوند به ترتیبی که تولید کننده گرفتار کمبود پول وقتی بدان نیاز دارد، نمی‌شود. و

4. بازار فرآورده‌های مشتق در تنظیم و تعدیل قیمتها کارآیی دارد زیرا با علامتهایی که قیمتهای این بازار می‌دهند قیمتهای روز را تنظیم و تعدیل می‌کنند.

الا این‌که مؤسسات مالی و پولی، در پرده ابهام و خارج از هرگونه مهار، سرمایه‌ها را از چرخه اقتصاد خارج و وارد چرخه معامله‌هایی کرده‌اند که قمار بر سر ارزیابی خطر است. برای این‌که بازار فرآورده‌های مشتق اسلحه تخریب عظیم و همه جانبه نشود، پیشنهاد می‌شود که:

1. در حال حاضر این بازار برای نظام اقتصادی خطرناک است. پس کار اول باید مهار آن به ترتیبی باشد که دیگر خطرناک نباشد. برای این‌که خطرناک نباشد، باید بازار شفاف باشد

2. فرآوده‌های مشتق می‌توانند موضوع بیشمار معامله‌‌ها شوند و بحران بسازند. نمونه : بحران مسکن در امریکا که آغازگر بحران اقتصادی جهانی شد.

برای جلوگیری از این معامله‌های خطر ساز، الف. باید فرآورده و بها و گیرنده و دهنده مشخص باشند و ب. اعتبارها به کسانی داده شوند که از توانایی آنها به پرداخت اقساط وام اطمینان حاصل باشد و ج. مالیات معامله پرداخت شود.

3. وقتی حجم معامله‌ها چنان بزرگ هستند، اشتباه در ارزیابی خطر می‌تواند فاجعه ببار آورد. چنانکه در امریکا و انگلستان و ایرلند و پرتقال و اسپانیا و یونان و... فاجعه ببار آورد. این فاجعه سیاست ریاضت اقتصادی را به این کشورها تحمیل کرده‌است. وجود ابهام و وارد کردن یک فرآورده در معامله بر سر فرآورده دیگر و دست به دست شدنها و بزرگی رقم معامله‌ها، ارزیابی خطرها را بس بغرنج و غیر کارآمد کرده‌اند.

4. بازار فرآورده‌های مشتق به فعالیت واحدهای تولیدی زیان می‌رساند وقتی سبب می‌شوند سودآوری آن واحد اهمیت خود را از دست بدهد بدین‌خاطر که صاحبان سهام، با دستمایه کردن سهام در بازار فرآورده‌های مشتق، سودهای بسیار می‌برند. سرمایه در این بازار، بی‌آنکه با خطرهایی روبرو شود که کارفرمایی با آنها روبرو است، سودآور است و مالیات نیز نمی‌پردازد.

برای رفع این خطرها، کنفرانس سران 20 کشور از صندوق بین‌المللی پول و نیز بانک تنظیمات بین‌المللی خواسته‌است تدابیری را پیشنهاد کنند. و آنها ضوابطی را تشخیص داده‌اند: 1. حجم معامله و 2. قابلیت جانشینی (مؤسسه دیگر بتواند جانشین مؤسسه‌ای بشود که معامله را انجام می‌دهد اگر نخواست) و اندازه ارتباطهای فی‌مابین اجزای نظام. و برآن افزوده‌اند، قابلیت انعطاف و ... را. راه‌کار را نیز برقرار کردن نظارت بر همه دست اندرکاران معامله بر سر فرآورده‌های مشتق، با بکاربردن ضوابط با هدف تأمین امنیت و قرار و قاعده‌مندکردن اینگونه معامله‌ها دانسته‌اند. برای آن‌که نظارت بتواند انجام بگیرد و کارساز باشد،

الف. ناظران می‌باید بر داده‌ها و اطلاعات دسترسی داشته باشند.

ب. درصورت زیاده روی در رعایت نکردن مقررات، زیاده روی کنندگان باید قابل مجازات باشند و مهار کنندگان باید بتوانند مجازاتها را اعمال کنند.

ج. باید بازار فرآورده‌ها مشتق از امنیت برخوردار بگردد.

د . میان ارگان مهار کننده و دیگر مؤسسات ترتیب همکاری داده شود.

**● راه‌کار بایسته، فعال کردن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در اقتصاد تولید محور است:**

باوجود این، تا این تاریخ، هنوز نه تدابیر تعیین و نه ارگان مهار کننده پدید آمده و نه تدابیر تعیین نیز نشده اجرا شده‌اند. خطرها و تدابیر در محدوده نظام سرمایه‌داری سنجیده شده‌اند، یعنی به مسئله نیروهای محرکه و مهار آنها از سوی ماوراءملی‌ها و میزان تخریب آنها پرداخته نشده‌است. هرگاه به این مهم پرداخته می‌شد، راه حل همان می‌گشت که در بالا پیشنهاد شد. از راه تناقض‌زدایی چهار فایده بازار فرآورده‌های مشتق نیز می‌توان به راه‌حل درخور رسید:

**1.** بانک مرکزی فرانسه براین است که بازار فرآورده‌های مشتق سودمند است زیرا در گذشته فعالیتهای تولیدی را از خطر حفظ می‌کرده‌است. معنی این استدلال این‌است که در گذشته، معامله با سر رسیدی در آینده، سرمایه را که در تولید بکار می‌افتاد، از خطر حفظ می‌کرد. پس اینگونه معامله‌ها در خدمت سرمایه بکار افتاده در تولید بوده‌اند. اما اینک نقشی ضد آن را یافته‌اند: سرمایه را از فعالیتهای تولیدی خارج می‌کنند. پس راه‌حل ایجاد فضا و شرائط مناسب برای ماندن سرمایه در اقتصاد است. همراه سرمایه، نیروهای محرکه دیگر نیز باید بتوانند در اقتصاد تولید محور فعال بگردند. به سخن دیگر، سرمایه نیرو است و نیرو بیکار نمی‌ماند. اگر در تولید بکار نیفتد در فعالیتهای تخریبی (بازار فرآورده‌های مشتق) فعال می‌شود. پس تدابیری که سرمایه را به اقتصاد بازنگردانند، برفرض اتخاذ شدن، کار ساز نمی‌شوند: سرمایه و دیگر نیروهای محرکه باید در اقتصاد تولید محور بتوانند بکار بیفتند و این بکار افتادن نیاز به باز و تحول پذیرکردن نظام اجتماعی – اقتصادی دارد تا که، در آن، انسان بیشترین خودانگیختگی را بازیابد.

**2و3.** زمانی که معامله‌ها با سر رسیدی در آینده تابع فعالیت سرمایه در تولید بودند، نظام بانکی، از جمله، از رهگذر این معامله‌ها، نیاز واحدهای تولیدی را به نقدینه رفع می‌کرد. اما اینک نظام بانکی کاری ضد کار آن زمان را می‌کند: چندین برابر تولید ناخالص ملی کشور، معامله انجام می‌دهد که در فعل و انفعالها در حسابهای بانکی خلاصه می‌شوند. نه تنها سرمایه را جذب بازار فرآورده‌های مشتق می‌کند، بلکه معاملات این بازار را «اسلحه ویرانگری عظیم و همه جانبه» می‌گرداند. برای این‌که نظام مالی/پولی فعالیت پیشین را پیدا کنند، باید این نظام محل عمل خویش را در مدار تولید↔ درآمد ↔ اعتبار ↔ تولید، باز یابد. باز ممنوع کردن فعالیتهای خارج از این مدار کارساز نیست و باید سرمایه در تولید امکان فعالیت بجوید. سرمایه این امکان را وقتی بدست می‌آورد که نیروهای محرکه دیگر نیز در اقتصاد محل عمل بیابند. به سخن دیگر، نظام اجتماعی – اقتصادی باز و تحول پذیر شود. و همچنان نیاز به بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است تا انسانها بتوانند خویشتن را از روابط قوا برهند و در جامعه باز و تحول‌پذیر، حقوقمند بزیند.

4. آن زمان که این بازار به تنظیم و تعدیل قیمتها کمک می‌رساند، تابع بازار عرضه و تقاضای فرآورده‌ها و خدمات بوده‌است. بهمین جهت، نام بازار فرآورده‌های مشتق (بازار اول تابع و بازار دوم مشتق از بازار اول) را جسته‌است. در حال حاضر، ضد آن نقش را دارد. چرا که هرگاه بنایش بر سوداگری بقصد افزودن پی‌درپی به قیمت نباشد، بازار می‌خوابد. برای مثال، خانه سازی در امریکا و اعتبار مسکن دادن به افراد، فروختن‌های اوراق بهادار، براین پایه انجام گرفتند که قیمتهای خانه‌ها مرتب بالا می‌روند و خریداران سود می‌برند و وامهای خود را به بانکها می‌پردازند. کار وارونه شد و بحران بزرگ نخست اقتصاد امریکا و سپس بقیه اقتصادها را فراگرفت. باز اگر بخواهیم فعالیت بازار فرآورده‌های مشتق را به حال سابق برگردانیم، هم نیاز به نظارت و مهار بازار عرضه و تقاضای کالاها و خدمات است و هم نیاز به نگاه داشتن قیمت در حد هزینه تولید است. اما این‌ دوکار به دستور و امر و وضع مقررات تنها جامه عمل نمی‌پوشند. نیاز به بکار افتادن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در تولید، تولید فرآورده‌ها و خدماتی دارد که نیازهای واقعی انسانها را بر می‌آورند. یکبار دیگر نیاز به باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی – اقتصادی است تا که نیروهای محرکه بتوانند در تولید بکار افتند. یکبار دیگر نیاز به بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است.

**❋«الگوی بازار» ؟**

از پرسشهای آقای فرید، به چهار پرسش پاسخ داده‌ام و اینک به سه پرسش دیگر او پاسخ می‌دهم:

**5**. اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می‌باشید بدین معناست که این شرایط پایان سرمایه‌داری نئولیبرال است؟

6. در ادامه با سئوال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می‌بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟

7. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرال چیست و این گذار چگونه شکل می‌گیرد؟

**٭ پرسش پنجم:**

اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می‌باشید بدین معناست که این شرایط پایان سرمایه داری نئولیبرال است؟

**● پاسخ به پرسش پنجم:**

نخست ببینیم «اقتصاد بازار آزاد» صفت آزاد را دارد یا نه؟ این ایام، فوکو فیلسوف فرانسوی، فیلسوف روز شده‌است. بیشتر از همه جا در امریکا. نظر او در باره نئولیبرالیسم و بازار، این‌است (درسهای فوکو، فیلسوف فرانسوی در کلژدوفرانس در 1979 ):

«بطور رسمی، نئولیبرالیسم مدعی است که افراد را «آزاد می‌کند» و به آنها امکان می‌دهد به دلخواه خود عمل کنند. در واقع، به افراد شیوه زندگی را تحمیل می‌کند که بطورکامل تابع منفعت و محاسبه اقتصادی است. بازار یک سازوکار طبیعی نیست، یک دستگاه، یک «نظم»، یک «فن حکومت کردن»، همانند زندان و یا بیمارستان امراض روانی است. نئولیرالیسم کارگاهی است که « Homo economicus » را می‌سازد همان‌طور که درمانگاه دیوانه را می‌سازد ».

در حقیقت، بنابر تعریفش در اقتصاد، بازار محل تقابل قوا میان عرضه کننده و تقاضا کننده‌است. اقتصاد لیبرال که اینک صفت «کلاسیک» جسته‌است، 5 شرط قائل شده‌است برای آن‌که این بازار صفت «آزاد» پیدا کند. این 5 شرط و یا ویژگی بازار رقابت ناب و کامل عبارتند از:

1. فراوانی عرضه کنندگان و تقاضا کنندگان. به ترتیبی که هیچ عرضه و یا تقاضا کننده‌ای توان ‌آن‌را نداشته باشد که، با رفتار خود، بر قیمت اثر بگذارد؛

2. فرآورده‌ها و خدمتها که عرضه می‌شوند، همگون باشند؛

3. ورود به بازار و خروج از آن، برای همگان آزاد باشد؛

4. جریان عوامل تولید آزاد باشد. یعنی سرمایه و کار و مواد اولیه و... بطور کامل متحرک باشند. به سخن دیگر، بتوانند از صنعتی به صنعت دیگر و از جایی به جای دیگر انتقال بجویند؛

5. شفافیت بازار کامل باشد. یعنی جریان آزاد اطلاعات برقرار باشد و اطلاع‌ها در باره عوامل تولید و هزینه تولید و... در دسترس همگان باشند و بسا همگان از آنها مطلع باشند.

چنین بازاری واقعیت پیدا نمی‌کند. الگویی است برای سنجیدن وضعیت بازارها. اما آیا این الگو بکار ایجاد «بازار آزاد» و حفظ آن می‌آید؟ پاسخ طرفدارانش این بود که به این‌کار می‌آید. در دورانمعاصر، تاچریسم و ریگانیسم دو تجربه از اجرای یک نظر شدند که مدعی بود اگر بازار را به حال خود بگذاریم و دولت در کار آن دخالت نکند، خود خویشتن را تصحیح و به بازار رقابت ناب و کامل نزدیک می‌کند. چنان نشد و بحران اقتصادی بس ویرانگری را هم ببار آورد. اینک بکوشیم از راه تناقض زدایی «بازار آزاد» را نقد کنیم:

**الف.** رقابت کامل یعنی روابط قوای همه فروشندگان با یکدیگر و همه خریداران با یکدیگر و، باز، رقابت یکایک فروشندگان با یکایک خریداران. بنابراین، در این باز، نه آزای که قدرت حضور دارد. تناقض نهادی نظر همین است: در میان رویارویی همه باهمه، قیمتها را تعادل قوا معین می‌کند. هرگاه منتجه تعادل قوا صفر باشد، یعنی زور همه مساوی باشد، انجام داد و ستد ناممکن می‌شود. نظرمندانی این تناقض را مشاهده کرده و این نظر را پیشنهاد کرده‌اند: در بازار، داد و ستد بر مبنای فایده غایی کالا برای خریدار و قیمت برای فروشنده انجام می‌گیرد. و اگر قوا نابرابر باشند، داد و ستد انجام می‌گیرد اما بازار دیگر بازار رقابت ناب و کامل نیست.

حال اگر بخواهیم تناقض را حل کنیم، باید بازار رقابت ناب و کامل را با «بازار آزاد از روابط قوا» یا «بازار آزاد از رقابت» جانشین کنیم. چنین بازاری با ویژگیهایش می‌تواند الگو برای ایجاد بازار در خور اقتصاد تولید محور بر میزان عدالت اجتماعی بکردد.

**ب**. «بازار ر قابت ناب و کامل» الگویی است که وجود نیافته‌است و وجود ذهنی بیش نجسته‌است. این الگو بکار ایجاد و نگاهداری «بازار آزاد» نمی‌آید. الگو باید تجربه شده و تجربه کردنی باشد. برفرض که وجود ذهنی الگو کافی باشد و بتوان در ایجاد و نگاهداری بازار بکار برش برد، بکاربرنده کیست؟ ایجاد کننده بازار کیست؟ اگر گفته شود بازار خود وجود دارد و خود خویشتن را نقد و با الگو همسان می‌کند، غلط گفته به گوینده خاطر نشان می‌شود: در هیچ کشور و هیچ زمانی بازاری این‌کار را نکرده‌است زیرا نمی‌تواند بکند. **در حقیقت، سازوکار روابط قوا بازار را محل برقرار شدن رابطه میان مسلط‌ها با زیر سلطه‌ها می‌کند. لذا، بازارها بروفق قوانین تکاثر و تمرکز قدرت عمل می‌کنند و همواره خود را با این قوانین سازگار می‌کنند. آن الگویی که بازارها خود را با آن همسان می‌کنند، این الگو است.**

منطق صوری این واقعیت را از یاد آدمی می‌برد که بنا بر ویژگیهای بازار رقابت کامل، بازار محل حضور آدمها است. این آدمها هستند که بایکدیگر رقابت می‌کنند. پس هرگاه قرار بر همسان کردن بازار با الگو باشد، آدمها می‌باید این‌کار را تصدی کنند. صاحب نظرانی به این تناقض توجه کرده و با دخالت دولت در سازمان و سامان بخشیدن به بازار، بر وفق الگو، موافقت کرده‌اند.

بدین‌قرار، دو تناقض، یکی الگوی واقعی که بازار خود را با آن همسان می‌کند ( رابطه مسلط – زیر سلطه و قوانینی که قدرت از پیدایش تا مرگ از آنها پیروی می‌کند) و دیگری سامان و سازمان دهنده بازار برای این‌که با الگو همسان شود، دو راه‌حل می‌طلبند:

● میزان عدالت اجتماعی می‌باید ناظم بازار باشد. در کتاب عدالت اجتماعی این میزان تعریف و کاربردهای آن‌را بدست داده‌ام. و

● بازار نمی‌تواند صفت خود‌انگیخته (= مستقل و آزاد) بیابد بدین‌خاطر که محل رقابت است. پس خود خویشتن را با الگوی دلخواه آدمها سازگار نمی‌کند. اما می‌توان بدان، بر وفق خودانگیختگی انسان، سازمان و سامان بخشید.

**ج** . شفافیت با رقابت سازگاری ندارد. ابهام با رقابت سازگاری دارد. در بازارهای موجود نیز، هر داد و ستدی در ابهام انجام می‌گیرد. خریدار از درون فروشنده و اندازه نیازش به فروش و قیمت تمام شده کالا آگاه نیست. فروشنده نیز از درون خریدار و میزان نیاز و علاقه‌اش به خرید کالا آگاه نیست. هرگاه بخواهیم این تناقض را حل کنیم، باز، این بازار رقابت است که می‌باید با «بازار آزاد از رقابت» جانشین کنیم. «بازار آزاد از رقابت» است که می‌تواند از شفافیت برخوردار گردد.

تا این‌جا، «بازار آزاد از رقابت، این ویژگیها را پیدا کرد:

1. بی‌محل شدن رقابت. دانستنی است که این بازار، در تاریخ بشری تجربه شده‌است: در منطقه سمنان ایران، «بازار صلواتی» وجود داشته‌است؛

2. میزان عدالت اجتماعی بمثابه ناظم بازار که به بازار بروفق خودانگیختگی یا استقلال و آزادی شهروندان سازمان می‌بخشد و مرتب به سامان می‌آورد؛

3. شفافیت بمثابه جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانشها و فن‌ها؛

**د**. جریان آزاد عوامل تولید در معنایی که صاحب نظریه بدان داده‌است، با رقابت در تناقض است. زیرا گذار آزاد سرمایه و کار از صنعتی به صنعت دیگر، وقتی ممکن است که این دو نیروی محرکه فراوان باشند و همه کارفرمایان به آنها دسترسی داشته باشند. طرفه این‌که اگرهم فراوان باشند، بازار رقابت مانع از جریان آزادشان می‌شود. زیرا در روابط قوا، قوی‌تر قوه جذب بیشتر دارد. حل تناقض به این‌است که انسان، نیروی محرکه‌ای که سازنده نیروهای محرکه است، بنابراین‌که «هرکس صاحب کار خویش است»، نیروهای محرکه دیگر را دراختیار داشته باشد. به سخن روشن، نظام اجتماعی باید باز باشد تا نیروهای محرکه را بتواند در خود فعال کند و این نیروها در اختیار همه شهروندان باشند. این ویژگی که ویژگی چهارم می‌شود، تحقق پیدا نمی‌کند هرگاه اقتصاد برابر ویژگیهای اقتصاد تولید محور سازمان و سامان نجوید.

‌**ه**‍. هرگاه بازار محل رقابت آنهم ناب و کامل باشد، فرآورده‌ها و خدمتهایی که به بازار عرضه می‌شوند، نمی‌توانند همگون باشند. غیر از این‌که تولید کنندگان و مصرف کنندگان همگون نیستند، هرگاه منظور نظریه ساز این باشد که کالاها و خدمتها باید همگون باشند تا نتوان برآنها قیمتهای ناهمگون گذاشت و خریدار را فریب داد، همگونی کامل نیاز به نبود رقابت میان تولید کنندگان و، نیز، نیاز به نبود رقابت میان مصرف کنندگان و این دو نیاز به واقعی و یکسان بودن نیازها دارند. این یکسان‌سازیها نیاز به توتالیتاریسم کامل دارد. درحقیقت، نظریه براصل ثنویت تک محوری (= بازار فعال مایشاء) ساخته شده‌است که اصل راهنما در توتالیتاریسم است (= ولایت مطقه بمعنای قدرت مطلق بر).

هرگاه بخواهیم تناقض را رفع کنیم، حل تناقض این می‌شود:

●کالاها و خدمات به اندازه باید تولید شوند و در بازار عرضه شوند: جانشین کردن اصل زیادت مصرف بر تولید- که خاصه اقتصاد سرمایه‌داری است و پاسخ به پرسش اول، نابرابریهایی را معلوم کرد که زیادت مصرف بر تولید پدید می‌آورند - با برابری تولید با مصرف که ویژگی پنجم «بازار آزاد از رقابت» می‌شود. این برابری، ویژگیهای زیر را نیز باید پیدا کند:

● چون بنابر میزان عدالت اجتماعی، خودانگیختگی انسان معیار می‌شود، نیازهای انسان را عمل به حقوق ذاتی حیات او تعیین می‌کنند و نه قدرت و رقابت بر سر قدرت، پس راهنمای تولید کالاها و خدمات نیازهای انسان حقوقمند و عمل کننده به حقوق در جریان رشد تعیین می‌کنند. و این ویژگی ششم «بازار آزاد از رقابت می‌شود».

● از آن‌جا که کالاها و خدمتها را نیازهای انسان در جریان رشد تعیین می‌کنند، تنوع کالاها و خدمتها، خود، تولید به اندازه از هر کالا و خدمتی را میسر می‌کند. بدین‌قرار، فراوانی کالاها و خدمتها بمعنای به اندازه بودنشان، ویژگی هفتم «بازار آزاد از رقابت» می‌گردد.

**و**. فرض صاحب نظر سازنده الگو بازار رقابت ناب و کامل این بوده‌است که فراوانی عرضه کنندگان و تقاضا کنندگان مانع از پیدایش انحصارهای فروش و انحصارهای خرید می‌شود. اما چگونه ممکن است هم بنارا بر رقابت گذاشت و هم عرضه کنندگان و تقاضا کنندگان را فراوان کرد؟ اگرهم فرض کنیم همه انسانها، هم زمان، تولید کننده و مصرف کننده می‌شوند، چنین فرضی نیازمند نبود رقابت و مدیریت دستگاه تولید کالا و خدمت به ترتیبی است که همه انسانها بتوانند از آنها در تولید کالا و یا خدمت استفاده کنند و خود آنها مصرف کننده تولید خویش باشند. اما چنین مدیریتی ناقض اصل پایه لیبرالیسم یعنی مالکیت خصوصی دستگاه تولید و نیز رقابت است.

حل تناقض به این‌است که، بنا بر اصل «هرکس مالک کار خویش است»، اقتصاد سازمان بجوید. از جمله، مالکیت تصمیم درباره نیروهای محرکه و نیز عرضه و تقاضا در ید تولید کنندگان باشد و فراوانی عرضه و تقاضا را نمایندگان تولید کنندگان و مصرف کنندگان مدیریت کنند. نزدیک به این راه‌کار، در دوران مرجع انقلاب ایران، به اجرا گذاشته شد. بدین‌خاطر بود که از عوامل کودتای خرداد 60 ، صاحبان انحصار عرضه و تقاضا بودند. این ویژگی هشتم «بازار آزاد از رقابت» می‌شود.

**ز**. آزادی ورود و خروج به بازار رقابت ناب، با رقابت تناقض دارد و با انسان نیز در تناقض است. با انسان در تناقض است زیرا بازار رقابت ناب و کامل جایی می‌شود که انسانهای همگون بعنوان عرضه و تقاضا کنندگان کالاهای همگون وارد آن می‌شوند و از آن خارج می‌شوند. این انسان‌ها همان« Homo economicus » می‌شوند که فوکو می‌گوید نئولیبرالیسم کارگاهی است که انسان را بدان تبدیل می‌کند. افزون براین، چنین ورود و خروجی نیازمند بی‌نهایت شدن شمار وارد و خارج شوندگان و نیز کالاها و خدمت‌ها است. به سخن دیگر، در همان‌حال که جامعه، جامعه آدمکها می‌شود، رقابت نیز بی‌محل می‌‌شود.

حل این دو تناقض به این‌است که

● بازار، «بازار آزاد از رقابت» بگردد و این بازار ویژگیهای برشمرده را داشته باشد و

● انگیزه ورود به این بازار و خروج از آن ، نه سود که برآوردن نیاز، همان نیاز انسان حقوقمند در جریان رشد، باشد. بنابراین،

● ورود به این بازار و خروج از آن، از هرگونه اکراه خالی باشد.

و این سه ویژگی نهم «بازار آزاد از رقابت» می‌شوند.

اما بازارها، بازارهای رقابت ناب و کامل نیستند. راست بخواهی، در سطح جهان، محل رویارویی قدرت بس بزرگ (ماوراء ملی‌ها) و متمرکز با افراد بی‌قدرتی هستند که وسیله اولی‌ها‌ استثمار می‌شوند. چنین اقتصادی از قوانین ایجاد و انحلال قدرت پیروی می‌کند و محکوم به انحلال است. زیرا، نابرابریها که در پاسخ به پرسش اول شناسایی شدند، ادامه حیات این قدرت را غیر ممکن می‌کنند. راست بخواهی، پویایی‌های رابطه مسلط – زیر سلطه (از جمله نگاه کنید به کتاب توتالیتاریسم نوشته ابوالحسن بنی‌صدر) یا به پویایی انقلاب می‌انجامند و یا به پویایی مرگ. اولی پیروزی انسان حقوقمند و خودانگیخته و ادامه حیات است و دومی مرگ طبیعت، محیط زیست زیندگان برروی زمین و انسان است. آنها که فرصت مراجعه به کتاب و مطالعه پویایی‌ها (دینامیکها) را ندارند، می‌توانند خود پویایی نابرابریها را، باتوجه به خاصیت برخودافزایی، محاسبه کنند و ببینند هرگاه همچنان برآنها افزوده شود،از منابع موجود در طبیعت و از محیط زیست چه می‌ماند. آیا اقلیت «یگ درصدی» در ثروت بی‌حساب و اکثریت «نود و نه درصد» در فقر بی‌حساب می‌توانند در محیط زیست مرده زندگی کنند یا خیر؟

برپرسش کننده و خوانندگان گرامی است که منشور اقتصاد تولید محور را بخوانند. زیرا این الگو بعمل درآوردنی می‌شود وقتی تدابیر در چهار بعد واقعیت اجتماعی، یعنی بعد سیاسی و بعد اقتصادی و بعد اجتماعی و بعد فرهنگی اتخاذ و اجرا شوند. چنانکه ولایت مطلقه سرمایه بر فعالیت اقتصادی از میان برخیزد و جای انسان و اقتصاد تغییر یابد: انسان در خدمت اقتصاد تحت ولایت مطلقه سرمایه‌سالاری جای به اقتصاد در خدمت انسان حقوقمند و رشدیاب و آبادانی طبیعت بدهد.

**٭ پرسشهای 6 و 7 :**

6. در ادامه با سئوال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می‌بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟

7. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرال چیست و این گذار چگونه شکل می‌گیرد؟

**● پاسخها به پرسشهای ششم و هفتم:**

به پرسشهای ششم و هفتم، در پاسخ به پرسش پنجم، پاسخ داده شد. الا این‌که «آیا این شرائط اصلاح پذیر است؟»، به سخن دقیق‌تر، آیا اقتصاد سرمایه‌داری قابل اصلاح است، پاسخ می‌طلبد و پاسخ آن این‌است: وقتی محور هر نظامی (یا سامانه‌) قدرت است، اصلاح ناسازگار با این محور ناشدنی است. هرگاه پرسش کننده و خوانندگان به تدابیری مراجعه کند که، برای پایان بخشیدن به بحران اقتصادی، اتخاذ و اجرا شدند، خواهند دید که بدون استثناء، تدابیر با استوارتر گشتن محوری که سرمایه‌سالاری است، سازگار بوده‌اند. جزاین نیز ممکن نبود مگر به تغییر نظام. اما تغییر نظام را می‌توان با شناسایی تناقضهای موجود درآن و حل تناقضها به انجام رساند. نخست محور نظام اقتصادی، یعنی قدرت است که نظام را می‌باید از شر وجودش آسود تا تناقضها قابل حل شوند.

در باره گذار از اقتصاد نئولیرال به اقتصادی در خدمت انسان و آبادانی طبیعت، نیز، یادآور می‌شوم که در نقد «بازار آزاد» دیدیم که چون می‌توان رقابت را با «آزادی از رقابت» جانشین کرد و به یمن تناقض زدایی، می‌توانیم الگوی بازار بدون تناقض و درخور اقتصادی در خدمت انسان را بسازیم. **حال اگر، در جامعه، گروه‌بندیهای اجتماعی دارای منافع متضاد را با شهروندان برخوردار از حقوق که بر کار و عوامل کار، حق برابر دارند، جانشین کنیم، توحید را جانشین تضاد کرده و سیاست‌های اقتصادی و غیر آن را قابل شناسایی و تجربه کردن گردانده‌ایم.** آنها که خواهان تفصیل هستند می‌توانند به منشور اقتصاد تولید محور و کتاب اقتصاد توحیدی و نیز کتاب ارکان دموکراسی مراجعه کنند. با این‌حال، در پاسخ به پرسش هشتم و نهم و دهم، به تغییر نظام اقتصادی و چگونگی آن باز می‌گردم**.**

## ❋ پنجاه تغییر که پنجاه تدبیر هستند:

از پرسشهای آقای فرید سه پرسش باقی هستند که این‌بار به آنها پاسخ می‌دهم. این پاسخها با اندیشه‌های راهنمای سازگار با دموکراسی می‌خوانند و می‌توانند همگرایی همه گرایشهایی را میسر کنند که می‌خواهند ایرانیان از حقوق شهروندی برخوردار شوند و جمهوری مشارکت آنها در اداره امور خویش معنی دهد. امیدوارم به ایرانیان کمک می‌کند چشم‌انداز تغییر را روشن ببینند:

8. شما اقتصاد تولید محور را شرط لازم توسعه اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت می‌دانید نتایج عملی و سیاسی که این تز بخود می‌گیرد چگونه است؟

9. نوع اقتصادی که باید در جمهوری شهروندان ایران ( ایران دمکراتیک) بکار گرفته شود چیست؟

10. در شرایط آشفته سیستم اقتصادی نئولیبرالی موجود شما به چه بدیلی می‌اندیشید؟

**● پرسش اول در باب نتایج عملی اقتصاد تولید محور در چهار بعد واقعیت اجتماعی و پاسخ آن:**

بدین‌خاطر که سه پرسش باهم ربط دارند و در حقیقت، یک پرسش را تشکیل می‌دهند، به هر سه پرسش، یک‌جا پاسخ می‌دهم:

نوع اقتصادی که بکار جمهوری شهروندان می‌آید را هم در اقتصاد توحیدی و هم در منشور اقتصاد تولید محور تشریح کرده‌ام. بدیل اقتصاد نئولیبرال نیز این اقتصاد است. یادآور می‌شوم که این اقتصاد هم بکار ایران می‌آید و هم بکار اقتصادهای مسلط برای رها شدن از قید و بند سلطه‌گری و نیز سالاریها که سرمایه‌سالاری یکی از آنها است. آن را در غرب نیز مطرح کرده‌ام. برای مطالعه منشور اقتصاد تولید محور، خوانندگان می‌توانند به کتاب ارکان دموکراسی و یا نشریه انقلاب اسلامی شماره 799 مراجعه کنند.

اما در باره نتایج اجرا شدن منشور اقتصاد تولید محور خاطر نشان می‌کنم که:

1. هر نظریه اقتصادی ترجمان اندیشه راهنمایی است و، بگاه اجرا، هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی واقعیتی که جامعه است را تغییر می‌دهد. از این‌رو، هر رژیمی نمی‌تواند هر نظریه اقتصادی را به اجرا بگذارد. چون نمی‌تواند حاصل اجرای نظریه را تحمل کند. بدین‌قرار،

2. منشور اقتصاد تولید محور پیشنهادی را رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند اجرا کند. توجه مردم کشور به این منشور سبب ابلاغ «اقتصاد مقاومتی» شده‌است. و در توضیح آن گفته‌اند این همان اقتصاد تولید محور است. غافل از این که هرگردویی گرد است اما هر گردی گردو نمی‌شود.

رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند منشور اقتصاد تولید محور را اجرا کند. زیرا دولتی استبدادی از این نوع که تک پایه نیز هست، با اقتصاد مصرف محور نه از نوع مسلط (اقتصاد انگلستان در دوران تاچر)، بلکه از نوع زیر سلطه‌ جوراست. این دولت به این کار توانا نمی‌شود. اقتصاد مصرف محور این ملت است که وابسته با دولت می‌کند و این دولت است که وابسته با درآمد نفت و واردات می‌کند و این ستون فقرات رژیم است که از رانتهای بی‌حساب و کتاب برخوردار می‌کند و این مافیاها است که بر جامعه مسلط می‌گرداند. پس،

3. هرگاه منشور اقتصاد تولید محور به اجرا در آید، در چهار بعد واقعیت اجتماعی این تغییرها را ببار می‌آورد:

**❋ تغییرهایی که در بعد اقتصادی ایجاد می‌کند:**

3.1. رابطه دولت با جامعه ملی را تغییر می‌دهد: جامعه وابسته به دولت جای خود را به دولت وابسته به جامعه می‌دهد. توضیح این‌که در حال حاضر، اقتصاد کشور وابسته به بودجه دولت و بودجه دولت وابسته به اقتصاد مسلطی است که از ایران نفت و گاز و مواد خام و فرآورده‌های نفتی می‌خرد و به ایران کالاها و خدمات می‌فروشد. کارمردم ایران مصرف کردن است و در این مصرف کردن، نابرابری اندازه نمی‌شناسد. تازه‌ترین «اطلاعی» که حکومت انتشار داده‌است، می‌گوید، از زمانی که قانون یارانه‌ها اجرا شده‌است بدین‌سو، درآمد سرانه مردم کشور 25 درصد کاهش یافته‌است.

و پرسش کننده گرامی و بسیاری از هموطنان عزیز می‌دانند که تغییر رابطه به ترتیبی که بودجه دولت برداشتی از تولید ملی بگردد، دولت را وابسته به ملت و استقرار دموکراسی را قطعی می‌گرداند. به دنبال این تغییر بزرگ، تغییرهای زیرا ناگزیر می‌شوند:

3.2. تغییر ترکیب بودجه دولت. این‌همان‌کاری است که در بهار انقلاب به انجام رسید. با این کار، هم از حجم بودجه کاسته می‌شود و هم ترکیب آن، تغییر می‌کند: سهمی از بودجه که به سرمایه‌گذاری اختصاص می‌یابد، افزایش می‌یابد.

3.3. تغییر ترکیب اعتبارات بانکی بسود اعتبارات قابل تبدیل به سرمایه. در دوران مرجع انقلاب که نظام بانکی تجدید سازمان شد، این تغییر بعمل آمد: حذف بهره از وامها برای سرمایه‌گذاری در تولید و حفظ بهره وقتی وامها بازرگانی هستند و بکار مصرف می‌آیند، همراه با قطع رابطه نظام بانکی با «بازار غیر رسمی پول». این تدبیر امکان آن‌را فراهم می‌کرد که مدار زیر بوجود آید:

سرمایه ↔ تولید ↔ درآمد ↔ نظام بانکی ↔ سرمایه.

درحال حاضر، آن مدار جانشین شده‌است با این مدار:

درآمد نفت ↔ درآمد ↔ مصرف ↔ صدور نفت و سرمایه حاصل از فروش کالاها و خدمات وارداتی.

3.4. تغییر ترکیب واردات بسود واردات سرمایه‌ای. و تابع شدن صادرات و واردات با رشد اقتصاد تولید محوری که توانا به فعال کردن نیروهای محرکه در خویش است.

3.5. هم‌آهنگ شدن رشد اقتصادی در سراسر کشور از راه توزیع سرمایه و امکانها و نیز توزیع برابر درآمدها. یادآور می‌شود که در دوران مرجع انقلاب ایران، در شهرها و روستاها، سطح درآمد خانوارها از سطح هزینه آنها بالاتر شد. هرگاه فرصت برای ایجاد قطب‌های رشد در مناطق مختلف کشور مغتنم شمرده می‌شد، نه تنها ایران رشدی شتاب‌گیر می‌کرد، بسا الگوی رشد برای جهان می‌گشت که، درآن، بخاطر شکستن اسطوره رشد از نوع رشدی که جامعه‌های تحت نظام سرمایه‌داری کرده‌است، الگویی وجود ندارد. و

3.6. هرگاه اقتصاد تولید محور خود تابع محوری نگردد که سرمایه و به حداکثر رسیدن سود آن‌است و تولید و خدمات تابع نیازهای انسان حقوقمند در جریان رشد و آبادانی طبیعت بگردند، بخاطر میل کردن فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر به صفر، استعدادها و سرمایه‌های بسیار بیشتری آزاد می‌شوند که می‌توانند، همراه با دیگر نیروهای محرکه بکار افتند و آهنگ رشد اقتصادی را پرشتاب کنند. در نتیجه،

3.7. چون زمینه‌های کار بخاطر عدم صدور نفت و گاز و دیگر مواد خام و نیمه ساخته از بین نمی‌روند، با بکار افتادن نیروهای محرکه، امکان کار بازهم بیشتری برای نیروی جوان کشور پدید می‌آید.

3.8. بیابان گشتن ایران پی‌آمد مصرف محور شدن اقتصاد کشور است، از مهم‌ترین نتایج اقتصاد تولید محور کاستن از آلودگی محیط زیست و سبز کردن ایران، وطن بس عزیز ما است.

3.9. کاهش مصرف منابع موجود در طبیعت، بخصوص نفت و گاز و بهره‌برداری علمی از این منابع به قصد ممکن کردن بهره‌برداری از تمامی آنها دست‌آورد بس مهم اجرای این منشور است.

3.10. شفاف کردن تمامی فعالیتهای اقتصادی از تولید و توزیع درآمد و مصرف و رابطه اقتصاد با اقتصادهای دیگر و در درجه اول، بودجه و اعتبارات بانکی و قیمتهای فرآورده‌ها و خدماتی که به کشور وارد می‌شوند و یا در کشور تولید می‌گردند. بنابر این،

3.11. تشکیل «بازار آزاد از رقابت» به ترتیبی که در پاسخ به پرسشهای پیشین تشریح شد.

3.12. میل کردن رانت‌خواری و آسیبها و نابسامانی‌های اقتصادی به صفر. یادآور می‌شود که بنابر برآوردها، رانتها، دست‌کم 40 درصد تولید ناخالص ملی هستند و قاچاق را خود می‌گویند سالانه 20 میلیارد دلار است و میزان تلف شدن بنزین بخاطر فرسودگی تأسیسات 30 درصد است و کارخانه‌ها با 40 درصد ظرفیت کار می‌کنند و سالانه 150 هزار استعداد کشور را ترک می‌کنند که صندوق بین‌المللی پول آن را برابر صدور 50 میلیارد دلار می‌داند. و رانت‌خوارها سرمایه‌ها را از کشور خارج می‌کنند. و حاصل این‌همه:

3.13. در حال حاضر، بخاطر زیادت مصرف بر تولید و ساختار سرمایه‌سالار اقتصادها، نابرابریها که در پاسخ به پرسش اول، بر شمردم، برهم افزوده می‌شوند. به هم‌طراز شدن تولید با مصرف بر میزان عدالت اجتماعی و رها کردن اقتصاد از استبداد فراگیری که سرمایه‌داری است، نابرابریها را می‌توان به برابریها بر‌گرداند . و

3.14. پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده دو ویژه‌گی اقتصادهای کنونی هستند. بااجرای منشور اقتصاد تولید محور، اقتصاد از این دو ویژ‌ه‌گی رها می‌شود: هر نسلی مازاد در اختیار نسلی بعدی می‌گذارد و امکانها برای برخورداری از استقلال و آزادی او را بیشتر می‌کند.

**❋ تغییرهایی که در بعد سیاسی ببار می‌آورد:**

3.15. تغییر اول و اساسی همان تابع ملت شدن دولت است: انحلال ولایت مطلقه فقیه و استقرار ولایت جمهور مردم و شهروند برخوردار از حقوق حقوق پنج‌گانه شدنِ ایرانیان است. بدین‌قرار، «باور» به اصلاح پذیر بودن «نظام ولایت مطلقه فقیه» فرآورده ساده‌اندیشی است.

3.16. چون دولت جای خود را به دولت حقوقمند و تحت فرمان جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم می‌سپارد، از مشکلی که دولت تک پایه بدان گرفتار است و ناگزیرش می‌کند وابسته به اقتصاد مسلط و قدرتهای بیگانه باشد، با یافتن تکیه‌گاه داخلی که جمهور مردم هستند، رها می‌شود. یادآور می‌شوم که دولت‌های تک پایه آنها هستند که، در درون، دو پایه از سه پایه را، از رهگذر تغییر نظام اجتماعی از دست داده‌اند: چنانکه رژیم شاه هم پایه بزرگ مالکی را ویران کرد و هم پایه بازار+ روحانیت را از دست داد. تک پایه شد. از راه وابستگی اقتصادی – سیاسی – ایدئولوژیک – اجتماعی (قشر حاکم از جامعه ملی جدا و با قشر حاکم در جامعه‌های دارای اقتصاد مسلط، این‌همانی می‌جست و می‌جوید)، خود را تثبیت می‌کرد. انقلاب، از جمله، فرآورده برهم خوردن تعادل رژیم از سویی با جامعه ملی و از سوی دیگر با قدرت مسلط انیرانی بود. رژیمهای تک پایه دیگر (روسیه و اروپای شرقی و کشورهای عرب و امریکای لاتین) نیز به همین‌ترتیب از پا درآمدند. دموکراسی‌های غرب نیز بدین‌خاطر که قشرهای مسلط پیوندهای خود را با قشرهای میانه – بی‌چیز می‌شوند – و بی‌چیز می‌برند، بی‌ثبات می‌شوند.

3.17. انحلال مافیاها و «لابی»ها که انگل‌وار پدید می‌آیند وقتی قدرت در یک کانون متمرکز و بزرگ می‌شود. رها شدن اقتصاد کشور و دولت از چنگ اختاپوسی که مافیاها بوجود آورده‌اند، ضرورت فوری دارد و لازمه قابل اجرا شدن این منشور نیز هست.

3.18. حزب واحد مسلح که اینک ستون فقرات رژیم ولایت مطلقه فقیه و وسیله سلطه مافیاها بر دولت و اقتصاد است، بی‌محل و درپی آن، افراد نیروهای مسلح آزاد و قوای مسلح وظیفه طبیعی خود را که دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور درصورت تهدید نظامی است، باز می‌یابند. در عوض، فرصت برای ایجاد حزبهای سیاسی پدید می‌آید. هرگاه حزبها خود را بیانگر حقوق گروه‌بندیهای اجتماعی بدانند و بگردانند و اقامت‌گاه خویش را جامعه مدنی بشناسند و بکنند، ایرانیان می‌توانند دموکراسی بس پیشرفته‌ای را برقرار کنند.

3.19. شهروندان برخوردار از حقوق شهروندی و حقوق انسان و حقوق ملی و حقوق بمثابه عضو جامعه جهانی گشتنِ ایرانیان و برخورداری طبیعت از حقوق خود، خشونت را در عرصه سیاست بی‌محل می‌کند. هرگاه قواعد خشونت‌زدایی به اجرا درآیند، در بعدهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در رابطه با طبیعت نیز خشونت بی‌محل می‌شود. و

3.20. با توجه به این واقعیت که در ایران اقوام زندگی می‌کنند، قاعده دموکراسی، «یک نفر یک رأی» می‌تواند موجب استقرار «دیکتاتوری اکثریت» بگردد و وضعیتی از نوع وضعیت امروز عراق پدید آورد. از آن‌جا که اقتصاد تولید محور، توحید اجتماعی را جانشین تضاد اجتماعی می‌کند، بر سه حق، یکی حق اشتراک و دیگری حق اختلاف و سومی حق زیست در صلح، همراه با تعیین مجلس دومی که اقوام مختلف در آن نماینده دارند، می‌توان دموکراسی بر اصل انتخاب را با دموکراسی بر اصل اشتراک همراه کرد و از دموکراسی متکامل‌تری برخوردار شد. در این‌باره، مطالعه کتاب ارکان دموکراسی می‌تواند سودمند باشد.

3.21. با برخوردار شدن جامعه از اقتصاد تولید محور، «مراکز قدرت» بی‌محل و منحل می‌شوند. زیرا جمهور مردم از حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند و «باندهای سیاسی» در شهرها و بسا روستاها و واحدهای تولیدی و دستگاه اداری، بی‌نقش و منحل می‌شوند.

3.22. بدین‌خاطر که دولت حقوقمدار می‌شود و مافیاهای و مراکز قدرت منحل می‌شوند، دستگاه‌های سرکوب بی‌محل و منحل می‌گردند. **دولت و جامعه مدنی قواعد خشونت‌زدایی را بطور مداوم اجرا می‌کنند**.

3.23. چون دستگاه اداری و نیز دستگاه نظامی دیگر کارگزار استبداد جباران نیستند، دستگاه اداری می‌تواند از بار سنگینی که شمار بزرگ کارکنان است برهد و نقش راه‌بردی خویش را در رشد اقتصادی باز یابد. در نتیجه،

3.24. روابط شخصی قدرت که تارعنکبوتها را پدید آورده‌اند و این تارعنکبوتها هر چهار بعد واقعیت اجتماعی را در برگرفته‌اند، بی‌محل می‌شوند و در معرض انحلال قرار می‌گیرند.

3.25. بدین‌خاطر که دولت حقوقمدار و تحت حاکمیت جمهور مردم قرار می‌گیرد و رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند، دیگر نیازمند دین و مرام برای توجیه جباریت خویش و سرکوب‌گری به قصد جلوگیری از باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی نمی‌شود. پس دولت از دین و مرام و دین و مرام از دولت جدا و مستقل می‌گردند. درخور یادآوری است که تا وقتی دین و مرام در بند قدرت، خاصه قدرت دولت هستند، ممکن نیست نقد‌پذیر گردند و طبیعت خویش را بمثابه بیان استقلال و آزادی باز یابند. تحول مسیحیت، از آن زمان که از بند قدرتی رها شده‌است که دولت باشد، هرچند بسیار ناقص، تجربه‌ای آموختنی است.

3.26. چون، به یمن استقرار آزادیها و استقلال انسان از قدرت دولت و قدرت غیر آن، عرصه استقلال و آزادی، به سخن دیگر، خودانگیختگی انسان هرچه گسترده‌تر می‌شود، سانسورها بی‌محل و جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و اطلاع‌ها با محل می‌شوند. ایرانیان می‌توانند از سه حق، یکی حق اطلاع یافتن از امور کشور و دیگری حق هشدار و انذار دادن و سومی حق دانستن و کسب اطلاع کردن در هرباره هریک از چهار بعد، برخوردار شوند. در نتیجه،

3.27. در نتیجه تغییرهای بالا، بی‌تفاوتی و مسئولیت گریزی که ویرانگرترین اثرهای دیرپای استبداد و محور گشتن زور در اندیشیدن و گفتن و عمل کردن است، می‌توانند از میان برخیزند. ناامیدی و بی‌اعتمادی و احساس تحقیر، بنابراین، غم زدگی و کزکردگی و دیگر روان‌پریشی‌ها، می‌توانند جای به امید و اعتماد و احساس غرور، غرور انسانی و توانایی و شادی و سلامت روانی بسپارند و شهروندان مسئولیت شناس و مسئولیت پذیر بگردند.

**❋ تغییرها که در بعد اجتماعی ببار می‌آورد:**

3.28. ایرانیان، بخصوص زنان، به یمن شناختن حقوق و عمل به آنها و رهایی از تمامی نابرابریها، از منزلتی و کرامتی برخوردار می‌شوند که در طول تاریخ از آن برخوردار نبوده‌اند. تبعیض‌ها و نابرابری‌ها که زنان قربانیان آنها هستند، در قانون اساسی برشمرده شده‌اند.

3.29. سلسله مراتب هرمی شکل جامعه که بر محور قدرت پدید آمده‌است، بی‌محل و تبعیض‌های اجتماعی بی‌نقش می‌گردند. تبعیض‌زدایی و از میان برخاستن مرزهای طبقاتی، استعدادها را آزاد و فعال می‌کند. راستی این‌است که بلحاظ فضلها که زنان دارا هستند، مستقل و آزاد شدن زنان به جامعه امکان می‌دهد مستقل و آزاد گردد و مراحل رشد، رشد انسان و نه بزرگ و متمرکز شدن قدرتی که سرمایه‌داری است و آبادانی طبیعت را، شتابان طی کند.

**در جهان امروز، قشرهای مسلط بر جامعه‌ها، از جامعه‌های خود جدا و با یکدیگر، جامعه‌جهانی مسلط‌ها را پدید می‌آورند. از این رهگذر، عامل بند از بند گسستگی جامعه‌های خود می‌شوند. در همان‌حال، توسط انبوه بزرگ بی‌چیزان، تهدید می‌شوند. این واقعیت، در جامعه ما و جامعه‌های مشابه، آشکارتر مشاهده‌کردنی است. بدین‌خاطر که بطور روزافزون، از نقش حقوق در تنظیم رابطه‌ها کاسته‌ و بر نقش قدرت افزوده می‌شود، بند از بند بریدگی و از میان برخاستن حقوق بمثابه مشترکات جمهور مردم، جهان را بی‌ثبات کرده و به آتش خشونتها سپرده‌است. راه بیرون رفتن از این وضعیت، بازکردن مدارها به یمن بی‌نقش کردن قدرت در تنظیم رابطه‌ها و حقوق پنج‌گانه را تنظیم کننده فعالیتها و رابطه‌ها کردن، است. مشترکات هر جامعه و جامعه‌ جهانی اگر بخواهد با ثبات و در رشد، در محیط زیستی سالم، بزیند، حقوق پنج‌گانه‌ای هستند که به مردم ایران و جهان پیشنهاد می‌شوند**.

3.30. چون در کشور زمینه‌های کار، با خودداری از صدور ثروتهای طبیعی و نیروهای محرکه از میان نمی‌رود، استعدادها در کشور می‌مانند و در هر چهار بعد فعال می‌شوند. بنابراین،

3.31. ساخت کار دچار تغییری بس تعیین کننده می‌شود: در حال حاضر، در جامعه تحت استبداد زیر سلطه، ساخت کار ساده و کارها کم شمار هستند. چنانکه کار شرکت در رهبری جامعه وجود ندارد و ضد کار که یا فعل‌پذیری و بی‌تفاوتی و یا اطاعت از قدرت است، وجود دارد. کار ابتکار و ابداع و خلق برای اکثریت بسیار بزرگ وجود ندارد و برای اقلیت کوچک نیز، در قلمروهای مجاز و در سطح نازل وجود دارد. هنر بمثابه گشودن فراخناهای جدید و امکانهای نو نیز وجود ندارد. وجود انبوه بیکاران می‌گوید که کار اجرایی نیز بسیار کم و بخشی از کارها که وجود دارند نیز ویرانگر هستند (کار اداری و سرکوبگری و صدور ثروتهای کشور و بسیاری از «خدمات»های ویران‌گر).

راستی این‌است که در جامعه سالم، هر انسان به تعداد استعداد و فضلهایی که انسانها دارند، می‌باید امکان کار داشته باشد. با باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی است که این امکان بوجود می‌آید.

3.32. سندیکاها می‌توانند تشکیل شوند و جامعه مدنی امکان ایجاد تأسیس‌ نهادهای بسیار فراوان را پیدا می‌کند و به یمن فعال شدن جمهور شهروندان، جامعه مدنی نیرومند می‌گردد و می‌تواند حزبها و سازمانهای سیاسی را درخود نگاه دارد و مانع باز سازی استبداد بگردد.

3.33. درباره دموکراسی‌های بر اصل انتخاب گفته‌اند:کنش این دموکراسیها فراهم کردن امکان برای این‌است که نهادهای جامعه (institution)، بخصوص نهادهای اقتصادی (کارفرمایی‌های تولیدی و نظام بانکی و ...) بشیوه دیکتاتوری اداره شوند. **امروز، سخن از آن بمیان است که، در این دموکراسی‌ها، قشرهای مسلط، برگرد خود، مدار بسته‌ای بوجود آورده‌اند (جهانی‌شدن و کردن) و اکثریت بزرگ را که با بی‌چیز شدن قشرهای میانه، بزرگ‌تر نیز می‌شود، به درون این مدار راه نمی‌دهند. حق این‌است که قدرتمداری با وطن‌دوستی نمی‌سازد و قشرهای قدرتمدار، همه آنها که «دستیابی به قدرت» را هدف خویش می‌کنند، با وطن می‌برند و با حقوق و همه دیگر اشتراک‌ها که جامعه ملی را منسجم نگاه می‌دارند، نیز می‌برند**. حال آن‌که سازگار با اقتصاد تولید محور، جای‌گزین قدرت شدنِ حقوق در تنظیم رابطه‌ها میان فرد با فرد و گروه با گروه است. این اقتصاد نیازمند نهادهایی است که، درآنها، تنظیم کننده رابطه‌ها حقوق هستند. تغییر رابطه انسان با نهادها به ترتیبی که نهادها وسیله و انسانها رهبری کننده و تعیین کننده هدفها بگردند، زمینه ساز تشکیل جمهوری شهروندان یا دموکراسی شورایی می‌‌شود.

3.34. چون توحید اجتماعی جانشین تضاد اجتماعی می‌شود و مرزها برداشته می‌شوند و عدالت اجتماعی میزان می‌گردد، رابطه‌ها دوستانه و پرشمار می‌شوند. میل به دوستی، میل به همبستگی، میل به همکاری، میل به امداد و معاضدت، افزایش می‌‌یابد. می‌دانیم که توان جامعه مدنی را اندازه این میل‌ها تعیین می‌کند. هرگاه این میل‌هابه حداکثر برسند، توان جامعه مدنی، در نتیجه سرمایه اجتماعی نیز به حداکثر می‌رسد.

3.35. سیاست جمعیتی در خور با این برنامه عمل

36. توزیع جمعیت فعال در سطح کشور، سیمای جامعه را تغییر می‌دهد: تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ و مصرف کننده و انداختن گستره ایران در کام بیابانی که با شتاب وسعت می‌گیرد، هزینه‌های جامعه را بسیار کمرشکن کرده‌اند. شغل‌مند شدن ایرانیان، به یمن ایجاد کار در سرتاسر کشور، بار هزینه‌ها را بسیار سبک و سرمایه و دیگر نیروهای محرکه را رها می‌کند تا در تولید بکار افتند.

3.37. بارتکفل در جامعه امروز ایران بسیار سنگین و کمر شکن شده‌است. بی‌کاری یک عامل آن‌است. عاملهای اجتماعی نیز دارد که مشکل شدن ازدواج و آسان شدن طلاق یکی از آنها است. عامل اجتماعی دیگر، آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی و فقدان بهداری و بهداشت و محیط سالم و وجود استبدادی است که فضای زندگی را بس تنگ کرده‌است، عامل‌های دیگر نیز هستند. سبک کردن بارتکفل نه تنها شرط حقوقمند و انسانی زندگی کردن که شرط رشد بر میزان داد و وداد است. بدین‌قرار،

3.38 . با از میان‌رفتن عاملها پدیدآورندهِ آسیبهای اجتماعی (اعتیاد و فحشاء و اعتیاد به زندگی در جرم و جنایت و دروغ و...) می‌توانند درمان پذیر شوند و دست‌کم بخش بزرگی از آنها از میان برخیزند.

3.39. بتازگی، واپسین درسهای فیلسوف فرانسوی، فوکو، انتشار یافته‌اند. او از جمله به «سکس‌مداری» پرداخته‌است. پیش از آن نیز، او نسبت به «دیکتاتوری سکس» هشدار داده بود. اما سکس‌مداری فرآورده دین است وقتی در بیان قدرت از خود بیگانه می‌شود و فرآورده مرامها است وقتی بیان قدرت هستند (از جمله نئولیبرالیسم) و نیز فرآورده سالاریها است که سرمایه‌سالاری یکی از آنها است. هرگاه سکس‌مداری (در حال حاضر، زن نماد سکس است) از میان برخیزد، رابطه‌ها، بخصوص در سطح جوانان می‌توانند به سلامت میل کنند و دوست داشتن و دوست داشته شدن که حقی از حقوق انسان هستند، برقرارکننده و تنظیم کننده رابطه‌ها بگردند.

3.40. سرانجام، جوان نقش و کنش اجتماعی خویش را باز می‌یابد: بنابر تعریف، جوان نیروی محرکه و نیروی محرکه سازی است که کارش باز و تحول پذیرکردن نظامی اجتماعی برای آن‌است که بارشد خودانگیخته او سازگار گردد. جوان، برای ایفای این نقش، نیاز به الگوها در هر چهار بعد و نیز اندیشه راهنما دارد. در جامعه باز و تحول پذیر است که الگوها پرورده می‌شوند و به یمن جریان آزاد اندیشه‌ها، اندیشه‌های راهنمایی که به جوان امکان می‌دهند نقش و کنش خویش را، در حد مطلوب، از عهده برآید، در اختیار او قرار می‌گیرند.

**❋ تغییرها که در بعد فرهنگی ببار می‌آورد:**

3.41. مهمترین نتیجه اجرا شدن منشور اقتصاد تولید محور و تدابیر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که یک مجموعه را پدید می‌آورند، خودانگیختگی یا استقلال و آزادی انسان است. می‌دانیم که در جامعه‌ها، میزان خلاقیت و باروری انسان را به اندازه خودانگیختگی می‌سنجند. در جامعه‌های دارای نظامی اجتماعی بسته، خودانگیختگی نزدیک به صفر است. زیرا یک نوع زندگی، مرتب تکرار می‌شود. در جامعه‌های نیمه باز، از صفر بیشتر اما از اندازه لازم برای رشد مداوم کمتر است. درجامعه‌های امروز، استعداد تولید انسان در استعداد مصرف از خود بیگانه شده، بنابراین، خودانگیختگی او، جای به میل مهار نکردنی به مصرف سپرده‌است. لذا، تمامی جامعه‌ها نیازمند تغییرند جهت این تغییر به نظام اجتماعی باز و گذار از اقتصاد نئولیبرال به اقتصاد تولید محور در خدمت انسان و آبادانی طبیعت است و وسیله سنجش این تغییر خودانگیختگی است که انسانها باز می‌یابند.

3.42. می‌دانیم که مارکوز نسبت به تک بعدی شدن انسان (مصرف کننده) هشدار داده بود. هاوکینگ نیز (در کتاب جهان در پوست گردو) خاطر نشان می‌کند که هرگاه جمعیت جهان با همین آهنگ رشد کند و میزان تولید و مصرف برق نیز، در سال 2600، انسانها تنها می‌توانند درکنار هم سرپا، بر زمینی بایستند – اگر ایستادن ممکن باشد – که از گرما، سرخ شده‌است. و صاحب کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم نیز هشدار می‌دهد که نظام اقتصادی کنونی محکوم به مرگ است. پس چاره آن‌است که انسانها همه بعدها یا استعدادها و فضلهای خود را بازجویند و زندگی حقوقمند خویش را بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها و فضلها در جامعه‌های باز و تحول پذیری از سربگیرند که اقتصاد فرآورده‌ها و خدمات ویران‌گر تولید نمی‌کند و تولیدش از مصرف کمتر نمی‌شود و به اندازه‌ای می‌شود که نیاز انسانها را در جریان رشد تأمین ‌کند و طبیعت را آبادان بگرداند.

3.43. نتیجه سوم اجرای منشور اقتصاد تولید محور، تولید شدن نیروهای محرکه، دانش و فن و سرمایه و کارمایه و مواد اولیه و... در حد مطلوب و تخریب نشدن این نیروهای محرکه (بازار فرآورده‌های مشتق بی‌محل می‌شوند) است. در حقیقت، چون انسان فرهنگ ساز است و او است که نیروی محرکه می‌سازد، وقتی خود رهبری کننده می‌شود و رشدش در استقلال و آزادی هدف می‌گردد، توانایی فرهنگی لازم را برای تولید نیروهای محرکه بدست می‌آورد. خاطر نشان می‌کنم که در جهان امروز، هم تولید نیروهای محرکه به حداقل است و هم تخریب آنها به حداکثر.

3.44. و انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد و تا وقتی اندیشه‌های راهنما انتقاد‌پذیر (= یافتن سره از ناسره و اصلاح و اگر میسر نبود، تغییر ناسره) نگردند، اندیشه‌های راهنما بیانهای قدرتی می‌مانند که بکار قشرهای مسلط می‌آیند در بند از بند جامعه‌ها گسستن و اکثریت بی‌چیزان را بزرگ‌تر کردن. این قشرها، چون اندیشه‌های راهنما را در توجیه سلطه خویش بکار می‌برند، با آنها همان کار را می‌کنند که با کالا می‌کنند. یعنی بعد از استفاده، به دورش می‌اندازند و بیان قدرت دیگری را وسیله توجیه بندگی قدرت می‌کنند. اینان جهان را عرصه ویرانگریها کرده‌اند. منشور اقتصاد تولید محور با بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما سازگار است و به داشتن این اندیشه است که انسانهای فرهنگ ساز، فرهنگ استقلال و آزادی ساز می‌گردند. بدین‌قرار، انتقادپذیری اندیشه‌های راهنما و تدبیرها و تجربی شدن روشها از مهمترین دست‌آوردها هستند. پیشنهاد منشور اقتصاد تولید محور حاصل این دست‌آورد است.

3.45. دستگاه آموزش و پرورش در ایران برای آن ایجاد شد که برای دولت کارمند تربیت کند و «فارغ‌التحصیل»ها را از جامعه ببرد و به خدمت قشرهای بیگانه شده با جامعه خود و یگانه شدن قشرهای مسلط کشورهای مسلط، درآورد. در جامعه‌های دارای اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال نیز این دستگاه برای این اقتصاد کادر و فن‌سالار و کارگر ماهر و دیوان‌سالار تربیت می‌کند. نتیجه این‌است که بخش بزرگی از جامعه «رفوزه» می‌شود. زیرا بکار این دستگاهها نمی‌آید. در حقیقت، آموزش و پرورش تابع استعدادهای دانش‌آموزان و دانشجویان نیست. اینان هستند که خود را باید با قالبی سازگار کنند که کادر برای «سالاریها» تربیت می‌کند. تغییر رابطه میان آموزنده و آموزش دهنده، ایجاد فرصتی بسیار بزرگ برای انسانهایی است که اینک از آن محرومند. در حال‌حاضر، از 7 میلیارد جمعیت روی زمین، کادرهایی که تربیت می‌شوند چند میلیون نفرند؟ تغییر ساخت کار و فراوانی کارها در جامعه دارای نظام باز و تحول‌پذیر، دستگاه آموزش و پرورشی را طلب می‌کند که در خدمت استعدادهای بس گوناگون انسانها باشد.

3.46. بنابر کاربرد قدرت (= ترکیبی از زور و پول و علم و فن و...) در رابطه‌ها، فرهنگها دو بخش جسته‌اند: بخش استقلال و آزادی و بخش قدرت. در جامعه تحت استبداد و زیر سلطه، ساختن فرهنگ استقلال و آزادی میل به صفر و ساختن و وارد کردن ضد فرهنگ قدرت میل به صد می‌کند. این آن واپس رفتنی است که آینده را متعین می‌کند و هرگاه پویایی انقلاب جامعه را به زندگی بازنگرداند، عامل مرگ می‌شود. در خاورمیانه امروز، میدان عمل هردو پویایی، پویایی حیات به یمن پویایی انقلاب و پویایی مرگ تحت تأثیر ضد فرهنگ قدرت است.

بدین‌قرار، باز جستن استقلال فرهنگی و نیز فرهنگ استقلال و آزادی از مهم‌ترین نتایج اقتصاد تولید محور و هم عامل ممکن گشتن اجرای منشور این اقتصاد است.

3.47. در حال‌حاضر، از تهدیدهای بزرگ، یکی رشد علمی و فنی یک اقلیت کوچک و بالانرفتن سطح دانش و فن در جامعه و نیز چندگانگی محیط‌های فرهنگی است. هم در جامعه‌های دارای اقتصاد نئولیبرال چنین است هم در ایران. و این خطری بزرگ برای جامعه بشری و محیط زیست و تمامی زیندگان روی زمین است. متعادل کردن سطح فرهنگ از دست‌آوردهای مهم اجرای اقتصاد تولید محور است.

3.48. باوجود‌این، بنابراین که محیط‌های زیست یکسان نیستند و فعالیتهای انسانها نیز گوناگونند، فرهنگهای گوناگون وجود دارند. سرمایه‌داری نئولیبرال همان‌طور که کالاهای یک نواخت تولید می‌کند، انسانها را نیز یک نواخت می‌گرداند. در عصر استعمار، چنین توجیه می‌کرد: فرهنگ غرب جهان شمول است و بقیت بشر می‌باید به این فرهنگ درآیند تا بتوانند رشد کنند. اینک اسطوره رشد شکسته‌است و غرب از قرار می‌پذیرد که فرهنگهای نایکسان وجود دارند. اما هرگاه نیک تأمل کنیم، در می‌یابیم که قصدش ایجاد هرم فرهنگی در سطح جهان به ترتیبی است که خود در رأس آن قرار بگیرد. سلطه ماورای‌ملیها بر اقتصاد جهان در حال و آینده، نیازمند این هرم است. ازاین‌رو، این درهمه جامعه‌ها است که باید منشور اقتصاد تولید محور اجرا گردد تاکه فرهنگهای استقلال و آزادی، از رهگذر جریان آزاد عناصر خویش، به یکدیگر غنایی بازهم بیشتر ببخشند.

3.49. در سطح هرجامعه، فرهنگها می‌توانند وجود داشته باشند. سازگار با اقتصاد تولید محور این‌است که این فرهنگها باشند و رشد پذیرند و فرهنگهای استقلال و آزادی بگردند.

3.50. عمران یا تخریب طبیعت می‌گوید که این فرهنگ استقلال و آزادی است که دست بالا را دارد و یا ضد فرهنگ قدرت. اگر محیط زیست بکام مرگ می‌رود، پس این ضد فرهنگ قدرت است که چیره گشته‌است. در حقیقت، از میزان رابطه‌هایی که حقوق تنظیم می‌کنند کاسته و بر میزان رابطه‌هایی که قدرت تنظیم می‌کند، افزوده شده‌اند. مدار رابطه قوا مدار بسته‌است و در این مدار، ویرانی بر ویرانی افزوده می‌شود. **از این‌رو، بیش از همه، نجات محیط زیست است که نیاز به اجرای منشور اقتصاد تولید محور در سطح جهان دارد. و اجرای این برنامه، با شناسایی و عمل به حقوق پنج‌گانه آغاز می‌شود و تضمین‌کننده اجرای موفقیت آمیز آن، مداومت به زندگی بمعنای وجدان به خود بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها و حقوق پنج‌گانه و فعال‌کردن استعدادها و عمل به حقوق است.**

این 50 نتیجه و تغییر همه نتایج و تغییرها نیستند. اما به انسانها می‌گویند براستی فردا دیر است و هم امروز باید دست بکار شد. زمانی که این تغییر‌ها روی دهند، سه وجدان، یکی وجدان تاریخی و دیگری وجدان علمی و سومی وجدان اخلاقی بطور مداوم غنی می‌شوند و شط‌هایی می‌گردند که وجدان همگانی را غنی و فعال می‌گردانند. هرگاه آن بخش از جامعه که این سه وجدان را تصدی می‌کند مسئولیت خویش را بشناسند و این سه وجدان را غنی سازد، این 50 نتیجه و تغییر و نیز منشور اقتصاد تولید محور، وجدان همگانی می‌گردند. برنامه عملی می‌شوند که جمهور مردم در اجرای آن شرکت می‌کنند و هدف آن که باز و تحول‌پذیرکردن نظامهای اجتماعی در جهان امروز است، روز به روز متحقق می‌گردد.